

روابط سیاسی ایران و اروپا

در

عصر صفوی

تألیف:

دکتر عبدالحسین نوائی



مؤسسه انتشارات ویرمن

قیمت ۴۲۰ تومان



موسسه انتشارات و سخن تلفن ۶۷۸۹۷۸

روایت دیباچہ ایران و اروپا

چشمه خورشیدی

تالیف: دکتر عبدالحسین نوایی

صفوہ
تاریخ تدبیر
۲
۳
۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه تاریخ ایران و جهان

۱ - اکسیرالتواریخ

۲ - تاریخ مختصر چین

۳ - روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر

صفوی

روابط سیاسی ایران و اروپا

در

عصر صفوی

تالیف:

دکتر عبدالحسین نوائی

انتشارات ویسمن

تهران ۱۳۷۲

موسسه انتشارات وسمن تلفن ۶۷۸۹۷۸
روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی / تألیف دکتر عبدالعزیز نوائی
چاپ اول: ۱۳۷۲ • تیراژ: ۲۰۰۰
حروفچینی: ظریفیان • لیتوگرافی و چاپ: بهمن (قم)

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	هفت
فصل اول	
روابط ایران با پرتغال و اسپانیا.....	۱
فصل دوم	
روابط ایران و انگلستان.....	۴۵
فصل سوم	
روابط ایران با هلند.....	۱۱۳
فصل چهارم	
روابط ایران و آلمان.....	۱۵۵
فصل پنجم	
روابط ایران با روسیه.....	۱۸۳
فصل ششم	
روابط ایران با فرانسه.....	۲۶۱
اهم منابع.....	۲۹۵
نمایه عام.....	۳۰۷

پیشگفتار - مقدمه

پنجاه و پنج سال پیش مردی فرزانه و دانشور به نام نصرالله فلسفی کتابی به ملت ایران تقدیم نمود به نام «تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه» در قطع وزیری در ۱۸۷ صفحه و این نخستین کتاب درین زمینه و نصرالله فلسفی از پیشگامان معارف جدید در ایران بود که همچون همه پیشگامان یاد او و نام او بر صفحات تاریخ این کشور جاودانه خواهد ماند. ثبت است بر جریده عالم نشانسان آنان که چون من به پیری رسیده‌اند می‌دانند که معارف جدید ایران یعنی تحصیلات دانشگاهی براساس تحقیقات علمی و تاریخی و ادبی، به شیوه جدید از حدود ۱۳۰۹ و متعاقب ایجاد «دارالمعلمین عالی» شروع شد و با افتتاح دانشگاه در ۱۳۱۳ تحصیلات عالی به روش اروپایی برای نخستین بار در ایران آغاز گردید. این سخن منافی این مطلب نیست که در ایران مجامع علمی در سطوح بالا یا به اصطلاح امروز دانشکده و دانشگاه وجود نداشته بلکه این سرزمین اهورائی همواره مهد تمدن و فرهنگ بوده و به شهادت یونانیان که دشمنان ما بودند حتی در روزگار باستان در کشور ایران آموزش و پرورش گسترش و درخششی فراوان داشته و این سنت سنیه همچنان در طول روزگار ادامه یافته تا در زمان ساسانیان به اوج خود رسیده تا آنجا که دربار ایران مردی چون برزویه طبیب را به هندوستان می‌فرستد تا کتاب معرفت یعنی پنچانتترا که همان کتاب کلیله و دمنه باشد به ایران آورد و در عین حال دانشگاه جندی شاپور در ایران به وجود می‌آید و پادشاه ساسانی، علمای رومی را که مورد خشم ژوستینیان قرار گرفته‌اند برای تدریس به ایران فرامی‌خواند.

در دوران اسلامی هم، قوم ایرانی با همه نشیب و فرازهای روزگار عشق به معرفت را از دست نداده و ایجاد صدها و صدها مسجد و مدرسه نشان دهنده این شوق و شور قوم ایرانی به دانستن و آموختن است و اگر از مسجد نام بردم برای این است که اغلب مساجد پایگاه علم بوده و در هر کوی و برزن در هر مسجدی مردی بر حسب میزان دانش و کوشش و جوشش خود به

تعلیم دیگران می پرداخته و نام بسیاری از این مساجد که محل تعلم و تعلیم بوده در تاریخ باقی ماند بگذریم از آن که کانونهای اصیل و فعالی صرفاً به منظور آموزش و پرورش در ایران وجود داشته و کسانی مانند خواجه نظام الملک - با همه تندی و تعصبش به عنوان یک سنی شافعی - مجامعی به نام نظامیه برای ترویج دانش و فرهنگ روزگار خویش بنیان نهاده و بعدها نیز این نیت مطلوب و این سنت مرغوب همچنان در این کشور و مردم هوشمندش وجود داشته و کانونهای علمی عظیمی در شهرهای اصفهان و مشهد و تهران و شیراز و قم و دیگر بلاد ایران انوار دانش و بیش و ادب الفضل و ادب الدرس را بر این سرزمین پاک و مردم هوشمند آن گسترده اند.

اما این تعلیم و تربیت شیوه خاص خود را داشت و نحوه تعلیم و آداب و سنن آن سینه به سینه از نسلی به نسلی منتقل می گردید تا این که در دوران قاجاریه ایرانیان با کشورهای غربی ارتباط یافتند و به شیوه های دیگر تعلیم و تربیت آشنا شدند و از آن گذشته برخلاف نظر قدما که می پنداشتند.

علم نبود غیر تفسیر و حدیث بالقی تبلیس ابلیس خبیث.

مسائل و مطالب دیگری نیز مورد توجه قرار گرفت. آموزش پزشکی به صورت علمی و موادی مانند فیزیک و شیمی و بیولوژی و نجوم جدید و امثال آن در برنامه دروس مدارس ایرانی مطرح گردید و حتی در مورد دروسی مانند تاریخ و جغرافی و ادبیات روشهای جدید در تحقیق و تعلیم پیش آمد. روش تعلیم دانشگاهی به علت شمول و گستردگی آن از طرفی و کاربرد علوم و فنون آن در زندگی اجتماعی از دیگر موجب شد که عامه مردم بدان روی آورند خاصه آن که از دوران مشروطیت به بعد دیگر فرق میان اشراف و اعیان با برهنگان و بینوایان برداشته شده بود و فرزندان اغنیاء و فقرادر کنار یکدیگر بر روی نیمکتهای مدرسه می نشستند و درس می خواندند و این امر بر شمار متعلمین و طلاب می افزود.

در خلال سالهای ۱۲۶۸ تا مشروطیت به علل مختلف غیر از دارالفنون یعنی پولی تکنیک مدرسه دیگری افتتاح نشد و در دوران مشروطیت نیز غیر از مدرسه علوم سیاسی که به همت شادروان میرزا حسن خان مشیرالدوله برای تربیت در کادر وزارت خارجه ایجاد شد. (۱۳۱۷ قمری). مدرسه عالی دیگری ساخته نشد تا این که بنابر ضرورت دارالمعلمین مرکزی (۱۲۹۸ شمسی) درست شد که در سال ۱۳۰۷ دارالمعلمین عالی نامیده شد، تا برای مدارس متوسطه ایران که از شمار انگشتان تجاوز نمی کرد معلم و به اصطلاح امروز «دبیر» تهیه کند. این مؤسسه بعدها نام دانشسرای عالی به خود گرفت و امروزه بدان دانشگاه تربیت معلم می گویند.

باری از حدود سالهای اول قرن چهاردهم قمری تعلیم و تربیت جدید به صورتی گسترده و فراگیر در ایران معمول گردید ولی دریغ که هیچگونه کتاب درسی در هیچ زمینه‌ای نبود، از رشته‌های علوم مثل پزشکی و فیزیک و شیمی و امثال آن گرفته تا تاریخ و جغرافی و ادبیات و روانشناسی و امثال آن. باز در رشته‌های علوم کتابهای اروپائی به زبانهای مختلف موجود بود و طالبان آن از معلم و متعلم می‌توانستند به هر نحو که شده از آن کتب ترجمه کنند ولی در زمینه علوم نظری کار از لونی دیگر بود. دیگر امکان نداشت که تاریخ یا ادبیات ایران را از زبانی دیگر و از قول فردی غیر ایرانی تدریس کرد. در اینجا بود که جمعی از جوانان علاقه‌مند و بزرگوار و شیفته تعلیم و تربیت دست به اقدام مهمی زدند و هر یک در رشته خویش با استفاده از آثار قدما و تحقیقات جدید فرنگی کتابهای درسی تهیه کردند. این جمع که مابه حق از آنان به نام پیشگامان یاد می‌کنیم دین بزرگی بر گردن فرزندان این کشور دارند و شایسته است که دانشگاه تهران یا دانشگاههای دیگر به هر نحو که خود صلاح دانند از آنان بخیر و احترام یاد کنند و خاطره ایشان را گرامی دارند و نخستین کتابهای درسی را به عنوان نمونه‌ای از تلاش و کوشش و جنبش جمعی از پیشگامان تعلیم و تربیت جدید حفظ کنند. باری از معروفترین پیشگامان می‌توانیم عباس اقبال آشتیانی و حسین گل‌گلاب و عبدالعظیم خان قریب و نصرالله فلسفی را نام ببریم. شرح خدمات این بزرگواران و همکاران دیگر آنان از حوصله این یادداشت خارج است و بیان میزان رنج و محنت آنان در تهیه و جمع‌آوری کتابهای لازم و ترجمه و تلفیق مطالب و تحریر کتب درسی یک دهان خواهد به پهنای فلک.

از این میان نصرالله فلسفی پایگاه خاصی دارد زیرا او غیر از ترجمه کتاب سودمندی چون ترن اثر لاروشفوکو نخستین کتاب را در زمینه تاریخ روابط ایران با اروپا در عصر صفوی فراهم آورده و به نیاز جامعه ایرانی بدین کتاب پاسخی شایسته و بایسته داده است و بعدها نیز اثر عظیم و ارزنده زندگانی شاه عباس اول را در پنج جلد با استفاده از منابع موثق داخلی و خارجی تهیه و منتشر کرده و همچنین ترجمه‌های سودمندی از ورترا اثر گوته و دائرة المعارف فلسفی اثر ولتر و غیر از آن مقالات شیرین و ارزنده در زمینه تاریخ ایران نوشته. کتاب «تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه» چنان که گفتیم در ۱۳۱۶ چاپ و منتشر شده یعنی پنجاه و چند سال پیش. گذشت زمانی بیش از نیم قرن و به دست آمدن منابع دیگری در زمینه تاریخ روابط سیاسی ایران با دول دیگر خاصه غریبان ایجاب می‌کرد که کتاب دیگری درین باره نوشته آید تا متعلمان را بکار آید و این امر واجبی عینی بر استادان محترم تاریخ بود که به تکمیل و گسترش اثر شادروان نصرالله فلسفی بکوشند یا این که خود در این زمینه تحقیقی نو فراهم آورند.

اما هیچیک از استادان بدین کار دست نزدند و سالها کتابی که در نیم قرن پیش با نبودن امکانات و در دسترس نبودن مراجع و منابع نوشته شده بود همچنان به صورت تنها مرجع درین مورد باقی ماند. لاجرم من بنده ناتوان پای پیش نهادم و این مهم را برعهده گرفتم و خدای را سپاس و هزاران سپاس که چراغ توفیق فرا راه آمد و این کار دشوار بخوبی پایان گرفت و ما توفیقی اله بالله.

وقتی بدین کار تصمیم گرفتم، دریافتم که روابط ایران با جهان خارج تنها در زمان صفویه نبوده و این امر ناگزیر یعنی داشتن رابطه با ملل اروپائی سابقه‌ای بسیار دیرین داشته است. بنابراین بهتر آن دیدم که از آغاز این روابط شروع کنم. از آن گذشته شادروان نصرالله فلسفی تنها روابط ایران را با چهار کشور پرتغال و هلند و آلمان و انگلیس را در کتاب خود مطرح کرده بود، در حالی که ایران با کشورهای فرانسه و روسیه نیز خواسته یا ناخواسته در ارتباط بوده و می‌بایست بدین ارتباط اشارتی رود. وانگهی ارتباط ایران با ملل غربی تنها جنبه سیاسی و نظامی نداشته بلکه ناظر به مسائل فرهنگی و هنری و تمدنی نیز بوده است. چنین بود که با توجه بدین مراتب کتاب ایران و جهان را نوشتم مشتمل بر کلیه روابط سیاسی و نظامی و فرهنگی و تأثیر فرهنگ و هنر ایرانی بر جهان و آثاری که بر این روابط متقابل در کشورمان پدید آمد. این کتاب در سال ۱۳۶۴ منتشر شد و چند بار چاپ مجدد آن صورت گرفت و بعد هم جلد دوم کتاب ایران و جهان را نوشتم در همان زمینه روابط سیاسی و فرهنگی و نظامی در دوران قاجاریه و جلد سوم آن نیز مشتمل بر روابط ایران با دول اروپائی در روزگار معاصر یعنی از مشروطیت تا سقوط قاجاریه نیز قریباً منتشر خواهد شد. در این میان متوجه شدم که قسمت روابط ایران با اروپا در زمان صفویه جزو برنامه درسی دانشگاهی است و این قسمت از کتاب مورد نیاز دانشجویان است اما به علت وجود مطالب مبسوط دیگر کتاب حجیم و بالتبعه نسبتاً گران از کار درآمده است و احتمالاً این گرانی دانشجویان را دچار دشواری می‌نماید. ازین روی بر آن شدم که این قسمت‌ها را از کتاب ایران و جهان جلد اول بیرون آورم و به صورت کتابی جداگانه به بهایی ارزاتر در اختیار دانشجویان قرار دهم و چون این امر مستلزم داشتن اجازه از عزیزی بود که تحت عنوان «نشر هما» به چاپ این کتاب مبادرت ورزیده بودند بدانان مراجعه کردم و بسیار تشکر می‌کنم از دوست چهل و چند ساله خود آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی که با روی گشاده با این پیشنهاد موافقت فرمودند و این عجب نیست که خود از خاندان روحانیت و از قبیله عالمان دین است و استاد دانشگاه و واقف به مشکلات دانشجویان و از اینها گذشته مؤسسه به نام جلال همائی استاد بزرگوار و مسلم ادب و تاریخ ایران

است یعنی مردی که عمری به تعلیم در اصفهان و تبریز و تهران و دیگر شهرهای ایران پرداخته و حقی عظیم برگردن بسیاری از استادان امروزی دانشگاه دارد. خدایش بیامرزد که مردی بزرگوار و منبع الطبع و علامه‌ای در عصر خود بی‌همال بود.

امیدوارم که این خدمت ناچیز در نظر اهل تمیز پسندیده آید و استادان و دانشجویان در آن به دیده عنایت نگرند و از کمبها و کاستی‌های آن درگذرد و این خادم دیرین تاریخ و ادب و فرهنگ ایران را به دعایی یاد کنند.

ز ما هر ذره خاک افتاده جانی	بماند سالها این نظم و ترتیب
کند در حق درویشان دعائی	مگر صاحب‌دلی روزی برحمت

دروس (شمیران)

۷۱/۶/۱۴

عبدالحسین نوائی

فصل اول

روابط ایران با پرتغال

تسلط ترکان عثمانی بر قسطنطنیه و سقوط دولت بیزانس^۱ در سال ۱۴۵۳ موجب شد که خطوط ارتباطی و تجارتی مدیترانه شرقی در زیر سلطه و سیادت سلاطین عثمانی در آید و به تعبیری دیگر راه تجارت اروپا با مشرق زمین از راه آسیای صغیر و شام بسته شود. اما بازرگانان سودپرست مغرب زمین هرگز نمی توانستند بازرگانی پرسود خود را با مشرق افسانه ای تمام شده انگارند و از آن همه ثروت و نفایس و تحف مشرق چشم پوشند. ازین روی بر آن شدند که راهی و راههای دیگر برای رسیدن به سرزمینهای آسیائی بیابند. بازرگانان اروپائی کم و بیش می دانستند که دو راه برای رسیدن به مشرق زمین وجود دارد یکی از راه خشکی یعنی از شرق اروپا و روسیه و ایران و دیگری از طریق دریاهای جنوبی که به آبهای اقیانوس هند ارتباط می یابد. راه نخستین راه سخت و خطرناکی بود که از سرزمینهای اروپای شرقی و کشور پر آشوب و نامنظم روسیه می گذشت و پر بود از دزدان و راهزنان و طوایف غیر متمدن ازبک و قزاق و تاتار و راه دیگر نیز طریق پر خطری بود سراسر طوفان و امواج هولناک، وانگهی وجود چنین راهی اگر از جانب دانشمندان به یقین پیوسته بود، عملاً هنوز از طرف دریانوردان کشف نشده بود.

با این حال، بازرگانان پرتغالی نظر به راههای دریائی جنوب داشتند. زیرا طریق خشکی

مستلزم آن بود که سراسر قاره اروپا را در رفتن و برگشتن ببیمایند و این امر نه از لحاظ مخارج راه قابل قبول بود نه از لحاظ امنیت راهها به خطر کردن می‌ارزید.

ملاحان پرتغالی و اسپانیولی نیز طبیعت راههای دریائی جنوب را برگزیدند. در سال ۱۴۸۷/م ۸۹۲ ق، اول بار، بارتلمی دیاز^۱ ملاح پرتغالی، بر اثر فشار طوفان، از مستهی الیه جنوب افریقا گذشت و دماغه جنوبی افریقا را دماغه طوفانها^۲ نامند. ولی ژان دوم پادشاه پرتغال این نام را نپسندید و کشف این راه و وصول به آخرین نقطه افریقا را به فال نیک گرفت و نام آن دماغه را «امیدنیک»^۳ نهاد.

بارتلمی دیاز هر چند به آبهای اقیانوس هند رسید، اما به سرزمین هند دست نیافت. در همین ایام، دریانورد دیگری از اسپانیا نیز به نام کریستوفوس کلمبوس^۴ طرح خود را برای وصول به سرزمین هند عرضه کرد و با حمایت فردیناند و ایزابل شاه و ملکه اسپانیا به قصد رسیدن به هند عازم دریاهای جنوب شد. اما او نیز هرگز به هند نرسید. ولی در عوض دنیای دیگری را کشف کرد که امروزه قاره آمریکا خوانده می‌شود، هنوز نام منطقه‌ای کوچک از این قاره بزرگ به نام کلمبیا^۵ یادآور نبوغ و استقامت مردی است که با کشف آمریکا مسیر تاریخ بشر را تغییر داد. اما این دریانورد جسور تا پایان عمر که چند سفر دیگر هم به اراضی تازه یافته کرد هرگز متوجه نشد که به هند دست نیافته و به سرزمین دیگری درآمده. بعد از آن دریانورد دیگری به نام امریکو وسپوس^۶ دنباله طرحهای کلمب را گرفت و نام او بر قاره جدید نهاده شد.

ده سال پس از کشف آمریکا، یک دریانورد پرتغالی دیگر به نام واسکوداگاما^۷، از همین راه جنوب افریقا، خود را به هندوستان رسانید. البته موفقیت او در این امر نتیجه مساعدت یک ملاح راهنمای مسلمان شیعی مذهب بود از مردم عمان، به نام شهاب الدین احمد بن ماجد نجدی.

این نکته شایان توجه فراوان است که مسلمانان سواحل دریاهای متفرع از اقیانوس هند، در خصوص جزایر و سواحل و بلاد منطقه خویش و احوال بادها و بارانها و جریانهای

1- Barthelemy Dias

2- Cap des tempêtes

3- Cap de Bonne Espérance

4- Christophus Columbus

5- Colombia

6- Americo Vesput

7- Vasco da Gama

تحت البحری و راههای امن دریائی و رموز کشتی رانی از دیر باز اطلاعاتی عمیق و تجاری گسترده و دقیق داشتند و حتی از این اطلاعات خود کتابهایی نیز پرداخته بودند که بر طبق اصطلاحات ایرانیان قدیم «راهنامه» خوانده می شد. آنان فرماندهان کشتیها را «ناخدا» می خواندند و مطلعین به دقایق و رموز خطوط دریائی را «معلم»، شهاب الدین احمد بن ماجد یکی از همین «معلم» هاست که در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی (اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری) در عمان پرورش یافته. وی با همراهی و همکاری یک «معلم» دیگر به نام سلیمان مهری دو کتاب درباره راههای دریایی عربستان و افریقا و بنگاله و جاوه و چین و وضع بادهای و بارانهای موسمی و دیگر مسائل مربوط به دریانوردی در این مناطق تألیف کرده و در فاصله سالهای ۸۶۶ تا ۸۹۵ هجری در بندر جلفار به رشته تحریر در آورده اند. قسمت اول تألیف مشترک ابن ماجد و سلیمان موسوم است به «حاویة الاختصار فی علم البحار». این قسمت که منظوم است در سال ۸۶۶/۱۴۶۲ پایان یافته و قسمت دوم که منثور است در سال ۸۹۵/۱۴۹۰. شهاب الدین احمد بن ماجد در در زنگبار بود که با واسکوداگاما آشنا شد. توضیح آن که پس از بازگشت کریستوف کولومب از سرزمینهای جدید - که وی آن را هند می پنداشت - پرتغالیها که با اسپانیاییها رقابت داشتند عزم جزم کردند که آنان نیز خود را به هند برسانند. زیرا آنان هم می پنداشتند که کولومب به هند رسیده است. از این روی، در هفتم ماه ژون سال ۹/۱۴۹۷ شوال ۹۰۲، واسکوداگاما، به همراهی بارتلمی دیاز، روی به دریاهای جنوب نهاد. آنان از دماغه امیدنیک گذشتند و در امتداد و سواحل شرقی افریقا، روی به شمال حرکت کردند تا به زنگبار رسیدند و در این جا ابن ماجد را دیدند و دریافتند که او خود دریائی است عمیق از اطلاعات دقیق در خصوص راههای دریایی و جزایر و سواحل و بادهای و بارانها و جریانهای دریائی و طوفانهای منطقه. در حالی که گاما و دیاز کوچکترین اطلاعی در این زمینه نداشتند. چنین بود که پرتغالیان از ابن ماجد خواستند که آنان را به سواحل هند راهبر شود و او نیز پذیرفت و ملاحان پرتغالی را در تاریخ ۲۰ ماه مه ۲۸/۱۴۹۸ رمضان ۹۰۳ هـ به بندر کالیکوت^۱ در ساحل غربی هند رسانید. ملاح پرتغالی واسکوداگاما، در مدتی کمتر از یک سال از لیسبون^۲ پایتخت پرتغال به بندری در خاک هند رسیده و راه دریائی اروپا را به هند از طریق دماغه امیدنیک کشف کرده بود.

این سفر پای پرتغالیان زورگو و سودجو را به هند باز کرد و بر اعتبار دولت پرتغال بسیار افزود. چهار سال بعد، گاما بار دیگر به هند بازگشت و این بار، با دست اندازی به سرزمینهای اطراف، قسمتهایی از هند را متصرف شد و جای پائی استوار برای دولت متبوع خود بنیان نهاد و اندک اندک با کوتاه کردن دست اعراب عمان و مصر، تجارت خلیج را به نام دولت پرتغال در انحصار گرفت و با این اقدامات سنگ نخستین استعمار و استثمار نهاده شد. در سال ۹۱۰/۱۵۰۵ - ۹۱۱ پادشاه پرتغال شخصی را به نام فرالسیسکودالمیدا^۱ به عنوان نایب السلطنه به هند پرتغال فرستاد و او پایگاه استواری در هند و شبکه پهناوری جهت تجارت با مناطق اطراف، من جمله جزیره هرموز، در خلیج فارس پدید آورد. اما اولیاء جزیره هرموز به نامه ظاهراً دوستانه وی، برای برقراری روابط سیاسی و مبادله تجاری، جواب ندادند. پرتغالیها هم چندین کشتی متعلق به هرموز را گرفتند و پس از غارت اموال آتش زدند. این امر مقدمه حمله به حکومت مسلمان هرموز بود. الفونسو دالبوکرک^۲ مأمور این جنایت شد. شایان توجه است که تا اوائل قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) نام هرموز^۳ بر بندری اطلاق می شد در نزدیک مصب رودخانه رودان (میناب) بر ساحل خلیج فارس نزدیک بندر میناب امروز. این بندر یکی از مراکز تجاری و یکی از بزرگترین پایگاههای دادوستد بین ایران و هندوستان و عربستان و سواحل جنوبی خلیج بود و پایتخت قسمتی از جزایر و سواحل خلیج که در زیر حکومت عده ای از حکام محلی قرار داشت. این حکام محلی که اصطلاحاً ملوک هرموز خوانده می شدند اغلب خراج گزار فرمانروایان فارس بودند ولی گاه گاه نیز قدرتی می یافتند و کوس خودسری می کوفتند و دم از استقلال می زدند. شرح حال این جماعت در کتبی چند از قبیل تاریخ و صاف شهاب الدین عبدالله شیرازی و مجمع الانساب محمد شبانکاره ای و «تاریخ مغول» و «مطالعاتی در باب بحرین» از عباس اقبال آشتیانی آمده است.

همان طور که گفته شد تا قرن هشتم هجری، هرموز نام بندری بود در نزدیک میناب کنونی و در حقیقت پیش بندر شهرهای آباد کرمان و بلوچستان و واسطه ارتباط تجاری این

1- Francisco d'Almida

2- Alfonso d'Albuquerque

۳- هرموز حتماً با واو باید نوشته شود. زیرا قسمت اول آن هور است (=خور) به معنای خلیج و جزء دوم موز (موغ) نام ولایت موغستان (میناب و اطراف آن). حافظ نیز این کلمه را هرموز آورده و فرموده

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

مناطق با هندوستان و سواحل خلیج و حتی مناطق ساحلی اوقیانوس هند بود. از این بندر غلات و برنج و انگور و نیل - که محصول کرمان و اطراف آن بود - و اسب به هندوستان صادر می‌شد. مارکوپولو به این بندر با اهمیت اشاره کرده است. اما در سال ۷۰۱ هجری / ۱۳۰۱، ۱۳۰۲ م. میربهاء الدین ایاز پانزدهمین نفر از ملوک هرموز - چون نمی‌توانست در برابر حملات مغولان غارتگر پایداری کند - شهر هرموز را در ساحل خلیج ترک کرد و به جزیره جرون که درست رو به روی بندر هرموز قرار داشت پناه برد. شهر هرموز که دیگر صاحب و مالکی نداشت اندک اندک از پای درافتاد و در عوض جزیره جرون که نام هرموز یافته بود روی به شکوفائی و شهرت و ثروت نهاد. از این بندر واقع در جزیره جرون - یعنی هرموز جدید که به جای بندر کهنه در کناره شمالی خلیج به دوران ثروت و شهرت پای نهاده بود - بسیاری از سیاحان دیدن کرده و در کتب خویش از آن یاد نموده‌اند. ظاهراً اول کسی که ازین بندر پرآوازه توانگر یاد کرده اودریک دوپروندون^۱ کشیش ایتالیائی است که در راه رفتن به هندوستان و چین ازین بندر به کشتی نشسته است (در حدود سال ۱۳۲۱ م / ۷۲۱ هـ). وی می‌نویسد که شهر حصاری استوار دارد و فاصله جزیره با ساحل ایران دو فرسنگ است و درین جزیره هر کالای گرانبھائی توان یافت. این بطوطه طنجی در حدود ده سال بعد از پروندون کشیش این بندر را دیده و در کتاب رحله خود چنین نوشته است:

«هرموز شهری است بر ساحل دریا که موغستان نامیده می‌شود. هرموز جدید رو به روی این هرموز در میان دریا واقع است و سه فرسخ با آن فاصله دارد من نخست به هرموز جدید وارد شدم که مرکز آن جرون نام دارد. جرون شهری است نیکو و بزرگ دارای بازارهای خوب که بندرگاه هند و سند می‌باشد و مال التجاره‌های هندوستان از این شهر به عراق عجم و عراق عرب و خراسان حمل می‌شود. جزیره‌ای که جرون در آن واقع است به اندازه یک روزه راه وسعت دارد. سلطان هرموز نیز در این محل ساکن است.»

در حدود صد و بیست سال بعد، عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب مطلع سعدین، که از جانب شاهرخ تیموری به یک مأموریت سیاسی به ناحیه بیجانگر (هند) می‌رفته، از همین جزیره، به قصد سفر هند به کشتی نشسته است. وی در ذیل حوادث سال ۸۴۵ / ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ می‌نویسد:

«این هرموز که آن را جرون گویند، در میان دریا بندری است که در روی زمین بدیل ندارد. تجار اقالیم سبعة از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قباچان و نواحی قلماق و تمام بلاد مشرق و چین و ماچین^۱ و خان بالیغ^۲ روی توجه بدان دارد و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیر باد^۳ تناصری^۴ و سقوطره و شهرنو^۵ و جزایر دیومحل^۶ تا دیار ملیبار^۷ و حبش و زنگبار و بندرهای بیجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبات و سواحل بر عرب تا عدن و جدّه و ینبوع نفایس و ظرایف که بر روی دریا توان آورده به آن بلده آرند و مسافران عالم از هرجا آیند و هر چه آرند، در برابر هر چه خواهند بی زیادت جستجو یابند.»

دو سال پیش از آن که این بندر مورد تجاوز زورگویان پرتغالی قرار گیرد، لودویک هارتمان که از این شهر دیدار کرده، در سال ۹۰۹ می نویسد:

«گاه بیش از سیصد کشتی از ممالک مختلف در لنگرگاه هرموز جمع می شوند. همیشه چهارصد تاجر در این شهر اقامت دارند. تجارت هرموز بیشتر مروارید و ابریشم و جواهرات و ادویه است.»

این ثروت فراوان و مرکزیت شایان توجه هرموز بود که دیگر طمع پرتغالیان را به جوش آورد و آلبوکرک را به تصرف آن شهر برانگیخت. در آن هنگام که آلبوکرک روی به خلیج

۱- ماچین (مهاچین) یعنی چین بزرگ، چین جنوبی

۲- خان بالیغ به معنای تخته‌گاه خان و منظور پکن پایتخت چین است.

۳- ملاحان ایرانی که از بادهای موسمی جنوب غربی و شمال شرقی، در اقیانوس هند برای رفت و آمد به خاور دور (شرق اقصی) سود می جستند مناطق مالاکا و سوماترا و تناسری و بیگو و بنگال را «زیرباد» می گفتند و جزایر سیلان و سقوطره و مالدیورا «بالاباد».

۴- تناصری در زبان مالایایی به معنای سرزمین خوشبختی است. اروپائیان آن را که شهری است در جنوب غربی شبه جزیره برمه Tenasserim خوانند.

۵- همان Agudhya پایتخت قدیم سیام که چون در روی آب ساخته شده «شهر ناوه» شهرت یافته. اروپائیان هم آن را Sernau و Cerun می گویند. ظاهراً شهرنو صورت عوامانه‌ای است از نام و تلفظ «شهر ناوه»

۶- یعنی جزایر مالدیو Maldiv

۷- اروپائیان مالابار گویند. مالا (مالایا) به معنای کوه است و بار به معنای کرانه و کناره دریا (ساحل).

فارس نهاد، حکومت هرموز اسماً با پسرک دوازده سیزده ساله‌ای بود به نام ابوالمظفر سیف - الدین ابانصر ولی رسماً کارها در دست مردی بود به نام خواجه عطا که اصلاً از غلامان بنگالی توران شاه حاکم هرموز بود. قلمرو حکومت حکمران هرموز در این تاریخ مشتمل بود بر اراضی میناب و موغستان در ساحل شمالی خلیج و نواحی قطیف و قطر و قلعات تارأس الحد، در سواحل جنوبی و دریای عمان و جزایر آن چون هرموز و قشم و کیش و بحرین. البته ملوک بحرین خراجگزار سلاطین ایران بودند و خواجه عطا نیز که نایب السلطنه و همه کاره هرموز بود، سالی دو هزار اشرفی، به انضمام هدایای دیگر، به دربار شاه اسماعیل صفوی می‌فرستاد. پیش از اینکه آلبوکرک دست به حمله زند، پرتغالیها چندین بار کشتیهای متعلق به جزیره هرموز را در وسط دریا متوقف کرده و مال التجاره آنها را به غارت برده و کشتیها را آتش زده بودند، اما در آن روز دهم اوت ۱۵۰۷ برابر با اول ربیع الثانی سال ۹۱۳ قمری، آلبوکرک با شش کشتی جنگی و در حدود پانصد تن سپاهی و ملوان از هند عازم خلیج شد تا بندر هرموز را متصرف شود. در راه شمار زیادی از کشتیهای ماهیگیری را که از هرموز آمده و در راس الحد لنگر انداخته بودند آتش زد و روی به قلعات نهاد. سران بندر قلعات تسلیم شدند و در برابر زور و زرمهاجمین تن به مزدوری دادند. در یک سند از پسر وزیر قلعات که خود شاهد بلکه بازیگر آن صحنه بوده چنین می‌خوانیم:

«آن سال اولی که فانش دلب کرک^۱ به هرموز آمد که هرگز فرنگیان هنوز به هرموز نیامده بودند، پدرم و بنده^۲ کمترین در قلعات وزیر بودیم. فانش دلب کرک مع شش جلیبه به قلعات آمدند. چون آوازه عدل پادشاه پرتگال شنیده بودیم، طلب صلح از فانش دلب کرک کردیم. فانش دلب کرک در قلعات صلح با پدرم و بنده^۳ کمترین کرد و خلعت خوب از جهت پدرم و بنده فرمودند و انگشتی قول از جانب حضرت پادشاه پرتگال به بندگان داد که در هرموز هیچ کس زحمت بندگان و بنده زادگان ندارد. پدرم و بنده^۴ کمترین نیز با او قول کردیم که تا ما باشیم هر خبری و حالی که بشنویم - چنانچه هیچکس را خبر نباشد - با کپتن^۵ تمر^۶ یا کپتان دمار^۷ بگوییم. فانش دلب کرک به هرموز آمد.»

۲ - کپتان تمر = Capitaio-mar به معنای دریادار.

۱ - منظور الفونسو آلبوکرک است.

۳ - کپتان دمار = Capitaio de mar به معنای دریابان، ناخدا.

آلبوکرک پس از تصرف قلعات، به قوریات رفت. مردم این منطقه دلیرانه در برابر این دشمن متجاوز ایستادگی کردند. اما سرانجام شهر به دست متجاوزین افتاد و آلبوکرک به تلافی مقاومت مردم شهر ابتدا قوریات را غارت کرد و سپس آن را با چهارده کشتی که در بندر لنگر انداخته بودند به آتش کشید و از آنجا به مسقط رفت و این شهر را نیز با مسجد جامعش آتش زد و بسیاری از اهالی را گوش و بینی برید (۲۷ ربیع الثانی/ ۵ سپتامبر) و سرانجام پس از تصرف صحار و خورفکان به هرموز رسید.

خواجه عطا که از سرنوشت مردم قلعات و قوریات با خبر شده بود، نیروئی مشتمل بر سی هزار نفر از ایرانیان و اعراب و مزدوران گوناگون فراهم آورد و چهارصد کشتی بزرگ و کوچک نیز برای مقابله با بحریه دشمن تدارک دید. سرانجام جنگ در گرفت و ایرانیان بسیار کوشیدند تا از ناموس و مال و جان و دین و آئین خود، در برابر این مهمانان شوم ناخوانده دفاع کنند، ولی قدرت توپخانه ناوگان پرتغالی جانی برای قدرت نمائی ایرانیان که فاقد سلاح های آتشین بودند نگذاشت و در مقابل توپهای ویرانگر کشتیهای پرتغالی و تفنگهای سربازان آلبوکرک، شمشیر زنان و کمانداران ایرانی و عرب کاری از پیش نبردند و ناگزیر راهی جز تسلیم نیافتند. سرانجام قراردادی بین طرفین به امضاء رسید که به موجب آن پادشاه هرموز تابعیت پادشاه پرتغال را پذیرفت و متقبل شد که در حال پنج هزار اشرفی به عنوان غرامت و هرساله پانزده هزار اشرفی به عنوان خراج به پادشاه پرتغال بپردازد و کالاهای تجاری پرتغال که به هرموز وارد شود از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معاف باشد. متقابلاً پادشاه پرتغال هم متعهد شد که سیف الدین ابانصر را پادشاه هرموز و خواجه عطا را نایب السلطنه و رئیس نورالدین را حافظ شاه بشناسد و در برابر دشمنان از جزیره هرموز دفاع کند و پادشاه هرموز را با سرباز و کشتی و پول در مقابل دشمنان یاری بخشد.

آلبوکرک پس از امضای این قرار داد، یک پایگاه تجارتمی در هرموز بنا نهاد و برای حفظ آن نیز یک قلعه نظامی نیرومند ساخت. در طی اقامت دریا سالار پرتغالی در هرموز، نماینده شاه اسماعیل صفوی پادشاه جوان و تندوتیز نو پای دولت صفوی، برای دریافت خراج سالیانه به هرموز آمد. آلبوکرک در جواب شهریار صفوی مقداری گلوله توپ و تفنگ نزد وی فرستاد و پیغام داد که این است آنچه می تواند به عنوان خراج برای پادشاه ایران بفرستد. با این حال، مدارک پرتغالی نشان می دهد که مقارن روزهای نخستین استقرار آلبوکرک در خلیج فارس، شاه اسماعیل صفوی سفیری با هدایا برای پادشاه پرتغال به هندوستان

فرستاده و مسلماً انگیزه شاه اسماعیل در چنین اقدامی جلب حمایت پرتغالیان برای ایجاد جبهه واحدی بر ضد ترکان عثمانی بوده است. از آن گذشته، شاه اسماعیل که با کارل پنجم^۱ و دیگر سلاطین اروپا مکاتبه داشت می خواست از کشتیهای پرتغالی و راه دریایی جنوب برای حفظ ارتباط سیاسی خود با ممالک اروپا بهره جوید. زیرا راههای آسیای صغیر و شام و مدیترانه سراسر زیر نظر ترکان بود و پیکهای سیاسی پادشاه صفوی نمی توانستند در این راههای خطرناک مأموریت دقیق و حساس خود را به انجام برسانند.

آلبوکرک هم مقدم سفیر ایران را - که از نام و نسبش اطلاعی نداریم - گرمی داشت و طی نامه‌ای به شاه اسماعیل صفوی لزوم استقرار روابط سیاسی و نظامی دو دولت را یادآور شد و از همکاری طرفین برای جنگ با ترکان عثمانی سخن به میان آورد و ضمناً بعد از شرحی از عظمت پادشاه پرتغال خواست که شاه ایران نیز سفیری به دربار پادشاه پرتغال گسیل دارد و خود نیز نماینده‌ای به ایران فرستاد. سفیر آلبوکرک که ظاهراً از نجیب زادگان پرتغال بود گومس دو کاروالهوزا^۲ نام داشت. وی به همراهی کشیشی به نام فری جوانو^۳ عازم ایران شد (مارس ۱۵۱۰/ذی الحجه ۹۱۵). ولی این سفیر در هرموز در گذشت و به ایران نرسید.

شاه اسماعیل که از شنیدن خبر درگذشت سفیر نگران شده بود، چون به نظر می آید که خواجه عطا وزیر هرموز او را مسموم کرده باشد، سفیری به نام میرابواسحق جهت ابراز مراتب تأسف خود نزد آلبوکرک فرستاد و لازم است یادآور شویم که آلبوکرک از ژانویه ۱۵۱۰ به جای دم فرانسیسکو دالمیدامقام نیابت سلطنت و فرمانروائی هند پرتغال یافته بود.

میرابواسحق در رجب ۹۱۶/اکتبر ۱۵۱۰ به بندرگوا^۴ در هند رسید و از جانب پادشاه ایران به فرمانروای پرتغال پیشنهاد کرد که سفیری دیگر به ایران بفرستد. اما به علت درگیریهای آلبوکرک با مشکلات فراوان من جمله اغتشاشات هند پرتغال اجرای این منظور به زودی میسر نیامد تا این که در سال ۱۵۱۲/۹۱۸ آلبوکرک سفیری به نام میگوئل فریرا^۵ به ایران گسیل داشت و جوانو فریرا^۶ کشیش نیز او را همراهی می نمود.

میگوئل در اواسط شوال ۹۱۹/اواسط دسامبر ۱۵۱۳ از هندوستان روی به ایران نهاد.

1- Charles Quint

2- Gomes de Carvalhosa

3- Frei Joao

4- Goa

5- Miguel Ferreira

6- Joao ferreira

ولی چیزی نمانده بود که او نیز به تبریز نرسیده بمیرد. زیرا غلامش در طی راه او را مسموم کرد و او بر اثر زهر نزدیک به سه ماه بین مرگ و زندگی بود. شاه اسماعیل همین که ازین امر با خبر شد دستور داد وی را با همان حالت بیماری و مسمومیت شدید به تبریز منتقل سازند. پس از سه ماه سرانجام معالجات به ثمر رسید و او از بستر بیماری برخاست. اطلاعات فراوانی که او درباره قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی ایران جمع آورده حکایت از هوش و کاردانی وی می‌کند. وی سفری هم به همراه شاه اسماعیل صفوی به ارمنستان رفته است. مدارک موجود نشان می‌دهد که در طی اقامت میگوئل در ایران، شاه اسماعیل سفیر دیگری نیز به نام خواجه‌علی‌جان پیش آلبوکرک حکمران هندوستان فرستاده و همراه این سفیر نامه‌ای برای پادشاه پرتغال ارسال داشته. اصل این نامه از میان رفته ولی ترجمه پرتغالی آن که مطابقت آن با اصل به تأیید آلبوکرک رسیده موجود است. اسناد پرتغالی نشان می‌دهد که در پشت پرده تعارفات دیپلماتیک و نامه‌های سیاسی و تبادل سفرا، شهریار صفوی در اندیشه باز پس گرفتن هرموز بوده است.

آنچه موجب شده بود که نظر شهریار صفوی به هرموز جلب شود، تمایل شدید سلطان سیف‌الدین ابانصر و وزیرش رئیس نورالدین به دربار ایران بود. این وضع چنان موجب نگرانی پرتغالیها را فراهم آورد که آلبوکرک با تمام گرفتاریهایش در هند تصمیم گرفت به هرموز برود. در همین روزها سیف‌الدین ابانصر مسموم شد و برادر کوچکش توران شاه (۹۱۹-۹۲۸) به جای او به سلطنت هرموز رسید. ازین روی، آلبوکرک برادرزاده خود پروآلبوکرک^۱ را برای سرکشی و کسب اطلاعات به هرموز فرستاد و ضمناً بدو مأموریت داد که بحرین را نیز که در قلمرو سلطان هرموز بود تصرف کند و خراج عقب افتاده را وصول نماید. اما وی توفیقی دراین امر نیافت زیرا عمال شاه اسماعیل صفوی بر او پیشدستی کرده بحرین را گرفته بودند و سلطان هرموز نیز از پرداخت خراج خوداری کرد و پرو دست از پای درازتر به گوا بازگشت (۲۸ سپتامبر ۱۵۱۴/۸ شعبان ۹۲۰).

آلبوکرک برای حفظ جزیره هرموز با ۲۶ کشتی و دوهزار و دویست سرباز روی به هرموز نهاد و شهر را گلوله باران کرد و بار دیگر هرموز و قلعه آن را به تصرف آورد. در طی این مدت اقامت مجدد در هرموز بود که آلبوکرک سفیر خود میگوئل فریرا را در مراجعت از

ایران ملاقات کرد. شاه اسماعیل سفیری نیز همراه میگوئل کرده بود که در گوا با آلبوکرک دیدار کند. بر اثر مذاکرات سفرای ایران و پرتغال با آلبوکرک قرار دادی بین ایران و پرتغال منعقد گردید. به موجب این قرارداد، توران شاه به نام دم مانوئل پادشاه پرتغال، همچنان بر هرموز حکومت می نمود و متقابلاً پرتغالیها ایرانیان را در لشکرکشی به بحرین باکشی یاری می کردند و ایران و پرتغال بر ضد ترکان عثمانی با یکدیگر متحد می شدند.

فتح مجدد هرموز آغاز تسلط بی منازع پرتغال بر سواحل و جزایر خلیج بود و از آن پس پرتغالیها در صدد برآمدند که بنادر و جزایر مهم خلیج را تصرف کنند چنان که بندر گمبرون را متصرف شدند و در آن بندر و دیگر نواحی مهم خلیج مثل بحرین و قطیف و صحار دست به تأسیس دارالتجاره زدند. با این حال، آلبوکرک که ذاتاً مردی محیل و مزدور بود می خواست که تا سیطره کامل پرتغالیها بر سراسر بحر عمان و خلیج فارس، روابط پرتغال را با دربار صفوی دوستانه نگه دارد.

ازین روی وی سفیر دیگری همراه با چند مترجم و یک منشی و یک گیاه شناس به نام گاسپار پیرس^۱ به ایران فرستاد. این سفیر فرناوگومش دولموش^۲ نام داشت و معاونش جوانودوسوزا^۳ منشی سفارت هم که شرح کامل وقایع من جمله شرح ملاقات هیئت سیاسی را با شاه اسماعیل در مراغه به تفصیل نوشته است موسوم بوده به ژیل سیمونش^۴. موضوع مذاکرات عبارت بود از اتحاد دولتین بر ضد ترکان عثمانی و کمک نظامی به صورت واگذاری کشتیهای جنگی و سرباز و توپخانه. این هیئت سیاسی که روز پنجم ماه مه ۱۲/۱۵۱۵ ربیع الاول ۹۲۱ به سوی ایران حرکت کرد، حامل هدایائی بود بدین شرح:

دو عدد دستبند طلای مرصع به یاقوت و الماس و دستبندی مرصع به چشم گربه بزرگ و مقداری یاقوت و زمرد کوچک و بزرگ و چهار حلقه طلای مرصع به یاقوتهای کوچک و بزرگ و گردن بندی مزین به یاقوتهای ریز و درشت و دو فیروزه و سه مروارید و یک قطعه کهربای گلایی شکل مرصع به طلا و یاقوت و شصت قطعه الماس ریز و شبکلاهی از مخمل سیاه مزین به طلا که در آن صد و هشتاد و یک قطعه یاقوت کار شده بود با مقداری معتناهی سکه طلا و یک نیزه و یک خنجر طلا کاری شده و زرهی با تمام متعلقات مربوط و سه اسب و شش

1- Gaspar Pires

2- Fernão Gomes de Lemos

3- João de Sousa

4- Gil Semoes

تفنگ و به قولی دو توپ و شش تفنگ و چهار منجنیق و مقداری مهمات و وسایل مورد نیاز آلبوکرک تا آخر نوامبر ۱۵۱۵ / شوال ۹۲۱ در هرموز بود و سپس بر اثر ابتلای به بیماری به هندوستان بازگشت و فردای روزی که به بندر گوارسید در گذشت (۱۶ دسامبر ۱۵۱۵ / ۱۰ ذی القعدة ۹۲۱).

در همین روزها هم فرناوگوکش به حضور شاه اسماعیل رسید. اما مذاکرات او با شاه اسماعیل صفوی به نتیجه مطلوبی منتهی نشد. زیرا شهریار صفوی از او خواست تا پرتغالیها به وعده خود در خصوص دادن کشتی های جنگی وفا کنند و فرنانو جواب رد داد که این کار به زودی صورت پذیر نمی تواند بود زیرا نایب السلطنه (آلبوکرک) به هند بازگشته و جانشین او نیز در هرموز اجازه چنین اقدامی را ندارد. با این حال، شاه اسماعیل سفیری به همراه او روانه هند کرد. از نام و نشان این سفیر خبر نداریم ولی براساس مدارک پرتغالی این قدر می دانیم که او در ذی الحجه سال ۹۲۱ به هرموز رسیده و به موجب دستور عمل پرود آلبوکرک، ده کیسه برنج و بیست پیمانه روغن زیتون جهت مخارج وی منظور شده است.

شاه اسماعیل که اندک اندک متوجه مردردندی و آزمندی پرتغالیان شده بود و از طرز رفتار آنان نیز با مردم مسلمان ناراضی بود، در سال ۹۲۸ سفیری به هرموز فرستاد و مطالبه خراج عقب افتاده سالهائی را نمود که هنوز پرتغالیان به هرموز نیامده بودند و برای مجبور کردن امیر هرموز به پرداخت بدهیهای گذشته، از عبور کاروانهائی که از هرموز به کرمان و خراسان و فارس می رفتند جلوگیری نمود. محمد شاه پسر سیف الدین ابانصر نیز که به حکومت هرموز رسیده بود از پرداخت مالیات به پرتغالیان سرباز زد. ازین روی فرماندار جدید هرموز به نام دم دوارت دو منزش^۱ مجبور شد که سفیری تازه به دربار صفوی گسیل دارد. این سفیر که از خاندان سلطنتی پرتغال و موسوم به شوالیه بالتازار پساوا^۲ بود در رأس هیئتی مرکب از بیست نفر در تاریخ اول سپتامبر ۱۵۲۳ / ۲۰ شوال ۹۲۹ از هرموز به جانب تبریز عزیمت نمود و در جمادی الاولی سال ۹۳۰ / مارس ۱۵۲۴ به حضور شاه اسماعیل رسید و چون ورود وی به ایران مصادف با فرارسیدن عید نوروز (۲۱ مارس) بود، شاه ایران وی را برای حضور در مراسم نوروزی دعوت نمود. اما فرصت مذاکره بین شاه ایران و سفیر پرتغال دست نداد. زیرا شاه اسماعیل به زودی به جانب اردبیل شتافت و هر چند سفیر پرتغال نیز به اردبیل رفت

ولی در همان روزها شهریار صفوی ناگهان درگذشت و تلاش فراوان سفیر برای ایفاء مأموریت خود بی‌اثر ماند.

جانشین شاه اسماعیل پسرش طهماسب میرزا بود که در هنگام مرگ پدر بیش از ده سال نداشت. به همین دلیل سران قزلباش به جان هم افتادند و کارها پریشان شد و بالتازار از آن سفر دور و دراز طرفی نیست.

ظاهراً روابط سیاسی ایران و پرتغال در زمان شاه طهماسب اول چندان گرم نبوده. زیرا بر طبق منابع پرتغالی، نخستین ارتباط سیاسی پس از جلوس طهماسب و در سال ۹۴۷ یعنی هفده سال از سلطنت این پادشاه گذشته صورت گرفته و درین تاریخ سفیری از ایران به هرموز رفته تا از آن جا به گوا سفر کنند و از نایب‌السلطنه پرتغال، برای باز پس گرفتن بصره و بحرین که به دست عمال سلطان عثمانی افتاده بود استمداد کند. اما از نتیجه اقدامات این سفیر اطلاعاتی در دست نیست چنان که نام او را نیز نمی‌دانیم.

در سال ۱۵۴۹/۹۵۶ به دستور دوم جوانو سوم پادشاه پرتغال، نایب‌السلطنه هند پرتغال سفیری به نام هنریک دوماسدو به دربار شاه طهماسب فرستاد. ولی این سفیر مورد توجه شهریار صفوی قرار نگرفت. زیرا درست در همین زمان مردی از متنفذان هرموز که شاه طهماسب را به صداقت و خدمتگزاری او و ثوقی تمام بود به دربار ایران آمد و از جنایات و فجایع پرتغالیان، در تجاوز به مال و ناموس و جان مردم مسلمان هرموز داستانهای دلخراشی بیان داشت و من جمله به شاه ایران شکایت نمود که در طی سفری که او به هند رفته بود پرتغالیها زن او را مجبور به قبول مسیحیت کرده و مقادیر گزافی پول از او گرفته‌اند به طوری که پادشاه صفوی سخت خشمگین شد تا آن جا که به سفیر پرتغال دستور داد که فوراً نامه‌ای مشعر بر رفع مزاحمت از آن مردی که از اتباع ایران است به فرماندار هرموز بنویسد و تهدید کرد که اگر رفع مزاحمت از وی نشود به هرموز لشکرکشی خواهد نمود. ضمناً دستور داد که تا رفع شکایت نشده سفیر اجازه بازگشت نخواهد یافت.

این نامه را یکی از همراهان سفیر به هرموز برد و فرماندار پاسخ داد که آن زن به طیب خاطر به مسیحیت گرویده و در حال حاضر هم در هرموز نیست. وصول این جواب از حدت خشم شاه طهماسب کاست و سفیر را اجازه بازگشت داد. اما کدورتی در خاطر شهریار صفوی باقی ماند.

در این سالها جنگ بین ایران و عثمانی به شدت هر چه تمامتر جریان داشت و ترکان

عثمانی جنگ را به خلیج فارس کشانده و با نیرنگ و تزویر در آغاز پاییز سال ۹۵۷ بر قطیف و در ۹۶۰ بر مسقط دست یافته بودند، شاه طهماسب که استقرار ترکان عثمانی را در خلیج در حکم محاصره کلیه بنادر جنوب ایران می‌دانست برخلاف میل باطنی خود، برای اخراج ترکان، با پرتغالیان دست دوستی داد و بر تعاقب این اتحاد سیاسی و نظامی، ایرانیان و پرتغالیان متفقاً بر قطیف در ساحل جنوبی خلیج حمله بردند و ترکها را بیرون راندند و قطیف را ویران نمودند.

بعد از این واقعه ظاهراً باز هم سفیر یا سفیرانی از جانب دولت پرتغال به ایران آمده‌اند که به گفته مورخین ایرانی «با نیل مقصود باز شدند». ولی از اسم و رسم این سفیر یا سفیران و ماهیت «مقصود» ایشان اطلاعی در دست نیست.^۱

خوشبختانه ترکان عثمانی متعاقب این حوادث در خلیج فارس متحمل شکست‌های فاحشی شدند و دست آنان از آبهای خلیج کوتاه شد. توضیح آن که در رمضان سال ۹۶۰ ترکان عثمانی نیروی دریائی مهمی به فرماندهی پیری پاشا به خلیج فرستادند و مسقط را در محاصره گرفتند و پس از هیجده روز تصرف کردند و سپس عازم فتح هرموز شدند ولی چون درین امر توفیق نیافتند قسمتی از شهر را آتش زدند و بعد به جزیره قشم رفتند و آن جزیره را غارت کردند. فرمانده پرتغالی هرموز از گواکمک خواست. نایب‌السلطنه ناوگان عظیمی را به یاری هرموز فرستاد. اما پیری پاشا از معرکه به در رفته و به بصره شتافته بود. بار دیگر سلطان ترک مراد پاشا را با ۱۵ کشتی به خلیج فرستاد. جنگ سختی در گرفت و مراد پاشا شکست خورد. با این حال سال بعد، ناوگان ترک به فرماندهی سیدی علی در خلیج ظاهر شد و بین ترکان و پرتغالیان جنگ هولناکی روی داد که به درهم شکستن کشتیهای ترکان عثمانی منتهی گردید و فرمانده ناوگان ترک به هند گریخت. این فرمانده ترک که نویسنده دانشمندی هم بود خود را به دربار همایون پادشاه هند رسانید و سپس از طریق ایران به عثمانی بازگشت.^۲ وی شرح جنگ دریائی و علت شکست و احوال ممالک سرراه خود را به صورت کتابی تحت عنوان مرات الممالک به ترکی نوشته است.^۳

۱ - عالم‌آرای عباسی (چاپ سربی، ص ۱۱۶/۱۱۷، فارس نامه ناصری چاپ سنگی ج ۱، ص ۱۰۷)

۲ - در خصوص شرح حال وی توصیه‌هایی که شاه طهماسب برای او نوشته رجوع شود به کتاب «شاه طهماسب» تألیف دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، ص ۵۰.

۳ - این کتاب در ایران ترجمه و منتشر شده با مقدمه‌ای در شرح حال و آثار متعدد سیدی علی کاتبی (مرآت الممالک،

باری، سقوط قدرت ترکان عثمانی در خلیج باعث شد که شاه طهماسب دیگر به پرتغالیان که مردمی ستمگر و آزمند و متکبر بودند اعتنائی نکند. چنان که هیئت سفارت دولت پرتغال که در سال ۹۸۲/۴-۱۵۷۳ به ایران وارد شد با همه هدایا و تحفی که همراه آورده بودند مورد عنایت پادشاه ایران قرار نگرفت. درین باره حسن بیگ روملو در کتاب خود به نام احسن التواریخ می‌نویسد:

«هم درین سال پادشاه فرنگ دان سبستان^۱ که به پرتغال^۲ اشتها دارد، ایلچیان با یلکات و تبرکات که دیده اهل بصارت از رؤیت آن خیره می‌شد به درگاه عالم پناه فرستاد. قبل از این، چون چند بی ادبی از ایشان سر زده بود - مثل انهدام مسجد و حرق کلام مجید - بنابر آن ایلچیان منظور نظر التفات نگشته جمعی از امرا به تأدیب آن قوم بی‌دولت نامزد گردیدند»^۳.

جانشین شاه طهماسب پسرش شاه اسماعیل دوم بود که روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاولی سال ۹۸۴ تاجگذاری کرد. هیئت سیاسی پرتغال درین مراسم شرکت جست^۴. به نظر می‌آید که شاه طهماسب اجازه بازگشت به هیئت سیاسی پرتغال نداده و آنان را در قزوین نگه داشته بود که توانسته بودند درین جشن رسمی دربار صفوی شرکت کنند. ظاهراً هیئت مزبور پس از مدتها انتظار در پایتخت دولت صفوی، در زمان شاه اسماعیل دوم اجازه بازگشت به هند یافته است.

سفر این هیئت آخرین اقدام دم‌سبستانیو پادشاه پرتغال است. زیرا وی که از ۱۵۵۷ تا ۱۵۷۸ م/ ۹۶۵ تا ۹۸۶ ق بر کشور پرتغال حکومت می‌کرد، با مولی عبدالملک سلطان الجزیره از در جنگ و ستیز درآمد و سرانجام در طی همین جنگها کشته شد (۹۸۶/۱۵۷۸). پس از او کاردینال هنریک^۵ به سلطنت پرتغال رسید که سلطتش بیش از دو سال امتداد نیافت (۹۸۸/۱۵۸۰ هـ). در طول این مدت، شاه اسماعیل ثانی نیز از تخت بر تخته افتاده و شاه محمد برجای وی نشسته بود. در سال ۹۸۸/۱۵۸۰ که کاردینال هنریک در گذشت، چون

بنیاد فرهنگ تهران، ۱۳۵۳) به وسیله محمود تقضلی و علی حنجه‌لی.

1- Dom Sebastiano

2- Portugal

۳- احسن التواریخ روملو (تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی. فرهنگستان ادب و هنر، تهران، ۱۳۵۷) ص ۵۹۲.

۴- ایضا ص ۶۲۸.

5- Cardinal Henrique

وارثی نداشت، فیلیپ دوم^۱ پادشاه اسپانیا (۱۵۵۵ تا ۱۵۹۸/۹۶۲ تا ۱۰۰۷ هـ.ق) به نام حفظ سلطنت پرتغال آن کشور را ضمیمه سلطنت خویش ساخت و در تاریخ پرتغال عنوان فیلیپ اول یافت و پرتغال ازین تاریخ تا سال ۱۶۴۰/۱۰۵۰ هـ.ق جزو قلمرو پادشاه اسپانیا بوده است. پادشاه جدید یعنی فیلیپ دوم شهریار اسپانیا و پرتغال که نمی‌خواست تغییر وضع سیاسی موجب تضعیف سیاست و تجارت پرتغال در خلیج فارس شود، به نایب‌السلطنه پرتغال در هند، دم فرانسیسکو ماسکارنها^۲ دستور داد تا سفیری جهت تجدید روابط سیاسی به ایران بفرستد تا نظرات وی را با دولت ایران در میان نهد. آنچه مورد نظر پادشاه اسپانیا بود سه مطلب بود:

آزادی مذهبی پیروان کلیسای کاتولیک در ایران

عدم سازش با ترکان عثمانی و ادامه جنگ و اتحاد با اسپانیا بر ضد عثمانی

اخذ امتیازات بازرگانی برای اتباع خویش یعنی اسپانیاییها و پرتغالیها

با این درخواستهای مهم که هر یک شایسته کمال توجه پادشاهان مقتدر اروپای مسیحی و مستلزم گذشت بلکه ایثار مالی و جانی فراوان از جانب مردم مشرق زمین بود، اعلیٰ حضرت امیر پرتغال و پادشاه اسپانیا، خواه برای آن که پولی خرج نکند و تحفه‌ای گران قیمت نفرستد خواه برای آن که مردم مشرق زمین را - از شاه تا گدا - دست کم گرفته بود، از فرستادن یک هیئت سیاسی مجلل و شکوهمند و مفصل خودداری کرد و تنها کشیشی را به نام پرسیمون مورالس^۳ به ایران فرستاد. درباره این سفیر که منتخب نایب‌السلطنه هند بود مطلب زیادی نمی‌دانیم مگر آن که وی زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته و مدتی در ایران اقامت داشته و همراه وی کشیش دیگری به نام سیمون داکنسی کائو^۴ از کشیشان فرقه سن اگوستین مقیم جزیره هرموز.

سیمون مورالس نامه‌ای نیز از جانب پادشاه اسپانیا و پرتغال برای شهریار صفوی شاه محمد خداپسند داشت. کشیش کاتولیک خود را به قزوین به دربار شهریار صفوی رسانید. ظاهراً طرز رفتار وی به گونه‌ای بوده که اعتماد شاه صفوی را به خود جلب کرده. زیرا شاه او را مأمور تعلیم و تدریس اولاد خود کرده بود و او یکچند به حمزه میرزا ریاضی و نجوم

1- Philippe II

2- Dom francisco Mascarenha

3- Père Simon Morales

4- Simon da Conceição

درس می‌داده. در بایگانی اسناد تاریخی و اتیکان^۱ سه نامه از این کشیش وجود دارد نامه‌ای به پرتغالی و دو نامه به ایتالیایی.

نامه‌های این کشیش سفارت پیشه از لحاظ محتوی ارزش فراوان دارد. براساس نامه‌ای که وی به پرتغالی به پاپ گرگوار سیزدهم^۲ نوشته و تاریخ آن ۱۲ اکتبر سال ۱۵۸۲/۲۲ رمضان ۹۹۰ است و علی‌الظاهر در کاشان نگاشته شده وی چند روز قبل از ورود به کاشان سفیری را که از طرف دن گولوپزدومندوزا^۳ نایب‌السلطنه ناپل^۴ به سفارت به دربار ایران آمده دیده است و این سفیر یک ارمنی بوده که هدایای شاهانه‌ای تقدیم داشته و ایرانیان هم آن سفیر را به گرمی پذیرفته‌اند و دربار ایران نیز متقابلاً درصدد فرستادن تحفه‌ای شاهوار برآمده است. در همین نامه سیمون دومورالس از تمایل شدید دولت ایران به عقد قرارداد اتحاد با دول اروپائی بر ضد ترکان عثمانی حکایت نموده، در نامه دیگر هم باز نوشته که پادشاه ایران شدیداً مایل به اتحاد با سلاطین عیسوی مذهب بر ضد دشمن مشترک است و اگر او بداند که سلاطین عیسوی حتماً به چنین اقدامی مبادرت خواهند نمود، او بی‌درنگ از مشرق به خاک عثمانی حمله خواهد برد. درین نامه وی تصریح می‌کند که پادشاه ایران درصدد فرستادن سفیر مخصوصی است تا نظریات او را برای پادشاه کاتولیک اسپانیا و پرتغال بازگو کند.

سیمون مورالس وقتی به قزوین رسید که شاه محمد برای فرونشاندن فتنه سران قزلباش به خراسان سفر کرده بود. سفیر اسپانیا نامه فیلیپ را به وسیله یک ارمنی موسوم به جوانا بابتیسته^۵ به خراسان فرستاد و خود در قزوین باقی ماند تا شهریار صفوی به پایتخت خود بازگشت و آنگاه سیمون شرفیاب حضور پادشاه صفوی گردید.

مورالس تا سال ۹۹۳ در ایران بود و هنگامی که خواست به گوا بازگردد سلطان محمد نیز سفیری همراه او روانه کرد تا به همراه وی به هرموز و سپس به گوارود و از آن جا به پرتغال شتابد و پیغام شفاهی و شاید هم نامه‌ای از شاه ایران را به پادشاه اسپانیا برساند. سفیر ایران و پرسیمون مورالس با هم به کشتی «سفر به خیر»^۶ نهادند و به اروپا عزیمت کردند. اما این سفر به خیر و خوشی تمام نشد و کشتی «سفر به خیر» در آبهای شرقی افریقا درهم شکست

1- Vatican

2- Grégoire XIII

3- Dom Inigo Lopez de Mendosa

4- Naples

5- Joao Baptista

6- Bon Voyage

و سفیران ایران و پرتغال هر دو درین سفر به هلاکت رسیدند.

در سال ۹۹۶ شاه عباس در طی یک کودتا پدر را از کار برکنار کرد و خود به جای وی بر تخت سلطنت نشست (۹۹۶ هـ ق) و دوران سلطنت او تا ۱۰۳۸ به درازا کشید. این دوره چهل و دو سه ساله سلطنت شاه عباس دوره‌ای است سراسر کوشش و جنبش و حادثه در هر زمینه‌ای از مسائل نظامی و جنگی گرفته تا مذاکرات سیاسی. و در همین دوره است که مذاکرات سیاسی ایران و اسپانیا به اوج خود رسید و باز در همین دوره است که سرانجام دست پرتغالیان از شهرها و سواحل و جزایر ایران کوتاه شده. اینک شرح ماجری:

در سال ۱۰۰۷ هـ قمری دو کشیش پرتغالی یکی از فرقه فرانسیسکن^۱ به نام الفونسو کوردرو^۲ و دیگری از فرقه دومینیکن^۳ به نام نیکولادی ملو^۴، پس از سالها اقامت در فیلیپین به قصد رفتن به رم^۵ و لیسبون به بندر گوا آمدند و از آن جا به هرموز رفتند و از هرموز راه اصفهان در پیش گرفتند. چون اینان نخستین کشیشانی بودند که به اصفهان رسیده بودند، شاه عباس خاطر آنان را بسیار گرمی داشت و با آنان به بحث دوستانه نشست و چون نیکولادی ملو خود را اسقف هرموز و نماینده پادشاه اسپانیا معرفی کرد شاه عباس او را به گرمی پذیرفت و صلیبی از طلا مکلل به الماس و فیروزه و یاقوت به وی بخشید و با وساطت آنتونی شرلی به وی اجازه داد که با لباس روحانی خود سفر کند و کسی متعرض احوال او نشود. با این حال به نظر می‌آید که ورود این دو کشیش چندان ساده و دور از تزویر و دغلبازی سیاسی نبوده است. زیرا درست در همین ایام یک هیئت انگلیسی تحت نظر سرآنتونی شرلی و برادرش رابرت به ایران رسیده و مورد توجه‌های شاه عباس قرار گرفته بود که ناگهان سروکله این دو کشیش که قصد رفتن به رم یا لیسبون داشتند در اصفهان پیدا شد (فوریه ۱۵۹۹/ رجب ۱۰۰۷). درست است که فیلیپ پادشاه اسپانی که برقراری روابط را با ایران لازم می‌دانست در دستورالعمل مورخ ۱۵ فوریه ۱۵۹۴/ ۲۴ جمادی الثانیه ۱۰۰۲ نایب‌السلطنه هند ماتياس دالبوکرك را به لزوم حفظ ارتباط سیاسی با ایران توصیه کرده بود و باز در ۱۰۰۴ به لزوم این مطلب به نایب‌السلطنه جدید دریا سالار دم فرانسیسکو داگاما اشاره

1- Franciscaín

2- Alfonso Cordero

3- Dominicaín

4- Nicolas di Melo

5- Rome

کرده بود، ولی روشن است که این دو کشیش نامزدان حقیقی سفارت به دربار ایران و رسانیدن نامه پادشاه اسپانیا و پرتغال به شهریار جوان و پرآوازه ایران نبودند. بلکه اینان کشیشانی بودند که پس از سالها اقامت در فیلی پین و دور از وطن، عازم اروپا بودند که ناگهان از طرف عمال دولت پرتغال در هند، در شهر گوا مأموریت می‌یابند که سر از کار هیئت انگلیسی در ایران در آورند و تا آن جا که می‌توانند از پیشرفت مقاصد انگلیسیها در ایران جلوگیری نمایند. چنان که همین نیکولادی ملو به شاه عباس توصیه کرده بود که هرگز به وعده‌های سرآتونی و دولت انگلستان اعتماد نکند و دوستی پادشاه اسپانیا را که دیرینه و استوار است همچنان نگه دارد، همین کشیش به شاه ایران پیشنهاد نموده بود که اگر او مذاکره خود را با سر آتونی قطع کند، او به یاری خدا تمام دول عیسوی را بر ضد ترکان مسیحی متحد خواهد ساخت.

اتفاقاً سر آتونی هم خود متوجه این نکته شده بود. وی به صراحت اظهار داشته:

«چون عمال دولت پرتغال در جزیره هرموز از رسیدن وی به ایران آگاه

شدند، مخصوصاً این دو کشیش راه دربار شاه عباس فرستادند تا به وسیله آن دو،

از منظور اصلی مسافرت او و همکارانش آگاه شوند و حتی الامکان شاه عباس

را از بستن قرار دادهای سیاسی و بازرگانی با دولت انگلیس منصرف سازند.»

این آغاز مبارزات دول استعماری با یکدیگر است بر سر تسلط بر خلیج فارس و پس از

پرتغالیان و انگلیسیان ملل دیگر اروپائی پای به ایران نهادند و برای بردن سهم بیشتر از منافع

حاصل از استثمار مردم ایران و چون سنگ و گربه به جان هم افتادند و ما در طول قرنهای ناظر

این جنگ و جدالهای خشن و خونین بودیم. اما بدبختانه هرگز نیاندیشیدیم که اینان بر سر چه،

یکدیگر را بدین گونه سبانه و ددمنشانه پاره می‌کنند و علت نزاعشان چیست؟

وقتی شاه عباس، هیئتی مرکب از آتونی شرلی و حسینعلی بیگ را مأمور دربارهای

اروپا من جمله دربار اسپانیا کرد این دو کشیش هم با هیئت سفارت به راه افتادند و در راه نیز

کشیش سیاست پیشه تا آن جا که توانست در گفتار و رفتار با آتونی شرلی مخالفت کرد به

حدی که آتونی شرلی او را به عنوان «خیانت به شاه ایران» به زندان انداخت و به قولی چندان

فته برانگیخت و شر بر پا کرد که به امر تزار روسیه او را زنده زنده در آتش سوختند.

موضوع مأموریت سفارت شاه ایران رساندن توصیه‌ای شاه عباس به دربارهای اروپا

بود. شاه ایران توصیه می‌کرد که دول اروپایی از نزاع و جدال با یکدیگر دست بردارند و

همگی با هم جبهه متحدی برای جنگ با دولت عثمانی که دشمن مشترک ایران و اروپا بود

تشکیل دهند و با هماهنگی یکدیگر یکباره از شرق و غرب بر وی بتازند. ضمناً شاه عباس وعده داده بود که اگر دول اروپا چنین کنند، وی سراسر مرزهای کشور خود را به روی مسیحیان باز خواهد نمود و آنان را در ساختن خانه و کلیسا برای خویش آزاد خواهد گذاشت و حتی به اتباع مسیحی خود مثل ارمنیان و گرجیان سفارش خواهد نمود که مانند همه عیسویان جهان از کلیسای کاتولیک پیروی کنند.

از سفر آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ بیات - چنان که در فصل روابط ایران و انگلیس به تفصیل خواهد آمد - نتیجه‌ای به دست نیامد. زیرا بین آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ اختلاف افتاد و آنتولی شرلی دیگر به ایران بازنگشت و حسینعلی بیگ بیات هم که به دربار اسپانیا راه یافت هرگز به نتیجه‌ای نرسید یا اگر رسید خبر و اثری از نتیجه سفارت وی در کتب تاریخ ایران و اروپا نیست. ما این قدر می‌دانیم که وی در اواسط سال ۱۶۰۲/۱۰۱۰ به قصد بندر هرموز از لیبون به کشتی نشسته و در نیمه اول سال ۱۰۱۱/۱۶۱۲ قمری به شیراز بازگشته است. اما در مدتی که دربار ایران در انتظار بازگشت حسینعلی بیگ بیات بود، یعنی در همین سال ۱۶۰۲/۱۰۱۰ واقعه مهمی روی داد که اساس فرمانروائی پرتغالیان را در خلیج فارس متزلزل ساخت.

توضیح این که ایرانیان جزیره هرموز و دیگر نواحی خلیج که بالاجبار در زیر سلطه پرتغالیان سودجوی سنگدل و متکبر می‌زیستند یک لحظه از اندیشه مبارزه با دشمن متجاوز و باز یافتن استقلال و آزادی خویش غفلت نمی‌ورزیدند. از این مردان دلیر یکی هم رئیس شرف‌الدین وزیر مقتدر و همه‌کاره فیروز شاه از ملوک جزیره هرموز بود که ظاهراً با پرتغالیان زورمند نشست و برخاستی داشت ولی در نهان در شکست کارایشان می‌کوشید.

درین هنگام در بحرین که از مناطق مهم تحت تصرف پرتغالیان بود نارضایتی عمومی و تمایل به مبارزه با فاتحین احساس می‌شد. بحرین از همان بدو تصرف به دست پرتغالیها با فاتحین به مبارزه دست زد. در سال ۹۲۶ پرتغالیها این جزیره را گرفتند ولی هنوز سالی نگذشته بود که مردم جزیره بر ضد متجاوزین شوریدند و رئیس دارالتجاره پرتغالیان را به دار آویختند و جمعی از پرتغالیان و مسیحیان دیگر را کشتند. و فاتحین به زحمت توانستند این شورشها را سرکوب کنند.

در سال ۱۰۱۰ نیز که آثار این عدم رضایت عمومی کم و بیش به چشم می‌رسید، رئیس شرف‌الدین حکومت بحرین را به برادر خود رئیس رکن‌الدین مسعود سپرد. حکمران جدید

که ناتوانی دولت هرموز و تجاوز و زورگوئی پرتغالیان را در خلیج و جزایر و سواحلش می‌دید، به فکر افتاد که بحرین را از سلطهٔ پرتغالیان برهاند و برای این منظور از مردم بحرین که منتظر فرصت برای حمله به دشمن متجاوز بودند یاری خواست و آنان نیز با او همدستان شدند. آنگاه از یکی از متنفذان فارس نیز به نام خواجه معین‌الدین فالی که با او خویشاوندی داشت، استمداد جست. خواجه معین‌الدین، الله ویردی خان حکمران مقتدر فارس را از ماجری خبر داد و والی فارس نیز از خدا خواسته، باطناً به قصد تصرف بحرین و ظاهراً به عنوان کمک به رئیس رکن‌الدین در رفع تجاوزات پرتغالیها عده‌ای تفنگچی در اختیار خواجه معین‌الدین گذاشت و خواجه معین‌الدین با سپاهی مرکب از تفنگچیان دولتی و افراد ناحیهٔ فال و اسیر و مرودشت به بحرین رفت و سربازان در بحرین شبانه به خانهٔ رئیس رکن‌الدین مسعود ریختند و او را کشتند و بحرین را برای دولت ایران متصرف شدند.

وقتی خبر این وقایع به هرموز رسید، فرماندار پرتغالی جزیره به نام پدر و کوتین‌هو^۱ و فیروز شاه پادشاه هرموز که آلت دست پرتغالیان بود، به منظور پس گرفتن بحرین، عازم آن جزیره شدند. جنگ در دریا و خشکی بین ایرانیان و پرتغالیها درگرفت. الله وردی‌خان بیگلربیگی فارس هم برای آن که از حملات سپاهیان هرموز بکاهد، شخصاً بندر جرون را که پایگاه معتبر تجارتی پرتغالیان بود محاصره کرد. سرانجام درین جنگها - هر چند که خواجه معین‌الدین فالی نیز مجروح و کشته شد - پرتغالیان توفیقی حاصل ننمودند و بحرین در تصرف دولت ایران باقی ماند و ازین پس ضمیمهٔ ناحیهٔ فارس و جزئی از کشور ایران گردید و با تصرف این جزیرهٔ ارزشمند از جانب ایرانیان کمر پرتغالیها در خلیج شکست و دیگر استعمارگران پرتغالی قدرتی نیافتند بلکه با از دست دادن بحرین روز به روز به شکست نهائی نزدیکتر شدند. چنان که سال بعد باز الله وردی‌خان جرون را در محاصره گرفت و قسمتی از متصرفات پادشاه هرموز را نیز مورد حمله قرار داد.

مقارن این وقایع هیئت سیاسی دیگری از طرف دولت اسپانیا به ایران رسید. اندیشهٔ فرستادن این هیئت سیاسی جدید از هنگامی پیش آمد که حسینعلی بیگ بیات از رم عازم اسپانیا گردید (اوایل سال ۱۰۱۰ هـ ق/ ۱۶۰۱ م). فیلیپ پادشاه اسپانیا خواست هیئتی از کشیشان مسیحی را به قصد تبلیغ مسیحیت به ایران فرستد. وی انجام این کار را از

دم آریاس سالدانها^۱ نایب السلطنه هند پرتغال و الکسیس دو منز^۲ اسقف بندر گوا خواستار شد. آنان نیز هیئتی از کشیشان را به نامه‌های ژرمینو دا کروز^۳ و کریستوفولو دوست اسپری^۴ و آنتونیو دو گووئا^۵ به ایران فرستاد. ریاست این هیئت بر عهده آنتونیو بود. وی و همراهانش در ۲۲ شعبان ۱۰۱۰/۱۵ فوریه ۱۶۰۲ به راه افتادند و در ربیع الاول سال ۱۰۱۱ اوت ۱۶۰۲ م در مشهد به حضور شاه عباس رسیدند. شاه آنان را با محبت و گرمی تمام پذیرفت و حتی عده‌ای از بزرگان دربار خود من جمله رابرت شرلی را به استقبال فرستاد و ژرمینو نامه‌های پادشاه اسپانیا و هدایای نایب السلطنه هند پرتغال را تقدیم داشت و از طرف اسقف گوانیز نسخه‌ای از کتاب «شرح زندگانی عیسی مسیح» را که جلدی سخت گرانبها داشت به شاه عباس پیشکش نمود. این هیئت سیاسی علاوه بر تبلیغ مسیحیت دو منظور دیگر نیز داشت. یکی آن که بنیان منافع پرتغال را در ایران که بر اثر فتح بحرین سستی و کاستی یافته بود نیرو و استحکام بخشد و دیگر آن که شاه عباس را از عقد قرار داد بازرگانی با انگلیس بازدارد.

شاه عباس با کشیش آنتونیو از در موافقت در آمد و او را با همراهانش به کاشان و اصفهان برد و اجازه داد که در اصفهان کلیسائی برای عیسویان بنا نماید و حتی مخارج کاشیکاری آن را از خزانه خویش پرداخت و وعده کرد که مبلغین مسیحی را در وظیفه تبلیغی خویش آزاد گذارد مشروط بدان که پاپ و پادشاه اسپانیا به جنگ با ترکان برخیزند. اندکی بعد ازین قضایا، شاه عباس که به وسیله آنتونیوی کشیش اطمینان یافته بود که پرتغالیان در خلیج مزاحم جزایر و سواحل خلیج فارس نخواهند شد، ناگهان با سپاهیان زبده خود برق آسا به آذربایجان حمله برد و این قسمت از خاک ایران را که نزدیک به بیست سال در تصرف ترکان باقی مانده به زور شمشیر از چنگ آنان بیرون آورد. هیئت سیاسی و مذهبی اسپانیا تا حد زیادی در مأموریت خود توفیق یافته بود. زیرا به دنبال مذاکرات نیکولادی ملو با شاه و اجازه شاه در مورد ایجاد یک کلیسای کاتولیک و تأسیساتی برای مرکزیت کاتولیکها، هیئت اسپانیا اجازه یافته بود که مرکزی برای مسیحیان فرقه اگوستن^۶ ساکن ایران و کلیسایی جهت پیروان آن فرقه تأسیس کنند و در ورود به اصفهان نیز کشیشان اجازه اقامت چند تن کشیش

1- Dom Arias Saldanha

2- Alexis de Menezes

3- Jermino da Cruz

4- Christofolo da Spritus Santo

5- Antonio de Gouvea

6- Saint Augustin

پرتغالی را در ایران به دست آوردند و شاه عباس بدانان اجازه داد که در اصفهان اقامت گزینند و حتی ناحیه سرسبزی از اصفهان را برای سکونت ایشان معین کرد. البته اندیشه ایجاد کلیسا برای پیروان فرقه سن اگوستن با مخالفت شدید دیگر فرقه‌های مسیحی بلافاصله رو به رو شد و کشیشان پرتغالی هم مصلحت در آن دیدند که یک چند به سکوت بگذرانند.

در همین روزها که کشیشان پرتغالی به وظایف سیاسی و مذهبی خود سرگرم بودند، هیئت دیگری از کشیشان نیز از طرف پاپ کلمان هشتم با نامه‌ای از پادشاه اسپانی و پرتغالی رسید (۲۵ جمادی الاولی ۱۰۱۱/۱۰ نوامبر ۱۶۰۲). هیئت جدید مرکب بود از دو کشیش پرتغالی به اسامی فرانسیکو داکوستا^۱ و دیوگو دومیراندا^۲ همراه با یک افسر ارتش از مردم لیسبون که کشورهای شرقی را به خوبی می‌شناخت. نمایندگان پاپ کلمان هشتم^۳ دو نامه از طرف پاپ یکی برای شاه آورده بودند و یکی برای ملکه. و آنان نیز مانند دیگر فرستادگان مأموریت داشتند که اولاً نظر شاه ایران را به اتحاد نظامی با اسپانیا و ایجاد جبهه متحد بر ضد ترکان عثمانی جلب کنند و ثانیاً برای مسیحیان تسهیلات بیشتری در ایران پیشنهاد نمایند. اما چندان طولی نکشید که بین اعضای این هیئت و همچنین بین افراد هیئتهای جدید و قدیم اختلاف افتاده و کار از مکابره به مشاجره و منازعه کشید و طرفین دست به تحریک درباره یکدیگر زدند و این رفتار آنان موجب کاهش اعتبار کلیسا و کشیشان در نظر شاه عباس شد به طوری که وقتی از شهریار ایران اجازه احداث کلیسا خواستند شاه عباس بدانان گفت اکنون دادن اجازه ساختمان کلیسا به پیروان فرقه شما مصلحت نیست زیرا خطر آن است که مورد اعتراض مسلمانان قرار گیرد و شاید هم مسیحیان را بکشند. بهتر است که شما به کشور خود باز گردید و پادشاه اسپانیا و پرتغال را به جنگ با عثمانیان وادارید آنگاه بیاید و نه فقط در اصفهان بلکه در همه شهرهای ایران کلیسا بسازید. زیرا در آن هنگام اگر مسلمانان اعتراض کردند، من می‌گویم که آنها هم در برابر دشمنان به ماکمک کرده‌اند.

با این حال حوادثی پیش آمد که هیئت سیاسی مذهبی جدید چندان هم در انجام مأموریت خود ناکام ننماند. بدین معنی که چون خبر تصرف بحرین و محاصره گمبرون و تهدید قلمرو هرموز به وسیله سپاهیان ایران به نایب‌السلطنه هند رسید، وی پنج ناو جنگی به

همراه دم جورج دوکاستلوبرانکو^۱ برای دفاع از هرموز فرستاد ولی به فرمانده ناوگان دستور داد که تا حد امکان کارها را به صلح بگذرانند و جنگ را آغاز نکنند. شاه عباس پس از وقوف بر این مراتب - چون سخت درگیر جنگ با عثمانی بود - مصلحت را در مماشات با پرتغالیها دید و به حاکم شیراز دستور داد که از محاصره جرون و قلمرو امیر هرموز دست بردارد و قوای نظامی خود را به شیراز برگرداند و اراضی گرفته شده از امیر هرموز را باز پس دهد به شرط آن که ناوگان پرتغال به بحرین نزدیک نشود و بحرین در تصرف ایران بماند؛ فرمانده ناوگان پرتغال نیز چون دستور صلح و مسالمت داشت، بدین حد رضایت داد و بحرین در تعلق دولت ایران باقی ماند و سفرای دولت پرتغال و دربار پاپ هم اجازت مراجعت یافتند. آنتونیو دو گووه آ و میراندا به کشور خویش بازگشتند ولی کریستوفولو و ژرمینو در ایران ماندند و با استفاده از توافق ضمنی شاه عباس و نایب السلطنه بر سر مسائل خلیج فارس اجازه احداث کلیسایی را که قبلاً با مخالفت کشیشان فرق دیگر مواجه شده بود یافتند.

اینان نیز در رمضان ۱۰۱۱/ فوریه ۱۶۰۳ از اصفهان به هرموز رفتند تا از آن جا به هند و پرتغال بروند. اما به علت نبودن کشتی مدتی بالاچار در هرموز متوقف شدند. در همان روزها حسینعلی بیگ سفیر ایران هم در بازگشت از اسپانیا به هرموز رسید. آنتونیو که هنوز در فکر بازداشتن ایرانیان از تصرف بحرین و مداخله در امور جنوب خلیج بود همراه حسینعلی بیگ به شیراز بازگشت (اواسط ذی الحجه ۱۰۱۱/ اواخر مه ۱۶۰۳). اما شاه عباس همچنان با تصمیم کامل و قاطعیت جواب داد که جزیره بحرین از اجداد من رسیده و در تصرف من خواهد ماند. این جزیره برای مصالح و منافع پادشاه و کشور ایران بیشتر مورد نیاز است تا برای منافع امیر هرموز. آنتونیو سرخورده و نومید از دربار شاهی به هرموز بازگشت و از آنجا به گوارفت.

این نکته شایان ذکر است که شاه عباس سفیری به نام بسطام قلی بیگ به همراه آنتونیو دو گووه آ و میراندا به دربار اسپانیا فرستاد، اما این سفیر هرگز به پرتغال نرسید. زیرا چون قرار بود سفیری به نام لوئیس پرهیرا دولاسردا^۲ با نامه‌ای از پادشاه اسپانیا و پرتغال به عنوان شاه عباس به گوارسد، آیرس دوسالدا^۳ به تصور این که با آمدن سفیر جدید اسپانیا

1- Dom Jorge de Castello Braco

2- Luis Preira de Lacerda

3- Ayres de Saldanha

رفتن سفیر ایران به پرتغال چیزی جز هزینه و مخارج تازه به دست نخواهد داد، وی را تا سال ۱۰۱۳ هـ در گوا، نگه داشت تا این که پادشاه اسپانیا فیلیپ سوم متوجه موضوع شد و دستور صریح داد که سفیر را هر چه زودتر به پرتغال بفرستند. ولی سفیر را در راه اجل فرا رسید و در گذشت و مأموریت وی انجام نشده ماند.

همان طور که انتظار می‌رفت، سرانجام سفیر اسپانیا به نام لوئیس پره‌یرادولاسردا، همراه دو کشیش با پنجاه ملازم و همراه، به ایران آمد و موقعی رسید که شاه عباس در ارمنستان با ترکان عثمانی در جنگ بود. سرانجام سفیر در جمادی‌الاولی سال ۱۰۱۳/ سپتامبر و نوامبر ۱۶۰۶ در قارص به حضور شاه عباس رسید: وی از طرف مخدوم خود پادشاه اسپانیا مأموریت داشت دربارهٔ سه مطلب گفتگو کند. نخست آن که با اقدامات مسالمت آمیز و مدبرانه بحرین را از ایران پس بگیرد. دوم آن که شاه عباس را به جنگ با دولت عثمانی تحریک کند و مانع از مصالحه ایران و عثمانی گردد. سوم آن که هر نحو که شده - ولو با کشتن رابرت شرلی - دولت ایران را از دولت انگلستان دور سازد. البته مأموریت دیگری هم داشت و آن تقدیم معذرت دربار اسپانیا بود به سبب رفتار آیرس دوسالدها که مانع عزیمت سفیر ایران به دربار شاه عباس شده بود.

فردای روز شرفیابی به حضور شاه، ضیافت مفصلی دربار ایران به خاطر سفیر اسپانیا بر پا کرد و چون شاه عازم میدان جنگ بود اجازهٔ شاهانه صادر شد که سفیر در قزوین مستقر مراجعت شاه بماند. لاسردا و دو کشیش همراهش به نامهای گئی‌لهرم دوسانتو اگوستین‌ها^۱ و بلشیوردوس‌انجوس^۲ که در هشتم رجب ۱۰۱۳/ ۱۳ نوامبر ۱۶۰۴ به قزوین رسیده بود، مدت سه ماه در قزوین بلا تکلیف ماندند و چون بازهم آثاری از بازگشت شاه ظاهر نشد، لاسردا به ناچار بلشیوردوس‌انجوس کشیش فرقهٔ سن‌اگوستن^۳ را نزد الله‌ویردی خان فرستاد تا مگر او مراتب را به شاه عرضه دارد و جوابی بگیرد. بلشیور در سرمای سخت زمستان عزیمت کرد و روز اول ذی‌القعدة سال ۱۰۱۳ برابر با اول نوروز جلالی (۲۱ مارس ۱۶۰۵) به تبریز رسید و پیغام گزار داد. اما شاه عباس که در مذاکره با خارجی‌ان بسیار محتاط بود جواب روشنی نداد و تنها در پاسخ کشیش گفت که به زودی شخصی را به نام امامقلی‌بیگ پاکیزه قورچی ترکمان -

1- Guilherme de Santo Agostino

2- Belchior dos Anjos

3- Saint Augustin

که پیش ازین در روسیه مأمور به سفارت بوده - به رسم سفارت به اسپانیا خواهد فرستاد. در طی اقامت بلشویور در تبریز فرصتی برای مذاکرات بین شاه ایران و چغال اوغلی سردار ایتالیائی الاصل عثمانی پیش آمد. ولی بلشویور آشکارا و به کوشش تمام با این مذاکرات مخالفت کرد و بسیار کوشید تا مگر از طریق الله یارخان و دیگر سرداران صفوی، شاه عباس را از مذاکره با ترکان و سازش و آشتی دو طرف متخاصم جلوگیری کند. البته مذاکرات خود به خود قطع شد؛ زیرا طرفین به شرایط یکدیگر گردن ننهادند و کار بر وقف مراد بلشویور شد. با این حال، شاه عباس از امضای قرار داد صلح با اسپانیا نیز خودداری ورزید و لاسردا که دیگر وجود خود را به عنوان سفیر بلا اثر می دید، با کسب اجازه از شاه تا حدی شتاب زده از ایران خارج شد و بعدها پادشاه اسپانیا این شتابزدگی را نادرست خواند. البته بلشویور در ایران باقی ماند تا مواظب کارها باشد، چون ظاهراً این کشیش دستی تمام در جاسوسی و دوپهم زنی و انگشت در شیرزدن داشته است. پیترودلاواله ایتالیایی می نویسد که وقتی ادوارد کاناک^۱ انگلیسی برای امضای قرار داد تجاری و سیاسی با ایران، در گرجستان پیش شاه عباس رفته بود، همین بلشویور کشیش از هیچ کوششی برای برهم زدن مذاکرات و جلوگیری از عقد قرار داد خودداری نکرده بود. تاریخ آمدن کاناک به ایران و کوشش او در عقد قرار داد، ده سال بعد از تاریخ ورود هیئت سیاسی اسپانیاست و پیداست که در تمام این مدت، این کشیش سن اگوستن همه جا مواظب هیئتهای سیاسی و مذاکرات آنان با دولت ایران بوده و هر جا که احساس کرده که منافع و مصالح اسپانیا مورد خطر قرار گرفته دست به اقدام زده و حتی الامکان درین قبیل مذاکرات مداخله کرده و هر جا لازم بوده انگشت در شیرزده.

درست نمی دانیم که بر سر امامقلی بیگ ترکمان چه آمده، آنچه مسلم است این که او هرگز به اسپانیا نرسیده. در اسناد پرتغالی هم نگرانی از نرسیدن او دیده می شود. سرانجام فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا آتنیودوگووه آرا برای بار دوم به سفارت تعیین کرد و او را همراه بانامهائی به ایران فرستاد و بیهانه او این بود که «از دوست خود [= شاه عباس] بی خبر مانده بود.» در نامه ای که فیلیپ به وسیله آتنیودوگووه آ به شاه عباس تقدیم داشت، اشاره ای به نرسیدن امامقلی بیگ شده بود. شاه عباس در جواب بدین مطلب اظهار داشت که سفیر دیگری به نام دنگیز بیگ روملو را به همراه گووه آ به اسپانیا خواهد فرستاد.

این نکته را باید یادآور شویم که دولت اسپانیا به خوبی درک کرده بود که شاه عباس از هرموز و گمبرون و دیگر نقاط ساحلی و جزایر خلیج هرگز صرف نظر نخواهد کرد و هر موقع که فرصت یابد، این مناطق را از زیر سلطه پرتغال بیرون خواهد کشید. با این حال فیلیپ پادشاه اسپانی صورت ظاهر را حفظ می کرد و باب مذاکرات را گشاده می داشت تا شاید بدون توسل به جنگ بتواند به تسلط خود بر مناطق مذکور ادامه دهد و امتیازاتی نیز کسب نماید. کما این که در همین نامه مورخ ۷ ژانویه ۱۶۰۷/۱۸ رمضان که به وسیله آنتونیو دو گووه آ به شاه عباس داده شد، پادشاه اسپانیا ضمن اشاره به اقدامات سردار ایران، امامقلی خان پسر الله وردی خان در حمله به بعضی از قلاع ساحلی خلیج مانند قلاع هرموز و گمبرون و موغستان ازین گونه اقدامات گله کرد و اظهار داشت که خان شیراز نه تنها بحرین را که جزو قلمرو ملوک هرموز است پس نداده بلکه نواحی دیگر را نیز یکی پس از دیگری تصرف می کند. درین نامه ضمناً از شاه عباس خواسته بود که انحصار تجارت ابریشم ایران را از ترکان عثمانی و ارمنیان بازگیرد و به بازرگانان اسپانیائی سپارد و هرموز را مرکز این تجارت قرار دهد.

اما شاه عباس که دیگر نه به وعده های اسپانیا دل خوش می داشت نه از وعده های فیلیپ هراسی به دل راه می داد، به آنتونیو دو گووه آ اعتنائی چندان نکرد و رابرت شرلی را از جانب خود به دربارهای اروپا فرستاد تا هم با دول اروپا در زمینه تجاری خاصه تجارت ابریشم مذاکره کند هم در زمینه سیاسی، در مورد اتحاد نظامی با ایران و ایجاد جبهه واحدی در برابر دولت عثمانی. دولت اسپانیا که اقدامات شاه ایران را بی اعتنائی به منافع پرتغال و مقدمه ای برای حمله قطعی به تأسیسات و متصرفات پرتغالی می دانست برای جلوگیری از هرگونه پیشامدی به تقویت ناوگان نظامی خود پرداخت. پادشاه اسپانیا ۱۴ کشتی کوچک و بزرگ فراهم آورد و در ۲۹ مارس ۱۶۰۸/۱۱ ذی الحجه ۱۰۱۶ کشتیها به طرف آبهای گرم اقیانوس هند به راه افتادند. ضمناً فیلیپ به نایب السلطنه هند دستور داد که روابط سیاسی با ایران را حفظ کند و برای تحکیم این روابط، دو کشتی پرتغالی یعنی بلشور دوس انجوس و آدئوداتو^۱ در ایران بکوشند و ضمناً تا آنجا که ممکن است دولت ایران را از مصالحه با ترکان عثمانی بر حذر دارند.

از ناوگان پرتغالی تنها سه کشتی به مقصد رسید. بقیه کشتیها یا غرق شدند یا به دست

هلندیها افتادند. لذا فیلیپ شش کشتی دیگر به همراه نایب السلطنه جدید موسوم به روی کار - نیرو دوکاسترو^۱ با هدایای ارزنده برای شاه عباس به سوی هندوستان فرستاد و مقرر شد که چون سفیری از جانب پادشاه اسپانیا در ایران نیست بلشور کشیش و همکارانش وظیفه تقدیم هدایا را به شاه بر عهده گیرند. اما شاه عباس باز هم روی مساعدی به پرتغالیان نشان نداد.

چنان که ذکر شد، در همین سال ۱۶۰۷/۱۰۱۶ هـ شاه عباس، رابرت شرلی انگلیسی را برای مذاکرات سیاسی از جانب خویش به دربارهای اروپا فرستاد. ولی برخلاف دول دیگر اروپا که رابرت شرلی را به عنوان سفیر دولت صفوی به گرمی و محبت و عزت پذیرفتند، دربار اسپانیا شرلی را به چشم سوء ظن و تردید نگریست و با او به عزت و محبت برخورد نکرد. ظاهراً دولت اسپانیا که با انگلیسیها در سراسر دنیا معارضة و مقابله داشت، شرلی انگلیسی را نمی توانست به عنوان سفیر دولت صفوی بپذیرد؛ بلکه همواره در وجود او یک دشمن می دید. خاصه آن که شرلی لباس ایرانی می پوشید و عمامه دوازده ترک بر سر می گذاشت. چنین بود که در اسپانیا شرلی مدتی مجبور به توقف در مادرید شد بی آن که بتواند با شاه ملاقات کند و پیغامهای سیاسی خود را بگذارد. اما چون انتظار وی در مادرید طولانی شد، شرلی به آران خوئز^۲ که در آن هنگام مقرر شاه اسپانیا بود رفت و به هر نحو که بود خود را به شاه رسانید و سفارت خود را انجام داد. ولی باز هم جواب مثبت دریافت نکرد. در همین روزها بود که دنگیزیک وارد اسپانیا شد و هدایای گرانبهایی را که شاه ایران فرستاده بود تقدیم داشت. پادشاه اسپانیا این بار به پیشنهادهای پادشاه ایران روی موافق نشان داد و قرار شد که رابرت شرلی از لیسبون با کشتی عازم ایران شود و حامل نامه اعلی حضرت پادشاه اسپانیا و پرتغال باشد. اما شرلی، پس از آن که مدتی بیهوده در انتظار عنایت شاهانه و نامه های خسروانه نشست، مخفیانه و بدون اطلاع دربار و دولت اسپانیا به انگلستان عزیمت نمود. علت این امر هم آن بود که قبلاً شاه عباس بدو دستور داده بود که اگر پادشاه اسپانیا بنای کج تابی گذارد و جوابی روشن و درست درباره ابریشم و خرید و فروش انحصاری آن نداد وی به انگلستان رود و با دولت بریتانیا قرار داد بازرگانی منعقد سازد. شرلی در ربیع الثانی ۱۰۲۰/ ژوئن ۱۶۱۱ به انگلستان عزیمت نمود.

این حرکت رابرت شرلی دولت اسپانیا را سخت نگران ساخت و فیلیپ دستوراتی چند

برای امنیت و مصونیت هرموز و خلیج فارس به مأمورین خود در خلیج صادر نمود. حمله پرتغالیها به قلعه و بندر گمبرون و تصرف آن نقطه در سال ۱۰۲۱ هـ مسلماً در جهت اجرای همان دستورالعمل‌ها بوده است.

ازین گذشته، پادشاه اسپانیا شتابزده دنگیزییک را اجازه بازگشت داد و آنتونیو دو گووآی کشتی را نیز برای بار سوم به عنوان سفیر به دربار ایران فرستاد. اما این بار شاه عباس نه تنها به آنتونیو بی‌اعتنائی کرد بلکه او را مورد عتاب و خطاب نیز قرار داد و به دستور شاه دنگیزییک را در میدان نقش جهان به جرم خطائی که مرتکب شده بود مثله کردند و به دار آویختند و اموال و حتی زنان و فرزندان وی را مصادره نمودند و آن همه را به مردی از اهل و نیز به نام میکل انجلو کریستیناوالپینو^۱ بخشیدند و بعد شاه عباس بر سر قیمت ابریشمهای شاهی که سفیران ایران و اسپانیا، دنگیزییک و آنتونیو دو گووآ، به اسپانیا برده بودند با خشم تمام با آنتونیو سخن گفت و چنین وانمود کرد که از رفتار سفیر و اقدام مخدوم او فیلیپ پادشاه اسپانی بسیار خشمگین است که چرا بهای ابریشمهای او را نپرداخته‌اند.

موضوع ابریشم این بود که هنگام حرکت دنگیزییک و آنتونیو دو گووآ شاه صفوی مقداری ابریشم خام برای فروش به خواجه صفر داده بود تا بفروشد. زیرا خرید و فروش ابریشم در انحصار شخص شاه بود و شاه به وسیله گماشتگان خود به فروش ابریشم در ایران و اروپا اقدام می‌نمود. اما کشتی آنتونیو که فروش ابریشم را در شأن هیئت سیاسی ایران نمی‌دانست در پوست دنگیزییک رفت که ابریشمها را از خواجه صفر بگیرد و به پادشاه اسپانیا پیشکش کند. دنگیزییک نیز بدین فسانه و افسون در دام افتاد و خواست ابریشمها را از خواجه صفر بگیرد. اما خواجه صفر که از شاه دستور دیگری داشت با این کار مخالفت کرد و سرانجام به عنوان قهر و اعتراض به ایران بازگشت و مراتب را به شاه عباس گزارش داد. در اسپانیا هم روزی که آنتونیو و دنگیزییک به حضور شاه بار یافتند و هدایای شهریار صفوی را تقدیم کردند، فیلیپ از وجود آن همه ابریشم در جزو هدایا برآشت و به تمسخر گفت گویا پادشاه شما مرا زنی پنداشته که این همه ابریشم خام برای من فرستاده تا ابریشم رسی کنم. سپس در همان مجلس همه ابریشمها را به ملکه بخشید و ملکه نیز آن ابریشمها را به یکی از صومعه‌ها فرستاد و بدین صورت هم ابریشمها هدر رفت هم موجب تمسخر و تحقیر مقامات

اسپانیایی قرار گرفت. در این میان تنها کشیش به نوائی رسید و به مقام اسقفی نائل شد. اما علت اصلی خشم شاه عباس و خشونت فراوان وی بدان علت بود که فیلیپ پادشاه اسپانیا هیچگونه اقدامی بر ضد ترکان عثمانی به عمل نیاورده بود سهل است که عمال پرتغالی در خلیج با ایرانیان بسیار بدرفتاری می‌کردند و بدین ترتیب بود که شاه عباس برای قطع رابطه با دولت اسپانیا و پرتغال بهانه‌جویی می‌نمود.

کشیش آنتونیو از ترس شاه عباس به طرف جزیره هرموز گریخت و شاه به امامقلی خان که اینک بر جای پدر خویش الله وردی خان بر مسند حکومت فارس نشسته بود دستور داد تا کشیش را بازداشت کند و قیمت ابریشمها را از او بگیرد. ولی کشیش نم‌پس نداد و سرانجام امامقلی خان او را رها کرد تا به هرموز برود و با فرار وی سرنوشت این سفارت سوم آنتونیو دوگوهه آنیز به ناکامی انجامید.

در سال ۱۰۲۲/۱۶۱۳ م. امامقلی خان به بندر گمبرون که پرتغالیان آن را لنگرگاه کشتیهای کوچک جنگی خود ساخته بودند حمله برد و آن بندر را از دست پرتغالیان بیرون کشید و حصار آن را ویران کرد و در سیصد قدمی آنجا، قلعه زیبای استواری به سبک قلعه‌های فرنگی بنا نهاد.

در سال ۱۰۲۳ فیلیپ یکی از اشراف کشور اسپانیا را به نام دون گارسیا دوسیلوا فیگوئروثا^۱ به عنوان سفارت به ایران فرستاد. انگیزه فیلیپ در ارسال این سفیر والا تبار این بود که رابرت شرلی در سفر نخستین خود به اسپانیا، به فیلیپ سوم وعده داده بود که اگر وی به ترکان عثمانی حمله کند، شاه ایران حاضر است انحصار تجارت ابریشم ایران را به بازرگانان اسپانیایی واگذار نماید. ازین رو فیلیپ سفیری نژاده به دربار پادشاه ایران فرستاد تا بهتر به نیت شاه ایران آشنا شود. اما این سفیر تا سال ۱۰۲۶/۱۶۱۷ نتوانست از هند روی به سوی ایران نهد. زیرا نایب‌السلطنه هند به نام آره‌ودو^۲ که می‌پنداشت گارسیا برای تحقیق درباره اقدامات وی به هند آمده و سفارت بهانه‌ای بیش نیست، وی را تا سال ۱۰۲۶ در هند نگه داشت. تا این که گارسیا توانست با کشتی کوچکی، پس از پنج هفته، خود را به هرموز برساند. سفیر پس از هفت ماه توقف در شیراز و اصفهان روز ۱۴ ژوئن ۱۶۱۸/۱۹ جمادی الثانی ۱۰۲۷، در قزوین به حضور شاه عباس باریافت و هدایای ارزنده فیلیپ سوم را تقدیم داشت. این سفیر که شرح

مسافرت خود را دقیقاً در کتاب خویش آورده است در مورد هدایا چنین می نویسد:

«هدایا عبارت بود از چند قواره پارچه ارغوانی و ماهوت ظریف مخمل باف و ساتن گلدار ایتالیائی، چندین ظرف بزرگ و طشت و آفتابه نقره طلا کوب، مجموعه ای از ادوات و لوازم بخاری، یک جاذرفی نقره و صندوقی محتوی سرویس کامل جهت زندگی در بیلاق یا شکارگاه مشتمل بر شست قطعه از نقره رزکوب، شش ظرف خوب و یک خنجر زریشان با بند و حمایل، صندوقی کوچک از نقره کدر که پهلوهایش با صورتهای برجسته زرین مزین و دقیقاً حکاکی شده بود. درین صندوق بیست و سه زنجیر طلا بود که دو تای آنها را با زمرد و مروارید و سنگهای قیمتی دیگر آرایش کرده بودند. ده انگشتری بزرگ با نگین زمرد، چهار دست زین و یراق مطلا و نقره کوب با روپوشهای زربفت، شش دست لباس مخصوص چوگان بازی، پنجاه زنبورک و پنجاه تفنگ فتیله ای کامل و آماده تیراندازی با لوله های کلفت مخصوص شکار که ماشه آنها از طلا و قنداقها مزین به بستهای زرین بود و در قابهای طلا کوب جاسازی شده بودند. چند تفنگ کوتاه و تپانچه ای جنگی با جلدی بسیار مرغوب. بیست و پنج قطعه پنجاه کیلوئی فولاد و صندوقی بزرگ پر از هر نوع وسائل درودگری و قفل سازی و جراحی و سرانجام پنج چلیک کوچک حاوی هشت بسته پنجاه کیلوگرمی قرمز دانه که برای رنگرزی به کار می رود و بهترین رنگ لاکی و ارغوانی از آن ساخته می شود و به همین جهت بود که این هدیه بیش از همه هدایای دیگر مورد توجه واقع شد و چون شاه ابراز تمایل کرده بود که سفیر از طرف شخص خود نیز هدایایی تقدیم کند، وی دو تابلو به هدایای مذکور افزود که هر یک تصویر زنی را با لباس و کلاه اسپانیایی نشان می داد. یکی ازین تابلوها تصویر دختر ارشد پادشاه اسپانیا بود و دیگری تصویر ملکه فرانسه. همچنین دوازده نیزه کارسیلان از چوب بسیار ضخیم دارچین با سرنیزه های آهنین نقره کوب و چهار تفنگ فتیله ای دیگر کار سیلان با لوله هایی به طول هفت پا و با برد سیصد پا که با کمی باروت آتش می شدند. این تفنگها با شیشه ای نقره نشان پر از باروت با مهارت در جعبه هایی جاسازی شده بودند، یک زنبورک دیگر ساخت سیلان با همان

طول ولی بسیار جسیم تر و با فشنگهایی از عاج مرصع و سرانجام آنچه بیش از همه هدایای سفیر مورد توجه واقع شد سگی بسیار نژاده و نیرومند و سخت وحشی بود که نظیرش کمتر دیده شده است و سفیر آن را به خصوص برای تقدیم به شخص شاه از اسپانیا با خود آورده بود.»

شرحی نیز راجع به شاه عباس و طرز لباس و حرکات او آورده که ما به اختصار از آن یاد می‌کنیم:

«شاه در حالی که یکی از تفنگهای هدیه سفیر را در دست داشت وارد شد. این تفنگ نه چندان بزرگ بود نه چندان کوچک، سلاحی جنگی و بسیار دقیق بود که در جنگ سواره نیز می‌توانست به کار آید. زیرا با باروت زیر هم پر می‌شد. شاه که تفنگ را بسیار پسندیده بود، پس از آن که اشاره کرد که کسی از جای خود بلند نشود، از سفیر پرسید که آیا اسپانیاییها در جنگها ازین گونه تفنگ استفاده می‌کنند؟ سفیر پاسخ داد که پیاده نظام بیشتر ازین نوع اسلحه و با همین کالیبر استفاده می‌کنند اما سلاحهای سواره نظام سبک و بسیار کوتاهتر و کمتر دست و پاگیر است. پس از آن شاه تفنگ را از همه طرف و رانداز و دستمالی کرد و با آن نشانه گرفت و سپس آن را به یکی از غلام بچه‌هائی داد که همراه وی آمده بودند. پس از آن شاه در میان دو ایرانی که یکی بازو به بازوی چاوش و دیگری کنار سفیر قرار گرفته بود نشست. شاه قبائی سبز رنگ از پارچه‌هایی که کشاورزان فقیر ایرانی می‌پوشند در بر و کلاهی کاملاً عادی با حاشیه‌ای از ابریشم سبز و صورتی بر سر داشت. این کلاه روی کلاهی دیگر قرار گرفته بود که طبق سنن دین ایرانیان، اشخاص عالی مقام و مردان جنگی که آنها را به زبان ترکی قزلباش می‌گویند بر سر می‌گذارند. این کلاهها از نوعی ماهوت قرمز رنگ کلفت (سقرلاط) با آستر پنبه‌ای ساخته شده ... شمشیری که شاه بر کمر داشت کاملاً با لباس ساده‌اش متناسب بود. قبضه‌اش قهوه‌ای رنگ و غلافش از چرم سیاه بود. با این که همه چیز شاه زمخت و معمولی بود قامتی کوتاه‌تر از متوسط داشت. باریک اندام ولی عصبی و نیرومند بود. بینی‌اش عقابی، چهره‌اش لاغر، رنگ پوستش تا حدی سفید و چشمهایش زنده و براق و اندکی سبز رنگ بود. ورزش دائم

موجب شده است که از نور آفتاب و آسیب هوا برکنار نماند و به همین سبب، رنگ چهره‌اش که می‌باید سفید باشد کمی به سبزه می‌زند. اما آنچه به هیچ وجه در خوروی نیست، زشتی دست‌هاست که بسیار کوتاه و کلفت و سیاه‌اند و کاملاً به دست‌های دهقانی زمخت شباهت دارند...»

سفیر اسپانیا پس از بار یافتن در قزوین، قرار شد به اصفهان رود و منتظر ورود شاه باشد. به طوری که وی خود نوشته مدتها در اصفهان مجبور به توقف بلکه محترمانه شهر بند بود. زیرا شاه عباس در انتظار نامه رابرت شرلی بود. بالاخره نامه‌های شرلی رسید (و تصادفاً نسخه‌ای از آن هم به دست همین سفیر اسپانیا افتاد) که دربار اسپانیا با سفیر شاه تا چه اندازه سرد و بی‌اعتنا برخورد کرده است. و شاه عباس تصمیم به قطع مذاکرات با اسپانیا گرفت و در اصفهان سفیر اسپانیا را در میدان شاه به حضور پذیرفت و سفیر که درین فاصله تصادفاً از نامه شرلی آگاه شده بود، خود می‌دانست که مذاکره با شاه عباس حاصلی نخواهد داشت ولی چون در این مدت دستوری از فیلیپ سوم در مذاکره مجدد با شاه بدو رسیده بود باز در خواست‌های مخدوم خویش را مطرح کرد و از شاه ایران خواستار شد که بندر گمبرون و بحرین را به دولت اسپانیا بازگرداند تا دولت پرتغال متقابلاً کشتی جنگی به دریای سرخ (بحراحر) بفرستد و راه تجارت دولت عثمانی را ببندد. ولی شاه عباس که درین هنگام از جنگ با ترکان فراغت یافته و با پادشاه عثمانی صلح کرده بود (۲۸ ذی القعدة ۱۰۲۷) صریحاً جواب داد که گمبرون در خاک ایران و متعلق به کشور ایران است و بحرین را هم از امیر هرموز که خراجگزار پادشاه ایران بود گرفته و به هیچ وجه پس نخواهد داد و چون با دولت عثمانی نیز صلح کرده نیازی به کشتیهای جنگی دولت پرتغال ندارد و ابریشم را نیز خود به شهرهای حلب یا قسطنطنیه برای فروش خواهد فرستاد.

متعاقب این مذاکرات شاه عباس که تصمیم به قطع ریشه پرتغالیان در ایران و خلیج فارس داشت، به وسیله امامقلی خان با انگلیسیها وارد مذاکره شد و سرانجام با استفاده از همکاری نیروی دریائی انگلستان بر پرتغالیان تاخت و استحکامات آنان را درهم کوفت و هرموز را به تصرف گرفت و پرتغالیان را از خلیج فارس بیرون انداخت.

توضیح آن که هلندیها و انگلیسیها نیز در اوائل قرن هفدهم در تکاپوی تجارت با مشرق زمین و برخورداری از سود کلان این سودا - به شرحی که خواهد آمد - به اقیانوس هند و خلیج فارس راه یافته و پس از محکم کردن جای پای خود در متصرفات خویش در اقیانوس

هند و سرزمین پهناور هندوستان چشم به تجارت با ایران و داشتن مناسبات سیاسی و بازرگانی با شاه عباس افتاده بودند. حتی هلندیها توانسته بودند در سال ۱۶۰۲ پرتغالیها را از سیلان بیرون کنند و نمایندگان انگلیسی شرکت هند شرقی هم به کسب امتیازات تجارتي ایران نائل شده بودند. این نکته را نیز باید یادآوری نمود که بریتانیا و هلند با پرتغال (اسپانیا) رقیبان عرصه سیاست اروپا و حریفان سخت و دیرینه یکدیگر بودند و این رقابت دیرینه سیاسی در آبهای اقیانوس هند و خلیج فارس با سودجویی و تجارت و کاسبکاری و دنائت نیز در آمیخته به صورت دشمنی و نفرت درآمده بود.

شاه عباس با آن حيله گری و هوش تند ذاتی خود تشخیص داده بود که می تواند ازین مهمانان ناخوانده جدید برای طرد آن متجاوز ستمگر پول دوست سنگدل یعنی (اسپانیا و پرتغال) استفاده کند؛ اما درگیری او در جنگ با ترکان عثمانی مانع از آن بود که وی در یک زمان با دو دشمن و در دو جبهه به جنگ پردازد. اما در هر حال شهریار ایران که دیگر از وعده های توخالی پادشاه اسپانیا و اصرار او در باز پس گرفتن بحرین و حفظ جزیره هرموز خسته و دل آزرده شده بود، در جستجوی فرصت مناسبی بود که روزی تیشه بر ریشه حریف سبک مغزگران رکاب زند.

دولت اسپانیا هم از بی مهری شاه عباس بوئی برده بود. اما صلاح نمی دید که پیش از اطمینان کامل به اقدامات خصومت آمیز شهریار ایران دست به عملیات نظامی زند و به عبارت دیگر می اندیشید که تاریشه در آب است امید ثمری هست و اقدام به عملیات قهرآمیز در هر موقع امکان پذیر. فرستادن پراتونبوده گویه آ به همراهی دنگیزیک تلاش دربار اسپانیا بود برای حفظ رابطه سیاسی و چون سفارت او به جایی نرسید، باز دولت اسپانیا جا نزد و دون گارسیا را به سفارت فرستاد. تعیین سفیری با مشخصات دون گارسیا و فرستادن او با تحف و هدایای فراوان مبین اهمیتی بود که دولت اسپانیا برای حفظ ارتباط سیاسی و نفوذ تجارتي در ایران قائل بود. سفیر مردی بود که از اعیان درجه اول اسپانیا با دانشی فراوان و هوش و نکته سنجی و حضور ذهن تمام. سفرنامه ای که ازین سفیر برجای مانده نمودار رزانت رای و دانش و بینش و دقت نظر و باریک بینی اوست. شاه عباس هم به این سفیر احترام فراوان می گذاشت و چون سفیر مردی سالمند بود با موهای سپید و دهان بی دندان، وی را بابا می خواند و او را از دور با عنوان «اسپانیا» صدا می زد. با این همه مأموریت این سفیر نیز با توفیق رفیق نشد. زیرا اولاً فیلیپ سوم همان درخواستهای پیشین را در مورد استرداد بحرین و

تقاضای انحصار تجارت ابریشم در برابر وعده‌های توخالی اتحاد نظامی با ایران و حمله احتمالی به ترکان تکرار کرده بود و ثانیاً سفیر هم مثل هر اصریل زاده اسپانیائی مردی بود از خود راضی و مغرور و متکبر. به حدی که پترودالاواله ایتالیائی با همه آداب‌دانی و علاقه‌اش به عیسویت و عیسویان از او در کتاب خود داستانها آورده و شکایتها کرده. سرانجام این سفیر پس از مدتی اقامت در اصفهان، توانست از شاه عباس، اجازهٔ مراجعت یابد. وی در ۲۰ شعبان رخصت حرکت یافت و روز ۴ رمضان از اصفهان به سوی هرموز به راه افتاد. پیش از آن که دون‌گاریا به هرموز برسد، نامهٔ دیگری از پادشاه اسپانیا رسید. فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا سفیر دیگری به نام پردرمتودولاکروز^۱ همراه با پنج کشتی جنگی به ایران فرستاده بود باز با همان خواهشهای نقد و وعده‌های نسیه و ضمناً به روی فریه^۲ سردار خود در خلیج فارس دستور داده بود که اگر پادشاه ایران راضی به واگذاری بندر قشم و بندر گمبرون نشود وی در قشم به ایجاد یک قلعهٔ نظامی اقدام کند و از طرف دولت اسپانیا به دولت ایران اعلان جنگ دهد.. پردرمتو در راه درگذشت و یکی از کشتیها نیز غرق شد ولی چهار کشتی دیگر به خلیج فارس رسید. نامهٔ پادشاه اسپانیا را نزد گاریا فرستادند که در راه بود و او نیز نامه را با نامه‌ای از خود نزد یکی از کشیشان پرتغالی فرستاد تا به عرض شهریار ایران برساند. فیلیپ باز هم لجوجانه درین نامه از پس دادن بحرین و بندر جرون و عدم تعرض شاه عباس به قشم و هرموز سخن گفته و ضمناً تهدید کرده بود که اگر ایران با پرتغالیان هرموز به خوبی رفتار نکند، دولت اسپانیا مسئول حرکات خصمانه‌ای که از پرتغالیها ممکن است سرزند نخواهد بود. شاه عباس پس از اطلاع بر مضمون نامه‌ها، سخت خشمگین شد و نامه‌ها را پاره کرد و گفت من می‌دانم که این پرتغالیان چگونه کسانی هستند و می‌دانم با ایشان چگونه باید رفتار کرد و در همین مجلس قسم خورد که به زودی جزیرهٔ هرموز را به ضرب شمشیر از پرتغالیها بگیرد.

وقتی دون‌گاریا دست خالی به هرموز بازگشت و شایعه پیچید که شاه ایران با انگلیسیها به مذاکره نشسته و با پرتغالیان به خصومت برخاسته است، روی فریه دست به اقدامات خصمانه زد و این اقدامات به منزله اعلام خصومت و اعلان جنگ با دولت ایران بود. ازین گذشته کشتیهای پرتغالی به عنوان این که رابرت شرلی انحصار تجارت ابریشم ایران را به اسپانیا واگذار کرده، کشتیهای انگلیسی حامل محصولات ابریشم ایران را در بندر گمبرون مورد

حمله قرار دادند و عده‌ای از سرنشینان کشتیها را کشتند و جمعی را به اسیری بردند و به ایرانیان ساکن بندر و بازرگانان حاضر در شهر خسارات و لطمات فراوان زدند. انگلیسیها هم هرگاه فرصت می‌یافتند بر کشتیهای پرتغالی می‌تاختند. این اقدام جنون‌آمیز دولت پرتغال موجب شد که ایران و انگلیس با یکدیگر بر ضد پرتغال متحد شوند.

این نکته را باید یادآوری نمود که اتحاد ایران و انگلیس بر ضد پرتغالیها به تدریج صورت گرفت و مذاکرات به تأنی پیش رفت. امری که باعث تسریع در کار شد این بود که چهار کشتی انگلیسی دو کشتی پرتغالی را در دریا به اسارت گرفتند و به جاسک بردند روی فریه فرمانده پرتغالی با نیروی مجهزی به جاسک حمله برد و بین کشتیهای پرتغالی و انگلیسی رسماً جنگ در گرفت. و درین جنگ که نخستین برخورد رسمی کشتیهای دو کشور بود پرتغالیها به سختی شکست خوردند و حیثیت سیاسی و نظامی پرتغال در انظار ایرانیان و دیگر ساکنین سواحل خلیج فارس کاستی گرفت و دولت ایران در آرزوی بر انداختن تسلط پرتغالیان در خلیج و عمال کمپانی هند شرقی به منظور برکنار کردن حریف از صحنه سیاست و تجارت دست در دست هم نهادند و بعد از یک سال مذاکره، طرفین بر اصول اتحاد در جنگ با دشمن مشترک همدستان شدند و در میناب قراردادی درین زمینه امضا کردند.

امامقلی خان والی فارس بر طبق قرار داد به جزیره قشم حمله برد. تصرف قشم، جزیره هرموز را دچار بی‌آبی نمود. زیرا آب شیرین هرموز از جزیره قشم تأمین می‌شد. ضمناً امامقلی خان به کمک عوامل خود، مردم ناحیه جلفار (رأس الخیمه) را بر پرتغالیان شوراند و آن ناحیه را از دست دشمن متجاوز بیرون آورد و از این طریق نیز راه آب شیرین و آذوقه را بر سربازان پرتغالی بست و در عین حال، به عنوان آن که هرموز همواره خراجگزار حکام لار بوده و اکنون نیز باید چنین باشد، از پادشاه هرموز تقاضای خراج کرد. پرتغالیها که این امر را خلاف حیثیت نظامی و سیاسی خویش می‌دیدند این پیشنهاد را رد کردند و بدین ترتیب جنگ ایران و پرتغال به صورت امری محتوم و قطعی درآمد. اما در این هنگام پرتغالیان پیشدستی کردند و فرمانده پرتغالی جزیره هرموز به قشم حمله برد و در ماه رجب ۱۰۳۰/م - ژوئن ۱۶۲۱ قسمتی از جزیره را متصرف شد و برای تحکیم مواضع نظامی سپاهیان پرتغالی، دژی استوار در جزیره بنا نهاد.

امامقلی خان در ربیع الاول سال ۱۰۳۱/ ژانویه - فوریه ۱۶۲۲ با پنج هزار سپاهی به بندر جرون درآمد و قسمتی از این سپاه را مأمور تصرف جزیره قشم نمود. سپاه ایران از

خشکی و ناوگان انگلیسی از دریا قلعه پرتغالیان را گلوله باران نمودند. مدافعین جزیره که دویست سرباز پرتغالی بودند و دویست و پنجاه تن از اعراب رأس الخیمه (جلفار)، چون توان دفاع در برابر مهاجمین را نیافتند، ناگزیر تسلیم شدند. در میان پرتغالیهای پادگان تسلیم شده فرمانده ناوگان جزیره یعنی روی فریه نیز وجود داشت. روی فریه و دیگر افراد پرتغالی را انگلیسیها طبق قرار داد، به عنوان اسیر جنگی، به کشتیهای خود بردند. اما اغلب اعراب و ایرانیانی که به دشمن پیوسته بودند به دست سپاه ایران افتادند و به جرم خیانت به وطن و قبول ننگ خدمت به دشمن به هلاکت رسیدند. در این جنگ یک افسر انگلیسی به نام ویلیام بافن^۱ که فرماندهی ناولندن را بر عهده داشت کشته شد. وی در دریاهاى قطبی اکتشافاتی کرده بود و اکنون نیز خلیج و جزایری به نام او، در غرب گروئنلند و شرق مجمع‌الجزایر قطبی، به نام او خوانده می‌شود.

بعد از تصرف قسم، نوبت تصرف جزیره هرموز فرا رسید. روز ۲۷ ربیع الثانی قلعه هرموز در محاصره در آمد و در دهم جمادی‌الثانی، پادگان هرموز نیز ناگزیر تسلیم شد. اسرای پرتغالی، باز طبق قرار داد به انگلیسیها تسلیم شدند و به هندوستان منتقل گردیدند. ولی اعراب غالباً به جرم خیانت کشته شدند و غنائم و خزاین و سلاحها و توپهای پرتغالیان نیز نصیب فاتحین شد و بیشتر آن غنائم به دست ایرانیان افتاد. انگلیسیان نیز سهم خود را به ایرانیان فروختند. در این میان پادشاه هرموز محمود شاه که بازیچه دست پرتغالیان بود به دست سپاه ایران اسیر و به اصفهان منتقل گردید و تا پایان عمر در پایتخت دولت صفوی تخت نظر باقی ماند و بدین ترتیب بساط سلطنت ملوک هرموز - که در نشیب و فراز روزگار گاه به استقلال و اعتبار و گاه در ذلت و انکسار حکومت کرده بودند - بر چیده شد (دهم جمادی‌الثانی ۱۰۳۱/۱۲ آوریل ۱۶۲۲).

پس از فتح جزیره هرموز ایرانیان تمام عمارت و آبادی جزیره را ویران کردند و جز دژی که ایرانیان خود برای ایجاد پادگان در جزیره ساختند در آن جزیره استحکاماتی نماند. در عوض بندر جرون را به نام شهریار ایران «بندر عباسی» خواندند و در توسعه و تکمیل مؤسسات شهر کوشیدند و آن بندر را جایگزین بندر با عظمت هرموز قرار دادند.

پرتغالیها، پس از این شکست فاحش، باز از خلیج دست برداشتند و این بار بساط

خویش را در ساحل جنوبی گسترده و مسقط را به صورت یک پایگاه نظامی و تجاری در آوردند به خیال آن که بتوانند با جاسک و بندر عباسی رقابت کنند. اما مسقط هرگز اهمیت قدرت هرموز را نیافت زیرا نه موقعیت هرموز را داشت نه از حمله اعراب راهزن در امان بود. امامقلی خان، پس از فتح هرموز، در صدد آن بود که باز بر پرتغالیان بتازد و آنان را از خلیج بیرون راند و برای اجرای این منظور خواست بار دیگر از ناوگان انگلیسی استفاده کند. اما انگلیسیها که در جنگ هرموز تنی چند از افسران خود را از دست داده و در مقابل چیز ارزنده‌ای به دست نیاورده بودند، به سادگی بدین کار رضایت ندادند و شرایط سنگینی پیشنهاد کردند من جمله واگذاری تمام جزیره هرموز و نیمی از عوارض گمرکی آن و نگاه داشتن چهار کشتی جنگی در آبهای جزیره به منظور حمایت از تجارت در خلیج. اما امامقلی خان هیچیک از این پیشنهادها را نپذیرفت. زیرا نمی‌خواست بعد از اخراج پرتغالیان عیسوی مذهب قوم اروپائی مسیحی دیگری جای آنان را در خلیج بگیرد و اوضاع سابق تجدید شود. ازین روی مذاکرات به جایی نرسید و تنها انگلیسیها موافقت کردند که یک فروند کشتی جنگی کهنه و تقریباً از کار افتاده را به ایرانیان بفروشند.

امامقلی خان در همین سال ۱۰۳۱ به عمان حمله برد و قلاع صحار و خورفکان را متصرف شد. اما با سر رسیدن روی فریه فرمانده پرتغالی با شش کشتی جنگی ورق برگشت و قلاع صحار و خورفکان دوباره به چنگ پرتغالیان افتاد. روی فریه چنان که گذشت در قشم اسیر شده و به توسط انگلیسیها به هند منتقل گردیده بود. وی پس از فرار از زندان انگلیسیها و باز یافتن آزادی بار دیگر با کشتیهائی که در گوا بدو سپرده شده بود عازم خلیج فارس شد تا شکست پیشین خود را جبران بکند. روی فریه بسیار شایق بود که بار دیگر بر هرموز دست یابد و حتی با کشتیهای کمکی که دریافت داشته بود چند ماه هرموز را در محاصره گرفت ولی کاری از پیش نبرد و سال بعد هم باز به قصد تصرف جزیره به هرموز حمله برد. اما این بار نیز توفیقی نیافت. زیرا صرف نظر از آن که مردم جزیره از لحاظ آذوقه و اسلحه تدارک کافی دیده و با آمادگی تمام منتظر یورش پرتغالیها بودند، ناوگان هلندی و انگلیسی نیز که از تجدید قدرت پرتغالیان بیم داشتند، پادگان قلعه را در برابر مهاجمین یاری بخشیدند.

شاه عباس در ۲۳ جمادی الاول سال ۱۰۳۸ / نهم ژانویه سال ۱۶۲۸ میلادی درگذشت جانشین وی نوه‌اش شاه صفی مرد نالایقی بود، که کاری جز نوشیدن شراب و ریختن خون بی‌گناهان نمی‌دانست. وی کلیه فرزندان و فرزندزادگان و تنی چند از بزرگان دولت شاه

عباسی را به قتل رسانید من جمله امامقلی خان والی فارس را که عمری در خدمت دولت صفوی و ملت ایران سپری کرده و در جنگهای خلیج فارس، میناب و جرون (بندر عباس) و هرموز را از دست مسیحیان متجاوز پرتغالی بیرون آورده بود.

سوء تدبیر و مستی و بی خبری وی موجب شد که در دوره چهارده ساله سلطنت او لطمات فراوان به عظمت دولت صفوی وارد آید. در زمان این پادشاه بود که بغداد (عراق عرب) و قندهار (افغانستان) از ایران جدا شد و بغداد نصیب مراد چهارم و ترکان عثمانی گردید و قندهار نصیب شاه جهان از گورکانیان هند.

باری در زمان شاه صفوی، بار دیگر پرتغالیان به اندیشه گرفتن امتیازاتی از دولت ایران برآمدند. بدین معنی که خواستار شدند که دولت ایران بندر کنگک در شمال شرقی بندر لنگه را بدیشان واگذارد تا در آنجا قلعه و دارالتجاره سازند و نیمی از عایدات صید مروارید بحرین نیز بدانان تعلق گیرد و در مقابل دولت پرتغال از کلیه دعاوی پیشین خود نسبت به جزایر و سواحل و بنادر خلیج فارس دست بردارد. از ویژگیهای این قرارداد این بود که طبق مادهای طرفین پذیرفته بودند حتی در صورت جنگ و اختلاف نیز امتیاز به قوت قانونی خود باقی ماند (۱۶۳۹/۱۶۳۰).^۱

چند سال بعد پرتغالیها خود را از قید سیطره اسپانیا آزاد ساختند و دوباره استقلال خویش را به دست آوردند (۱۵۰ هـ / ۱۶۴۰ م) و از این تاریخ باز سر و کار ایران با پرتغالیها افتاد. پرتغالیها تا سال ۱۰۶۱ در مسقط باقی ماندند ولی درین سال ۱۰۶۱ امیر مسقط توانست مهمانان مزاحم ناخوانده را از مسقط بیرون راند. وقتی پرتغالیها از مسقط رانده شدند، شهیندر کنگک نیز از پرداخت سهم پرتغالیها سرباز زد تا این که در ۲۲ جمادی الثانی ۱۰۹۱/۱۶۸۰ شاه سلیمان صفوی فرمانی مبنی بر تأیید قرار داد مزبور صادر کرد و در اجرای این فرمان، قرار مجددی بین نماینده پرتغال موسوم به ژنرال دوم رودریگوداکشتا^۲ با شهیندر کنگک نماینده ایران گذاشته شد که به موجب آن وجوه پرداخت نشده به پرتغال که جمعاً بالغ بر نه هزار تومان شده بود یکجا پرداخت شود و از آن پس دولت ایران هر ساله مبلغ

۱- شادروان عباس اقبال (مجله یادگار سال ۴ شماره ۳) و نصرالله فلسفی (سیاست خارجی ایران در زمان صفویه ص ۱۵۶) تاریخ انعقاد این قرارداد را سال ۱۰۳۴ نوشته اند ولی با توجه به نفرت شاه عباس از پرتغالیان درست به نظر نمی آید و همان سال ۱۰۳۹ صحیح است یعنی در سلطنت شاه صفی.

هزار تومان بابت سهم پرتغالیها پردازد و صد تومان بابت هزینه زندگی و خوراک نماینده تجار تی پرتغال در بندرکنگ. هشت سال بعد (۱۰۹۹/۱۶۸۸) قرارداد دیگری بین ایرانیان و پرتغالیان منعقد و مواد قرارداد ۱۰۳۹ تأیید شد. بدین ترتیب بندرکنگ - و به تبع آن بندرلنگه - در جنوب ایران رونق اقتصادی فراوان یافت و مرکز تجارتی مهمی شد که ملل مختلف در آن آمد و رفت و دادوستد داشتند.

با این حال پرتغالیان به علت مشکلاتی که در خلیج فارس با آن مواجه شده بودند در سال ۱۶۹۳/۱۱۰۴ دارالتجاره خود را در بصره تعطیل کردند و دوباره به جزیره هرموز چشم دوختند ولی نایب السلطنه هند پرتغال به عمال خود در خلیج فارس دستور داده بود که این اقدام نباید به هیچ وجه موجب قطع روابط با ایران شود. در همین ایام، اعراب مسقط به بندرکنگ حمله بردند و شهر را غارت کردند (جمادی الاول و جمادی الثانی ۱۱۰۶/ دسامبر ۱۶۹۴ و ژانویه ۱۶۹۵) و انگلیسیها و هلندیها که نیرو و کشتی کافی در خلیج داشتند، حاضر به همکاری با پادشاه صفوی برای سرکوبی راهزنان عرب نشدند. پرتغالیها ازین فرصت استفاده کردند و نایب السلطنه پرتغال در هند، آمادگی دولت پرتغال را برای همکاری با ایران در قلع و قمع اعراب راهزن مسقط که قدرتی یافته بودند اعلام داشت. متعاقب مذاکرات و مکاتباتی که بین نمایندگان ایران و نایب السلطنه پرتغال صورت گرفت متن قرارداد تجارتی در ۱۶۹۹/۱۱۰۷ تهیه گردید مبنی بر این که پرتغالیها بیست کشتی جنگی برای جنگ با اعراب راهزن عمانی آماده کنند و شش کشتی پارویی برای دفاع از کنگ بسازند. پادشاه ایران نیروی زمینی به مقدار لازم و مکفی فراهم کند و برای هر دو کشتی سالیانه معادل با دو هزار تومان کمک هزینه پردازد. ضمناً مقرر شد که در طی جنگ کشتیهائی که اسیر شوند به پرتغالیها تعلق گیرد و محمولات کشتیها بین ایرانیان و پرتغالیان تقسیم شود. بنادر عربی که در خلال جنگ تصرف شود به ایران تعلق گیرد مگر بندر مسقط که از آن پرتغال خواهد شد. در کلیه این بنادر هم دولت ایران اجازه تأسیس دارالتجاره و دفاتر بازرگانی مثل دارالتجاره کنگ به پرتغال خواهد داد و طرفین متعهد شدند که به تنهایی با اعراب صلح نکنند و با کشورهای دیگر دست به اتحاد زنند. شاه ایران نیز به اروپائیانی که در اصفهان و بنادر ایران تأسیساتی دارند قدغن کند که به مردم عمان مهمات جنگی نفروشد.

پس از تهیه این پیش نویس نایب السلطنه هند سفیری نزد شاه سلطان حسین فرستاد تا متن

قرارداد را به امضای شاه ایران برساند این سفیر که گرگوریو پرهیرا فیدالگو^۱ نام داشت با دستورالعملی از جانب نایب السلطنه در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۱۰۷/۱۲ مارس ۱۶۹۶ از گوا مرکز هند پرتغال حرکت کرد. در دستورالعمل سفیر آمده بود که در هنگام دریافت حضور امام مسقط، وی را از همکاری ایران و پرتغال بر ضد مسقط آگاه نماید و اظهار بدارد که بدون آن که مسقط نظر رضایت آمیز دولت ایران را جلب کند، دولت پرتغال با امام مسقط قرارداد صلحی تنظیم نخواهد نمود. در همین دستورالعمل آمده بود که سفیر باید به دولت ایران اعلام کند که پرتغال کشتیهای جنگی بیشتری برای دفاع از کنگ خواهد فرستاد مشروط بدان که پناهگاه امن تری به تجار پرتغالی واگذار شود و چنین محلی را در هرموز می توان یافت.

سفیر روز پنجم ربیع الثانی سال ۱۱۰۸/اول نوامبر ۱۶۹۶ وارد اصفهان شد و روز ۲۳ دسامبر به حضور شاه باریافت. ولی نتیجه مذاکرات امیدبخش نبود. زیرا شاه ایران در پاسخ پیشنهادهای سفیر اظهار داشت که در طول راههایی که قشون باید از آنجا بگذرد، آب و آذوقه نایاب است و امسال این قرارداد قابل اجراء نیست و به سال بعد باید موکول گردد.

سفیر مدت پنج ماه و چند روز در اصفهان ماند و با وجود چندبار ملاقات با شاه و صدراعظم، هیچگونه نتیجه ای به دست نیامد و اتحاد نظامی ایران و پرتغال به مرحله عمل در نیامد. سفیر خود شرح مفصلی از این مذاکرات به دست داده و علل مختلفی برای اکراه و امتناع دولت ایران ذکر کرده است من جمله سرمای شدید و بسته شدن راهها و نایابی آذوقه و بالاخره اتحاد اعراب مسقط با طوایف بلوچ که در صورت حمله نظامی ایران و پرتغال به مسقط، قبایل بلوچ از لار تاشیراز را غارت کنند. اما ظاهراً هیچیک ازین علل نمی توانسته مانع امر مهم قرارداد ایران و پرتغال و حمله به اعراب مسقط شود. خاصه آن که اتحاد امیر مسقط و طوایف بلوچ افسانه ای بیش نبوده است. در آن سالها، دولت ایران در به در به جستجوی متحدی برای حمله به راهزنان عرب خلیج بوده و در این مورد با انگلیسیها مذاکره کرده و در مکاتبات خود با فرانسه بدین نکته اشاره نموده حتی چند سال بعد سفیری به نام محمد رضاییک برای مذاکره درین باب به فرانسه فرستاد. بنابراین موضوع اتحاد ایران با یک کشور خارجی نیرومند دریائی برای دولت صفوی مطلب کم ارزشی نبود که بتوان به آسانی از آن گذشت و یک متحد داوطلب را جواب رد داد. مسلماً آنچه باعث شده که دولت ایران

مطلبی بدین اهمیت را نادیده انگارد و متحدی ساخته و پرداخته را جواب سربالا دهد، سوابق رفتار پرتغالیان در هرموز و غرور و تکبر و ظلم و تجاوز آنان به مردم خلیج و ساکنان جزایر هرموز و قشم بوده است. خاصه آن که همین سفیری که برای اتحاد دولتین و به عبارت دیگر برای «وصل کردن» آمده بود رفتاری خشن و غرورآمیز و متکبرانه داشت. سفیر به قدری مغرور بود که در لار با اصرار تمام توقع داشته که حاکم لار به دیدن او برود؛ یا در میدان نقش-جهان که مراسم شرفیایی به حضور شاه صورت می گرفت در حالی که همه افراد ایرانی و غیرایرانی، من جمله سفرای خارجی در دربار ایران، از اسب پیاده شده مستظر ورود شاه بودند، وی برخلاف ادب و احترام تشریفاتی و بدون توجه به دیگر سفرای اروپائی و بی اعتنا به یادآوری یساولان و مأمورین پذیرائی، تنها بر اسب چندان سواره ایستاده تا شاه به مقابل او نرسید از اسب پیاده نشد و در اصفهان هم همین سفیر بی ادب خدمتکاران خود را فرستاده بود که یک ارمنی جدید الاسلام را به سختی مضروب کرده بودند. پیداست که دربار پرتوقع و از خودراضی و متشخص و متعین صفوی چنین غرور تکبر آمیزی را نمی پسندد و باخاطرات تلخی که از تسلط و سیطره پرتغالیان بر خلیج و رفتار ناهنجار ایشان با مردم جزایر و بنادر دارد، به دوستی چنین متحدین بی ادب و مغرور و متکبر و پرتوقع و سودجوئی ارج نمی نهد و قول و وعده آنان را بی ارزش و توخالی می داند و چنین نیز بود. زیرا نایب السلطنه پرتغال هرگز نمی توانست بیست فروند کشتی مورد نظر ایران را آماده جنگ و روانه خلیج کند کما این که بیش از سه کشتی نتوانست به خلیج بفرستد و ازین سه کشتی نیز یک فروند به علت وزش باد مخالف یا به علت خیانت و مخالف خوانی برخی از ملاحان به گوا بازگشت و به جای بیست کشتی تنها دو کشتی به آبهای خلیج رسید.

بدین ترتیب سفارت فیدالگو به جایی نرسید ولی روابط هم قطع نشد و مکاتبات ایران و پرتغال ادامه یافت. زیرا ایرانیها نمی خواستند تا رسیدن جواب پیشنهادشان به فرانسه در مورد اتحاد نظامی و استفاده از بحریه جنگی آن کشور به پرتغالیها جواب رد بدهند و پرتغالیها هم در خیال تصرف مجدد هرموز و بندرعباس بودند. لذا هر دو طرف به حفظ رابطه می کوشیدند. دولت فرانسه هم چون به رابطه تجاری و سیاسی با دولت ایران علاقمند بود، ولی نمی خواست به خاطر شهریار صفوی ناوگان خود را از اقیانوس اطلس به خلیج فارس اعزام دارد، مایل نبود که جواب منفی خود را به اطلاع دولت ایران برساند. ازین روی انتظار دولت ایران تا حدود سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ هـ طول کشید و چون درین سال محقق شد که فرانسویها

هرگز مایل به درگیری در منازعات خلیج نیستند، شاه سلطان حسین بار دیگر در اواخر سال ۱۱۳۰ سفیری به نام تهمورس بیک نزد نایب السلطنه پرتغال دم لوئیس دو منهش کنت داری سی را^۱ به گوآفرستاد. وی در صفر سال ۱۱۳۱ به بندر گوارسید و پیشنهاد وی در مورد اتحاد با پرتغال بر ضد اعراب مسقط مورد توجه واقع شد و اتحادی هم بین طرفین برقرار گردید و در دو جنگ که در ماههای شوال و ذی القعدة ۱۱۳۱/ اوت و سپتامبر ۱۷۱۹ در گرفت ایرانیان و پرتغالیان در کنار هم با اعراب وارد مبارزه شدند. اما پیش از آن که این جنگها به نتیجه برسد، دولت صفویه مواجه با شورش افغانها گردید و متعاقب آن افغانها بر صفویان غلبه کردند و اصفهان را متصرف شدند.

پرتغالیها با استفاده از این اوضاع، به نفوذ مجدد در جزیره هرموز امیدی تازه احساس کردند. (۱۱۴۰ تا ۱۱۴۲) و پادشاه پرتغال و نایب السلطنه هند هم دستوراتی درین باب صادر نمودند. شاه طهماسب ثانی هم، در اندیشه اتحاد با پرتغالیها و جلب همکاری آنان نامه‌ای بتاريخ دوم ربیع الثانی ۱۱۴۲/ ۱۲۵ اکتبر ۱۷۲۹ به نایب السلطنه نوشت اما ظهور نادر به این خواب و خیالها پایان داد و دفتر دویت و سی ساله روابط ایران و پرتغال بسته شد و پرتغالیان متجاوز ستمگر مغرور و متکبر و پول دوست خواه ناخواه آبهای خلیج فارس را ترک گفتند.

فصل دوم

روابط ایران و انگلستان

چنان که گفتیم استقرار ترکان عثمانی در شرق مدیترانه و جلوگیری از تجارت اروپا با مشرق زمین بازرگانان اروپایی را به اندیشه یافتن راهی نو به هند و دیگر کشورهای آسیایی انداخت و درین اندیشه بازرگانان و دریانوردان اسپانیایی و پرتغالی راه دریاهای جنوبی را در پیش گرفتند و سوداگران و کشتی رانان انگلیسی راه شمال اروپا و روسیه و دریای خزر را برگزیدند. چنان که انگلیسیان در سرزمینهای قطبی دریافتن دریای سفید در شمال روسیه پیروز گشتند. فرماندهی این سفرهای دریائی و اکتشافی با مردی بود به نام ریشارد چانسلر^۱. این سفر اکتشافی بازرگانی پرسودی را با کشور پهناور روسیه فراهم آورد و با اجازه ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف^۲ شرکتی به نام شرکت مسکوی^۳ تأسیس گردید.

در سال ۱۵۵۷، پس از فوت چانسلر، بازرگان ماجراجوی دلیری به نام آنتونی جنکینسون^۴ به ریاست کل کشتیهای شرکت مسکوی - که به سمت روسیه در حرکت بودند - منصوب گردید. مسلماً او میل داشت مأموریتی را که رؤسای شرکت بدو داده بودند به - خوبی انجام دهد. مأموریت او این بود که - از هر راهی که بتواند - در این باره پرس و جو و

1- Richard chandler

2- Ivan IV (Le Terrible)

3- Moscow CO

4- Antony Jenkinson

بررسی کند که چگونه می‌توان از راه دریا یا خشکی از راه روسیه به چین رفت یا به هند. آنتونی در روسیه بخوبی کارهای خویش را به پایان رسانید چنان که ایوان چهارم از دانش و بینش و توانائی و دانائی وی سخت شادمان شد و او را از سوی خویش به نام سفارت به بخارا فرستاد. جن‌کین سون در میان کاشفین انگلیسی با این سفر ارزش فراوانی به دست آورد. زیرا او نخستین کسی است که از رود ولگا^۱ سرازیر شده و به خوارزم رفته و از خبوه خود را به بخارا رسانده و چگونگی سفر خود را که سفری پر بیم و خطر بوده نوشته است. جن‌کین سون ازین سفر پیروزمندانه بازگشت در حالی که اطلاعات فراوانی دربارهٔ مأموریت اصلی خود یعنی سفر از روسیه به چین به دست آورده بود.

در سال ۱۵۶۱، بار دیگر آنتونی عازم مسافرت شد. این بار وی دستور داشت که با کشور ایران روابط بازرگانی برقرار کند و با خرید ابریشم از ایالات شمالی ایران با بازرگانان پرتغالی که تجارت ابریشم را به خود اختصاص داده بودند رقابت نماید. بازرگان سخت کوش انگلیسی برای تحکیم بیشتر کار خود از ملکهٔ انگلستان الیزابت اول^۲ نیز عنوان سفارت گرفت و حامل نامهٔ ملکهٔ انگلستان به شهریار ایران گردید ترجمهٔ نامه پادشاه انگلستان چنین است:

از سوی الیزابت که به لطف الهی ملکه انگلستان و غیره می‌باشد به خدمت شهریار مقتدر و مظفر و صوفی بزرگ و شاهنشاه ایرانیان و مردم ماد و پارسیان و هیرکانیان (گرگان و استراباد) و کرمانیان و پادشاه مردمانی که در دو طرف رودخانهٔ سیریس (رودکر) سکنی دارند و شاهنشاه ملل و طوایفی که میان خلیج فارس و بحر خزر به سر می‌برند تحیت و سلام فراوان باد و نیکبختیهای او همیشه افزون باد.

به مراحم خداوندی چنین مقدر شده است که مردمانی که از یکدیگر دور افتاده‌اند و صحراهای وسیع و دریاها بزرگ و کوههای بلند میان ایشان جدائی انداخته به واسطهٔ مکاتبه و مراوده با یکدیگر دوست و متحد باشند نه تنها برای آن که خیالات دوستانه و کلمات مشفقانه خود را که دلیل بر انسانیت است به یکدیگر رد و بدل نمایند بلکه به علاوه این، باید اشیاء و امتعه‌ای که حاصل عقل و فراست آنهاست به ممالک یکدیگر حمل دهند و اسباب

نیکبختی فراهم کنند. علی‌هذا، چون نوکر صدیق خدمتگزار مهربان ما آتونی جن‌کین سون، حامل این رقیمة ما، بر آن شده است که به اذن و اجازه ما از این ممالک خارج شده به امید خداوند به ممالک ایران سفر کند و رابطه دوستی را استوار سازد ما امیدوار هستیم که خیالات نیکوی او اجرا گردد و به آبرومندی و خیرخواهی باب تجارت و خرید و فروش امتعه را با رعایای شما مفتوح دارد. پس در این وقت لازم دانستیم که نامه‌ای به اعلی حضرت شما بنویسیم و خواهش کنیم که از راه دوستی به نوکر مزبور ما آتونی جن‌کین سون و همراهان او اجازه دهید که در ممالک شما، در هر جا که خلاف قانون کشور شما نباشد به آزادی حرکت نماید و در ممالک و ایالاتی که در تحت حکم و فرمان شما می‌باشد امتعه و مال التجارة خود را حمل و نقل کند و آزاد باشد و پاسپورت (تذکره = گذرنامه) و نوشته به او عطا فرماید که هر وقت بخواهد در ممالک شما مسافرت نماید کسی متعرض او نشود و اسباب زحمت او را فراهم نیاورد و هر قدر که می‌خواهد در یک محل توقف کند و هر وقت صلاح بداند از آنجا خارج شود. هرگاه باب دوستی و اتحاد مابین ممالک و رعایای ما مفتوح گردد و خیرخواهی نوکر ما در مملکت شما پذیرفته آمدید آن وقت، امیدوار خواهیم بود که خداوند قادر متعال بعد از این افتتاح باب مودّت و آغاز دوستی و محبت، رشته اتحاد و صمیمیت را روز به روز محکمتر نماید و در آینده برای آسودگی و رفاهیت ملتین تجارت طرفین رونق گیرد و کالاهای هر کشور به مملکت دیگر حمل و نقل گردد. اگر این اندیشه‌های ما صورت واقعیت یابد معلوم خواهد شد که نه صحراهای وسیع نه دریا‌های بزرگ نه کوه‌های بلند که فاصله مابین کشورها بودند می‌توانند این دو ملت را جدا سازند بلکه به واسطه صفای طینت و حفظ مراتب انسانیت مردم این دو کشور متفق شدند و رشته‌های دوستی ما بین ایشان استوار گردد.

به تاریخ بیست و پنجم از ماه آوریل سنه پنج هزار و پانصد و بیست و سه از خلقت عالم و سنه یک هزار و پانصد و شصت و یک از میلاد حضرت عیسی و سال سوم سلطنت ما در انگلستان در شهر بزرگ و پایتخت مشهور ما

لندن تحریر شد.^۱

آنتونی خود به خطرات این سفر واقف بود. ولی از آنجا که ایوان مخوف او را از پرداخت حقوق گمرکی معاف کرده بود و لذا این سفر تجارتي و سياسي به خطراتش می‌ارزید، وی عازم سفر به ایران شد و همراه با سفیر دربار صفوی در روسیه از طریق ولگا به حاجی طرخان (آستراخان) آمد. ظاهراً آستراخان همان سقسن قدیم است که نامش در کتب جغرافی‌دانان اسلامی آمده است.

در دریای خزر، بازرگان ماجراجوی انگلیسی با توفان سهمناکی رو به رو شد و از این روی در نزدیکیهای شمال باکو از کشتی بیرون آمده به شماخی مرکز شروان رفت و توانست دوستی عبدالله‌خان خواهرزاده شاه طهماسب امیر مقتدر ناحیه شروان را جلب کند. او می‌نویسد که عبدالله‌خان قیافه‌ای ترسناک و خونخوار و قامتی متوسط داشت و لباسهای بلند و گران قیمتی از ابریشم و پارچه‌های زربفت مزین به مروارید و مرصع به جواهرات گرانبها در بر کرده و عمامه‌ای به شکل مخروط و نوک تیز به ارتفاع نیم یارد (۴۷ سانتی متر) بر سر داشت که انتهای باریک عمامه به طرف بالا بود و در طرف چپ آن یک دسته پر قیمتی نصب شده بود که در لوله‌ای زرین و مرصع کار گذاشته بودند.

آنتونی جن‌کین‌سون در روزهایی که خاطر پادشاه ایران سخت به فیصله کار سلطان بایزید مشغول بود به حضور شاه طهماسب باریافت. شرح دقیقی از این شرفیابی در سفرنامه جن‌کین‌سون وجود دارد و از آن جاست که می‌دانیم که سفیر ابتدا نامه التیازت اول را تقدیم داشت و هدایا را پیشکش نمود. سپس شاه با او سخن گفت «پرسید که سفیر از کدامیک از شهرهای فرنگ آمده و وی در پاسخ گفت که من از مردم شهر لندن از کشور آراسته انگلستان هستم و از طرف علیا حضرت ملکه آن کشور جهت بستن قراردادهای دوستی و تحصیل

۱- این ترجمه کامل نامه التیازت از کتاب خطی «تاریخ مارکام» گرفته شده. مترجم این کتاب میرزا رحیم فرزانه پسر میرزا علی‌نقی حکیم الممالک مشاور السلطان است. حکیم الممالک که از نخستین اطباء ایرانی تحصیل کرده در اروپاست سالیان دراز طبیب و مشاور ناصرالدین شاه بوده است. میرزا رحیم پسر اوست که در انگلستان درس خوانده و زبان انگلیسی را آموخته و کتبی چند به فارسی ترجمه کرده و در جوانی درگذشته، کتاب تاریخ ایران مارکام از ترجمه‌های اوست که قسمتی از آن چاپ شده تحت عنوان «تاریخ ایران در دوره قاجار» (به کوشش ایرج افشار. نشر فرهنگ ایران، پاییز ۱۳۶۴) اصل ترجمه در جزو کتب خطی کتابخانه مجلس، دانشگاه تهران و کتابخانه ملی ایران است.

اجازه رفت و آمد بدون مزاحمت بازرگانان و مردم آن کشور مأموریت دارم.

بعد شاه از او پرسید که چه مذهب داری و جن‌کین سون گفت که پیرو مذهب عیسی مسیح هستم. در این جا، ناگهان شاه طهماسب بدو گفت که ما نیازی به دوستی با کافران نداریم ای کافر! و از او خواست که از حضور وی خارج شود و جن‌کین سون نیز به ناچار اطاعت نموده و با تشریفات از دربار خارج شده است. خود او درین باره می‌نویسد: «من از این خوشم آمدم که با احترام تمام، در حالی که عده بسیاری از نجبا و سران دیگر او مرا مشایعت می‌کردند خارج شدم. در همان حال شخصی با سینی پر از خاک از عقب من می‌آمد و در تمامی راه از داخل کاخ، از جلو شاه گرفته تا در حیاط، به هر جا که قدم می‌گذاشتم برای تطهیر خاک می‌ریختند.» بسیاری از مورخین اروپایی و ایرانی این نکته را دستاویزی برای انتقاد شدید از شاه طهماسب اول نموده و دلیلی بر خشکه مقدسی و زاهد مآبی و ریاکاری وی دانسته‌اند، در حالی که با اندکی تفکر هر کس می‌تواند دریابد که رفتار شاه طهماسب مبتنی بر سیاست دولت و مصلحت وقت بوده و به اصطلاح یک «مانور سیاسی» به شمار می‌آمده. زیرا:

«اولاً طبق معمول آن روزگار، پیش از آن که سفیری به حضور شاه صفوی باریابد، یساولان صحبت و مهمانداران با سفیر در باب مقاصد وی و نوع مأموریت او و همراهانش تحقیقات لازمه را معمول می‌داشتند و سپس مطالب و مقاصد وی را به عرض شاه می‌رساندند. آنگاه در صورت تمایل شاه، و بر حسب میزان شخصیت سفیر و اهمیت مأموریتش و نظرات شخص شاه، برای وی تشریفات قائل می‌شدند و سفیر را به حضور شاه می‌بردند. درباره آنتونی جن‌کین سون نیز مسلماً همین تحقیقات انجام شده و شاه و دربار ایران قبلاً می‌دانسته‌اند که سفیر از کجا و برای چه آمده و از جانب چه کسی و چه کشوری مأموریت دارد و نامش چیست و دینش کدام است. کما این که سفیر هم بر اساس اطلاعات و مذاکرات قبلی از شیوه پذیرائی دربار ایران خبردار شده و می‌دانسته که چگونه باید به حضور شاه برسد و مراسم احترام به جای آرد و در سخنان خود چگونه عظمت و احترام شاه ایران را حفظ کند و چه لباسی بپوشد و چه کفش و کلاه می‌داشته باشد.

ثانیاً آنتونی جن‌کین سون نخستین اروپایی نبوده که به دربار شاه طهماسب آمده و پیش از او یوحنا بالبی^۱ سفیر کارل پنجم (شارلکن) به ایران آمده بود و پس از او نیز دومین سفیر

کارل پنجم به فاصله بیست سال به ایران آمده و به حضور شاه باریافته بود و کم و بیش دربار صفوی این قدر می دانسته که فرنگیان خاج پرست و مسیحی هستند و مسلمان نیستند.

ثالثاً سفیر انگلستان قبلاً مدتی پیش عبدالله خان امیر شروان بوده و ازو توصیه نامه در دست داشته و مسلماً جن کین سون اهل تقیه نبوده و مذهب خود را از عبدالله خان مخفی نداشته و امیر شروان می دانسته که این انگلیسی مسیحی است و او نیز مسلماً بنا بر وظیفه اداری و سیاسی خود این مطلب را پیشاپیش به اطلاع شاه رسانده بوده که یک انگلیسی مسیحی وارد خاک ایران شده و مأموریتی از جانب ملکه انگلستان دارد.

رابعاً بعد از جن کین سون هم سفیران دیگری از اروپا حتی از انگلستان به ایران آمده اند بی آن شاه از دین و ایمان ایشان بیرسد و ایشان را کافر بخواند و جای پای ایشان خاک بریزد. همین همکاران جن کین سون بار دیگر در حیات شاه طهماسب به ایران آمده اند و کسی بالاتراز گل به آنان نگفته.

این نکته را باید دانست که در آن روزگاران مرسوم بود که در حضور سفیر کشوری، در مجلس شرفیابی به حضور، صحنه آرائی کنند و شاه به نحوی متناسب با روحیات خود در حضور سفیر و در ملاءعام قدرت نمایی کند.

مثلاً وقتی سلطان ابوسعید گورکانی سفیر اوزون حسن را به نام مرادییک (که برادرزاده او نیز بود) خواست بار دهد اولاً دستور داد تا دو روزی او را معطل کنند و روز سوم: «مرادییک را طلب نموده جمعی را رخت قلماقیان پوشانیدند و گفتند که این جماعت آدمی خوارانند. چون مرادییک نزدیک حصار ارابه رسید، شخصی را به دست آن جماعت دادند. در حال او را پاره پاره کردند و گفتند که می خوریم او را و اسبی چند که مرادییک آورده بود رمانیدند»^۱.

یا شاه اسماعیل در مجلسی که نمایندگان سلطان با یزید ثانی پادشاه عثمانی را به حضور پذیرفته بود، در اصفهان دستور قتل و سوزاندن محمد کره و حسین کیا را که از یاغیان و گردنکشان بودند صادر کرد و شاه طهماسب برای مرعوب کردن همایون و سردارش بیرام خان دستور داد تا گروهی از افراد فرقه چراغ کشان را در جلو چشم او گردن بزنند.^۲

۱- احسن التواریخ روملوج ۱، ص ۴۷۶

۲- تذکره الوقعات جوهر آفتابه چی (نسخه خطی موزه بریتانیا) [به نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۲۰۷]

آنچه موجب ناکامی سفارت نخستین آنتونی جن‌کین سون در دربار صفوی شده مسلماً تقارن ورود او با حضور نمایندگان دولت عثمانی بود. چنان‌که ذکر شد در آن هنگام هیتی از ترکان عثمانی به نمایندگی از جانب سلطان سلیمان قانونی و پسرش سلیم دوم حاکم آناتولی در پایتخت ایران (قزوین) اقامت داشتند و شاه طهماسب با صحنه‌آرایی در برابر نمایندگان سلطان ترک می‌خواست افسونی در کار آنان کند و بدیشان چنین وانمود سازد که دولت ایران جز با دولت مسلمان عثمانی به مذاکره نمی‌نشیند و کشور ایران با داشتن متحد مسلمانی چون دولت آل عثمان، از یاری و دوستی با دول غیر مسلمان بی‌نیاز است. بنابراین، عمل شاه طهماسب یک تزویر دیپلماتیک و یک صحنه‌سازی سیاسی بیش نبوده و وجود حاضر و آماده سینی خاک در دربار سلطنتی و تالار تشریفات خود دلیلی است بر این که شاه طهماسب دانسته از دین و آیین سفیر پرس و جو کرده که بتواند کافر ماجرائی کند و سفیر را در حضور دیگران سرافکنده سازد.

در هر حال آنتونی جن‌کین سون، بی آن که توفیقی در عقد قرارداد تجارتنی با ایران حاصل کرده باشد، از طریق شماخی (شروان) به روسیه بازگشت و با کالاهای ارزنده‌ای چون ابریشم خام و پارچه‌های الوان برای شرکت مسکوی و پارچه‌های ابریشمی زربفت برای تزار خود را به مسکو رسانید و در سال ۹۷۰ هـ/ ۳-۱۵۶۲ بار دیگر راه کشور ایران در پیش گرفت. این بار دو تن از بازرگانان به اسامی تامس الکاک^۱ و ریچارد چین^۲ با وی همراه بودند. اما این بار هم توفیقی نیافت. زیرا عبدالله خان والی شروان که در سفر قبل با انگلیسیان به محبت و مساعدت تمام رفتار کرده بود، به علت کشته شدن یکی از اتباع ایران به دست یکی از روسها، از حمایت آنتونی جن‌کین سون خودداری کرد و در نتیجه الکاک در طی حادثه‌ای کشته شد.

شش سال بعد، در ذی‌الحجه سال ۹۷۶ باز هیئت دیگری از جانب شرکت مسکوی رهسپار ایران شد. ریاست این هیئت تجاری با آرتور ادواردز^۳ و ریچارد ویلز^۴ بود. هر چند اعضای این هیئت بیشتر قبل از رسیدن به قزوین خرقه تهی کردند و جان به جان آفرین سپردند، ولی باز ماندگان هیئت مورد کمال عنایت و محبت شاه طهماسب قرار گرفتند تا آنجا

1- Thomas Alcock

2- Richard Chenie

3- Arthur Edwards

4- R. Wills

که شهریار صفوی اظهار رغبت به پوشیدن پارچه‌های لندن نمود و به موجب فرمانی، عمل شرکت مسکوی را از حقوق گمرکی و عوارض راهداری معاف داشت و به تجار انگلیسی اجازه داد که در سراسر ایران آزادانه مسافرت کنند و به تجارت پردازند. درباره نخستین دیدار آرتور ادواردز با شاه ایران شاه طهماسب اول در اسناد سیاسی دولت انگلستان چنین آمده است:

«اول بار که با مترجم خود به خدمت پادشاه صفوی رسید، دور از تخت سلطنت که شاه بر آن نشسته بود و گروهی از بزرگان و سرداران اطرافش را گرفته بودند ایستاد. شاه ازو خواست که نزدیک تخت او رود. سپس ازو پرسید که از کدام کشور می‌آید. وی پاسخ داد که از انگلستان. شاه از بزرگانی که در اطرافش ایستاده بودند پرسید چه کسی ازین کشور خبری دارد. ادواردز چون دید که هیچکس از کشور او خبری ندارد، نام انگلستان را به زبان ایتالیائی ادا کرده «اینگی‌ترا» گفت. آنگاه یکی از حاضرین نام شهر لندن را که در کشورهای غیر عیسوی از نام انگلستان مشهورتر است بر زبان راند. ادواردز به شاه توضیح داد که لندن پایتخت انگلستان است چنان که تبریز پیش از آن پایتخت ایران بود. سپس شاه بسیار چیزها درباره انگلستان پرسید و سخت در شگفت شد که چنان جزیره پر قدرت و ثروتمندی در فرنگستان وجود دارد. هنگامی که سفیر از نیرومندی و ثروت و تجارت پر رونق و قوانین و آداب و رسوم کشور خود سخن می‌گفت شاه به زبان فارسی مکرر می‌گفت «بارک الله». سپس از سفیر پرسید که برای چه به ایران آمده است و چون او گفت به قصد معاملات تجارتنی آمده پرسید که چه نوع کالائی را طالب‌اند. سفیر گفت در کشور وی بازرگانان و نیزی بسیاریند که هر ساله از ایران به شهرهای عثمانی و حلب و طرابلس و شام و ونیز و لندن می‌روند و با بارهای کالا به ایران باز می‌گردند. شاه پرسید این کالاها کدامند. ادواردز جواب داد انواع ماهوتهای لطیف و پارچه‌های ابریشمی و امثال آن. [شاه] طهماسب پرسید از چه راه می‌توانید این کالاها را به ایران بیاورید. جواب داد از راه مسکو در روسیه که خطرش کمتر و فاصله‌اش کوتاهتر از راهی است که تجار ونیزی می‌پیمایند یعنی از راه انگلستان و ونیز و کشور عثمانی و ایران. سپس از شاه اجازه خواست که تجار انگلیسی آزادانه در کشور وی سفر کنند و جان و مالشان در امان باشد و گفت که قطعاً تجار ما کالاها را نیکوتر و قیمتهای ارزاتر به ایرانیان عرضه

خواهند نمود.»

گفتگوی شاه با ادواردز دو ساعت به طول انجامید و سرانجام شاه پهماسب با دادن امتیازات موردنظر انگلیسیها موافقت نمود و تمام موارد موافقت شاه بر روی کاغذهای لاجوردی مزین به مهر شاهانه به وسیله قوچ خلیفه به سفیر تسلیم شد. بعضی ازین شرایط که بعدها اساس قراردادهای دیگر ایران و انگلیس قرار گرفت بدین ترتیب بود:

۱- تجار انگلیسی آزاداند که به میل خود به گیلان یا هرجای دیگر از قلمرو پادشاه ایران سفر کنند.

۲- چنانچه اتفاقاً یکی از کشتیهای انگلیس غرق شود، رعایای ایران در نجات غرق شدگان یاری خواهند کرد و جان و مال ایشان را نجات خواهند داد.

۳- چنانچه یکی از تجار انگلیسی در نقطه‌ای از ایران بمیرد، حکام ایرانی مکلف اند که اموال او را حفظ کنند و به بازرگان دیگری که آن را مطالبه کند واگذارند.

۴- بازرگانان انگلیسی در انتخاب چارپاداران خود مختارند و هیچ قزلباشی نباید مزاحم آنان شود. چارپاداران مسئول حفظ مال التجاره و شتران و اسبانی خواهند بود که بدیشان سپرده می شود.

۵- باربران حق ندارند بیش از آنچه با ایشان توافق شده است دیناری مطالبه کنند.

۶- هرگاه بازرگانی مایل باشد در محلی اقامت کند می تواند کالای خود را نگه دارد و خدمتکاران خود را جواب کند.

۷- بازرگانان انگلیسی می توانند برای خود خانه‌ای در ایران بسازند یا بخرند و کسی نباید مانع آنان شود.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که شاه پهماسب نه تنها با تجار مسیحی انگلیسی خشکه مقدسی به خرج نداده بلکه نهایت مساعدت و محبت نیز درباره آنان معمول داشته حتی امتیازاتی گرامند نیز داده است. مسلماً شاه از این همه محبت و روی خوش و موافقت با دادن امتیازات تجارتنی در مورد انگلیسها منظور دیگری نیز داشته و آن تضعیف کار پرتغالیها بوده است. زیرا بازرگانان انگلیسی از طریق مسکو می توانستند سالی یک بار به انگلستان مسافرت کنند و کالاهای فرنگستان و خاصه انگلستان را به ایران آورند و متقابلاً امتعه ایران را به اروپا

برندوبه خریداران عرضه دارند درحالی که پرتغالیها که از طریق دریای عمان و اقیانوس هند و جنوب آفریقا به اسپانیا و پرتغال می‌رفتند هر سفرشان مدتی در حدود دو سال طول می‌کشید. غیر از این هیئت بازرگانی انگلیسی چند هیئت تجاری دیگر به ایران آمدند. با هیچکدام ازین هیئتها بدرفتاری نشده و کسی از کیش و آیین آنان نپرسیده است. نخستین هیئت در سال ۹۷۲ به ایران آمد. درین هیئت توماس الکوک و جرج ورن^۱ و ریچاردچی شرکت داشتند. یکی دو سال دیگر (۹۷۲/۱۵۶۵-۹۷۳) باز هیئتی از تجار انگلیسی ریچارد جانسون و آرتور ادواردز و الکساندرکیچن^۲ وارد ایران شد و در سال ۱۵۶۸ / ۹۷۵ - ۹۷۶ هیئتی به عضویت همین آرتور ادواردز و لورنس چپمن^۳ و سال بعد هیئتی دیگر مرکب از توماس بانیستر^۴ و جفری دوکت^۵ و سرانجام ده سال بعد (۱۵۷۹) واپسین هیئت انگلیسی متضمن بازرگانانی چون کریستوفر بور^۶ و لیونل پلومتری^۷ به ایران وارد شد و از آن پس دیگر فعالیت شرکت در ایران متوقف شد. زیرا غیر از طوفانهای خطرناک دریای خزر، بر اثر وجود ایلات یاغی و دزدان دریائی و راهزنان و اوضاع پر آشوب ایران که ناشی از مرگ شاه طهماسب بود، مسافرت تجارتی به ایران مقرون به صرفه نبود. خاصه آن که روسها هم رفت و آمد و اتباع انگلستان را به کشور خویش بر نتافتند و دیگر اجازه ندادند که تجار انگلیسی از راه روسیه به هند بروند.

جانشین شاه طهماسب پسر خونخوار و سنگدل وی شاه اسماعیل ثانی است که دوران سلطنتش به دو سال نرسیده در سال ۹۸۵ در گذشت و بهتر بگوییم به دست دشمنانش مسموم گردید. وی در همین مدت کوتاه کلیه شاهزادگان صفوی را از دم تیغ گذرانید و دستور داده بود که برادرش سلطان محمد میرزا را که نیمه کور بود و در فارس حکومت داشت و پسر وی عباس میرزا را که در هرات مقیم بود به قتل برسانند که عمرش به سر رسید. نوشته‌اند که در معجون تریاک وی که بدان معتاد بود از طرف خواهرش پری خان خانم زهری افزوده بودند. پس از مرگ ناگهانی وی برادرش سلطان محمد میرزا به نام شاه محمد به سلطنت رسید.

1- Georg Wren

2- A. Kitchen

3- L. Chapman

4- T. Banister

5- Geoffrey Duclet

6- CH. Burrough

7- Lionel plumtree

دوران سلطنت وی در حدود یازده سال طول کشید و درین مدت زمام امور در دست زنش فخرالنساخانم از سادات مرعشی مازندران بود. زیرا وی خود مردی نیمه کور و طبعاً بیکاره و ناتوان بود. ازین روی سران قزلباش آن چنان که می‌بایست و می‌شایست از دربار صفوی حساب نمی‌بردند و چون فخرالنسا خانم که زنی کاردان و سختگیر و متکبر بود از تطاول و درازدستی ایشان ممانعت می‌نمود و می‌کوشید تا آنان را به اطاعت و انضباط وادار کند، سران قزلباش با یکدیگر همدستان شدند و به حرمسرای شاهی در آمدند و ملکه کشور و مادر پیراو را به قتل رساندند و شاه محمد چندان زبونی و ناتوانی نشان داد که نه توانست ازین جنایت جلوگیری کند نه جرأت کرد که جنایتکاران را به مجازات رساند. پس ازین فاجعه، سران قزلباش که دیگر برای شاه صفوی ارزش و حرمتی قائل نبودند هر یک سر به خود سری برداشتند و دولت عثمانی هم با استفاده ازین آشوب ایالات شمالی و غربی ایران را تا حدود همدان و نهاوند متصرف شد. این ناتوانی دربار سلطنت موجب شد که یکی از امرای استقلال - طلب به نام مرشدقلی خان استاجلو در خراسان شاهزاده عباس میرزا را وسیله قرار دهد و به قصد قبضه کردن امور به نام شاهزاده و به کام خویش به قزوین روی آورد. با ورود عباس میرزابه اصفهان، شاه محمد پدرش قهراً از سلطنت کناره گرفت و عباس میرزا که هجده ساله بود بر تخت نشست (۹۹۶). شاه نو که مقصود و منظور مرشدقلی خان و استقلال طلبی وی را دریافته بود، به زودی او را از میان برداشت تا خود مستقلاً زمام امور را در دست گیرد (۹۹۷). در دوره سلطنت شاه محمد، به واسطه ضعف و زبونی دستگاه سلطنت، اوضاع داخلی کشور دستخوش هرج و مرج و ناامنی واقع شده و ازبکان بر خراسان دست یافته بودند و به علت ناامنی و عدم ثبات سیاسی رفت و آمد تجاری مختل گردیده بود و از لحاظ خارجی نیز ترکان عثمانی بر سراسر قسمتهای غربی و شمال غربی ایران مسلط شده و تا همدان و نهاوند پیش آمده بودند و در حدود بیست سال در تبریز مانده و قلعه ساخته و زن گرفته و خانواده تشکیل داده بودند. در سراسر سلطنت ۴۳ ساله هم شاه عباس این بود که ایران فروشکوه نخستین خود را باز یافته و آب رفته به جوی باز آرد. او توانست در داخله کشور نظم و امنیت و آرامش و آسایش فراهم آرد و با بالا بردن سطح تجارت بر ثروت و رفاه مردم بیافزاید و در شهرها عمارات زیبا و در راهها کاروانسرا ایجاد کند. در زمینه امور خارجی وی توانست ترکان عثمانی را از ایران بیرون ریزد و سرزمینی از گرجستان تا بحرین و از بغداد تا قندهار را به نام دولت ایران در زیر نگین آرد و بر تغالیه‌ها را سرکوب کند و ازبکان را بر سر جای خویش نشاند.

برادران شرلی

در سال ۱۰۰۶ هـ شاه عباس ازبکان را در خراسان درهم شکست و خراسان را از تجاوز و تطاول و قتل و غارت آنان نجات داد. در بازگشت از این سفر بود که یک هیئت انگلیسی را به حضور پذیرفت. ریاست این هیئت بیست و شش نفره با مردی بود از طبقه اشراف به نام آنتونی شرلی^۱. این اشراف زاده انگلیسی همراه برادرش رابرت شرلی^۲ در پی تحصیل ثروت و شهرت با جمعی از انگلیسیان به ایران آمده بودند. بدین ترتیب که نخست آنتونی درونیز^۳ بر حسب تصادف با یک بازرگانی ایرانی آشنا شده و مطالبی راجع به ایران شنیده بود و سپس به یک سیاح ایتالیائی به نام آنجلو^۴ برخورد کرده و ازو نیز اطلاعات فراوانی راجع به دلاوری و بخشندگی و دلبستگی و دوستی شاه عباس نسبت به مسیحیان به دست آورده و مجموع این تحقیقات عزم وی را در حرکت به جانب ایران و خدمت در دربار شهریار صفوی جزم کرده بود.

برادران شرلی به همراه آنجلو ایتالیائی روی به ایران نهادند. آنجلو مرد شایان توجهی بود. وی عیسوی متدینی بود که شانزده سال از عمر خود را به سیاحت گذرانده بود و به بیست و چهار زبان سخن می گفت. شرح مسافرت این هیئت را یکی از افراد هیئت به نام جرج مانورینگ^۵ تحت عنوان سفرنامه برادران شرلی نوشته است و آن کتاب با همه اختصار، متضمن نکات ارزنده و بسیار دقیقی است. پیش از توجه به مندرجات این سفرنامه بهتر است ببینیم این برادران انگلیسی که بودند و چه می خواستند.

سرآنتونی شرلی در سال ۱۵۶۸ میلادی (در حدود سالهای ۹۷۵ و ۹۸۶ قمری) در ویستون^۶ به دنیا آمده بود. وی پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی، در دانشگاه آکسفورد^۷ به خدمت نظام درآمد و در جنگهای میان اسپانیا و هلند شرکت جست و سپس با کمک کنت اسکس^۸ از بزرگان انگلستان، با سپاهی مأمور حمله به جزایر متعلق به اسپانیا در امریکا

1- Antonio Sherley

2- Robert Sherley

3- Venise

4- Angello

5- Georges Manwaring

6- Wiston

7- Oxford

8- Comte d'Essex

گردید. دو سال بعد از جانب کنت مأموریت یافت که به ایتالیا رود و در خدمت دوک فرارا، موسوم به سزار دسته^۲ که با پاپ کلمنت (کلمان) هشتم در ستیز بود درآید. اما پیش از آن که وی به ایتالیا برسد، پاپ بر حریف غالب آمده و دوک سرکش را به چنگ آورده بود. ازین روی مأموریت شرلی انجام نشده پایان پذیرفت. در چنین اوضاع و احوال بلا تکلیفی و سرگشتگی بود که اشراف زاده انگلیسی بر طبق دستور و مصلحت دید کنت اسکس، عزم سفر ایران کرد تا شاه عباس را در برابر ترکان عثمانی یاری بخشد و ضمناً ایران را به اتحاد با دول مسیحی اروپایی بر ضد ترکان عثمانی برانگیزد. در همین روزها بود که وی به بازرگانی ایرانی که از طرف شاه عباس برای خرید کالاهای اروپایی مثل ماهوت انگلیسی و پارچه‌های پشمی و کتانی قبرس به ونیز آمده بود برخورد و چنان که اشاره کردیم بازرگان ایرانی داستانهای مشروحی در باب شکوه و عظمت دربار شاه عباس برای او بیان داشت. اما آنتونی هنوز در ته-دل مردد و از اقدام به نتایج چنین سفر طولانی پر مخاطره‌ای تا ایران نگران بود. تا این که سخنان آنجلو درباره عظمت پادشاه صفوی یا به قول اروپائیان «صوفی بزرگ» و عنایتش نسبت به فرنگیان دیگر جای تردید در دل آنتونی باقی نگذاشت.

آنتونی شرلی روز ۲۴ ماه مه ۱۵۹۸/۱۷ شوال ۱۰۰۶ قمری از ونیز حرکت کرد. خط سیر آنان در سفرنامه آمده است. آنان در بندر اسکندرون پیاده شدند و از طریق حلب و صحرای شام و بغداد به ایران آمدند، همراهان او عبارت بودند از برادرش رابرت شرلی و کاپیتن پاول^۳ - که بعداً از جانب جیمز اول^۴ پادشاه انگلستان به دریافت لقب و مقام شوالیه نائل گردید - و دو نفر دیگر به اسامی جان هوارد^۵ و جان پروت^۶ و نیز یک کارشناس توپ ریزی و دیگر جرج مانورینگ نویسنده یادداشتهای سفر و توماس دیویس^۷ و آرنولد^۸ و یکی دو نفر دیگر.

بر اساس مندرجات سفرنامه، سرآنتونی وقتی از خاک عثمانی خارج شد خداوند جهان را سپاس گزارد و روی به قزوین نهاد. از چیزهایی که در طول راه دیده و مایه شگفتی فراوان وی شده قنات بوده است. درین باره در سفرنامه چنین آمده:

1- Duc of Ferrara

2- Cesar d' Este

3- Powel

4- James I

5- John Haward

6- J. Parot

7- Thomas Davis

8- Arnold

«در عرض راه قزوین بنایی دیدم که به متنها درجه اسباب حیرت گردید و آن را پادشاه کنونی بنا کرده است. در بعضی نواحی مملکت آب کم است و این پادشاه با کثرت اهالی خود نهری حفر کرده است که بیست منزل راه است و از رودخانه آب به مملکت خود آورده و نه‌ر را طوری حفر کرده‌اند که به فاصله شصت ذرع روی آب باز است.»

نزدیک قزوین، آنتونی برای یافتن مسکن آنجلو و جان‌هوارد را به شهر فرستاد. آنان چون اثانه و لوازم تشریفات شایسته‌ای نداشتند بسیار کوشیدند که در اختفاء کامل اقدام کنند. با این همه خبر رسیدن هیئت انگلیسی درز کرد و حاکم قزوین خواست آنان را با تشریفات وارد شهر کند. اما افراد هیئت ترجیح دادند که شبانه به شهر درآیند. روز بعد ناظر با جمع کثیری از خدمتگزاران به منزل آنتونی رفت و پس از تعارفات معمول مبلغی در حدود بیست لیره طلا پیش وی نهاد و اظهار داشت که:

«از جانب پادشاه ولی نعمت که اکنون در جنگ با ازبکان است لطفاً آن را قبول کنید. چون سفرهای فراوان کرده و در ایران غریب هستید. خواهش می‌کنم که عفو فرمائید که نمی‌توانم تمام شرایط مهمانداری را به جای آورم و سپس گفت که هر روزه همین قدر پول برای مخارج روزانه و سایر لوازم به شما داده خواهد شد. این را من از جانب خود خدمت می‌کنم تا پادشاه مراجعت فرمایند و آن وقت یقین دارم که سه مقابل این به شما داده می‌شود. اما آنتونی شرلی پول را نپذیرفت و گفت ای ایرانی جوانمرد، بر شما پوشیده نباشد که من برای گدایی پیش پادشاه شما نیامده‌ام. بلکه شهرت عظمت و رشادت او را شنیده غنیمت دانستم که به حضور او برسم و دست او را ببوسم و جان خود را در معاونت او و امداد در محاربات ملوکانه او فدا نمایم. ایرانی چون این جواب را شنید دفعهٔ عقب رفت و جواب داد ببخشید. من اکنون می‌فهمم که شما خودتان شاهزادهٔ بزرگی هستید. زیرا که از کلمات و جواب شما مناعت شما پیداست سرآنتونی جواب داد که نه، من شاهزاده نیستم بلکه فرزند دوم یکی از نجبای انگلیس می‌باشم. ولی در فنون حربیه تعلیم و تربیت یافته و در دربار شاه خود طرف امتیاز واقع شده‌ام و به این جهت آمده‌ام که خدمات خود را به پادشاه شما بنمایم، اگر آن اعلیٰ حضرت قبول فرمایند.»

بدین ترتیب آنتونی شرلی نوع تخصص و انگیزهٔ مسافرت خود را به ایران برای مردم پایتخت صفوی بیان داشت و قزوینیان نیز به گرمی او را پذیرا شدند و شرلی در قزوین چندان ماند تا نوید رسیدن شاه عباس همه جا پیچید. روزی که شاه عباس قرار بود به پایتخت درآید، مردم قزوین از صغیر و کبیر و جوان و پیر همه به استقبال رفتند. آنتونی شرلی و همراهانش نیز درین مراسم شرکت جستند. جورج مانورینگ می‌نویسد:

«پادشاه دو سه روز قبل از ورود به قزوین چاپاری نزد ناظر خود فرستاده امر نمود که اسبهای بسیار خوب به ما هدیه بدهد تا ما چهار فرسخ به استقبال او به همراهی حاکم برویم. تفصیل وضع لباسهای آنتونی شرلی و ما ازین قرار بود:

خود سرآنتوان لباس گرانهای زر دوزی پوشیده بود و شمشیری که غلاف آن هزار لیره قیمت داشت و مکمل به الماس و مروارید بود به کمر آویخته و عمامه‌ای که به قدر دوپست دالر ارزش داشت بر سر نهاده و کفشهای او با مروارید و یاقوت گل دوزی شده بود. بعد از او، برادرش مستر رابرت شرلی نیز لباسهای زرد دوزی پوشیده و عمامه با شکوهی بر سر نهاده بود. مترجمش آنجلو لباس ملیله دوزی پوشیده و چهار نفر از ما جبه ملیله دوزی و ارخالق ابریشمی و چهار نفر دیگر جبه مخمل سرخ و ارخالق ابریشمی و چهار نفر دیگر جبه ابریشمی آبی با ارخالق تافته و چهار نفر هم جبه ابریشمی زرد با ارخالقهای حریر. پیشخدمت سرآنتوان لباس زرد دوزی در برداشت و چهار نفر نوکرها تافته پشت گلی پوشیده بودند. بدین وضع ما راه افتادیم. سرآنتوان با برادرش پهلوی هم سوار بودند ناظر از دست راست و حاکم از دست چپ می‌رفت. مابقی دو دواز عقب می‌رفتیم و خود من [جورج مانورینگ] بلافاصله جلو سرآنتوان جای داشتم و عصای سفیدی در دست. زیرا که سرآنتوان مرا به منزلهٔ فراش باشی خود قرار داده بود و درین مملکت هر شخص معتبری فراشباشی خود را همراه دارد که از جلو می‌رود...»

به گفتهٔ مانورینگ:

«شاه عباس سرآنتوان و برادرش را در آغوش گرفت و هر کدام را سه دفعه بوسید و دست سرآنتوان را گرفته قسم خورد که از این به بعد شما به منزلهٔ

برادر خوانده من هستید و فی الواقع همیشه او را به این اسم می خواند. بعد از این، پادشاه روانه شد و سرآنتوان را دست راست خود قرار داد.

وقتی هم که در شهر، آنتونی شری، طی خطابه ای منظور خود را از این سفر و شمه ای از رنج راه و مشکلات سفر را بیان داشت باز هم شاه عباس او را مورد محبت قرار داد و گفت:

«ای برادر من از جهت اتفاقات یا تصدیعی که در عرض راه برای شما دست داده کمال تأسف را دارم. ولی خوشحالم ازین که شما صحیح و سالم به دربار من رسیده اید. قدم شما بالای چشم ما»

شب هنگام، شاه عباس سرآنتونی را به منزل رسانید. ولی به او گفت با شما خداحافظی نمی کنم. زیرا قبل از خواب باز شما را خواهم دید. بعد که آنتونی در منزل شام خورد، گمان کرد که دیگر شاه او را احضار نخواهد کرد. زیرا که خیلی از شب گذشته بود. اما همین که قصد استراحت داشت، ناظر کل با شانزده مشعل و ده بیست مستخدم آمد که سرآنتوان را با همراهانش به حضور شاه عباس برد تا شب را با او بگذرانند. این بار محل پذیرائی در میان بازار قزوین بود. مانورینگ می نویسد:

«در وسط این بازار، سکو مانندی ساخته اند که شش ستون دارد و به قدر چندین ذرع عرض و طول و بر روی آن اسباب تزئینی و سایر امتعه می فروشند. قالیهای قشنگ انداخته هر طرف را با طلا و نقره و ابریشم مزین ساخته اند و صندلی پادشاه را در وسط آن قرار داده. این صندلی از نقره ساخته شده و مکمل به فیروزه و یاقوت زیاد است و شش قطعه الماس درشت داشت که مانند ستاره می درخشید. نشیمن آن از مخمل گلی و مروارید دوزی می باشد و چراغهای بی حد و اندازه از اطراف آویخته اند.

وقتی پادشاه به میان سکو آمد، به سرآنتوان اشاره کرد که پیش آن صندلی با شکوه برود و با شخص اول و سایر وزرای خود ایستاده به سرآنتوان فرمود که بالای آن صندلی بنشیند. ولی سرآنتوان به زانو افتاده از شاه معذرت خواست و گفت که چنین جای ملوکانه سزاوار نشستن من نیست. زیرا که خود من تابع آن اعلی حضرت هستم. پادشاه به سر مرتضی علی قسم خورده گفت باید در این صندلی بنشیند و هر کس از ایرانیان که عزیزتر از او نباشد، اگر از

این مطلب اکراه داشته باشد سر او را خواهم برید و دست سرآنتوان را گرفته حکم کرد که بدون ترس در آن جا بنشیند. سرآنتوان اطاعت کرد و پادشاه او را بوسیده گفت برادر فی الحقیقه تو شایسته این جا هستی. بعد امر کرد که صندلی دیگری برای مستر رابرت شرلی بیاورند و چون آوردند، او هم پهلوی برادر خود نشست و پادشاه امر فرمود که همه ماها دور صندلی سرآنتوان بر روی قالی چهار زانو بنشینیم.»

این همه محبت و عنایت تنها اختصاص به برادران شرلی نداشته بلکه کلیه اعضای هیئت را شامل می شده. مانورینگک مطلب شیرینی نقل می کند از همان شب ورود شکوهمند شاه به قزوین و بعد از تماشای مسابقات چوگان:

«بعد از این که بازی تمام شد، سرآنتوان فرمایشی به من کرده جایی فرستاد. وقتی از پله ها پائین می آمدم از خوش بختی به پادشاه برخوردم. پادشاه همین که مرا دید بازوی مرا گرفته برگردانید و برده به تالاری که سفیر عثمانی در آن جا بود و به صدر اطاق برده مرا بالاتر از سفیر عثمانی نشانید. در این جا صندلی ندارند و ما بر روی قالیها نشستیم. من نمی توانستم به طرز آنها دو زانو بنشینیم، چهار زانو نشستیم. آن وقت سفیر عثمانی به پادشاه گفت که رسم انگلیسیها بر این است که بر روی صندلی می نشینند و گفت من مکرر در استامبول به خانه تجار انگلیس رفته ام و چون پادشاه شنید فوراً به اطاق دیگر رفت و به غلام بچه های خود اسبابی را داد پیش ما آوردند که روی آن بطریهای شراب می گذارند. خلاصه آن را به میان گذارده قالیچه گلدوزی بر روی آن انداختند و پادشاه به من امر کرده که بر روی آن بنشینم آن وقت جام شراب خواسته به سلامتی من باده نوشید و گفت نعل کفش یک نفر عیسوی در نظر من بر بهترین شخص عثمانی ترجیح دارد.»

شاه عباس تا آنجا که امکان داشت شرلی ها و دیگر افراد هیئت را مورد عنایت قرار داد و در سراسر جشنهایی که به مناسبت پیروزی درخشان شاه بر ازبکان و بازگشت فاتحانه اش به قزوین منعقد شده بود شاه افراد هیئت انگلیسی را شرکت داد و وقتی جشن پس از هشت شبانه روز به انتها رسید شاه عباس دست سرآنتونی را گرفت و دست در دست در کوچه های شهر به گردش پرداخت. بعد از روز دهم.

«پادشاه دوازده شتر و سه دست چادر بسیار بزرگ با جمیع اثاث البیت و لوازم آن و ۱۶ قاطر که بر روی هر یک چهار قالی بود هدیه فرستاد. چهار تخته ازین قالیه‌ها ابریشم و زردوزی بود و شش تخته دیگر از ابریشم خالص و مابقی قالیه‌های بسیار قشنگ پشمی بود.

نیز ۱۴ رأس اسب عطا کرد که دو رأس آن مخصوص خود سرآنتوان و دو رأس دیگر برای برادرش و مابقی برای ما بود و چهارده دست زین و یراق فرستاد که دو تای آن زردوزی شده و به فیروزه و یاقوت مکمل بود و دو دست دیگر زردوزی ساده و ده دست دیگر از مخمل مليله دوزی سفید و پول سفید به قدری که شش نفر می توانستند حمل کنند و از سرآنتوان خواهش کرده بودند که این انعام ناچیز را برای مخارج یک ماهه خود قبول فرمائید و اظهار داشته بودند که سرآنتوان و برادرش و ده نفر از بهترین نوکرهای خود به قدر چهار منزل راه طی کرده به حضور برسند.»

در مقابل انعام و اکرام شاه ایران آنتونی شرلی نیز هدایائی به شاه ایران تقدیم نمود. این هدایا عبارت بود از:

شش جفت گوشواره زمرد بسیار زیبا، دو قطعه جواهر یاقوت نشان، یک جام زرین میناکاری سه پارچه، یک نمکدان و یک ابریق بلورین به شکل اژدها با پوششی از نقره کاری و آب طلا.

پس از پایان جشنها در قزوین، شاه عباس که عازم اصفهان بوده، آنتونی شرلی و برادرش و همراهانش را نیز به اصفهان می برد. مانورینگ نوشته:

«صبح روز بعد به راه افتادیم و یک نفر از سوارهای پادشاه همراه و راهنمای ما بود به هر قصبه و قریه ای که می رسیدیم هر قسمت مأكولات برای ما فراهم می آورد بدون این که یک شاهی خرج کند..

بعد از نیم ساعت به حضور پادشاه رسیدیم در حالی که قریب دوست نفر خدم و حشم همراه داشت. وقتی نزدیک شدیم پادشاه به طرف سرآنتوان پیش آمده او را در آغوش گرفت و دو سه دفعه بوسید و قسم خورد که تا آمدن شما هر دقیقه من مانند سالی گذشت. آن شب را با پادشاه در خانه ای که برای مسافرن ساخته اند [کاروانسرا] شام خوردیم...»

شاه عباس از طریق کاشان - به شرحی که در سفرنامه آمده - به اصفهان رفت و در روز ورود، آنتونی را تا خانه‌ای که در اصفهان برایش آماده کرده بودند راهنمایی کرد و فردای آن روز نیز با لباس مبدل به خانه آنتونی شرلی رفت و ازین که شخصاً یک تن از ملازمان او را کشته بود اظهار تأسف نمود.

در مقابل این همه محبت و مساعدت و احترام و انعام، آنتونی شرلی و همراهانش به تعلیم و تربیت سپاه ایران پرداختند و الله و یردی خان فرمانده وقت سپاه ایران به سرعت از این موقعیت استفاده کرد و یکی از اعضای هیئت را که ریخته‌گری توپ می‌دانست به ریختن توپهای نیرومند و در عین حال به تعلیم فن توپ ریزی به دیگران واداشت. به زودی ارتش ایران آشنائی بیشتری با اسلحه آتشی از سلاح سبک (تفنگ) گرفته تا سلاح سنگین (توپ) حاصل کردند. زیرا بر خلاف نظر عوام، ایرانیان از اسلحه گرم بی‌خبر نبودند. در تواریخ صفویه من جمله احسن‌التواریخ روملو که در حدود ۹۸۵ تألیف شده بارها از توپ و تفنگ در ارتش ایران یاد شده و همچنین از «استاد شیخی توپچی» و «تفنگچیان روملو» و در جنگ شاه طهماسب با اوزبکان از «توپچیان و تفنگچیان» با هم. حتی به این نکته تصریح شده که در جنگ با گیلکان، امیره دجاج به تیر تفنگ از پای در آمده است. بنابراین، چنین نبوده که ایرانیان از سلاحهای گرم فرنگی کاملاً بی‌اطلاع مانده باشند. و شاید هم خود از این سلاح می‌ساختند؛ اما این آشنائی نه از لحاظ کمیت شایان توجه بوده نه از لحاظ کیفیت. چون ظاهراً نمونه کار آنان همان تفنگهای سنگین و دراز و توپهای کوچک و پر وزن و کم‌اثری بوده که تقریباً در حدود صدویست سال پیش ازین و نیزیان به آق قویونلویان داده بودند.

باری، به کوشش آنتونی شرلی و همراهانش، طبق نوشته یک سیاحت‌نامه انگلیسی^۱، در مدتی نه چندان طولانی، کشور ایران صاحب پانصد عراده توپ برنجی و شصت هزار تفنگچی شد. با این نیروی مسلح و مجهز و تعلیم دیده و به کمک نیروهای متشکل از افراد شاهسون یعنی افراد غیر قزلباش، شاه عباس در این اندیشه بود که بر سر ترکان عثمانی تازد و آنان را از ایالات ایران در غرب و شمال بیرون افکند. ولی بر اثر تلقینات و نصایح آنتونی شرلی، شاه عباس خواست زمینه سیاسی مساعد را نیز قبلاً فراهم آورد. بنابر نوشته

۱ - سیاحت‌نامه ساموئل پرجس Purchas کشیش انگلیسی که در سالهای ۱۶۱۳ و ۱۶۲۶ برابر با ۱۰۲۲ و ۱۰۳۷ به شرق سفر کرده.

جورج مانورینک در سفرنامه برادران شرلی، شاه عباس قصد داشت که رابرت شرلی را با پیشکشهای فراوان نزد ملکه انگلستان الیزابت اول بفرستد:

«ولی سرآنتوان رای پادشاه را تغییر داد و او را وادار کرد نزد جمیع سلاطین عیسوی سفیری بفرستد وی گفت که خود ملکه ازین مطلب خیلی مشعوف خواهد شد که با آن سلاطین عهد موافقت و اتحاد بندد و اظهار کرد که من خودم این سفارت را به عهده خواهم گرفت. نیز به پادشاه اظهار داشت که در صورتی که آن اعلی حضرت ازین طرف با عثمانیها در جنگ هستید، من هم کاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از طرف دیگر به محاربه پرداخته سلطنت عثمانی را به واسطه این اتحاد منقرض سازیم. پادشاه از این مطلب بی نهایت خوشحال شد و از جهت این تدبیر خوب از سرآنتوان خیلی تشکر کرد و فوراً سفیر عثمانی را که برای انعقاد عهدنامه صلح مابین سلطان عثمانی و ایران به ایران آمده بود پس فرستاد و به او امر کرد که به پادشاه خود بگوید من آرام نخواهم گرفت تا این که شما شخصاً در میدان جنگ مقابل من حاضر شوید.

این جواب پادشاه اسباب خوشحالی مردم ایران شد. زیرا که در ایران از قدیم شهرت داشته که یک نفر مسیحی از خارج به ایران خواهد آمد و به تدبیر او ایرانیها جمیع حقوق دیرینه خود را که از دست داده بودند دوباره از عثمانیان باز پس خواهند گرفت.»

ظاهراً نویسنده سفرنامه در بالا بردن مقام آنتونی شرلی و مهم نشان دادن اثرات نظامی هیئت انگلیسی به جانب اغراق منحرف گشته. زیرا شاه عباس تا آخرین لحظه تصمیم خود را در مورد حمله به ترکان عثمانی پنهان نگه داشت و حتی حرکت خود را از اصفهان به عنوان سفر مازندران آغاز کرد. بنابراین درست به نظر نمی رسد که شاه عباس به خاطر سخنان امیدبخش آنتونی شرلی، سلطان عثمانی را علناً به مبارزه طلبیده باشد. مطلب اخیر وی نیز شایان تأمل است که ایرانیان شیعی مذهب در برابر تجاوز ترکان عثمانی دست روی گذاشته باشند به انتظار آن که روزی یک مسیحی (و لابد انگلیسی) برسد و ایشان را از زیر یوغ تسلط ترکان و زیاده طلبی سلاطین آل عثمانی نجات بخشد. اما درین میان یک نکته تازه و مهم وجود دارد و آن اتحاد سیاسی و نظامی ایران است با سلاطین مقتدر اروپا برضد دولت

عثمانی و مسلماً دورنمای زیبای این اتحاد سیاسی و نظامی ایران و اروپا بوده که شاه عباس را آن‌گونه به وجد و نشاط آورده. زیرا دولت ایران تا آن روزگار به تنهایی با ترکان عثمانی درافتاده بود و در برابر سلاحهای پیشرفته ترکان و تفوق عددی آنان دچار شکست شده بود. اولیای دولت عثمانی از کلیه سرزمینهای متصرفی جنوب اروپا، افرادی را برای جنگ با ایران بسیج می‌کردند و به مناسبت نزدیکی و ارتباط بیشتر با اروپا از سلاحهای جدیدتر و از پیشرفت علمی و صنعتی اروپا برخوردار بودند و به همین جهات بود که همواره در جنگهای رو به رو و منظم بر ایران فائق آمده بودند. اگر روزی ایران می‌توانست با ممالک پیشرفته و صنعتی اروپا متحد باشد و از سلاحهای جدید آنان برخوردار شود، می‌توانست با توافق متحدینش در یک زمان از شرق و غرب به دولت عثمانی حمله کند. و این دولت متجاوز را به زانو درآورد و سرزمینهای ایران غربی و شمال غربی را قهراً قسراً از چنگ آنان بیرون بکشد. شاه عباس مسلماً بدین لحظات گرانبها می‌اندیشید. زیرا از حدود بیست سال پیش ترکان عثمانی تمام صفحات غرب ایران را تصرف کرده و در تبریز قلعه و بارو ساخته و دختران تبریزی را به ازدواج گرفته و در خاک ایران خانه گزیده و صاحب پسر و دختر شده بودند. سخنان آنتونی شرلی شاه صفوی را بر آن داشت که هر چه زودتر آنتونی شرلی را به سفارت به دربارهای اروپا بفرستد و بدانان پیشنهاد اتحاد سیاسی و نظامی و دادن مزایای تجارتی کند. وقتی قرار شد سرآنتونی به جانب اروپا عزیمت کند یکی از سرداران قزلباش به نام حسینعلی بیکیات نیز مأمور سفارت به اروپا شد و از همین جا موجبات شکست این اقدام فراهم آمد. زیرا وجود دو سفیر در یک هیئت سیاسی نتیجه‌ای جز جنجال در آغاز و شکست در پایان نخواهد داشت. درست نمی‌دانیم که حسینعلی بیکیات چگونه نامزد این سفر شد. در سفرنامه برادران شرلی چنین آمده است:

«سرآنتوان به هنگام عزیمت از ایران از پادشاه خواهش نمود که شخص عالی رتبه‌ای را با او همراه نمایند تا فرنگیها ببینند که شاه ایران به چه اندازه مهر و محبت نسبت به سلاطین عیسوی دارد. پادشاه از این اظهار خوشش آمد و کسی را که سالها در خدمت دولت بوده برای این مقصود منتخب کرد و او را رتبه جدیدی داده و شانزده خدمتکار همراه او روانه کرد. گذشته از این پادشاه به سرآنتوان وعده نمود که پیشکشهای گرانبها به هریک از سلاطین عیسوی خواهم فرستاد.»

اما نصرالله فلسفی در کتاب خارجی ایران می‌نویسد:

«... [شاه عباس] در صدد برآمد که با پادشاهان عیسوی مذهب اروپا نیز بر

ضد دولت عثمانی متحد شود و ماه ذی حجه سال ۱۵/۱۰۰۷ ژوئن تا ۱۳

ژویه ۱۵۹۹ یکی از سرداران قزلباش به نام حسینعلی بیکیات را مأمور کرد

که از جانب او به عنوان ایلچی راه اروپا پیش گیرد و از سرآنتونی شرلی نیز

خواهش کرد که راهنمای سفیر وی گردد و همراه او به اروپا رود.»

بدین سان پرده ابهامی بر این مأموریت کشیده شده و حقیقت پنهان مانده است که آیا

آنتونی شرلی سفیر بوده و حسینعلی بیکیات راهنما و مشاور وی بوده یا حسینعلی بیکیات مقام

سفارت داشته و آنتونی شرلی «راهنمای سفیر» بوده. ولی شواهد و قرائن می‌رساند که مقام

سفارت با سرآنتونی شرلی بوده و حسینعلی بیکیات را شاه عباس به عنوان مشاور و راهنما

در امور سیاسی و نظامی ایران همراه وی فرستاده زیرا اولاً حسینعلی بیکیات زبان خارجی

نمی‌دانسته و از تشریفات دربارهای اروپائی و رسوم دیپلماتیک آگاهی نداشته که بتواند

شخص اول سفارت باشد. و انگهی پیشنهادکننده این سفارت به دربارهای اروپا

سرآنتونی شرلی بوده و بعید می‌نماید که مقام سفارت را به او ندهند و به دیگری بدهند و باز

آن انگلیسی مغرور زیردست یک فرد ایرانی که هیچگونه علم و اطلاعی از آداب و رسوم

جامعه اروپا و زد و بندهای سیاسی آنان نداشته حاضر به خدمت شود. از آن گذشته با آن

احترامی که شاه نسبت به آنتونی شرلی به جای آورده بود و او را «میرزا آنتونیو» خطاب

می‌کرد و روی صندلی جواهر نشان خود می‌نشانید ناپذیرفتنی است اگر تصور کنیم که شرلی

مقام سفارت نداشته و تحت نظر حسینعلی بیکیات و در حقیقت عضو هیئت سیاسی بوده

است. ولی این پذیرفتنی است که آنتوان شرلی چون فارسی نمی‌دانسته یا خوب نمی‌دانسته و به

مشکلات سیاسی و امکانات نظامی و سوابق تاریخی مسائل آشنائی نداشته و دوران اقامت او

هم در ایران کوتاه بوده و نمی‌توانسته بدین مسائل و مطالب اطلاع یابد، شاه عباس یکی از

مطلعین دربار خود را به نام حسینعلی بیکیات به عنوان مشاور عالی رتبه و کارشناس مسائل

مربوط به ایران و عثمانی همراه وی کرده باشد و این معنی از اعتبار نامه شرلی شاه عباس که به

سلاطین اروپا نوشته به خوبی روشن می‌شود. توجه بفرمایند که در اعتبار نامه با چه تجلیلی از

آنتولی شرلی یاد می‌کند:

«شما ای سلاطینی که کیش مسیحی دارید، بدانید که واسطه دوستی ما و

شما این مرد [آنتونی شرلی] بوده است. البته پیش ازین هم دوستی شما را آرزو داشتیم. ولی راه دوستی را او نشان داد و پردهٔ بیگانگی را او از میان برداشت. این مرد به رضای خویش نزدیک ما آمد و ما با صوابدید و رضای او یکی از رجال دربار خود را همراه وی نزد شما می‌فرستیم. در ایران او را چون برادر عزیز می‌داشتیم. با او در یک ظرف غذا می‌خوردیم و از یک جام شراب می‌نوشیدیم. پس چون این مرد نزد شما رسد باید او را نمایندهٔ شخص ما بدانید و آنچه می‌گوید و می‌خواهد انجام دهید... هنگامی که او از دریا بگذرد و قدم به خاک پادشاه بزرگ مسکوی (روسیه) - که ما با او چون برادر دوست و متحد هستیم - بگذارد، حکام آن کشور جملگی باید با وی حرکت کنند و او را به مسکو برسانند...»

این مطالب جای تردید برای کسی باقی نمی‌گذارد که سفیر و نمایندهٔ واقعی شخص شاه صفوی سرآنتونی بوده نه حسینعلی بیکیات. اما بدبختانه وجود دو نفر به عنوان سفیر صاحب اعتبار نامه از همان «خاک پادشاه بزرگ مسکوی» موجب اختلاف و باعث ناکامی هیئت شد. شاه عباس در نامهٔ خود به سلاطین اروپا نوشته بود که به علت علاقه به ملل مسیحی و نفرت از ترکان دشمن مشترک مایل است با آنان روابط سیاسی برقرار کند و از این رو خواستار شده بود که ملل مسیحی قرار دادهای دوستانهٔ خود را با ترکان لغو کنند و بازرگانان اروپائی نیز قراردادهای خود را با ترکان در زمینهٔ فروش اسلحه به هم بزنند و سلاطین اروپا با یکدیگر متحد شوند و از طرف غرب خاصه مجارستان به ترکان حمله کنند و ملل اروپا نیز به ایران سفیر بفرستند و قرارداد دوستی ببندند و ایران هم در مقابل شصت هزار تفنگچی و هر مقدار سواره و پیاده که لازم باشد برای جنگ آماده کند و چنانچه سلاطین اروپا به جنگ با ترکان برخیزند ایران نیز از مشرق به خاک عثمانی حمله ور گردد.

روزی که هیئت سیاسی حرکت می‌کرد، شاه عباس تا دو روزه راه ایشان را مشایعت و با اندوه تمام از آنتونی خداحافظی کرد و دست رابرت شرلی را گرفت و به سرآنتونی گفت من برادر شما را مانند فرزند خود عزیز خواهم داشت و تا پادشاه هستم او به چیزی نیاز نخواهد داشت.

«بعد مهر طلائی به سرآنتوان داده گفت برادر هر چه را که تو مهر کنی اعم ازین که به قدر سلطنت من ارزش داشته باشد، ممضی خواهد بود. بعد از

آن پادشاه سرآنتوان را سه چهار دفعه بوسید و همچنین همه ما را بوسید و گفت اگر دوباره مراجعت کنید همگی طرف عزت و احترام خواهید بود.^۱

با این امید و آرزو به نتایج این اقدام سیاسی، بدبختانه دولت صفوی هیچگونه سودی ازین سودانیافت و علت آن هم چنان که ذکر شد تعیین دو نفر به اسم سفیر و صدور اعتبار نامه مجزی به نام هر یک از آنان بود. این دوگانگی که خالی از رقابت ملی و مذهبی هم نبود موجب شد که دو سفیر از همان ابتدا به ستیزه جوئی با یکدیگر برخیزند و هیچیک از آن دو به دیگری برای فعالیت سیاسی و طرح نقشه دیپلوماسی میدان ندهد بلکه هر یک چوب لای چرخ دیگری بگذارد و کوشش کند که دیگری را در انتظار خارجیان خفیف و سرافکننده نماید.

کشمکش از خاک روسیه شروع شد. زیرا فعالیت سیاسی ایران و تسهیلاتی که صفویان در زمینه بازرگانی و آزادی دادوستد برای نمایندگان سیاسی و بازرگانان اروپائی منظور داشته بودند خوشایند تزار و دربار کوته نظر و خشن وی نبود و بازرگانان روسی هم خوششان نمی آمد که هر بازرگان مسیحی از هر کشور اروپایی بتواند بدون پرداخت عوارض، کالا به ایران وارد کند و ابریشم خام بخرد. به همین جهت مأموریت آنتونی شرلی در روسیه نه فقط با دشواریهای فراوان روبه رو شد، حتی خود او نیز مستقیماً مورد توهین قرار گرفت و دربار روسیه گذشته از آن که فقط حسینعلی بیکیات را نماینده رسمی شاه ایران دانست حتی فرستاده دیگری را هم که شاه عباس قبلاً به روسیه فرستاده بود بر آنتونی شرلی مقدم داشت. ازین ها گذشته تزار به شرلی و همراهانش اجازه نداد تا با تجار انگلیسی مقیم مسکو دیدار و گفتگو کند. خلاصه آن که دربار روسیه با تعدد آشکار نخواست در مورد شرلی که حقاً خود را نماینده پادشاه ایران و سفیر سیاسی کشوری مستقل می دانست رفتاری در خور مقام والای یک سفیر و نماینده یک شاه داشته باشد.

هیئت سفارت پس از ۶ ماه اقامت در مسکو، به علت سنگینی باری که به همراه داشت، از راه ولگا به آرخانگلسک^۱ در شمال روسیه رفت و مدت یک ماه نیز برای تهیه آذوقه درین شهر ماند و سپس روی به سوی آلمان نهاد و در پراگ^۲ به حضور رودلف دوم^۳ پادشاه آلمان

1- Arkhangelsk

2- Prague

3- Rudolf II

رسید (پائیز سال ۱۰۰۹/۱۶۰۰ م) رودلف از هیئت سفارت به خوبی و گرمی پذیرائی نمود ولی پیشنهاد اتحاد با ایران را بر ضد عثمانی با احتیاط پذیرفت و به آنتونی شرلی توصیه نمود که نامه‌های سلاطین اروپا را همراه پیکهای سیاسی ارسال دارد. زیرا دربارهای اروپا جرأت ورود در اتحادیه‌های سیاسی بر ضد دولت عثمانی را ندارند. شرلی این نصیحت را نپذیرفت ولی حق با رودلف بود. همچنان که دولت و نیز اصلاً هیئت سیاسی ایران را نپذیرفت و پیغام داد که چون دولت و نیز مشغول تنظیم قراردادی با نمایندگان دولت عثمانی است از پذیرفتن هیئت سفارت ایران معذور خواهد بود. زیرا ممکن است که ورود هیئت سفارت ایران باعث بر هم خوردن مذاکرات سیاسی شود.

رودلف به همان گرمی و نرمی، هیئت سیاسی ایران را اجازه حرکت داد و هنگام عزیمت هیئت، پنجاه قطعه ظروف نقره گوناگون به شرلی بخشید و دوهزار دوکا^۱ برای مخارج سفر پرداخت و به هر یک از همراهان او نیز جام نقره‌ای مطلاً داد و دویست دوکا مسکوک طلا.

هیئت سیاسی ایران از پراگ به رم^۲ رفت و در این شهر به علت اختلافی که بین آنتونی شرلی و حسینعلی بیکیات پیش آمد، آنتونی شرلی از هیئت سیاسی کناره گرفت و به حکومت و نیز پناهنده شد. علت این امر به درستی روشن نیست. بعضی نوشته‌اند که یکی از همراهان انگلیسی وی نامه‌های شاه عباس را از آنتونی شرلی ربوده و به قسطنطنیه برده به سلطان عثمانی داده بود و بدین جهت آنتونی برجان خود ترسید و گریخت. ولی بعضی هم نوشته‌اند که چون معلوم شد قسمتی از هدایای شاه عباس را برای سلاطین اروپائی آنتونی شرلی در مسکو، به عنوان این که با یک کشتی انگلیسی مستقیماً به ایتالیا می‌فرستد، به بازرگانان انگلیسی فروخته بود، از خدمت شاه عباس دوری جست. آنچه مسلم است این که آنتونی شرلی تا ماه محرم ۱۰۱۰ هـ/ژوئیه ۱۶۰۱، در شهر رم بود و سپس با دو تن از کسان خود محرمانه به ونیز رفت.

پس از کناره گیری آنتونی شرلی، امور سفارت کلاً بر عهده حسینعلی بیکیات قرار گرفت. ولی او نیز چنان که گوئیم کامروا نشد. این سفیر مدت دو ماه دیگر در شهر رم ماند و آنگاه عازم اسپانیا شد. هنگام خداحافظی، پاپ زنجیری زرین و دوهزار دوکا به وی داد و به

هریک از قورچیان همراه وی نیز زنجیری از طلا و شمایل‌ی از حضرت عیسی. ازین قورچیان یکی برادرزاده او بود به نام علیقلی‌بیگ و دو تن دیگر به نامهای بنیادیگ و اروج‌بیگ.

هنگام عزیمت به اسپانیا، پاپ کشیش عالی مقامی از مردم بارسلون^۱ را همراه حسینعلی بیگ نمود تا راهنمای او باشد و احتیاجات او را مرتفع کند. این کشیش فرانسیسکو گواسک^۲ نام داشت.

دشواری کار سفیر از روزی شروع شد که عازم حرکت به اسپانیا شد. زیرا آشپز و دو تن از نوکران سفیر که در شهر رم به مذهب کاتولیک در آمده بودند از رفتن به اسپانیا خوداری کردند و حاضر به خروج از شهر رم نشدند و این امر موجب خشم فراوان سفیر گردید.

سرانجام حسینعلی‌بیگ بیات از رم به بندر جنوا^۳ و از آنجا به ساونا^۴ رفت و از راه جنوب فرانسه و کوههای پیره^۵ وارد اسپانیا شد و خود را به دربار بارسلون رسانید. سفیر ایران در والادولید^۶ به حضور اعلی حضرت پادشاه اسپانیا رسید و پادشاه با شکوه و جلال تمام از سفیر شاه عباس پذیرایی کرد و او را مدت دو ماه نزد خود نگهداشت. آنگاه سفیر به فکر بازگشت به ایران افتاد و ایفاء وظیفه خود را در سفارت در انگلستان و اسکاتلند و فرانسه و لهستان و نیز به زمانی دیگر موکول ساخت و خواست که از طریق دریا، از راه جنوب افریقا و دماغه امیدنیک به ایران بازگردد.

روز خداحافظی، پادشاه اسپانیا هدایای فراوانی برای شاه عباس فرستاد و به سفیر نیز زنجیری زرین به ارزش پانصد اکو^۷ با یازده هزار دوکا وجه نقد به عنوان خرج سفر بخشید. ضمناً هزینه سفر سفیر و همراهانش را نیز تا لیسبون پرداخت. ازین شهر قرار بود یک کشتی اسپانیایی وی را به ایران ببرد. اما در دو منزلی لیسبون در محلی به نام مریدا^۸ حادثه ناگوار دیگری روی داد و آن این که ملائی که همراه هیئت سفارت بود به دست یک مسیحی متعصب به ضرب کارد از پای درآمد. سفیر ازین حادثه آشفته و اندوهگین شد و اروج‌بیگ را به والادولید فرستاد تا به حکومت اسپانیا اعتراض و تقاضای خونها کند. اما بدتر ازین حادثه آن بود که علیقلی‌بیگ و بنیادیگ و اروج‌بیگ به مذهب کاتولیک گرویدند و دیانت اسلام را

1- Barcelon

2- Francisco Guasque

3- Genoua

4- Savona

5- Pyrénées

6- Valadolid

7- Ecu

8- Merida

رها کردند و غسل تعمید گرفتند. در مراسم غسل تعمید برادرزادهٔ سفیر علیقلی بیگ، فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا نیز شرکت جست و پدرخواندگی وی را پذیرفت و او را به نام خود دون فیلیپ نام نهاد. اروج بیگ منشی اول سفارت نیز وقتی غسل تعمید یافت ملکهٔ اسپانیا مادر خواندگی وی را قبول کرد و او نیز دون خوان^۱ نام گرفت. بنیاد بیگ نیز غسل تعمید کرد و دون دیه گو^۲ خوانده شد.

اروج بیگ که پس از مسیحی شدن به دون خوان ایرانی شهرت یافت، در سال ۹۶۷ هـ/ ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ متولد شده و هنگام سفر اروپا حدوداً چهل ساله بود. پدر وی سلطان علی بیگ از سرداران قزلباش و از طایفهٔ کرد بیات بود که در جنگهای ایران و عثمانی، در سال ۱۵۸۵/۹۹۳ در زمان شاه محمد خدا بنده کشته شده بود. دون خوان ایرانی، در حدود سالهای ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ هـ/ اول ژوئن ۱۶۰۳ تا ۱۱ آوریل ۱۶۰۵ کتابی در شرح سفر خود به اروپا نوشته است در سه فصل:

فصل اول: مختصری در ایالات و ولایات ایرانی و طرز حکومت در کشور ایران

فصل دوم: در باب سلطنت صفویه و جنگهای ایران و عثمانی

فصل سوم: در باب ورود آنتونی شرلی و شرح سفارت حسینعلی بیگ بیات در حرکت از اصفهان تا ورود به لیسبون.

این کتاب را اروج بیگ به صورت یادداشتهای روزانه نوشته بود تا در بازگشت به شاه عباس تقدیم کند. اما پس از آن که در اسپانیا ماندنی شد، به کمک یکی از نویسندگان اسپانیایی به نام آلفونسو رمون^۳، کتاب را به اسپانیایی ترجمه و چاپ کرد. اروج بیگ پس از نوشتن کتاب چندان نزیست. زیرا یک سال بعد، در ۱۵ مه ۱۶۰۵/ ۴ محرم ۱۰۱۳ هـ به دست مردی از مردم اسپانیا کشته شد و برای این که مرگش فاش نشود، قاتل جسدش را در قایقی نهاد و به دریا انداخت و چند روز بعد، لاشهٔ او در ساحل طعمهٔ سگان گردید^۱ ولی کتاب او بر صفحهٔ روزگار باقی ماند. در سال ۱۹۲۶ یکی از مستشرقین انگلیسی به نام گی لوسترنج^۴ آن کتاب را از اسپانیایی به انگلیسی برگرداند.

باری حسینعلی بیگ برای قتل آن مردان پارو زنی بربر اجیر کرد. و وقتی تیر آن

1- Don Juan

2- Don Diego

3- Alfonso Remon

4- Guy Le Strange

پاروزن برای کشتن این سه ایرانی مسیحی شده گریز پای به سنگ خورد، سفیر ایران در اواسط سال ۱۰۱۰ هـ روی به کشور خویش نهاد. اما دیگر نمی‌دانیم وی به کجا رفته و چه بر سر او آمده. و آن همه پول و نفایسی که سفیر و دیگر اعضای سفارت به همراه داشتند چه شده. زیرا غیر از هدایائی که سلاطین اروپا برای شاه عباس فرستاده بودند، سفیر و همراهانش مقادیری جامهای زرین و سیمین گرفته و پولی هنگفت من جمله ۴۸۰۰ دوکا از پادشاه آلمان، ۳۸۰۰ دوکا از تزار روس، ۲۰۰۰ دوکا از پاپ و یازده هزار دوکا از پادشاه اسپانیا جمعاً مبلغی در حدود ۷۲۰۰ لیره انگلیسی. شاید هم این پول گراف بلای جان آنان شده باشد. جان مانورینگ نوشته است که وی به ایران آمد و شرحی راجع به آنتونی شرلی گفت و ازو بدگونی کرد و تهمتها زد. ولی رابرت شرلی از برادر خود دفاع کرد و دروغهای او را برملا ساخت. و شاه عباس هم دستور داد تا دستها و زبان او را بریدند. ولی این مطلب مشکوک به نظر می‌رسد. زیرا اولاً مانورینگ در آن هنگام در ایران نبوده، ثانیاً در منابع ایرانی چنین مطلبی نیامده.

در هر حال، وقتی شاه عباس از بازگشت سرآنتونی شرلی نومیدشد، برادرش رابرت را به سفارت از جانب خویش به دربارهای اروپا فرستاد. رابرت در زمانی که برادرش به سفارت رفت هجده سال پیش نداشت. وی که دراکسفورد تحصیل کرده بود به مذهب کاتولیک دلبستگی فراوان داشت. مردی بود خوش اندام و خو بروی با بالائی متمایل به بلندی. شاه عباس او را به عنوان چاکر خاص خود برگزیده و عنوان بیگ‌زاده یعنی نجیب‌زاده به وی بخشیده بود با مقام ریاست دسته‌ای از سپاهیان و حقوق سالیانه‌ای برابر با دو هزار اشرفی. شرلی نیز در برابر این لطف و عنایت شهریار ایران، دلیرانه در جنگ با ترکان عثمانی شرکت جست و سه بار زخمی شد. وی همیشه لباس ایرانی می‌پوشید و دستاری به سبک صفویان بر سر می‌نهاد ولی بر نوک دستار صلیبی قرار می‌داد. او یک گوش خود را نیز سوراخ کرده و حلقه‌ای در آن آویخته و بر آن حلقه الماس درشتی نهاده بود. می‌دانیم که در فرهنگ ایرانی حلقه علامت پیمان و نشان وفاداری و حلقه در گوش کردن کنایه از اطاعت و فرمانبرداری محض و عبودیت صادقانه بوده و این نقش حلقه در اساطیر و افسانه‌ها و نقوش برجسته آثار قبل از اسلام از دیرباز مذکور و مشهود بوده و هست. بر اثر این فداکاریهای صمیمانه، شاه عباس بدو اجازه داد که لباس ایرانی بپوشد و تاج قزلباش بر سر نهد و او نخستین فرد مسیحی است که به تاج قزلباش سرفراز آمده است.

در طی مدت ده سال که شرلی در ایران بود، دلباخته دختری شده بود طناز و زیبا و هنرمند به نام سامپسونیا^۱. پدر این دختر از امرای چرکس بود که در سال ۱۰۰۲ هجری اسلام آورد و نام اسماعیل خان یافت. خواهر اسماعیل خان از زنان شاه عباس بود و او از هنگام ورود به مشکوی شاهی، برادرزاده خود را که چهار ساله بود به همراه برد و به تربیتش همت گماشت تا کودکی خردسال دختری دل فریب و زیبا شد و شرلی که همواره با شاه عباس بود این دختر را دید و بدو دل باخت. تا این که موضوع سفر رابرت به اروپا پیش آمد و شاه با ازدواج آنان موافقت کرد و روز پنجم شوال ۱۰۱۶/۳ فوریه ۱۶۰۸ عروسی سرگرفت و نه روز بعد، رابرت و زنش به همراهی اعضای سفارت از راه دریای خزر و روسیه عازم اروپا شدند. این نکته نیز شایان توجه است که سامپسونیا بر مذهب عیسوی بود و پس از غسل تعمید به دست خواهران مسیحی کرملی (کارملیت)^۲ نام ترزیا یافت.

در کراکوی^۳، پایتخت لهستان در آن روزگار، سی گیسموند وازا^۴ پادشاه آن کشور ایشان را به گرمی تمام پذیرفت. این پادشاه با ایران و هنر این سرزمین آشنائی تمام داشت. زیرا در سال ۱۶۰۵ تاجری ارمنی را به نام موراتوویتز^۵ جهت تهیه قالی برای کاخهای سلطنتی لهستان به ایران فرستاده بود و تاجر ارمنی در کاشان، زیر نظر خود، قالیها را سفارش داده و در بعضی از آنها علائم سلطنتی لهستان را در نقشه قالی گنجانده بود. هنوز چهار تخته از این قالیها که دوتای آن نقش عقاب سلطنتی لهستان را دارد در موزه رزیدنس^۶ مونیخ^۷ وجود دارد.

در پراگ نیز رودلف دوم پادشاه آلمان مقدم سفیر ایران را گرامی داشت و به رابرت شرلی، به مناسبت خدماتش در جنگ با ترکان عثمانی، مقام شوالیه و عنوان کنت پالاتن^۸ داد و نامه در تحسین و توصیف خدمات رابرت شرلی به جیمز اول پادشاه انگلستان نگاشت.

در ایتالیا، شرلی به حضور پاپ پل پنجم^۱ رسید (۲۹ سپتامبر ۱۶۰۹/۲۸ جمادی الثانی ۱۰۱۸) و تمایل فراوان شهریار ایران را به اتحاد با پادشاهان عیسوی فرنگ به ضد سلطان

1- Sampsonia = Theresia

Carmélites

3- Cracovie

4- Sigismund Vasa

5- Muratovitz

6- Residenz

7- Munich = Muñchen

8- Comte de Palatin

9- Paul V

عثمانی یادآور شد. پاپ نیز با مهربانی با او سخن گفت و او را کنت کاخ مقدس لاتران^۱ (مقر پاپ) لقب داد و هنگام عزیمت وی به اسپانیا نیز، هم پاپ هم کاردینال بورگتر^۲، هدایای بسیاری بدو ارزانی داشتند.

اما در اسپانیا مأموریت شرلی با سردی تمام روبه رو شد. زیرا از طرفی، دولت ایران بحرین را از چنگک پرتغالیان بیرون کشیده بود و از طرف دیگر وی که عیسوی بود لباس ایرانیان مسلمان بر تن می‌کرد و عمامه دوازده ترک (تاج قزلباش) بر سر می‌نهاد و این امر در نظر مردمان متعصبی چون فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا و درباریان تنگ نظر و چاپلوس وی گناهی نابخشودنی بود. بدین جهت درخواست وی برای اتحاد با شاه ایران در برابر ترکان عثمانی با نظر مساعدی تلقی نشد. حتی فیلیپ سوم از قبول شرایط شاه عباس در مورد فرستادن ابریشم از راه هرموز و هندوستان به اروپا خودداری کرد تا این که دنگیزبیک سفیر دیگر شاه عباس به اسپانیا رسید و هدایای گرانبه‌ای شاه عباس را از ابریشم و پارچه‌های پشمی و جواهرگرانبها تقدیم داشت و فیلیپ هم قدری نرم شد و تا حدی به قبول پیشنهادهای شهریار ایران رضایت داد. رابرت شرلی که در دربار اسپانیا با سردی و احتیاط پذیرفته شده بود، قرار شد که به لیسبون برود و منتظر نامه‌های فیلیپ پادشاه اسپانیا برای شاه عباس شود. اما چون انتظار طولانی شد و انتظار این بی‌مهری نیز از دربار اسپانیا می‌رفت، رابرت شرلی بنا برقراری که قبلاً با پادشاه ایران گذاشته بود، دور از چشم مأمورین دولت اسپانیا، تدارک سفر دید و مخفیانه با کشتی به سوی انگلستان عزیمت کرد. غرض وی از سفر به انگلستان این بود که به دستور شاه عباس با جیمز اول قرارداد تجارتي منعقد نماید. شاه ایران برای آن که راه تازه‌ای برای تجارت با اروپا باز کند تا مجبور نباشد حقوق گمرکی گزافی از کالاهای ایرانی به ترکان عثمانی دهد، به انگلیسیان پیشنهاد می‌کرد که در دو بندر از بنادر جنوب ایران، بازرگانان انگلیسی دارالتجاره تأسیس کنند و دولت انگلیس در آن بندر نماینده سیاسی داشته باشد و عمال شرکت هند شرقی نیز در کارهای تجاری خود در بندر مزبور آزاد باشند و دولت انگلیس قطعات کشتی را در بنادر ایرانی به نرخ عادلانه تحویل دهند.

در روز اول اکتبر سال ۱۶۱۱/۲۳ ماه رجب ۱۰۲۰ جیمز اول وی را در همپتون

کورت^۱ از قصور سلطنتی نزدیک لندن برکنار تیمز بار داد و اعتبار نامه وی را ملاحظه کرد و شرلی نامه‌های شاه عباس را بدو تقدیم نمود. شاه عباس در یکی از نامه‌های خود به تاریخ رمضان ۱۰۱۹ نوشته بود که چون برخی از سران اروپا چند تن از کشیشان را برای عقد معاهدات و ایجاد در روابط دوستانه و تجاری نزد ما فرستاده‌اند، چنین مقتضی دیدیم که به جای یکی از رعایای خود، رابرت شرلی انگلیسی را که سالها در خدمت ما گذرانده و مردی شایسته و نزد ما بسیار عزیز و مورد کمال اعتماد است به سفارت نزد سلاطین عیسوی بفرستیم. به همین نظر او را که هم از ما و هم از شماست نزد آن اعلی حضرت و سایر سلاطین عیسوی روانه می‌سازیم. سپس اشاره کرده بود که فرستادگان سلاطین عیسوی پیشنهاد کرده‌اند که کشور عثمانی را از دو طرف باید در میان گرفت و نابود کرد و او با این پیشنهاد موافق است. دوازده روز بعد، چهار تن از تجار انگلیسی از همکاران شرکت هند شرقی مأمور مطالعه پیشنهادهای شرلی شدند. ولی عقیده آنان بر این قرار گرفت که این پیشنهادها به مناسبت دوری راه قابل اجرا به نظر نمی‌رسد. از آن گذشته، پذیرفتن خواسته‌های ایران موجب گستن رشته تجارت انگلیس با عثمانی خواهد شد. در حالی که منافع تجارتنی انگلستان با ایران بسیار کم و ناچیز است.

با این حال، جیمز حاضر شد که با پادشاه ایران معاهده دوستانه تجاری منعقد کند. ضمناً رابرت شرلی را نیز رتبه شوالیه درباری و درجه نایت بخشید. از آن زمان رابرت شرلی عنوان «سر» یافت و سررابرت شرلی خوانده شد.

سررابرت شرلی در حدود یک سال و نیمی در انگلستان ماند. درین مدت صاحب پسری شد که نامش راهنری (هانری) نهاد. رابرت فرزند خود را در انگلستان گذاشت و خود با زنش ترزیا و همراهانش با یک کشتی انگلیسی از بندر دوور^۲ عازم ایران شد. (ذی القعدة ۱۰۲۱/ ژانویه ۱۶۱۳) و در اواخر سال ۱۰۲۳ به هند رسید و بنابر مأموریتی که از جانب شاه عباس داشت، به سفارت نزد نورالدین محمد جهانگیر رفت و پس از ایفاء وظیفه سفارت، با هدایای جهانگیر، من جمله دوزنجیر فیل به ایران بازگشت و در جمادی الاولی سال ۱۰۲۴ به اصفهان رسید.

این سفر رابرت شرلی - هر چند عملاً ثمری نبخشیده و حتی در انگلستان نیز

پیشنادهای ارزنده‌ی وی در باب استفاده‌ی تجار انگلیسی از دو بندر ایران و ایجاد نمایندگیهای سیاسی بر اثر تلقینات بازرگانانی که با ترکان عثمانی دادوستد داشتند به جایی نرسیده - ولی ظاهراً بر اثر همین روابط سیاسی جیمز پادشاه انگلستان به سنن و فرهنگ ایرانی شیفتگی تمام یافته. زیرا وی به جای «مد»^۱ فرانسوی که در آن روزگار مورد توجه انگلستان بود «مد» ایرانی را برگزید و لباس ایرانی پوشید و یقه‌ی دوبل آهاری و بندها و جبه را کنار نهاد و جامه‌های سبک ایرانی را با کمربندها و تسمه‌ها و بندکفشهایی برگزید که با قلابهای مرصع به گوهرهای گرانبها مزین شده بود. این امر بر سلاطین اروپا خاصه بر لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه چنان گران آمد که به قصد انتقام جوئی و در عین حال توهین و تحقیر حریف دستور داد که مستخدمین وی ازین گونه لباسهای ایرانی بر تن کنند.

سفارت دوم رابرت شرلی

با این که سفر دور و دراز و پر نشیب و فراز رابرت شرلی چندان نتیجه‌ای نداده بود، ولی همان استقبال گرم آلمان و توافق نسبی اسپانیا و روی خوش جیمز اول پادشاه انگلستان، شاه عباس را واداشت که بار دیگر رابرت را به اروپا بفرستد تا مگر این بار نانی از این تنور که هنوز اندک حرارتی از آن احساس شد بیرون آید. شرلی که هنوز خستگی از تن نگرفته بود، بدین کار رغبتی نداشت ولی در برابر او امر شاه عباس غیر تسلیم و رضا چاره‌ای نداشت. به ناچار رنج سفر دوباره را بر خود هموار کرد و روی به راه نهاد. این بار از طریق هند و پرتغال یعنی از راه جنوب آفریقا و دماغه امیدنیک به اسپانیا رفت. زیرا مأموریت داشت با مأموران و عمال پرتغالی در هرموز و گوا مذاکره کند و آنان را از بدرفتاری و خشونت و قساوت با اتباع ایران بر حذر دارد. لازم به توضیح است که ایران در سال ۱۰۱۰ بحرین و در سال ۱۰۲۲ بندر گمبرون (عباسی = بندر عباس) را از پرتغالیان بازپس گرفته بود و آنان بدین سبب با ایرانیان بدرفتاری می‌کردند. شرلی با مأمورین پرتغالی در خلیج توافق کرد که تا اعلام نتیجه مذاکرات وی با پادشاه اسپانی نسبت به ایرانیان دشمنی نوزند. اما پرتغالیان دست اندر کار در حکومت هند پرتغال در بندر گوا به هیچ وجه حاضر به قرار داد دوستانه نشدند. بلکه خواستار آن بودند که قبل از هر قراردادی، بحرین و گمبرون و دیگر نقاطی که ایرانیان گرفته بودند بدیشان

مسترد گردد.

در مدت ده ماهی که شرلی در گوا بیهوده با پرتغالیها چانه می‌زد، مخالفان دیگری نیز برای بی‌اثر کردن سفارت رابرت شرلی دسیسه چینی می‌کردند. اینان عمال شرکت هند شرقی انگلیس بودند که با سفارت شرلی به اسپانیا مخالفت می‌ورزیدند. زیرا بیم آن داشتند که مبادا تجارت ابریشم ایران یک باره به دست اسپانیائیا افتد. لذا تصمیم گرفتند که به کشتی حامل رابرت شرلی حمله کنند و او را در وسط دریا دستگیر نمایند. اما رابرت تصادفاً توانست از دست ایشان جان به سلامت برد و در اکتبر سال ۱۶۱۲/۱۰۲۶ خود را به اسپانیا برساند. رابرت شرلی بر طبق دستور مخدوم خود می‌خواست از طرفی فیلیپ را به جنگ با ترکان عثمانی وادار کند و از طرف دیگر اسپانیا را وادارد که از طریق مسدود کردن مدخل بحرا حمر با کشتیهای جنگی، تجارت دولت عثمانی را با کشورهای مصر و عربستان و هندوستان قطع نماید و در مقابل حاضر شد که بندر گمبرون را به اسپانیائیا مسترد دارد. اما فیلیپ در برابر این اقدامات نظامی و سیاسی، جزایر بحرین را نیز مطالبه می‌کرد و چون رابرت اجازه‌ای برای قبول چنین تعهدی نداشت مذاکرات به جایی نرسید و رابرت روانه ایتالیا (رم) شد. هنگام اقامت وی در رم، فان دیک^۱ نقاش هلندی مشهور تصویری از او و زنش ترزیا کشید که از شاهکارهای اوست.

سررابرت از رم به انگلستان رفت و در اواخر ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۳۲/ ژانویه سال ۱۶۲۴ به لندن رسید و جیمز اول او را به عنوان سفیر ایران احترام فراوان کرد. سرجان فینت^۲ رئیس تشریفات درباره شرفیابی سررابرت به حضور پادشاه انگلستان چنین می‌نویسد:

«روز ۱۹ ژانویه ۱۶۲۳/ ۲۷ ربیع‌الاولی ۱۰۳۲ به من دستور داده شد که به نیومارکت^۳ بروم و از سررابرت شرلی سفیر شهریار ایران استقبال و پذیرایی کنم و وسایل آسایش او را در منزل خود در سکسم^۴ فراهم سازم...»

هشت روز بعد، با کالسکه شاهی و پنج پیشخدمت مخصوص سلطنتی به سکسم رفتم و چون از دربار به من خبر داده بودند که شاه بعد از ظهر همان روز سفیر را به حضور خواهد پذیرفت، دو ساعت به ظهر مانده سفیر را با کالسکه

1- Van Dick

2- Sir John Finnett

3- New Macket

4- Saxham

سلطنتی به کاخ شاه بردیم. من او را به اطاق خلوت شاه هدایت کردم و از آن جا، ارل اف انگلسی^۱ او را به خوابگاه شاه برد و به حضور رسانید. رابرت شرلی سراپا لباس ایرانی پوشیده بود و عمامه‌ای بر سر داشت. چون به خدمت شاه رسید دوبار سر تعظیم فرود آورد و بارسوم ایرانی عمامه خود را از سر برداشت و پیش پای شاه گذاشت و خود به زانو درآمد و بیاناتی کرد. چون شاه او را اجازه برخاستن داد، برخاست و عمامه بر سر نهاد و اعتبار نامه‌های خود را که به زبان فارسی نوشته شده بود تقدیم داشت. اما چون در سراسر انگلستان کسی که زبان فارسی بداند پیدا نمی‌شد. مطالب نامه‌هایش نامعلوم ماند. پس از آن شاه به سفیر اظهارات ملاطفت آمیزی کرد و او را اجازه بازگشت داد.

در روز چهاردهم فوریه، باز دستور رسید که سفیر در کاخ سن جیمز به حضور شاه رسد... پس با کالسکه سلطنتی و چند تن از خدمتگزاران دربار به خانه او رفتیم و او را به کاخ سن جیمز بردیم. شاه در تالار پذیرائی ایستاده منتظر ورود سفیر بود و رابرت شرلی چون وارد شد، نخست با عمامه سرفروید آورد. سپس دست راست خود را بر زمین زد و بر پیشانی گذاشت و چون نزدیک شاه رسید به زانو درآمد، ولی شاه او را بلند کرد و سفیر مقصود مأموریت خود را به اختصار بیان داشت و قسمتی از مطالبی را که نوشته بود تقدیم نمود و به همان ترتیبی که آمده بود بازگشت...»

جیمز اول با رابرت شرلی به گرمی و مهربانی تمام رفتار کرد و حاضر به عقد معاهده‌ای دوستانه و سیاسی شد مبتنی بر این شرایط:

«۱- دولت انگلستان تعهد می‌کند که کلیه کشتیهای خود را در خلیج فارس برای مقابله با عمال دولت اسپانیا و پرتغال که جزایر هرموز و قشم را در تصرف داشتند و مایه زحمت دولت ایران و شرکت هند شرقی انگلیس در امر تجارت بودند در اختیار دولت ایران بگذارد مشروط بدان که کلیه مخارج آنها را از خزانه دولت ایران پرداخته شود.

۲- دولت ایران تعهد می‌کند که هر وقت دولت انگلستان بخواهد بیست و پنج هزار سپاهی منظم و مسلح در اختیار آن دولت بگذارد.

۳- دولت انگلستان اجازه می‌دهد که تجار ایرانی کالاهای خود را با پرداخت کرایه معمول با کشتیهای انگلیسی به انگلستان حمل کنند و بیش از تجار ملل دیگر عوارض و حقوق گمرکی نپردازند. به علاوه تجار ایرانی در وارد کردن طلا و نقره به انگلستان یا خارج کردن آنها از کشور آزاد باشند و ازین بابت حقوق گمرکی نپردازند.»

اما این قرارداد که منظور ایران را در فراهم آوردن قوای نظامی دریائی برای مقابله با پرتغالیها و همچنین حمل امتعه ایرانی خاصه ابریشم را با کشتیهای انگلیسی تأمین می‌کرد و ضمناً منظور انگلستان را در حفظ امنیت پایگاههای تجارتی انگلستان در خلیج فارس نیز برآورده می‌نمود هرگز به تصویب و اجرا در نیامد. زیرا از بخت بد جیمز اول پیش از امضای قرارداد درگذشت (۲۷ مارس ۱۷۱۲/۱۷ جمادی الثانیه ۱۰۳۴) و پسرش چارلز^۱ اول به سلطنت رسید و امضای معاهده در یوته اجمال ماند. از آن گذشته نقدعلی^۱ یک نیز سر رسید و با رسیدن او هر چه رابرت شرلی رشته بود پنبه شد.

توضیح آن که در گرما گرم مذاکرات رابرت شرلی با نمایندگان پادشاه انگلستان ناگهان سفیر دیگری از جانب شاه عباس به نام نقدعلی^۱ یک به انگلستان رسید. این سفیر را شاه عباس به افسانه و افسون عمال شرکت هند شرقی انگلیس فرستاده بود. وی در اول فوریه سال ۱۶۲۶/ دوم جمادی الاولی سال ۱۰۳۵ هنگامی که چیزی نمانده بود که قرارداد ایران و انگلیس به تصویب برسد با کشتی موسوم به «ستاره»^۲ به بریتانیا وارد شد و به محض ورود با رابرت شرلی به مخالفت برخاست و اعتبار نامه‌های وی را به عنوان آن که مجعول است پاره کرد. تفصیل این وقایع را جان فینت رئیس تشریفات دربار انگلستان چنین نوشته است:

«در اواسط فوریه سال ۱۶۲۶/ جمادی الاولی ۱۰۳۵ بازرگانان شرکت هند شرقی به شاه خبر دادند که یک کشتی از هندوستان حامل سفیری از جانب شاه ایران به بندر پرتسموت^۳ رسیده است. به من دستور داده شد که کالسکه

مخصوص شاه را با چند مهماندار برای پذیرائی در کینگستون^۱ و آوردن او به لندن به آن بندر بفرستیم. تجار هند شرقی در پذیرائی از سفیر جدید افراط ورزیدند و وسائلی برانگیختند که کالسکه سلطنتی با هشت اسب برای او فرستاده شود. سفیر در نوزدهم فوریه به لندن آمد. عمال شرکت هند شرقی تمام مخارجش را بر عهده گرفتند و منزلی برایش یافتند. پس از دو روز توقف سفیر تقاضای شرفیابی کرد. سررابرت شرلی - برای آن که از ماهیت کار این سفیر آگاه شود - از ارل کلیولند^۲ که از منسوبان او بود خواهش کرد که با وی نزد سفیر ایران روند و ورودش را تهنیت گویند. منظور سررابرت این بود که سفیر تازه را از رموز مأموریت خود آگاه کند و برای این امر اعتبار نامه‌های خود را هم که پیش ازین، در روز شرفیابی به شاه تقدیم کرده بود، با اجازه او از دربار پس گرفت و در همان روزی که سفیر تازه می‌خواست به حضور شاه رسد، در کالسکه سلطنتی با ارل کلیولند و تنی چند از درباریان که من نیز از آن جمله بودم به خانه سفیر رفتیم. سفیر به فرستاده ما بی هیچ تعارفی گفته بود که بیایند.

چون به اطاق سفیر داخل شدیم او را دیدیم که روی صندلی مانند ایرانیان به دو زانو نشسته بود و چون ما را دید نیز اعتنائی نکرد. سررابرت شرلی به او سلام کرد و نزدیکش بر صندلی نشست. ارل کلیولند به وسیله مترجمی سبب آمدن رابرت شرلی و ما را به سفیر گفت و من برای مترجم سفیر درجات و مقام ارل کلیولند را بیان کردم. سفیر چون از مقام وی آگاه شد دو پای خود را از صندلی فرو آویخت و مختصر تعارفی کرده سپس رابرت شرلی اعتبار نامه‌های خود را بیرون آورد و به رسم ایرانیان بر چشم و پیشانی گذاشت و پس از آن بیوسید و به دست سفیر داد تا او نیز همچنان بیوسد و بخواند. ولی سفیر ناگهان برخاست و به طرف رابرت شرلی رفت و نامه‌ها را از دست او در ربود و از هم درید و سیلی سختی نیز بر روی وی زد. ارل کلیولند در میان ایشان افتاد تا مانع زد و خورد شود. لیکن پسر سفیر ایران

که در کنار مجلس ایستاده بود به رابرت شرلی حمله برد و دو سیلی دیگر بر روی او نواخت و او را بر روی زمین افکند و ارل کلیولند آن جوان را به کناری زد و سفیر را بدان رفتار زشت ملامت کرد و به او گفت که اگر به رعایت احترام شاه عباس نبود کسی از شما زنده از این اطاق بیرون نمی‌رفت. از گفتار او آثار پشیمانی در سیمای سفیر پیدا شد و گفت من از رفتار خود بسیار متأسفم. اما سبب آن بود که این مرد [شرلی] دستخط ولی نعمت مرا جعل کرده و خود را به دروغ سفیر ایران خوانده است. زیرا در نامه‌های شاه ایران همیشه مهر او را در بالای مکتوب می‌زنند و در اعتبار نامه این مرد بر پشت نامه زده شده است. به علاوه این مرد گفته است که خواهرزاده شاه عباس را گرفته این دروغ است. سر رابرت شرلی که خود را شرمسار و متغیر به کناری کشیده بود گفت من هرگز نگفتم که خواهرزاده شاه را گرفته‌ام. بلکه زن من از منسوبان زن شاه است. اما درباره مهر کردن نامه‌ها راست است که شاه ایران در تمام فرمانهای خود بالای آنها را مهر می‌زند ولی هرگاه سفیرش از اتباع بیگانه باشد معمولاً پشت فرمان را مهر می‌کند تا این که پیش از گشودن آن بدانند که از جانب کیست. سفیر ایرانی در پاسخ این سخنان، نظری تحقیرآمیز بر او افکند و چیزی نگفت. سپس ما از خانه او بیرون آمدیم و رابرت شرلی را به منزلش رساندیم و به دربار رفتیم و گزارش آن جلسه را به عرض شاه رساندیم. بازرگانان شرکت هند شرقی، پس از شنیدن این وقایع سر رابرت را مقصر قلمداد کردند که چرا اگر تقصیری نداشته در برابر سیلیهای سفیر و پسرش ساکت مانده. اما شرلی شرحی به شاه نوشت و ضمن تقاضای مراجعت، خواستار شد که اعتبار نامه‌هایش را برگردنش ببندند و با مأمور خاصی به ایران بفرستند تا حقیقت امر آشکار شود. شاه نیز به نمایندگان هند شرقی دستور داد تا او را با یکی از کشتیهای خود به ایران برند تا راست و دروغ سخنانش معلوم گردد. ایشان نیز به ناچار پذیرفتند. ولی ضمناً تقاضا کردند که به سفیر جدید ایران نیز زود اجازه شرفیابی داده شود.

سرانجام نقدعلی‌بیک هم روز ۶ مارس ۱۰۳۵/۱۶۲۶ به حضور چارلز اول پسر و جانشین جیمز اول باریافت. رفتار این سفیر بسیار خشن و متکبرانه بود. سرجان فینت رئیس

تشریفات درین مورد می‌نویسد:

«سفیر به تالار مهمانیها که شاه در آن جا برای پذیرفتن وی ایستاده بود داخل شد. ولی بی آن که احترامی کند یا سری به تعظیم فرود آرد پیش رفت و چون نزدیک شاه رسید اعتبارنامه‌های خود را یکایک بوسید و به دست شاه داد و در ضمن تقدیم آنها نیز سر فرود نیاورد. اما پس از فراغت ازین کار، پشت به شاه کرد و نزدیک بیست قدم به عقب رفت و سپس باز رو به جانب شاه آورد و با دست به کسانی که میان او و شاه ایستاده بودند اشاره کرد که کنار بروند و از آن جا سه بار سر تعظیم فرو آورد و از تالار بیرون رفت.»

پادشاه انگلستان فرمان داد تا سفیران دوگانه ایران با کشتی عازم کشور خویش شوند. ضمناً یکی از بزرگان دربار انگلستان را به نام سردادمورکاتون^۱ را به همراه آنان فرستاد تا اولاً از لحاظ ادب سیاسی، اقدام دوستانه پادشاه ایران را در فرستادن سفیر جواب گفته باشد، ثانیاً با دولت ایران به مذاکره درباره عقد قرارداد تجارتی مبادرت ورزد و ثالثاً در کار شرلی و نقدعلی بیک تحقیق کند.

سفیر دولت انگلستان

سردادمورکاتون در حقیقت دومین سفیری است که دربار انگلستان رسماً به ایران فرستاده است. نخستین سفیر انگلستان سر جفری لانگلی^۲ بود که در زمان گیخاتوخان مغول به ایران آمده بود (۱۲۹۱/۶۹۰ هـ) فاصله ورود این دو سفیر به ایران ۳۳۷ سال میلادی و ۳۴۷ سال قمری بود. هنگامی که کشتی حامل سفرا به سواحل شرقی افریقا رسید، نقدعلی بیک خود را با خوردن تریاک مسموم کرد و درگذشت. اما رابرت شرلی و کاتون در ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۷/ژانویه ۱۶۲۸ به ایران رسیدند و در بندر گمبرون (عباسی = بندر عباس) پیاده شدند. در این جا به افتخار ورود سفیر انگلستان ده بار توپهای قلعه به غرش درآمد. در آن روزها شاه عباس در شهر اشرف (اشرف البلاد = بهشهر فعلی) مازندران بود، ازین روی سفیر به

1- Sir Dadmore Catton

در بعضی منابع نام این سفیر سردورمرکاتون S.Dormer Catton آمده.

2- Geoffrey Langley

همراهی سررابرت از طریق لار و شیراز و اصفهان به مازندران رفت. همراه این سفیر، جوان دانشمند نویسنده‌ای بود به نام توماس هربرت^۱ وی شرح شرفیابی را چنین نوشته:

«روز یکشنبه ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ که اواخر ماه رمضان بود ما را به حضور پذیرفت^۲ تا بدین ترتیب از میهمانی و تشریفاتی که باید درین گونه پذیراییهای رسمی داده شود خودداری کند. سفیر ما، رابرت شرلی را نیز همراه داشت. من و هفت هشت تن از ملازمان انگلیسی هم با وی بودیم... دربار ایران هیچ سردار یا میهمانداری را به دیدار سفیر نفرستاد. تنها یکی از خدمتگزاران محمدعلی بیگ نزد سفیر آمد و تعارف بسیار ساده‌ای کرد. وقتی هم که به دولخانه رسیدیم و از اسب فرود آمدیم یکی از درباریان ما را با عبارت معمول «خوش‌گلدی» پذیرفت و به اطاق کوچکی که میان حیاط بزرگ بود هدایت کرد... در آن جا قراولانی چند حاضر بودند و در اطاق جز پنج قطعه قالی ایرانی اثاثیه دیگری دیده نمی‌شد. در وسط اطاق حوضی از مرمر سفید پر از آب صاف به نظر می‌رسید. ما نزدیک دو ساعت در آن جا به سر بردیم و شراب نوشیدیم. شرابش چندان خوب نبود. اما اسباب شراب خواری بسیار گرانبها بود و تنگها و جامها و سینی‌ها همه از طلای ناب.

از آنجا چند سلطان ما را از باغ بسیار زیبایی که دیده و دل را محظوظ می‌کرد گذراندند و به عمارت دیگری که با نقوش برجسته زرین آراسته بود بردند. از دو سوی این عمارت هم دریای خزر دیده می‌شد هم کوه البرز و منظره‌ای دلپذیر داشت. تالاری بسیار بزرگ و زیبا و چهار گوش مزین به نقوش زرین بود. زمین را با قالیهای زربفت ابریشمین فرش کرده بودند و در میان تالار حوضی از مرمر دیده می‌شد با آبی صاف که گرداگردش تنگها و جامها و ظرفها و فنجانها همه از زرناب قرار داده بودند و برخی از آنها پر از گلاب و شراب با گل‌های رنگارنگ بود. پس از تماشای آن همه ثروت، ما را به اطاق بلندتری بردند که سقفش آسمان را با ثوابت و سیارات نشان می‌داد.

1- T. Herbert

۲ - ظاهرا هربرت اشتباه کرده روز ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ برابر است با اول شوال سال ۱۰۳۷ هجری.

ستارگان همه از طلا بر زمینه‌ای از لاجورد می‌درخشیدند... ظرفهای زرین در این اطاق به قدری بود که ارزش آنها را بیست میلیون لیره انگلیسی یعنی بیش از ۲۶۰ میلیون پول فرانسه تخمین زدیم. حوض آب دیگری نیز در اطاق به نظر می‌رسید که اطرافش زرین بود و دور آن ظروف بی‌شمار طلا مرصع به جواهر دیده می‌شد. هیچ جام یا فنجان یا تنگی نبود که مرصع به یاقوت و الماس و مروارید و زمرد و فیروزه و جواهر دیگر نباشد. اطاق را به صورت سرسرای بزرگی ساخته بودند و هزاره دیوار آن مزین به اشعار و عباراتی بود که به رنگهای مختلف، یا با طلا نوشته و گچ‌بری کرده بودند.

تزیینات این اطاق کار یک نفر آلمانی بود که مدتها در خدمت پادشاه ایران به سر برده و ایرانیان را شیفته ذوق و مهارت خویش در صنعت و هنر ساخته بود. در اطراف این اطاق، کنار دیوارها، گروهی میرزا و خان و سلطان و بیگلریگی به دو زانو نشسته و مانند مجسمه چشم به نقطه‌ای دوخته بودند. صدا از احدی بیرون نمی‌آمد. هیچکس با دیگری سخن نمی‌گفت. کسی عطسه یا سرفه نمی‌کرد. زیرا در مجلس شاه این گونه کارها مجاز نیست و گناهی بزرگ به شمار است....

در صدر این مجلس شاه عباس روی دو یا سه تشک اطلس سفید چهار زانو نشسته بود. این پادشاه را ایرانیان دوست می‌دارند. بیگانگانش احترام می‌کنند. دشمنانش از او می‌ترسند. کسی که آن همه ثروت و مال را به چشم ما کشیده بود، خود لباس سرخ پنبه‌دوزی بسیار ساده‌ای در برداشت. گویا می‌خواست به ما بفهماند که بزرگی و جلالش بیشتر به صفات نیکو و سیاست اوست نه به لباس دیا و مروارید. وی عمامه‌ای از پارچه سفید و بسیار خشن بر سر داشت. غلاف شمشیرش از چرم سرخ و دسته آن طلا و تیغه‌اش قوس وار به شکل هلال بود.

سفیر به توسط مترجم - که ایرانیان کلمه‌چی می‌گویند - به شاه گفت که آن راه دور را طی کرده است تا پیروزیهای شاه را در جنگ با دشمن مشترک ایران و انگلیس تبریک گوید و درباره تجارت ابریشم و سایر مصنوعات ایران مذاکره کند و راجع به سرراست‌شرلی و تهنهایی که نقدعلی بیک بدو

زده اطلاعاتی به دست آورد و پیام دوستانه پادشاه انگلستان را به پادشاه ایران برساند. شاه عباس در جواب برخاست و به زبان ترکی نطق فصیحی کرد و ترکان را فرومایه خواند و گفت که با ایرانیان قابل مقایسه نیستند. من در پانزده جنگ به ترکان و سایر ملل جهان که با آنان دشمن اند دلیری ایرانیان را نشان داده‌ام. امیدوارم که عیسویان نیز به زودی با هم متحد شوند. زیرا امپراطوری عثمانی وقتی از بزرگی و قدرت محروم خواهد شد که این اختلاف و جدایی از میان برخیزد. اگر سلاطین عیسوی با هم خصومت و اختلاف نداشتند تاکنون امپراطوری عثمانی پست و ناچیز شده بود.

درباره تجارت نیز گفت که حاضرست همه ساله در ژانویه چنانچه پادشاه انگلیس مایل باشد، ده هزار عدل ابریشم در جزیره هرموز تحویل دهد و به جای قیمت آن ماهوت انگلیسی بگیرد و به تانارها و اعراب و ارامنه و مردم روسیه و گرجستان بفروشد، مشروط بدان که تجار انگلیسی قول بدهند که با ترکان تجارت نکنند. زیرا پادشاه عثمانی از عوارض تجارت خارجی سود فراوان می‌برد و تجارت با ترکان چنان است که خار بسازند و در چشم خویش فرو برند یا شمشیر دشمن را برای بریدن سر خود تیز کنند.

درباره رابرت شرلی نیز گفت که سفیر واقعی او بوده است و رضای خاطر شرلی را در ازای توهینی که بدو شده فراهم خواهد ساخت. نقدعلی بیگ نیز چون خود را گناهکار می‌دانسته خود را کشته، زیرا می‌دانست که چه مجازاتی در انتظار اوست. سپس به سرخود سوگند خورد که اگر زنده آمده بود او را به اندازه روزهای سال قطعه قطعه می‌کردم و با فضله سگ در کوچه‌ها می‌سوزاندم.

در خصوص دوستی ایران و انگلیس هم گفت: چنین رابطه دوستانه‌ای را به شوق و میل می‌پذیرد و امیدوار است همیشه برقرار بماند.

«سپس به سفیر تعارف کرد و خوش آمد گفت و دوباره بر جای خود نشست. در آن حال، درباریان همگی سر را تا نوک پای خود خم کرده بودند. شاه به سفیر اشاره کرد که بنشیند و دست او را گرفت و نزدیک خود نشاند و چون سفیر نمی‌توانست مانند ایرانیان به چهارزانو بنشیند خندید. سفیر به

احترام شاه کلاه از سر برگرفت. شاه گفت برایش شراب ریختند و به سلامت پادشاه انگلستان با وی شراب نوشید. پس از آن برای آن که محبت خویش را کامل کرده باشد عمامه را از سر برداشت و سفیر پس از یک ساعت گفتگو از مجلس شاه بیرون رفت.

اما این مجلس دیدار آخرین سفیر با شهریار ایران بود و شاه ایران، با آن همه گرمی و دوستی دیدار نخستین، دیگر نخواست سفیر را ببیند و با او به گفتگو نشیند. رابرت شرلی نیز از چشم شاه افتاد. به نظر می‌آید که علت بی‌مهری شاه عباس به سفیر انگلستان این بود که اولاً سفیر اختیاری در جهت عقد قرار داد نداشته و حتی دربارهٔ زمینهٔ قراردادی که رابرت شرلی دربارهٔ آن با جیمز اول به توافقهائی هم رسیده بود، سفیر طبق دستورالعمل پادشاه خود می‌بایست فقط مواد قرارداد را به نظر شهریار صفوی برساند و نظریات شاه ایران را به پادشاه انگلستان گزارش کند. ثانیاً در آن هنگام شاه عباس پرتغالیان را از جزیرهٔ هرموز نیز بیرون رانده و در صفحات غرب نیز در جنگ با عثمانیان به پیروزی کامل رسیده و بغداد را نیز متصرف شده بود و در چنین حالی دیگر خود را نیازمند به ناز و غمزه سیاسی خارجیان نمی‌دانست. خاصه آن که دوبار رابرت شرلی و یک بار آنتونی شرلی را به سفارت به درباهای اروپا فرستاده و حاصلی جز یک مشت تعارفات دیپلوماتیک یا وعده‌های سرخرمن ندیده بود.

در حقیقت سفیری هم که دولت انگلستان فرستاده بود هیچگونه اختیاری نداشت و ارسال هیئت سفارت تنها یک «رُست سیاسی» بوده در مقابل دولت ایران که چند سفیر با پیشنهادهای سیاسی و نظامی و تجاری به دربار سن جیمز گسیل داشته بود، به این سفیر اجازهٔ هیچ اقدام مثبتی داده نشده بود. در دستورالعملی که به سفیر داده شده بود آمده بود:

«همچنین از جانب سررابرت شرلی پیشنهادهائی به ما شده که موادی از آن را دبیر مخصوص ما به شما خواهد داد. آنها را به شاه ایران نشان دهید. در صورتی که شاه با آنها موافق بود و خواست که از جانب ما به مرحلهٔ عمل درآید، شما مأمور هستید که نظرات شاه ایران را چنان که میل اوست به عرض ما برسانید.

شما هم می‌توانید به نمایندگی و به نام ما قول بدهید و تعهد کنید که از صمیم دل هر پیشنهاد منطقی را که مناسب با روابط دو کشور و مایهٔ استحکام

دوستی دو طرف و به نفع ملت ما باشد و از جانب شاه ایران پیشنهاد شود می‌پذیریم. در خاتمه میل قلبی ما بر این است که شما هیچگونه لقب یا مقامی را از شاه ایران نپذیرید و در کار بازرگانان انگلیسی که با ایران معامله می‌کنند مداخله نکنید و تنها به موجب این دستورالعمل بی‌آن که ایجاد هیچگونه زحمت یا خرج یا ناراحتی برای تجار ما گردد، رفتار کنید. تخلف از این دستور خون شما را به هدر خواهد داد.»

این دستورالعمل از لحاظ عرف سیاسی هیچ نیست جز یک مشت تعارفات لفظی. در مورد قرارداد تجاری سفیر می‌بایست نظرات دولت انگلستان را به شاه ایران و متقابلاً نظرات شاه ایران را به شاه انگلستان ارائه کند بدون آن که خود قدرت اظهار نظر داشته باشد و از این گذشته با توجه به وسایل آن روزگار ارائه نظرات شاه ایران به پادشاه انگلستان یعنی بازگشت سفیر و سفر چند ماهه او از جنوب آفریقا تا لندن و باز سفری دیگر و سفری دیگر برای ابراز نظرات پادشاه انگلستان به دربار ایران و این دور و تسلسل نیازمند به سالها و سالها زمان بود. اما در مورد آن که سفیر به نام پادشاه انگلستان قول بدهد و تعهد کند، شرایط بسیار دقیق و شایان تأمل است. اولاً پیشنهاد باید «منطقی» باشد و مسلماً در نظر پادشاه انگلستان «منطق» همان سود دولت انگلستان بوده. ثانیاً پیشنهاد می‌بایست «مناسب با روابط دو کشور و مایه استحکام دوستی دو طرف» و خلاصه مطلب «به نفع ملت» ما یعنی انگلستان باشد و ثالثاً از جانب پادشاه ایران پیشنهاد شود. با این حال، میل قبلی پادشاه انگلستان بر این بوده که سفیر هیچ لقب یا مقامی از دولت ایران نپذیرد و معلوم نیست اگر پادشاه انگلستان، واقعا به «روابط دوستانه دو کشور و استحکام دوستی دو طرف» می‌اندیشیده چرا سفیرش را از لطف و عنایت دربار ایران برحذر می‌داشته در حالی که دولت انگلستان خود به رابرت شرلی سفیر ایران عنوان شوالیه و لقب «سر» داده است.

آنچه در این میان مسلم است قدرت عظیم بازرگانان انگلیسی است که سفیر حق نداشته در کار آنان مداخله کند یا حرکتی کند که موجب ناراحتی خاطر یا زحمت و خرجی برای آنان فراهم آورد والا خونس هدر بوده^۱. این بازرگانان چه کسانی بوده‌اند؟ ظاهراً همان کسانی که از

۱- این پادشاه که سفیر خود را به کشتن تهدید کرده همان چارلز (شارل) اول پادشاه انگلستان است که به علت نمایالت مستبدانه با مجلس (پارلمان) به مخالفت برخاست. ولی سرانجام مغلوب و اسیر کرامول شد که ابتدا نماینده

طریق هند شرقی (انگلستان) به ایران راه یافته بودند، یعنی همان کسانی که می‌خواستند رابرت شرلی را در وسط دریا دستگیر کنند و مانع رفتن او به سفارت شوند و وقتی درین راه توفیق نیافتند، با فریب دادن یا خریدن دربار صفوی نقدعلی‌بیک را به عنوان سفیر تر اشیدند و او را وسیله تحقیر و توهین شرلی قرار دادند که وی در کار عقد قرارداد توفیق نیابد چنان که نیافت. همین بازرگانان بودند که دربار انگلستان را واداشتند که کالسکه سلطنتی را با هشت اسب برای نقدعلی‌بیک بفرستند و برای چنان فرد بی‌ادب خیانت پیشه‌ای، وقت شرفیابی از پادشاه انگلستان گرفتند. پس سخن توماس هربرت یهوده نیست وقتی می‌نویسد:

«با این همه مهربانی، نمی‌دانم چه سبب شد که رفتار شاه ناگهان با ما تغییر کرد و تا روزی که به قزوین رسیدیم، دیگر شاه سفیر را به حضور نخواست. او دیگر تا مرد شاه را ندید و هیچیک از رجال دربار ایران نیز به دیدارش نیامد. بعد از آن معلوم شد که محمدعلی‌بیک را ظاهراً عمال شرکت هند شرقی با هدیه و پیشکش جلب کرده و با ما دشمن ساخته‌اند. این مرد از مقامی پست ترقی کرده و امروز تنها کسی است که مورد اعتماد و التفات شاه است. هر کس را که او بخواهد شاه می‌پذیرد و هر کس را او اراده کند می‌کشد، به همین سبب برای جلب محبت وی از هر طرف برایش پیشکش و هدیه می‌فرستند.»

کاتون و شرلی که هر دو از چشم شاه افتاده بودند طبق دستور به قزوین رفتند. کسی با آنها ملاقاتی نکرد مگر محمدعلی‌بیک گرک یراق‌باشی که از طرف شاه مأموریت داشت تا با کاتون مذاکره کند. اما این مذاکره از سرسیری بود و محمدعلی‌بیک به هیچیک از درخواستهای سفیر جواب صریح نداد. در خصوص رابرت شرلی هم گفت که شاه دیگر توجهی بدو ندارد و سفارتش هم در فرنگستان اساسی نداشته و حتی اعتبارنامه‌های شرلی را مورد تردید قرارداد و آنها را از کاتون گرفت و به شاه نشان داد و شاه هم آنها را مجعول خواند و از سرخشم در آتش افکند و دستور داد که رابرت شرلی از ایران بیرون رود.

این همه بی‌اعتنائی شاه و ناسپاسی دربار ایران در برابر کوششهای وی موجب شد که رابرت شرلی از شدت اندوه و حسرت بیمار گردد. بیماری او چندان نپایید و وی در ۱۳ ماه

ژویه ۱۶۲۸/ یازدهم ذی‌القعدة ۱۰۳۷ در همان شهر قزوین در گذشت. جسد او را زنش ترزیا در آستانه‌خانه‌اش به خاک سپرد و به قولی که در ستر به نظر می‌آید به امانت گذاشت تا با خود به اروپا برد. این زن وفادار که پس از شوهرش رنجهای فراوان کشید و تحقیرها دید و خفتها کشید و تهدیدها تحمل کرد همچنان نسبت به شوهر و دیانت خویش پایدار ماند. بعضی از مورخین نوشته‌اند که حتی در حیات شرلی، آن زن مورد تعقیب و تهدید قرار گرفته بود که چرا از دیانت اسلام دست کشیده و به آیین مسیح گرویده و مرتد شده و رابرت شرلی بر اثر اندوه فراوان ازین تهدیدها و تعقیبها بیمار شده و درگذشته است. شرح این ماجراها به تفصیل در کتب تاریخ و آثار محققین آمده. خلاصه پس از قبول مخاطرات فراوان، اما مقلی‌خان در آغاز ماه سپتامبر ۱۶۲۹/ محرم ۱۰۳۹^۱ بدان زن تیره‌بخت اجازه داد که از ایران بیرون رود و او نیز با جنازه شوهر خویش در ۱۸ سپتامبر از راه حلب به استانبول رفت و پس از سه سال توقف در آن شهر به رم سفر کرد. پاپ اوربن هشتم^۲ او را به مناسبت زجرهایی که در راه مسیحیت تحمل کرده بود به احترام تمام پذیرفت و در جمع زنان کرملی (کارملیت) مقامی منیع عطا کرد و در نزدیک کلیسای ماریا دلا اسکالا^۳ جای داد و در همین کلیسا جسد رابرت شرلی دفن گردید. چهل سال بعد از شوهرش، ترزیا در جهان تنها زیست و هنگامی که در سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ در گذشت وی را نیز در کنار شوهرش به خاک سپردند.

نه روز پس از مرگ رابرت شرلی، سفیر انگلستان سرداد مورکاتون نیز در گذشت. توماس هربرت از همراهان وی، مرگ او را بر اثر افراط در خوردن میوه و ابتلا به بیماری اسهال نوشته است. وی را در قبرستان آرامنه در قزوین مدفون ساختند. این توماس هربرت در سال ۱۶۰۶ به دنیا آمده و تحصیلات خود را در آکسفورد گذرانده بود و تازه جهت کاری به لندن آمده بود که همراه چندتن دیگر از اصیل زادگان انگلیسی به عضویت هیئت سیاسی درآمد و بیست ساله بود که به عنوان هیئت در بهار سال ۱۶۲۷ به قصد هندوستان سوار کشتی گل سرخ (رز) شد و در دسامبر آن سال به بندر سورات در هند رسید و از آن جا به ایران آمد. وی شرح وقایع من جمله خودکشی نقدعلی‌بیک را دقیقاً در کتاب خود آورده و توصیف

۱- اول سپتامبر ۱۶۲۹ برابر بود با ۲۲ محرم سال ۱۰۳۹ یعنی درست هفت ماه و بیست روز بعد از مرگ شاه عباس.

2- Urbain VII

3- Maria Della Scala

شاعرانه‌ای از کشور ما نموده و طرح دقیقی از شاه عباس به دست داده و نوشته است که وی مردی بود کوتاه قد با فعالیت فراوان که چشمانی کوچک و نگاهی نافذ داشت. ابرو نداشت ولی بینی وی درشت و متقاری بود و چانه‌اش برجسته بود. ریش نداشت ولی سبیلی داشت بلند و کلفت به طرف پائین افتاده. وی شاه ایران را به ادب و تواضع می‌ستاید ولی درنده‌خویی او را نیز ناگفته نمی‌گذارد و حتی می‌نویسد که این پادشاه همان کسی است که به سبب حد دیدگان فرزند خود را کور کرده و اکنون به سلامتی میهمانان خود جام می‌می‌زند و در حالی که سفیر انگلیس به علامت احترام از این عمل شاه بر پا ایستاده و کلاه از سر برداشته وی نیز عمامه خود را برای احترام سفیر از سر برمی‌دارد.

پس از مرگ کاتون، دکتر گوج^۱ که کشیش بود، بنابر وصیت سفیر، ریاست هیئت را بر عهده گرفت. ولی چون مردی بی‌تدبیر و ستیزه‌جو و تند خو بود، اعضای سفارت از یکدیگر جدا شدند و در دسته‌های جداگانه به بندر گمبرون (بندرعباس) رفتند و از آن میان هربرت از طریق اصفهان و بغداد و رود دجله، از راه خلیج فارس به بندر سورات در هند رفت و از راه جنوب آفریقا، پس از چهار سال، به انگلستان بازگشت. وی از شهرهای قم و کاشان و اصفهان و شیراز و اشرف به تفصیل یاد کرده و ضمناً بدین نکته اشاره کرده که در حین مسافرت بیماری اسهال وی عود کرده (کاتون هم به همین بیماری در گذشته بود) و بالاچار در چنان حال خرابی سیصد میل مسافرت را بر پشت شتر در قفسی گهواره مانند (کجاوه) طی نموده است. هربرت در ۱۲ ژانویه سال ۱۶۳۰ میلادی به لندن بازگشت. دو سال بعد تصویری از او کشیده شد که وی را در جامه سرخ سفر که در ایران می‌پوشید نشان می‌دهد که عمامه‌ای نیز بر سر دارد. این تصویر هنوز موجود است. وی در اول مارس ۱۶۲۸ در شهر یورک درگذشت.

بازرگانان انگلیسی شرکت هند شرقی

همین که کشتیهای شکست‌ناپذیر (آرمادا) فیلیپ سوم در مقابل ناوگان الیزابت اول ملکه انگلستان مغلوب و سرکوب شدند و تجارت انگلیسی در دریاها احساس امنیت کردند، از ملکه خواستند که در مورد تجارت با هند اقدام کند. ملکه الیزابت نیز این پیشنهاد را پذیرفت و بدین ترتیب در ۳۱ دسامبر سال ۱۶۰۰ میلادی (۲۹ جمادی‌الثانی ۱۰۰۹ هجری قمری) به فرمان

ملکه انگلستان «شرکت شرق»^۱ و بعد شرکتی برای تجارت با هند به نام «شرکت بازرگانان لندن که با هند شرقی تجارت می‌کنند» تأسیس شد و بعدها این شرکت به نام «شرکت هند شرقی»^۲ شهرت یافت و این همان شرکت عظیم و ثروتمند و مقتدر و حيله‌گری بود که سرانجام کارش از تجارت به سیاست و تصرف سراسر هند و استعمار میلیون‌ها هندی و بدبختی ملل همسایه هند کشید و نزدیک به چهار قرن پایگاه بزرگ استعماری انگلستان بود و برای تحکیم هر چه بیشتر سیاست استعماری خود کوشید تا زبان و فرهنگ قوم ایرانی را از هند براندازد و فرهنگ و زبان و تمدن انگلیسی را جایگزین آن نماید.

نخستین بازرگان انگلیسی که از طریق اقیانوس هند، به هندوستان رفت مردی بود به نام جیمز لانکاستر^۳ که در سال ۱۶۰۱ م/اول شعبان ۱۰۰۹ تا ۲۹ رجب ۱۰۱۰ به کشتی نشست و به هند روی آورد و دو سال بعد با محمولاتی گرانبها من جمله یک میلیون پوند یعنی در حدود پانصد تن فلفل به انگلستان بازگشت.

اما نخستین کسی از مردم انگلستان که کارگزاران شرکت هند شرقی را به تجارت با ایران تشویق و توصیه کرد جوانی بود موسوم به ریچارد استیل^۴ که در آرزوی ثروت و شهرت خود را به هندوستان رسانید (۱۰۲۳/۱۶۳۱). وی از طرف تجار انگلیسی، برای یافتن بازار پهناوری جهت عرضه و فروش قماش خاصه ماهوت و فاستونی انگلیسی - که مقادیر زیادی از آن نافروخته روی دست صاحبانش مانده بود - به همراه یکی از کارکنان شرکت هند شرقی به نام جان کراوتر^۵ به ایران آمد و با کمک سرراپرت شرلی توانست سه فرمان مشابه از شاه عباس دریافت دارد. شاه عباس در این فرمانها به فرمانداران بنادر تجارتی جنوب دستور داده بود که از بذل هرگونه مساعدتی به کشتیهای انگلیسی خودداری نکنند. یکی از این فرمانها نیز به بندر جاسک ارسال شد. زیرا ریچارد استیل و جان کراوتر آن بندر را برای تجارت مناسب تشخیص داده بودند. این انتخاب پس از مطالعات دقیقی بود که استیل و کراوتر در ضمن مسافرت به بنادر جنوب مثل گمبرون (عباسی) و ریشهر (نزدیک بوشهر کنونی) و بحرین (منعمه = منامه) کرده بودند. جاسک در نودمیلی شرق جزیره هرموز قرار داشت نزدیک

1- Levant Compauny

2- The East India Company

3- James Lancaster

4- Richard Steele

5- John Crawther

مدخل خلیج به دریای عمان. استیل در نامه‌ای که به سال ۱۶۱۶ میلادی برای شرکت هند شرقی فرستاده چنین گزارش داده:

«در ساحل ایران بندرهائی است که یک کشتی صدتنی هم به زحمت می‌تواند در آن جالنگر بیاندازد. اما اطلاع حاصل کرده‌ام که نزدیک دماغه جاسک کشتیهای پانصد و ششصد تنی هم می‌توانند به اندازه تیررس توپهای «ساکار»، دور از کناره، لنگر اندازند و این گونه کشتیها در بندر جاسک بهتر از کشتیهای کوچک می‌توانند از حملهٔ پرتغالیان جلوگیری کنند.»

انگلستان در تجارت با هند با مخالفت شدید پرتغالیان رو به رو بودند به طوری که پیش از تأسیس تجارتخانهٔ انگلیسیان در هند، جیمز اول پادشاه انگلستان نامه‌ای در جلب کمک و معاضدت برای نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورکانی هند فرستاد. در سال ۱۶۰۸/۱۰۱۷ نخستین کشتی شرکت هند شرقی به فرماندهی ویلیام هاوکین به بندر سورات از سواحل غربی هندوستان رسید و سفارش نامهٔ جیمز اول موجب پیشرفت کار انگلیسیها شد. چهار سال بعد، سه کشتی دیگر انگلیسی به فرماندهی تامس بست^۱ به سواحل هند وارد شدند و بست موفق شد که با اولیای محلی بندر سورات قراردادی منعقد کند و چندی بعد تجارتخانه‌ای در آن بندر بر پا سازد.

سه سال بعد، به علت مخالفت‌های آشکار و هر روزهٔ پرتغالیان، اولیای شرکت هند شرقی انگلیس بهتر آن دیدند که دربار انگلستان یک نمایندهٔ رسمی به دربار گورکانی هند یا به اصطلاح اروپاییان «مغول کبیر»^۲ بفرستد. جیمز اول یکی از رجال انگلستان را که مردی سفر کرده و دنیا دیده و آداب‌دان بود، به نام سرتامس رو^۳، بدین مهم برگزید.

سرتامس رو عقیده داشت که چون در فرمان شاه عباس در مورد ایجاد قلاع نظامی و مواضع استحکامی مورد لزوم در برابر استحکامات و دژهای پرتغالیان ذکر نشده و بندری هم خاص تجارت انگلیسیان مقرر نگردیده نمی‌توان از فرمان شاه ایران مشعر بر حمایت از بازرگانان انگلیسی و لزوم یاری بدانان از طرف فرمانداران و داروگان و سایر اولیای محلی

1- Thomas Best

۲- اروپاییان سلاطین عثمانی را «ترک کبیره» و سلاطین صفوی ایران را «صوفی کبیره» می‌نامیدند و سلاطین گورکانی هند را مغول کبیر و به زبان خودشان Grand Mongol و در انگلیسی great Mongol

3- S. T. Roe

و دولتی استفاده فراوان برد. او حتی انتخاب جاسک را به عنوان بندر مناسب از جانب استیل و کراوتر درست نمی‌دانست. سرتامس رو که شدیداً مایل بود به عنوان نماینده شرکت به دربار ایران مأمور شود نظریات خود را چنین بیان می‌کند:

«تجار ما در باب تجارت با ایران نمی‌دانند چه باید کنند. بندر جاسک برای فروش مالالتجاره ما محل مناسبی نیست و آنچه نیز تاکنون بدانجا فرستاده‌اند فروش نرفته. علاوه بر این، در این روزها، رابرت شرلی از جانب شاه عباس با مقام و عنوان سفارت به اسپانیا رفته است تا با پادشاه آن کشور قراردادی ببندد و به بازرگانان پرتغالی و اسپانیایی اجازه دهد که در بندر گمبرون و دیگر نقاط ساحلی خلیج فارس پایگاههای تجارتی دائر کنند و خرید و صدور کالاهای ایران را منحصر به خود سازند و در مقابل آن، هر ساله چندین کشتی ادویه و فلز و کتان هند برای فروش به ایران برند. اگر شرلی در مأموریت خویش توفیق یابد، کوشش و اقدامات مأموران شرکت ما به هدر خواهد رفت.»

سر مخالفت شرکت هند شرقی با رابرت شرلی و آن همه دوز و کلک‌های پنهانی و آشکار که شرلی را با همه نیت و صداقت باناکامی مواجه ساخت همین نکته بود و دور از حقیقت به نظر نمی‌رسد که غیر از سفارت بی‌موقع و جنجال برانگیز نقدعلی‌بیک و صحنه آرائیهای وی و رفتار محمدعلی‌بیک خزانهدار و سعایت او در باب کاتون و رابرت شرلی در نزد شاه عباس و دیگر کارهای وی از همین جاها آب می‌خورده، چنان که مورخین نوشته‌اند و توماس هربرت که خود انگلیسی و از بطانۀ آنان بوده بدین نکته تصریح کرده است.

سرتامس رو، در طریق منحصر ساختن تجارت ایران برای تجار انگلیسی کار را از اصرار و سماجت به جسارت و وقاحت رسانید. تا آن جا که طی نامه‌ای به شاه عباس نوشت که قرار تازه پادشاه ایران با دولت اسپانیا و صدور اجازه تجارت آزاد به تمام تجار مسیحی با مقررات فرمان شاهانه درباره بازرگانان انگلیسی مغایر است و هرگاه دولت ایران حق تجارت انحصاری به ملت دیگر اعطا کند انگلیسیان ناگزیر به نیروی نظامی و ناوهای جنگی متوسل خواهند شد.

بدین ترتیب فرمانی که استیل و کراوتر با خواهش و تمنا از رابرت شرلی و تملق‌ها و دم

برزمین زدن‌ها در برابر شاه عباس گرفته بودند، به جای آن که موجب تشکر و سپاس تجار انگلیسی شود، سندی برای اجرای مطامع آنان و وسیله‌ای برای ارباب و تهدید دولت ایران شده بود.

با این همه تجار انگلیسی کلاً با تندرویه‌های تامس رو موافق نبودند و برای حفظ منافع خود می‌خواستند، در آرامش و صلح با ایرانیان، روابط تجاری گسترده‌تری داشته باشند تا هم بتوانند اجناس فروش نرفته و به اصطلاح «بادکرده» خود را که در بندر سورات انباشته شده بود، در ایران «آب کنند» هم در غیبت رابرت شرلی از ایران با یک قرارداد تجارتی با دربار صفوی منعقد سازند. زیرا از آن بیم داشتند که مبادا، در این سفر رابرت شرلی با دولت اسپانیا قرارداد بازرگانی امضا کند و در نتیجه با امضای قرارداد تجارتی ایران و انگلیس مخالفت نماید.

چنین بود که جمعی از بازرگانان انگلیسی به ریاست ادوارد کاناک^۱ با کشتی جیمز^۲ در نوامبر سال ۱۶۱۶/ ذی‌القعدة ۱۰۲۵ به بندر جاسک فرود آمدند و اندکی بعد در اصفهان به حضور شاه عباس رسیدند (۲۲ ربیع‌الاول ۱۰۲۶/ ۳۱ مارس ۱۶۱۷). واسطه آنان برای رسیدن به حضور شهریار صفوی یک نفر انگلیسی بود به نام ویلیام روبنس^۳ که در اصفهان به فروش جواهر مشغول بود. میجر سایکس^۴ در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» می‌نویسد:

«شاه عباس نمایندگان تجار انگلیسی را به مهربانی تمام پذیرفت و به سلامتی جیمز پادشاه شراب خورد و روی زانوی خم کرده خود یک فرمان کاملاً رضایت بخش نوشت و بدانان داد و در مقابل کاناک قول داد که طاوس و بوقلمون که در ایران وجود نداشت و نیز نوعی سگ بسیار کوچک اسباب تفریح و بازی به ایران بیاورد.»

بدین ترتیب در مقابل وعده آوردن طاوس و سگهای از نژاد کوچک و ریز، تاجر زرننگ انگلیسی توانست فرمانی از شاه ایران در خصوص آزادی تجارت و قراردادی نسبة دقیق و مفصل درباره شرایط بازرگانی طرفین از دربار ایران به دست آورد و بر طبق اجازه شاهانه یک دفتر نمایندگی در شیراز و چند دفتر نمایندگی در اصفهان تأسیس کند. متن

1- Edward Connock

2- James

3- W. Rubens

4- Sykes (Major)

دقیقی از قرارداد مذکور به صورت پیش نویس در یک مجموعه خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت شماره ۵۰۳۲ باقی مانده است. این متن شامل بیست ماده است کلاً در باب آزادی تجار انگلیسی در خرید و فروش کالا و انتخاب بنادر و حق داشتن اسلحه و حمل و نقل کالاها و اجازه اقامت در هر نقطه از خاک ایران. چنان که ذکر شد صورت پیش نویس این قرارداد در دفتری آمده که ظاهراً محل ثبت قراردادها بود و برای رعایت اصول دیپلماتیک و رعایت شؤن مذهبی جای به جای زیر بعضی از کلمات نوشته شده «لاجورد» یا «سرخ» که می بایست آن کلمه در متن اصلی قرارداد به لاجورد (مرکب آبی) یا شنجرف (مرکب سرخ) نوشته شود، اینک متن قرارداد ایران و انگلستان در زمان شاه عباس اول که علی الظاهر نخستین قرارداد به صورت نوشته های فرنگی است یعنی موارد مختلف از هم جدا آمده و ضمناً جزئیات مسائل دقیقاً مطرح و روشن شده. در مقدمه مطلب هم تصریح شده که «مطلب اصلی جناب پادشاه عالی جاه» انگلیس آن بوده که «میانه طرفین و به شروطی که در ذیل مسطوراست و شرح در قلم آید» و اینک متن فرمان براساس ضبط دفتر مذکور:

هو

حکم عهد نامه که نواب گیتی ستانی قبل از گرفتن قلعه هرمز از پرتگال به
تجار و مردم انگلیس داده اند که به ممالک محروسه تردد نمایند.

هو الله سبحانه و تعالی

الملك لله نصر من الله و فتح قريب و بشر المومنين
يا محمد يا علي و مهر محرابی حاشیه دوازده امام عليهم السلام

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که چون درین اوقات از زمره
سلاطین عظیم الشأن فرنگ عالی جناب والاربت رفیع منزلت، سلطنت پناه
شوکت و حشمت دستگاه، نصف و معدلت انتباه، زبده السلاطین العظام
المسیحیه، قدوة الخواصین الکرام العیسویه، اعنی پادشاه عالی جاه آفتاب کلاه

سکندر بارگاه یعقوب پادشاه^۱، جعل الله آخرته خیر من اولیه، فرمانفرمای ممالک انگلیترا و اسکاسیا^۲ و فرنسیا و ایرلندا، معزاً للسلطنة و الشوكة و العظمة و الاقبال، با نواب همایون ما بادی الفت و آشنایی گشته زبده الاعاظم الفرنگیه دوارد و کوناک نام ایلچی کوچک با نامه محبت آیین به جهت انضباط سر رشته محبت و دوستی و استحکام قواعد الفت و آشنایی بدین دیار فرستاده اظهار تودد و اتحاد تمام به خدمت نواب همایون کرده اعلام نموده بود که من بعد فی مابین طریقه آمد شد مرعی بوده مردم ولایت انگلیس از تجار و سوداگران و غیر ذلک از راه دریا و خشکی به فراغ بال به ممالک محروسه شاهی و قلمرو همایون آیند و همچنین از قلمرو همایون ما تجار و سوداگران به آن ولایت رفته از طرفین کمال دوستی و آشنایی وقوع یابد و ایلچی مذکور به مسامع جلال رسانید که مطلب اصلی جناب پادشاه عالی جاه مشارالیه آن است که میانه نواب کامیاب اشرف و آن عالی جناب عهدنامه مشتمل بر قواعد محبت و دوستی به شروطی که در ذیل مسطور است در قلم آید:

اول آن که از جانب پادشاه عالی جاه همیشه ایلچی بزرگ^۳ یا کوچک در ممالک محروسه شاهی در رکاب نصرت انتساب همایون ما بوده باشد و هرگاه پادشاه عالی جاه انگلیس نیز جهت استحکام قواعد محبت و دوستی که در میانه واقع شده ایلچی ازین جانب طلب نماید ما نیز از این طرف ایلچی روانه نماییم که آن جا بوده از جانبین سر رشته محبت و دوستی را نگاه دارند. [۲] دیگر آن که هرگاه مردم ولایت انگلیس از بنادر متعلقه به ممالک محروسه، خواه سایر بنادر و خواه راه خشکی تردد نمایند سفاین و کشتیهای بزرگ و کوچک ایشان به بنادر بیرون آید از هر قسم متاعی و هر جنس که بوده

۱- مقصود از یعقوب پادشاه همان King James است. در دفتر آمده که نام وی به طلا نوشته شود و احتراماً در حاشیه.

۲- یعنی ناحیه اسکاتلند: Ecosse

۳- ایلچی بزرگ به همان معنا که امروز سفیر کبیر خوانده می شود یعنی کسی که مستقیماً از جانب پادشاه انگلستان با معرفی نامه و اختیارات خاصی به ایران می آمده و ایلچی کوچک بازرگانی بودند که از جانب شرکت هند شرقی به ایران می آمدند. بر این اساس سردرمرکاتون سفیر کبیر بود و ایلچی بزرگ وادواردکاناک ایلچی کوچک.

باشد حکام و داروغگان بنادر و غیر ذلک، سوای آنچه در میانه قرار یابد، طمع و توقعی ننموده مزاحمت به حال مردم ایشان نرسانند و آن قدر اسب و استر و اشتر که به جهت حمل اجناس ضرورت داشته باشد سامان و سرانجام نموده به ایشان کرایه دهند که اجناس خود را به هر جا که خواهند نقل نمایند و کرایه آنچه معمول بوده باشد ستاده زیاده نطلبند.

[۳] دیگر کشتی انگلیسی که به بنادر آید، آنچه مردم انگلیس جهت ماکول ضرورت داشته باشند، به قیمتی که در میانه خود خرید و فروخت می نمایند بدیشان نیز به همان قیمت فروخته زیاده طلبی نکنند.

[۴] دیگر العیاذ بالله در دریا طوفانی واقع شود که کشتی شکست یابد احدی بدان علت مزاحم حال ایشان نشده گذارند که مال خود را به هر طریق که داند و توانند از دریا بیرون آورند و اگر احدی چیزی از مال ایشان به دست آورد بالتمام به صاحبان تسلیم نموده طمع و توقعی ننمایند.

[۵] دیگر آن که تجار انگلیسی هر متاعی که آورند، به هر شهر و ولایت که خواهند، برده خرید و فروخت نمایند و آنچه خواهند در عوض خریداری کنند احدی مانع نشود و تکلیف فروختن اجناس در بنادر ننمایند و گذارند که هر جا رضا داشته باشند برند.

[۶] دیگر زرنقد که به جهت خریداری اجناس آورند هر قسم متاعی خواهند خریداری نموده هیچ آفریده مانع نشده گذارند که خریداری نمایند.

[۷] دیگر آن که چون مردم انگلیس به ممالک محروسه آیند به دین و آیین خود بوده احدی به عتف تکلیف مسلمانی برایشان نکند و چون دین و مذهب امور قلبی است که میانه بنده و حضرت حق سبحانه و تعالی است و به غیر از حضرت پروردگار دیگری را در دلها راه نیست هر کس داند و دین خود باید که احدی در ممالک محروسه تکلیف مسلمانی بر مردم انگلیس ننماید و اگر احدی از مردم ایشان در ممالک محروسه به رضا و رغبت خود مسلمان شود، هر جا و محل که خواهد بوده باشد و مال او تعلق به او داشته باشد.

[۸] دیگر آن که جمعی از مردم انگلیس که به تجارت و سوداگری به

ممالک محروسه آیند هر قسم اسلحه و یراقی که خواهند نگاه دارند احدی متعرض نشود و اگر احدی از هر طبقه در میانه ایشان دزدی یا حرامیگری نماید، اگر در محل دزدی یا حرامیگری آن کس کشته شود حکام متعرض نشوند و اگر دزد یا حرامی گرفتار شود، اگر دزد یا حرامی مسلمان باشد حکام آن محل در حضور قونصل بعد از خاطر نشان او را به جزا و سزا رسانند و اگر فرنگی باشد قونصل او را به قتل رسانند.

[۹] دیگر آن که ایلچی که از جانب پادشاه عالی جاه انگلیس به ممالک محروسه آید. خواه بزرگ و خواه کوچک، در دارالسلطنه اصفهان و هر محل و خانه‌ای که به جهت مسکن ایلچی قرار یابد، هرگاه ایلچی از آن جا به جای دیگر رود آن خانه را به کس دیگر ندهند و به مردم آن ایلچی سپارند که تا بازگشتن او مردم او نگاه دارند و داروغگان و کلانتران و عمال دیوان نیز در آنجا مسکن نازند.

[۱۰] دیگر آن که اگر از مردم ایلچی در ممالک محروسه امری حسابی صدور یابد او را گرفته نزد ایلچی فرستند که او را تنبیه نماید و حکام و داروغگان بدون علت مزاحمت به حال انگلیس ننمایند و طمع و توقعی ننمایند.

[۱۱] دیگر آن که هرگاه ایلچیان انگلیس خواهند که در شهرهای قلمرو همایون ما نایی که به اصطلاح فرنگیه قونصل^۱ می‌نامند تعیین نمایند که راتق و فاتق مهمات ایشان بوده باشد. حکام کرام اعزاز و احترام قونصل ایشان که به اختیار خود در ممالک محروسه تعیین نموده باشند به جای آورده صورت این عهدنامه که در دست هر یک باشد به مضمون آن عمل نموده تجاوز ننمایند.

[۱۲] دیگر آن که در هر شهر و ولایت که قونصل ایشان باشد و از احدی نسبت به مردم انگلیس تعدی و بی حسابی واقع شود، قونصل به حاکم آن محل گوید. اگر حاکم غوررسی نکند، قونصل مزبور حقیقت را به ایلچی که در

رکاب نصرت انتساب بوده باشند اعلام نماید که ایلچی به خدمت اشرف عرض نماید که نواب همایون ما رفع بی حساب نموده هر یک مرتکب آن شده باشد تنبیه فرماییم.

[۱۳] دیگر آن که چند نفر کلمه‌چی از جانب ایلچی انگلیس در ممالک محروسه و قلمرو همایون محل اعتماد ایشان باشد، به سخنان ایشان که از زبان قونصل و ایلچی گویند اعتماد نموده به آن عمل نمایند و به نوعی که مردم انگلیس را حرمت و عزت می‌دارند کلمه‌چیه‌ای ایشان را نیز معزز و محترم دارند.

[۱۴] دیگر آن که هر کس به رضای خود ملازم مردم انگلیس شود، از هر طبقه و موجب و مرسوم از ایشان گیرد احدی مزاحم نشود.

[۱۵] دیگر اگر از جانب ولایت روم یا جای دیگر مردم انگلیس را به اسیری بیاورند و در ممالک محروسه و قلمرو همایون بفروشند و مردم انگلیس ایشان را بشناسند اگر به اسلام در نیامده باشد به هر قیمت که خریده باشند همان قیمت را از ایشان ستاده اسیر را به ایشان سپارند.

[۱۶] دیگر در شهری که مردم انگلیس باشند و احدی از ایشان فوت شود مال او را آنچه داشته باشد احدی مدخل ننموده گذارند که ایلچی و قونصل ایشان موافق ملت عیسوی ضبط نموده به وارث رسانند و محلی که جهت مقبره موتی جماعت مسیحیه دارند ایشان نیز مقبره نموده احدی مانع نشود.

[۱۷] دیگر اگر احدی از مردم انگلیس در ممالک محروسه کدخدایی اختیار نموده دختران نصاری، خواه از ارامنه و خواه سایر عیسویه خواستگاری نماید فرزندان که به هم رسانند هرگاه پدر و مادر فوت شود، حافظی از طبقه نصاری نداشته باشد و به اسلام در نیامده باشند او را به ایلچیان و قونصل انگلیس سپارند که محافظت نماید.

[۱۸] دیگر متاعی که مردم انگلیس به ممالک محروسه آورند و از ممالک محروسه به ممالک فرنگ و هر جا که خواهند برد در باب باج و ده یک به نوعی که در استنبول و حلب و سایر ولایات روم با ایشان عمل می‌نمایند، در ممالک محروسه نیز به همان قاعده عمل نموده باج و ده یک

موافق همان بازیافت نمایند و زیاده از آن طلب ننمایند و راهداران راهداری موافق معمول قدیم ستاده زیادتی نکنند و آنچه از اموال مردم انگلیس دزد و حرامی برد، حکام و راهداران آن محل پیروی نموده مال ایشان را پیدا کرده در حضور قونصل و کشیش ایشان موافق شرع خاطر نشان نموده تسلیم نمایند والا خود از عهده بیرون آیند.

[۱۹] دیگر اگر میان مسلمانان و مردم انگلیس در دادوستد معاملات قضایای جزئی روی نماید که رجوع به شرع شود، حکام ایشان را نزد قونصل انگلیس فرستند که قونصل ایشان را به شرع برده آنچه موافق حکم شرع باشد به عمل آورند و اگر معامله کلی و زیاده از بیست تومان باشد، قونصل ایشان را نزد ایلچی انگلیس که در دادگاه معلی باشد فرستند که ایلچی در حضور قضات اسلام آنچه موافق شرع شریف باشد عمل نماید.

[۲۰] دیگر هر متاعی که مردم انگلیس به ممالک محروسه آورند و در ممالک محروسه به مدعای ایشان فروخته نشود و خواهند که به محل دیگر برند، احدی مانع نشده گذارند که متاع خود را به انگلیس و هر محل دیگر که خواهند و رضا داشته باشند برند. خلاف آن از سپاهی و رعیت تا تجار و سوداگران و سایر مردم ما و ایشان به عمل نیاید.

در قلم آید که مضامین آن ابدالدهر در میانه این دو سلسله باقی بوده خلاف آن از سپاهی و رعیت و تجار و سوداگران و سایر مردم ما و ایشان به عمل نیاید. نواب کامیاب ما نیز حسب الاستدعا مشروط مذکور را اذعان فرموده مقرر داشتیم که بیگلربیگیان عظام و امرا و حکام کرام و وزرا و عمال ذوی الاحترام و داروغگان و ملک التجار و قافله باشیان و سایر مباشران مهمات دیوانی ممالک محروسه شاهی و قلمرو همایون مشروط مذکور را - که در میانه نواب کامیاب همایون ما و عالی جناب پادشاه و الاجاه فرمانروای ممالک انگلیس وقوع یافته - منظور داشته از مدلول آن در نگذرند و در کل مواد لوازم محبت و دوستی مرعی و مسلوک داشته اموری که مغایر اتحاد و یگانگی است معمول نداشته بدین قاعده عمل نمایند و در ترفیه احوال این طبقه که از عباد الهی و آفریده پروردگار عالمیان اند کوشیده خلاف کننده این

مضامین را مورد عتاب و خطاب پادشاهانه شناسند. از جوانب برین جمله روند و هر ساله به حکم و تأکید مجدد محتاج ندانند و چون به مهر مهر آثار اشرف اقدس اعلیٰ مزین و محلی گردد اعتماد نمایند و در باب قدغن دانند. تحریراً فی غرة شهر رمضان المبارک سنة ست و عشرين و الف^۱.

چنان که ملاحظه می‌شود، نخستین ماده این قرارداد مربوط به روابط دیپلماتیک مستمر و وجود سفرای مقیم طرفین در پایتخت‌های یکدیگر بوده است و این مطلب برای اولین بار درین قرار مطرح شده. زیرا تا آن روزگار موضوع استقرار سفرای دائم و مقیم هرگز مطرح نبوده است. از آغاز ایجاد روابط سیاسی از طرف ایران با دول بیگانه هیچگاه سفیری از ایران به کشور خارجی رفته و از کشورهای خارجی نیز سفیر مقیم به ایران نیامده بود بلکه سفرائی که به ایران آمده بودند همه برای تحویل نامه و گزارش پیام پادشاه متبوع به پادشاه ایران بودند و از ایران هم اگر کسی به عنوان سفارت به دربارهای اروپا و آسیائی رفته به صورت موقتی و صرفاً برای رساندن نامه و پیام پادشاه ایران بوده و چنین سفرائی موظف بودند که به محض ایفای وظیفه، از دربار مورد اقامت اجازه بازگشت بخواهند و به کشور خود بازگردند. البته در ایران روزگار شاه عباس نیز موضوع سفارت مقیم فقط در همین قرارداد و بر روی کاغذ مطرح گردید و هرگز جامه عمل نپوشید و در ایران این کار عملی نشد مگر در روزگار فتحعلی شاه یعنی حدود دویست سال بعد، با این حال ذکر این موضوع در قرارداد، یادآور ارزش فراوانی بود که دولت بریتانیا و جامعه بازرگانان انگلیسی برای تجارت با ایران قائل بودند.

اما مواد ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹ نیز قابل توجه است. زیرا نخستین قدمهای استعمار و حق قضاوت قسولی (کاپیتولاسیون) را ارائه می‌کند و از این زمان است که به قونصل‌های انگلستان اجازه داده می‌شود که در مسائل قضائی دخالت کنند تا آنجا که قونصل‌ها اجازه می‌یابند بلکه این حق بدانان داده می‌شود که در مجازات دزدان و حرامیانی که متعرض تجار انگلیسی بشوند شرکت جویند و اگر دزد یا حرامی باشد حق کشتن وی به قونصل‌ها واگذار می‌گردد. امر دیگری که شایان کمال توجه و تأمل است این است که طبق ماده ۱۳ قرارداد مترجمین سفارت یعنی اعضاء محلی سفارت انگلستان نیز در ایران از «عزت

و حرمت، خاصی در حد «مردم انگلیس» برخوردار شده بودند و به عبارت دیگر اتباع ایرانی که به عنوان مترجم در خدمت سفیر یا قونصل انجام وظیفه می نمودند از حقوق دیپلماتیک برخوردار می شدند.

قرارداد تجارتي ایران و انگلستان در اول ماه رمضان سال ۱۰۲۶/ شنبه ۲۲ اوت ۱۶۱۷ منعقد و کاناک در اصفهان و شیراز تجارتخانه هایی دایر کرد و سال بعد نیز به جزیره هرموز رفت تا کشتیهای انگلیسی را که از هند با کالاهای فراوان به آن بندر آمده بودند باز دید کند و وسائل حمل کالاهای مزبور را فراهم نماید. اما در نزدیکی جزیره ناگهان با بعضی از همراهان خود در گذشت و چنین شایع شد که پرتغالیان آنان را مسموم ساخته اند. پس از وی تامس بارکر^۱ دستیارش به جای وی به نمایندگی از شرکت هند شرقی به مذاکره در باب خرید ابریشم پرداخت و چون اودر ۱۶۱۹/۱۰۲۸ درگذشت، ادوارد مونوکس^۲ در ۱۶۲۰/۱۰۲۹ هـ سمت نمایندگی یافت.

شاه عباس یکی دو سال انگلیسیان را بازی داد تا این که در سالی ۱۰۲۹ (۲۸ نوامبر ۱۶۱۹ تا ۱۸ اکتبر ۱۶۲۰) با عثمانیان صلح دلخواهی کرد و بر آن شد که به دست انگلیسیان دست عمال پرتغال و اسپانیا را از جزیره هرموز بلکه سراسر خلیج کوتاه کند و سر ما را با دست دشمن بگوید. ازین لحاظ به نمایندگان شرکت هند شرقی روی خوش نشان داد تا آن جا که به نماینده شرکت اجازه داد که خود به گیلان رود و هر جور ابریشمی را که می پسندد انتخاب کند. ظاهراً شاه کهنه کار رند با اظهار مهربانیها توانسته است که مقداری از ابریشمهای بنجل خود را به انگلیسیها بفروشد. پیترو دلا واله^۳ سیاح ایتالیائی چنین می نویسد:

«انگلیسیان دویست بار از ابریشم گیلان به اصفهان آورده بودند که قسمتی از بهای آن پرداخته شده بود. آنان امیدوار بودند که بقیه را نیز از فروش کالاهای خود در اصفهان بپردازند. ولی بر سر راهداری میان ایشان و فرجقای خان که کار راهداری کشور را نیز در اختیار دارد اختلاف افتاد. زیرا از پرداختن حق راهداری که چیز عمده ای هم نبود انگلیسیها خودداری

1- Thomas Barker

2- Edward Monox

3- Pietro dellal Valle

می‌کردند...

... اصولاً مردم ایران به انگلیسیان به چشم کینه می‌نگرند. زیرا با خریدن ابریشم ایران، بسیاری از تجار و وزرا و اعیان کشور را از سودی که می‌بردند محروم ساخته‌اند... کار این کینه و دشمنی بدان جا رسیده است که در برخی نقاط به تحریک سران و بزرگان دولت با ایشان بدرفتاریهای بسیار کرده و چندتن از عمال و مأموران تجار انگلیسی را به سختی مضروب و مجروح کرده و این کار را به گردن دزدان و راهزنان گذاشته‌اند. شاه نیز در مجالس خصوصی از ایشان به نیکی نام نمی‌برد. زیرا آگاه است که آنان دزدان دریائی هستند و در ایران دزد آبرویی ندارد.

عمال شرکت هند شرقی می‌خواستند با خریدن ابریشم گیلان، شاه عباس را فریب دهند و بدین بهانه ابریشم دیگر نقاط را به صورت قاچاق از رعایای شاه ارزان بخرند و صادر کنند. ولی به طوری که شنیده‌ام خود فریب خورده‌اند و شاه عباس به بهانه این که جز آن ابریشمی موجود نیست مقداری ازین متاع را که نامرغوب و در سختی مثل چوب است به ایشان فروخته و در برابر بهای ابریشم مرغوب را مطالبه می‌کند.»

با این حال، شاه عباس جانب انگلیسیها را گرامی می‌داشت زیرا از پرتغالیان و اسپانیاییها و غرور و تکبر فراوان آنان شدیداً متنفر بود و این خیال در سر می‌پروراند که روزی ریشه آنان را برکند. وقتی جنگ با ترکان عثمانی پایان گرفت موقع آن رسید که پای پرتغالیان نیز از خلیج و جزایر و سواحلش قطع شود. ازین روی به امامقلی خان دستور داد که با افسران و روسای هند شرقی در ایران به مذاکره بنشیند و از آنان بخواهد که با ناوگان خود از طریق دریا به قشم و سپس به هرموز حمله برند و نیروی دریایی پرتغال را در هم کوبند تا دولت ایران بتواند از طریق زمین پایگاههای پرتغالی را در بنادر متصرف شود و سرانجام قشم و هرموز را از دشمن باز پس گیرد. انگلیسیها نخست زیر بار نرفتند و پیشنهاد جنگ دریائی و حمله به دژ نظامی هرموز را نپذیرفتند. زیرا اولاً درین هنگام روابط دولت انگلستان و اسپانیا بهبود یافته بود، ثانیاً افسران و مالکین کشتیها از نتیجه حمله به هرموز و فتح آن جزیره آسوده خاطر نبودند. ولی امامقلی خان آنان را تهدید کرد که اگر با ایران در جنگ با پرتغالیان و حمله به هرموز همکاری نکنند، جمیع کالاهای ایشان در داخل کشور ضبط و مصادره و کلیه امتیازات

داده شده به شرکت لغو و باطل خواهد شد. این تهدید شدید موجب شد که انگلیسیان حاضر به جنگ با پرتغالیان شوند. بین طرفین قراردادی در میناب امضاء شد که وظایف طرفین را در حین جنگ و بعد از غلبه بر دشمن روشن می‌سازد، بدین ترتیب:

اول - در صورتی که بعون الله، ایرانیان و انگلیسیان در جنگ پیروز شود، مقرر است که استحکامات جزیره هرموز - تا زمانی که شاه عباس ایران تصمیم تازه‌ای نگرفته - به توسط ناوگان ایرانی و انگلیسی تصرف شود.

دوم - درآمدهای گمرکی به طور تساوی بین طرفین تقسیم خواهد شد و کالاهای انگلیسی از حقوق گمرکی معاف خواهد بود.

سوم - زندانیان مسلمان متعلق به دولت ایران و زندانیان مسیحی متعلق به کمپانی خواهد شد و طرفین تعهد می‌کنند که هیچیک از زندانیان را مجبور به تغییر مذهب نکنند.

چهارم - ایرانیها متعهد خواهند شد که نصف هزینه جنگی را اعم از خواربار و اسلحه و مهمات و زیان ناویه‌ها را بپردازند.

پنجم - غنائم جنگی به تساوی میان دو طرف تقسیم خواهد شد.

بعد از عقد این قرارداد بود که امامقلی خان به قشم حمله برد و در جنگی که بین قوای متحد ایران و انگلیس از طرفی و پرتغال و اسپانی از طرف دیگر درگرفت و دولت ایران توانست جرون و قشم و هرموز را از دست پرتغالیها بیرون آورد.

در زمان جانشین شاه عباس یعنی نوه او شاه صفی قرار داد تجاری ایران و انگلستان با اختلافاتی نه چندان زیاد با قرارداد شاه عباس تجدید شد بهتر است این متن مهم را که دومین قرارداد رسمی بین ایران و انگلیس است به ترتیبی که در دفتر مذکور آمده بیاوریم.

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که چون قبل ازین از زمرة سلاطین عظیم الشان فرنگ عالی جناب والا مرتبت رفیع منزلت، سلطنت و شوکت پناه، حشمت و نصفت و معدلت دستگاه، عظمت و جلالت انتباه، زبده السلاطین العظام العیویه، قدوة الخواقین الکرام المسیحیه، راعنی پادشاه والا جاه خورشید کلاه سکندر سپاه، فرمان فرمای ممالک انگلیترا و اسکاسیه و

فرنسیه و ایرلندا [یعقوب پادشاه^۱ جعل الله آخره خیر من اولاه] معزاً للسلطنة و الشوكة و العظمة و الاقبال با اعلی حضرت نواب جنت بارگاه غفران پناه فردوس آرامگاه علیین آشیانی^۲ بادی الفت و آشنائی گشته زبده الاعاظم فرنگیه دواردو کوناک نام ایلچی کوچک با نامه محبت آیین به جهت انضباط سر رشته محبت و دوستی و استحکام قواعد و روابط الفت و آشنایی بدین دیار فرستاده و اظهار و داد و افشای اتحاد به خدمت اعلی حضرت پادشاه جنت بارگاه کرده و ابلاغ نموده بود که من بعد فی مابین طریقه آمد شد مرعی بوده مردم ولایت انگلیس از تجار و سوداگران و غیر ذلک از راه دریا و خشکی به فراغ بال به ممالک محروسه شاهی و قلمرو همایون آیند و همچنین از قلمرو همایون تجار و سوداگران بدان ولایت رفته از طرفین کمال دوستی و نهایت آشنایی وقوع یابد و ایلچی مذکور معروض زین دولت و مرفوع سده حشمت گردانیده مطلب اصلی عالی جناب پادشاه و الاجاه مشعر بر آن است که میانه نواب جنت بارگاه و آن عالی جناب عهدنامه مشتمل بر قواعد محبت و دوستی به شروطی که در ذیل مسطور است در قلم آید و مضامین آن ابدالدهر در میانه این دو سلسله باقی بوده:

[۱] آن که از جانب پادشاه عالی جاه همیشه ایلچی بزرگ یا کوچک در ممالک محروسه پادشاهی در رکاب نصرت انتساب همایون ما بوده باشد و هرگاه پادشاه عالی جاه انگلیس نیز جهت استحکام قواعد محبت و دوستی که در میانه واقع شده ایلچی ازین جانب طلب نماید ما نیز از این طرف ایلچی روانه نماییم که آنجا بوده از جانبین سر رشته محبت و دوستی را نگاه دارند.

[۲] دیگر آن که هرگاه مردم ولایت انگلیس از بنادر متعلقه به ممالک محروسه خواه سایر بنادر خواه راه خشکی تردد نمایند، سفاین و کشتیهای بزرگ و کوچک ایشان به بنادر بیرون آید از هر قسم متاعی و هر جنس که بوده

۱ - جمله بین دو قلاب در حاشیه تا بین السطور آمده احتراماً. ضمناً باید دانست که یعقوب پادشاه غرض از اعلی حضرت جیمز پادشاه انگلستان است.

۲ - مقصود شاه عباس صفوی است.

باشد، حکام و داروغگان بنادر و غیر ذلک سوای آنچه در میانه قرار یافته طمع و توقعی ننموده و مزاحمت به حال مردم ایشان نرسانند آن قدر اسب و استر و شتر که به جهت حمل اجناس ضرورت داشته باشد سامان و سرانجام نموده بدیشان کرایه دهند که اجناس خود را به هر جا که خواهند نقل نمایند و کرایه آنچه معمول بوده باشد ستاده زیاده نطلبند.

[۳] دیگر کشتی انگلیس که به بنادر آید، آنچه مردم انگلیس جهت ماکول ضرورت داشته باشند به قیمتی که در میانه خود خرید و فروخت می نمایند بدیشان نیز به همان قیمت فروخته زیاده طلبی نکنند.

[۴] دیگر العیاذ بالله در دریا طوفانی واقع شود که کشتی شکست یابد احدی بدان علت مزاحم حال ایشان نشده بگذارند که مال خود را به هر طریق که داند و توانند از دریا بیرون آورند و اگر احدی چیزی از مال ایشان به دست آور بالتمام به صاحبان تسلیم نموده طمع و توقعی ننمایند.

[۵] دیگر آن که تجار انگلیسی هر متاعی که آورند - به هر شهر و ولایت که خواهند - برده خرید و فروخت نمایند و آنچه خواهند در عوض خریداری کنند احدی مانع نشود و تکلیف فروختن اجناس در بنادر ننمایند و گذارند که هر جا رضا داشته باشند برند.

[۶] دیگر زرنقد که به جهت خریداری اجناس آورند هر قسم متاعی که خواهند خریداری نموده هیچ آفریده مانع نشده گذارند که خریداری نمایند.

[۷] دیگر آن که چون مردم انگلیس به ممالک محروسه آیند به دین و آیین خود بوده احدی به عتف تکلیف مسلمانی بر ایشان نکند و چون دین و مذهب امور قلبی است که میانه بنده و حضرت حق سبحانه و تعالی است و به غیر از حضرت پروردگار دیگری را در دلها راه نیست. هر کس داند و دین خود. باید که احدی در ممالک محروسه تکلیف مسلمانی بر مردم انگلیس ننماید و اگر احدی از مردم ایشان در ممالک محروسه به رضا و رغبت خود مسلمان شود، در هر جا و محل که خواهد بوده باشد و مال او تعلق به او داشته باشد.

[۸] دیگر آن که جمعی از مردم انگلیس که به تجارت و سوداگری به

ممالک محروسه آیند هر قسم اسلحه و یراقی که خواهند نگاه دارند احدی متعرض نشود و اگر احدی از هر طبقه در میانه ایشان دزدی یا حرامیگری نماید، اگر در محل دزدی یا حرامیگری حرامی، آن کس کشته شود حکام متعرض نشوند و اگر دزد یا حرامی گرفتار شود، اگر دزد یا حرامی مسلمان باشد حکام آن محل در حضور قونصل، بعد از خاطر نشان، او را به جزا و سزا رسانند و اگر فرنگی باشد قونصل او را به قتل رسانند.

[۹] دیگر آن که هرگاه ایلچی که از جانب پادشاه عالی جاه انگلیس به ممالک محروسه آید، خواه بزرگ خواه کوچک، در شهرهای قلمرو همایون نایی که به اصطلاح فرنگیه قونصل می نامند تعیین نماید که راتق و فاتق مهمات ایشان بوده باشد. حکام کرام اعزاز و احترام قونصل ایشان که به اختیار خود در ممالک محروسه تعیین شده باشند به جای آورده صورت این عهدنامه همایون که در دست هر یک باشد به مضمون آن عمل نموده تجاوز ننماید.

[۱۰] دیگر در هر شهر و ولایت که قونصل ایشان باشد و از احدی نسبت به مردم انگلیس تعدی و بی حسابی واقع شود، قونصل به حاکم آن محل گوید. اگر حاکم غوررسی نکند، قونصل حقیقت را به ایلچی که در رکاب نصرت انتساب بوده باشد اعلام نماید که ایلچی به خدمت اشرف عرض نماید که نواب همایون ما رفع بی حساب نموده هریک مرتکب آن شده باشد تنبیه فرماییم.

[۱۱] دیگر آن که چند نفر کلمه چی^۲ که از جانب ایلچی انگلیس در ممالک محروسه و قلمرو همایون محل اعتماد ایشان باشد به سخنان ایشان که از زبان قونصل و ایلچی گویند اعتماد نموده به آن عمل نمایند و به نوعی که مردم انگلیس را حرمت و عزت می دارند کلمه چیهای ایشان را نیز معزز و محترم دارند.

[۱۲] دیگر اگر از جانب ولایت روم یا جای دیگر مردم انگلیس را به اسیری آورند و در ممالک محروسه و قلمرو همایون بفروشد و مردم انگلیس

ایشان را بشناسند، اگر به اسلام در نیامده باشند به هر قیمت که خریده باشند همان قیمت را از ایشان ستاده اسیر را به ایشان بپارند.

[۱۳] دیگر در هر شهر که مردم انگلیس باشند و احدی از ایشان فوت شود، مال او را آنچه داشته باشد احدی مدخل ننموده گذارند که ایلچی و قونصل ایشان موافق ملت عیسوی ضبط نموده به وارث برساند و محلی که جهت مقبره موتی جماعت مسیحیه دارند ایشان نیز مقبره نموده احدی مانع نشود. [۱۴] دیگر متاعی که مردم انگلیس به ممالک محروسه آورند و از ممالک محروسه فرنگ و هرجا که خواهند بود، در باب باج و ده یک به نوعی که در استنبول و حلب و سایر ولایت روم با ایشان عمل می نمایند در ممالک محروسه نیز به همان قاعده عمل نموده باج و ده یک موافق همان باز یافت نمایند و زیاده از آن طلب ننمایند و راهداران راهداری موافق معمول قدیم ستاده زیادتى نکنند و آنچه از اموال مردم انگلیس دزد و حرامی برد، حکام و راهداران آن محل پیروی نموده مال ایشان را پیدا کرده در حضور قونصل و کشیش ایشان موافق شرع خاطر نشان نموده تسلیم نمایند والا خود از عهده بیرون آیند.

[۱۵] دیگر اگر میانه مسلمانان و مردم انگلیس در دادوستد معاملات قضایای جزئی روی نماید که رجوع به شرع شود، حکام ایشان را نزد قونصل انگلیس فرستند که قونصل ایشان را به شرع برده آنچه موافق حکم شرع باشد به عمل آورند و اگر معامله کلی و زیاده از بیست تومان باشد، قونصل ایشان را نزد ایلچی انگلیس که در دادگاه معلی باشد فرستد که ایلچی در حضور قضات اسلام آنچه موافق شرع شریف باشد عمل نماید.

[۱۶] دیگر اگر احدی از مردم انگلیس در ممالک محروسه کدخدایی اختیار نمود^۱، دختران نصاری خواه از ارامنه و خواه سایر عیسویه خواستگاری نماید، فرزندان که به هم رسانند هرگاه پدر و مادر فوت شود حافظی از طبقه نصاری نداشته باشد و به اسلام در نیامده باشند او را به ایلچیان

۱ - کدخدایی اختیار نمود به معنای ازدواج نمود است. کدخدایی یعنی همسر گرفتن، زن گرفتن.

و قونصل انگلیس سپارند که محافظت نماید.

[۱۷] دیگر هر متاعی که مردم انگلیس به ممالک محروسه آورند و در ممالک محروسه به مدعای ایشان فروخته نشود و خواهند که به محل دیگر برند، احدی مانع نشده گذارند که متاع خود را به انگلیس و هر محل دیگر که خواهند و رضا داشته باشند برند. خلاف آن از سپاهی و رعیت تا تجار و سوداگران و سایر مردم ما و ایشان به عمل نیاید.

واعلی حضرت جنت بارگاه گیتی ستانی علین آشیانی حسب الاستدعای ایشان شروط مذکور را اذعان فرموده بودند و در این اوقات خجسته ساعات که سریر سلطنت ابد مقرون و اورنگ خلافت روز افزون به وجود فایض - الجود نواب کامیاب اشرف اقدس همایون زیب و زینت یافته د وارد و کوناک ایلچی کوچک^۱ مذکور به پایه سریر گردون مسیر آمده مجدداً استدعا نمود که به نوعی که در زمان نواب جنت بارگاه غفران پناه عهدنامه مشتمل بر قواعد الفت و یگانگی نوشته شده والی انقراض الزمان آن قاعده ابد بنیان مرعی خواهد بود، میانه نواب کامیاب اشرف همایون و عالی جناب پادشاه والاجاه ستاره سپاه قواعد آن عهدنامه مشید و مستحکم گردد. چون نواب کامیاب اشرف همایون قاعده اعلی حضرت شاه گیتی ستان علین آشیان را منظور داشته از تجویز مذکور تجاوز نداریم. حسب الالتماس، به دستوری که در زمان شاه جنت بارگاه مقرر شده و در فوق قلمی گردیده شروط مذکور را تجویز و اذعان فرموده مقرر داشتیم و بیگلربیگیان و امرا و حکام کرام و وزرا و عمال ذوی الاحترام و داروغگان و ملک التجار و قافله باشیان و سایر مباشران مهمات دیوانی ممالک محروسه شاهی و قلمرو همایون شروط مذکور را که در میانه اعلی حضرت نواب جنت بارگاه غفران پناه و عالی جناب فرمانفرمای مملکت انگلیس وقوع یافته بود و الحال میانه نواب کامیاب

۱- در منابع غربی آمده که کاناک بعد از توفیق در اخذ این امتیازات به جنوب رفت و اقداماتی در جهت ایجاد پایگاههای انگلیس کرد و ناگهان در همان سال ۱۰۲۶ در نزدیکی هرموز با همراهان خود در گذشت و حتی بعضی مرگ وی و همراهانش را در نتیجه رقابت پرتغالیان و مسموم کردن ایشان نوشته اند. اما در این جا تصریح شده که همان ادوارد کوناک پس از ۱۲ سال از جانشین شاه عباس نیز تجدید عهدنامه را خواستار آمده است.

اشرف اقدس همایون و عالی جناب پادشاه والاجاه سکندر سپاه خورشید کلاه مذکور همان قاعده و عهدنامه منظور است و اذعان فرموده ایم منظور داشته از مدلول آن در نگذردن و در کل مواد و جمیع امور لوازم محبت و دوستی و قواعد الفت و یگانگی مرعی و مسلوک داشته اموری که مغایر اتحاد و یگانگی باشد معمول ندارند و گذارند که تجار و سوداگران به جهت آرایش جهان و آسایش جهانیان تردد و آمد شد نمایند و در ترفیه حال این طبقه از عباد الهی و آفریده پروردگار عالمیان کوشیده خلاف کننده این مضامین را مورد عتاب و خطاب شاهانه شناسند. از جوانب بر این جمله روند و هر ساله به حکم و تأکید مجدد محتاج ندانند و چون به مهر آثار اشرف اقدس اعلی موشح و محلی گردد اعتماد نمایند و درین باب غدغن دانند.

تحریراً فی غرة شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۰۳۸

جنان که ملاحظه می شود تاریخ امضای این قرارداد اول ذی الحجه سال ۱۰۳۸ است یعنی پنج ماه و چند روز پس از مرگ شاه عباس و استقرار شاه صفی بر تخت سلطنت. درین موافقت نامه - هر چند ذکر شده که به دستور زمان شاه جنت بارگاه (شاه عباس) تهیه و تحریر شده - ولی تغییرات و اختلافاتی نیز دیده می شود. اما این اختلافات جزئی است مگر در ماده مربوط به محل سکونت سفیر در اصفهان که در قرارداد با شاه صفی ذکر از آن نشده.

باری شاه عباس، پس از فتح هرموز و اخراج پرتغالیان، دیگر به بندر هرموز نپرداخت بلکه کوشید تا بندرگمبرون همان جرون سابق را در کناره خلیج فارس در خاک ایران رونق بخشد و مرکز تجارت با ایران و ممالک جنوب خلیج و حتی جنوب آسیا قرار دهد. بدین اندیشه بود که نام خود را بر آن شهر نهاد و آن را بندر عباسی نامید و در تحکیم و تقویت آن جهد فراوان مبذول داشت. انگلیسیها هم پایگاه تجارتی خود را از جاسک به بندرعباسی منتقل ساختند (۱۶۲۳) و صاحب کلیه امتیازات پرتغالیان شدند.

اما پس از مرگ شاه عباس، دولت ایران روی به انحطاط نهاد و آن همه تلاش و کوشش و جنبش و جوشش روزگار شاه عباس پایان گرفت و عصر بیکارگی و تن آسانی آغاز گردید. جانشین شاه عباس مردی بود شرابخوار و زنباره، دائم الخمر و تریاکی، خونریز و سنگدل و ستمگر و گرفتار عقده های روانی. پیداست که در سلطنت چنین مردی رونق و شکوهی در کارها و نشاط و شوق در دلها و امید به روزهای بهتر در سرهانی ماند. چنین بود که دلها شکسته

شد و جانها خسته و رشته امور از هم گسسته. در این شرایط برای شرکت هند شرقی هم در ایران دیگر آن تجارت پر رونق گذشته نماند و درآمدها کاستی گرفت و ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و کوششهای و تحرکها به رکود و سکوت گرائید. علت مهم این امر، گذشته از وضع پریشان و بی رونق دولت صفوی، پیدا شدن رقیبی تازه نفس و کوشا بود. این رقیب تازه کشور هلند بود که چند سالی بعد از سال ۱۶۲۳ در خلیج فارس ظاهر شد و حریفان بازاری و رقیبان کاسب منش اروپائی را نگران و هراسان ساخت.

در این رقابت تجارتنی عوامل مختلفی به رقیب جدید یاری بخشید. مثلاً پارلمان هلند تمام نیروهای متفرقی را که در زمینه تجارت و بخصوص تجارت با شرق کار می کردند به دور هم جمع آورد و آنان را در تحت نظارت و حمایت گرفت و در حقیقت دولت هلند پشتیبان بازرگانان گردید و بدانان اعتبار مادی و معنوی بخشید، در حالی که شرکت هند شرقی و شعبه آن در ایران از حمایت دولت انگلستان هنوز برخوردار نبود.

از آن گذشته در انگلستان انقلاب سیاسی روی داد و چارلز اول کشته شد و کرومول^۱ رئیس جمهور شد و او از شرکت تجاری دیگری موسوم به «بازرگانان حادثه جو»^۲ پشتیبانی نمود و رقابت این دو شرکت به نتایج زیان بخشی انجامید تا این که هر دو به صورت شرکت واحدی درآمدند. شرکت «لوان»^۳ هم با شرکت هند شرقی در مقام مخالفت و رقابت بود.

ضمناً در این روزگار «پوریتنها»^۴ در انگلستان از پوشیدن لباس ابریشمی خودداری کردند و مقداری فراوان از پارچه های روی دست بازرگانان انگلیسی ماند. حتی خواستند آن پارچه ها را در ایران آب کند و نمایندگانی هم به عنوان ویس کنسول به تبریز و مشهد فرستادند ولی چندان در فروختن پارچه ها موفق نیافتند.

رقابت تجار انگلیس و هلند به تدریج تضعیف یافت. زیرا سیاست تجاوز کارانه لوئی چهاردهم در اروپا موجب گردید که انگلیس و هلند جبهه مشترکی در زمینه سیاسی و نظامی تشکیل دهند و دست از دشمنی باهم بردارند. امر دیگری که این معاشات و مدارای متقابل هلند و انگلیس را تشدید و تقویت کرد، وقایع داخلی کشور انگلستان بود. زیرا بر اثر اختلاف بین جیمز دوم و کلیسای انگلیکن و مردم، انقلاب سال ۱۶۸۸ پیش آمد و جیمز دوم

1- Cromewll

2- Merchant Adventurers

3- Levant Campany

4- Puritan

از سلطنت خلع شد و دخترش ماری با شوهرش گیوم دوراژ جای وی نشستند و عملاً انگلستان و هلند متحد شدند.

کمپانی هند شرقی در ایران، با همه دشواریها که در پیش داشت، توانست دوام آورد و در سال ۱۶۹۵/۱۱۰۵ که شاه سلیمان صفوی درگذشت، توانست مجدداً امتیازات دیرین خود را در زمینه‌های مختلف، من جمله ابقای محل کار کمپانی در اصفهان و استرداد مقر کمپانی در شیراز و معافیت از پرداخت راهداری و دریافت سهم کمپانی از حقوق گمرکی بندر گمبرون و حق صدور اسب و حق خرید پشم کرمان تجدید نمود. با این همه، وقتی دولت ایران از انگلیسیها خواست تا در قلع و قمع اعراب راهزن مسقط، با ایرانیان همکاری کنند، آنان از این کار طفره رفتند و نمایندگان کمپانی، در هند به صراحت اظهار داشتند که چون اعراب هرگز مزاحم کشتیهای انگلیسی نشده‌اند، انگلیسیها هم بر ضد آنان اقدامی نمی‌کنند. اما سرانجام، روزی اعراب به کشتیهای انگلیسی هم حمله بردند و یک کشتی را نیز به غنیمت گرفتند و این امر اثر مهمی در کاستن اعتبار انگلستان در نزد ایرانیان داشت و سالها بعد انگلیسیها برای حفاظت سفاین خود از دست راهزنان خلیج یعنی همان خوارج مسقط و به تعبیر دیگر اعراب جواسم مجبور شدند از کشتیهای توپدار استفاده کنند. وضع وخیم انگلیسیان در ایران به جایی رسید که در سال ۱۷۱۲ مبالغی هنگفت از دلالتان هندی وام گرفته بودند تا به شاه و دربارانش بپردازند.

در سال ۱۷۱۷، اعراب مسقط قشم و لارک و بحرین را متصرف شدند. ولی به هر موز دست نیافتند. در ۱۷۱۹ محمود افغان، برای بار اول به کرمان حمله برد و انگلیسیها بالاچار محل کار خود را تخلیه کردند و بهار سال بعد بازگشتند. در سال ۱۷۲۲ دولت صفویه سقوط کرد و افغانها بر ایران مسلط شدند و در اصفهان به سلطنت نشستند. این نودولتان آزمند از انگلیسیها مبالغ هنگفتی پول مطالبه کردند و انگلیسیها هم به زور و فشار مبالغی پرداختند. ولی وقتی اشرف چهار هزار تومان مطالبه کرد، اصولاً پولی در خزانه انگلیسیها نبود که بپردازند و کار به جایی کشید که اشرف افغان، بدون پول امتیازات آنان را مجدداً تأیید و تنفیذ کرد تا حرکتی در کسب و کار فراهم آید. ولی عملاً هیچگونه فعالیتی در کار نبود حتی انگلیسیها مرکز کار و تجارت خود را از اصفهان به گمبرون انتقال دادند (۱۷۲۹). هنگامی که نادر فاتحانه وارد اصفهان شد فقط دو نفر انگلیسی در مقر کمپانی بودند به نامهای کاگل و گیلی.

فصل سوم

روابط ایران با هلند

هلندیان از اواسط قرن شانزدهم میلادی با هندوستان و کشورهای مشرق زمین از طریق لیسبون پایتخت پرتغال تجارت می‌کردند. زیرا در آن روزگار هلند جزو متصرفات اسپانیا بود. ولی چون اسپانیاییها مردمی زرپرست و از خود راضی بودند و طبیعت می‌خواستند که تجارت مشرق زمین را در انحصار خویش آورند، در کار تجارت هلند با سرزمینهای شرق اخلاص می‌کردند. ازین روی هلندیها بر آن شدند که خود بی واسطه پرتغال و منت اسپانیا با کشورهای شرقی روابط تجاری برقرار سازند.

نخستین هلندی که به جانب مشرق عزیمت نمود، یان هویگن وان لیشوتن^۱ بود از مردم شهر هارلم^۲ که در سال ۹۹۱/۱۵۸۳ هـ به هند سفر کرد و نزدیک به ده سال در آن سرزمینهای دور دست به جمع‌آوری اطلاعات لازم پرداخت و چون در حدود سال ۱۰۰۰-۱/۱۵۹۲ به کشور خویش بازگشت مجموعه اطلاعات خود را برای اعتلای سطح دانش و بینش خواص و عوام منتشر ساخت. وی کتاب دیگری برای راهنمایی ملاحان هلندی

نوشت در شرح راههای بحری بین هلند و هند و بیان جزایر و سواحل و بادهای و بارانهای دریاهای سرراه همراه با نقشه‌ها و جدولهای گوناگون.

کمی بعد از بازگشت وی ازین سفر دور و دراز، مردی به نام کرنلیوس هوتمن^۱ از طرف بازرگانان آمستردام^۲ جهت کسب اطلاعات به لیسبون گسیل گردید و او که خود چند بار به هند رفته بود، پس از مراجعت از لیسبون به فرماندهی کاروانی از کشتیهای بازرگانی عزیمت هند کرد. ولی با این که از دماغه امید نیک گذشت توفیق رسیدن به هند نیافت. اما پس از وی بازرگانان هلندی چندین بار خود را به هند رساندند و این پیروزیها چنان بدانان جسارت و نیرو بخشید که در سال ۱۵۹۷/۶-۱۰۵ شرکت بزرگی به نام «شرکت بازرگانی با کشورهای دور دست» ایجاد نمودند و هفت سال بعد این شرکت از طرف دولت هلند به نام «شرکت هند شرقی هلند» تبدیل شد و دولت هلند امتیازات مالی و اختیارات وسیعی بدان شرکت جدیدالتأسیس بخشید (۱۶۰۲/۱۱-۱۰۱۰) به رقابت با این شرکت هلندی بود که دولت انگلستان نیز «شرکت هند شرقی بریتانیا» را بنیان نهاد. زیرا بازرگانان انگلیسی به مناسبت رقابت هلندیان در تجارت ادویه زیانهای فاحش دیده بودند.

در سال ۱۶۰۳ یکی از کشتیهای پرتغالی حامل ابریشم ایران به چنگ هلندیان افتاد و فروش ابریشمها سود فراوان به بار آورد و این سودگران چنان سوداگران هلندی را به وجد آورد که شیفته تجارت با ایران به خاطر ابریشم شدند. در سال ۱۶۱۱، رابرت شرلی سفیر شاه عباس در دربارهای اروپا با یکی از تجار هلندی به نام گیلز دولافیل^۳ در اسپانیا ملاقات کرد و ضمن مذاکره بدو پیشنهاد نمود تا شرکت مشترکی از تجار هلندی و انگلیسی برای تجارت ابریشم ایران تأسیس شود. این طرح عملی نشد. زیرا اولاً آن تاجر هلندی بسیار طمع‌کار و دندان‌گرد بود و ثانیاً چون کمپانی تازه تأسیس شده بود و از روابط آن با ایران اطمینانی نداشتند، رؤسای کمپانی حاضر نشدند که خطرات احتمالی این کار را بر عهده گیرند. اما بعد که انگلیسیان درین کار پیشقدم شدند و در سال ۱۶۱۶/۱۰۲۵ نخستین کشتی خود را برای بارگیری ابریشم فرستادند، هلندیهای زرپرست تردید را رها کردند و از رؤسای کمپانی در هلند خواستند تا اجازه ورود هلند را در تجارت با ایران در زمینه ابریشم صادر کنند. رؤسای

1- Cornelis Hautman

2- Amsterdam

3- Gilles de La Faille

کمپانی نیز این کار را به حکمران کل باتاویا، مرکز متصرفات هلند در آبهای اقیانوس هند، و بررسی و تشخیص و اجازه او موکول داشتند. در خلال این سالها، انگلیسیان که در کار تجارت ابریشم پیشدستی کرده بودند، از ترس رقابت هلندیها، چندبار پیشنهاد تشکیل یک شرکت مشترک نمودند. ولی هلندیهای حسابگر زیر بار نرفتند. زیرا حساب کرده بودند که واردات ابریشم اروپا از ایران حداکثر از شش هزار عدل و به مقیاس امروزی در حدود ۸۴۰ هزار کیلوگرم تجاوز نخواهد کرد و با توجه به این که خرید ابریشم هشت شیلینگ و حداکثر بهای فروش آن سی شیلینگ بود، سود حاصل از آن، با در نظر گرفتن مخارج زیاد نگهداری و حمل و نقل و خطرات احتمالی، مقرون به صرفه نبود و «تجارتی» پرسود و کم خرج به نظر نمی رسید، مگر این که به جای پرداخت پول نقد، در برابر خرید ابریشم، اجناس دیگری مانند ادویه و شکر و قماش به ایران فروخته شود و برای این کار نیز لازم بود که دست پرغالیها - که انحصار تجارت ادویه را از طریق بندر هرموز در اختیار داشتند - از خلیج فارس کوتاه گردد. سود پرستان اروپائی بر سر تجارت پرسود مشرق زمین همیشه در اندیشه پاره کردن یکدیگر بودند. فرمانروای باتاویا به نام پیترزکوئن^۱ ناوگان مجهزی را تحت فرمان دریا سالار هلندی یا کوب فان دول^۲ به هند فرستاد تا به اتفاق انگلیسیها بساط پرغالیان را بر چینند. اما ناوگان هلندی دیر رسید، چون اندکی قبل از آن، انگلیسیان و ایرانیان، متعاقب قرارداد میناب دست پرغالیان را از بندر هرموز و خلیج فارس قطع کرده بودند و تجار انگلیسی پس از این جنگ، امتیازات مهمی به دست آورده جانشین پرغالیان در استفاده از امتیازات اعطائی دولت ایران شده بودند. من جمله در هرموز از پرداخت پنجاه درصد حقوق گمرکی و برای واردات و صادرات غیر تجارتنی و اختصاصی از پرداخت هرگونه حقوق گمرکی معاف شدند. این مزایای کرامند باعث شد که دیگر انگلیسیها رغبتی به مشارکت با هلندیها در تجارت ابریشم ایران نشان ندهند.

فرمانروای هلندی باتاویا^۳ وقتی چنین دید یکی از بازرگان هلندی را مأموریت داد تا برای تأسیس شعبه کمپانی با اولیای امور ایران مذاکره کند و اجازه تأسیس دارالتجاره‌ای را برای تجار هلندی از دربار ایران بگیرد. این بازرگان که هویرت ویس نیخ^۴ نام داشت و جوانی

1- Jan Pietersz Coen

2- Jacod Van Dedel

3- Batavia

4- Huybert Visnich

۲۶ ساله بود، با همه جوانی و کم سن و سالی، در امور تجارتی با ممالک شرقی مدیترانه تجربه فراوان داشت و چون پیش ازین مدتی در شهر حلب، از مراکز مهم تجارتی خاور میانه در آن روزگار، میزیست زبان عربی و احتمالاً ترکی را - که زبان رایج آن روز در خاور نزدیک و شرق میانه، از بالکان تا هند، از دربار عثمانی تا دربار صفویه و گورکانیان هند و خانات ماوراءالنهر بود - می دانست. ویس‌نیخ روز ۲۰ ژوئن سال ۱۶۲۳/۱۰۳۳ با کشتی موسوم به فان‌هاسدن^۱ وارد هرموز شد، شهری که بر اثر جنگ به ویرانه‌ای بدل گشته بود. از آنجا که به مناسبت ویرانی هرموز مراکز تجارتی به بندرعباسی (گمبرون) منتقل شده بود، ویس‌نیخ به بندرعباسی رفت و بی آن که با دولت ایران مذاکره‌ای کند، به بهانه آن که در جنگ با پرتغالیان، هلندیها به کمک انگلیسیان آمده بودند، ناخوانده خود را در خلیج جاکرد و در بندرعباسی تجارتخانه‌ای بنا نهاد. شاه عباس هم که در آن موقع سخت سرگرم جنگ با حافظ احمد پاشا سردار عثمانی بود به مخالفت برخاست.

باری ویس‌نیخ، پس از تأسیس شعبه کمپانی هند شرقی هلند، محمولات کشتی فان‌هاسدن را بدین تفصیل خالی کرد:

میخک	۱۶۰۰ پوند (براساس هر پوند تقریباً $\frac{1}{2}$ کیلو)
	= ۸۰۰۰ کیلو = ۸ تن
جوز هندی	۱۰۰۰ پوند (براساس هر پوند تقریباً $\frac{1}{2}$ کیلو)
	= ۵۰۰۰ کیلو = ۵ تن
حسن لبه (بنزوئین) مرغوب	۵۲ پیکول برابر با ۱۰۴ من تبریز = ۳۱۲ کیلوگرم
	به بهای ۳۹۲۷ فلورین
حسن لبه (بنزوئین) متوسط	۵۰ پیکول برابر با ۱۰۰ من تبریز = ۳۰۰ کیلوگرم به بهای ۱۹۴۰ فلورین
پوست جوز	۴۳۷ کاتی به بهای ۱۱۸۲ فلورین [کاتی واحد وزن در کشور چین است برابر با $\frac{1}{3}$ پوند یعنی تقریباً ۷۰۰ گرم] = ۳۳۱ کیلو

مشک

۱۰ کاتی = ۷ کیلو به بهای ۴۶۲ فلورن و ۱۰ پنی

۲۰ پیکول = ۴۰ من برابر با ۱۲۰ کیلو به بهای

۷۵۰ فلورین

۲ توپ (ظاهراً آن نوع پارچه که در ایران شله

نامیده می‌شود) به بهای ۳۵۴ و ۷ پنی

۲ صندوق به بهای ۵۸۴۷

چوب صندل

پارچه قرمز

عمامه و کمر بند و قماش بافت دکن

۴ قبضه به بهای ۱۶۰ فلورین

تفنگ کنده کاری شده مطلا

۴ قبضه به بهای ۶۰ فلورین

طپانچه کنده کاری شده مطلا

۲۹۰۰۰ عدد به بهای ۷۳/۳۰۰ فلورین

سکه رئال اسپانیولی^۱

جمعاً به مبلغ ۲۵۸،۹۵ فلورین و ۱۴ پنی هلندی

ویس‌نیخ بلافاصله خواستار شد که به حضور شاه عباس بار یابد و چون در آن روز انگلیسیها به مناسبت کمکشان به ایران و غلبه ایشان بر پرتغالیان و تصرف هرموز سخت مغرور و از خود راضی شده بودند و هر لحظه امتیازات بیشتری از دولت ایران درخواست می‌نمودند و هلندیها هم خود را به دم انگلیسیها بسته بودند، شاه عباس تاجر جوان هلندی را به عنوان سفیر کمپانی هند هلند به حضور پذیرفت. شهریار هوشمند و حیل‌گر ایران قصد داشت از رقابت بین انگلیسیان و هلندیان استفاده کند و عنداللزوم هلند را به جان انگلستان در خلیج فارس اندازد، همچنان که انگلیسیان را به جان پرتغالیان انداخته بود. این نکته شایان توجه است که شاه عباس بر رقابت بی‌کران این سوداگران زرپرست اروپایی با یکدیگر مسلماً وقوف تمام داشته. زیرا یک نقاش هلندی به نام فان هاسلت^۲ سالیان دراز در دربار ایران مقیم بود و او به طور قطع روابط هلند و انگلیس و رقابت آنان را برای شاه عباس بیان کرده بود. خاصه آن که از فاجعه آمبوین^۳ و کشتار انگلیسیها چندان نگذشته بود و مسلماً خبر این فاجعه به گوش مردم ایران یا لاقلاً شاه ایران رسیده بود که در آمبوین از جزایر جنوب شرقی آسیا، در

۱- Reales do ocho. واحد پول اسپانیولی سابق.

2- Jan Van Hasselt

3- Amboyne

سال ۱۶۱۵ بین انگلیسیها و هلندیها بر سر تجارت میخک جنگ درگرفته و هلندیها تمام انگلیسیهای جزیره را به قتل رسانده بودند.

سرانجام ویس نیخ متنی را که به عنوان قرارداد بازرگانی بین ایران و هلند تنظیم کرده بود تقدیم داشت و دربار ایران آن را پس از اصلاحاتی مورد تأیید قرارداد. این موافقت نامه در ۲۱ ماه نوامبر ۱۶۲۳/ سلخ محرم ۱۰۳۳ به مهر و امضای شاه عباس رسید و شاه عباس در ذیل هر ماده نظرات خویش را به صورت موجز یا مفصل اظهار داشت. این قرار داد به اتباع دولت هلند اجازه می داد که آزادانه در سراسر ایران تجارت کنند و در کار کسب و خرید و فروش از اوراق و مقادیر و مقیاسات خود بهره جویند و به هنگام صدور یا ورود کالا، جز در مورد حق راهداری، از سایر حقوق معاف باشند. ضمناً درین قرارداد در مواد ۱۳ تا ۱۵ حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) هم به هلندیها داده شده یعنی در مورد جرائم هلندیها، باید مقامات هلندی اقدام کنند نه محاکم ایران. بهتر است عین قرار داد را با اظهار نظرهای شاه عباس نقل کنیم. نظرات شاه عباس را در پرانتز () می آوریم:

ماده ۱- اعلی حضرت به اتباع هلندی اجازه می دهد که در سرتاسر قلمرو حکومت اعلی حضرت تردد نموده و به کسب و کار و دادوستد امتعه تجارتي مشغول باشند و تجارت هر نوع کالائی که به نظر اتباع هلندی برای آنان منافی در بردارد مستثنی نیست.

(قبول می شود)

ماده ۲- هلندیها مختارند کالاهائی را که مایل به خرید نیستند نپذیرند و در تجارت هرگونه کالائی، بدون در نظر گرفتن شخص یا جنس معینی مجاز خواهند بود

(قبول می شود)

ماده ۳- مال التجاره و نقدینه بازرگانان هلندی به هنگام صادرات یا واردات از هرگونه عوارض و حقوق گمرکی معاف خواهد بود. ولی می باید وجه مختصری به عنوان «راهداری» که از سابق مرسوم بوده پرداخت نمایند. (حتی یک دینار نباید بیشتر از رسم معمول دریافت شود و هیچکس در هیچ مقام و هیچ شرایطی مأذون به بازرسی و ضبط مال التجاره شما نیست)

ماده ۴- مأمورین به هیچ بهانه مجاز نیستند مال التجاره یا دارائی

هلندیان را در موقع صدور یا ورود ضبط نمایند و مأذون به حمل آنها به داخل گمرک خانه‌ها نیستند. هلندیها مجازند بدون مخالفت حکام و مأمورین، با امتعه خود به هر یک از شهرها، از هر طریق و از هر مبدأ عزیمت کنند و احدی حق بازرسی از اموال آنها را ندارد.

(احدی مأذون به ضبط مال شما نیست چه در ورود چه در صدور به استثنای بعضی اشیاء که در همه جا ممنوعه می‌باشد)

ماده ۵- بازرگانان هلندی اجازه دارند در تمام مناطقی که به کار معاملات و داد و ستد مال التجاره اشتغال دارند، از مقیاسهای وزن و اندازه گیری رایج کشور خودشان استفاده نمایند. قیابداران مأذون به جلوگیری از کار آنها و همچنین مطالبه عوارض قیابداری، به مانند رعایای اعلی حضرت از آنان نیستند مگر آن که مربوط به تحویل و توزین ابریشم یا سایر امتعه مهم و ارزنده باشد.

(تصدیق می‌شود)

ماده ۶- چنانچه یکی از هلندیان در قلمرو سلطنت اعلی حضرت فوت کند و هموطن و دوستی به همراهش نباشد، حکام محلی وظیفه دارند تمام اموال متوفی را بدون دخل و تصرف تا موقعی که شخصی به عنوان نماینده او مراجعه کند - یا اموال به وسیله دولت متبوعش مطالبه گردد - حفظ نمایند که در آن صورت بایستی حاکم محل تمام مایملک شخص فوت شده را تمام و کمال تحویل نماید. ولی اگر یکی از اتباع هلند در محلی فوت نمود که سایر هموطنانش سکونت دارند حکام محلی حق دخالت در ماترک متوفی را نخواهند داشت.

(تصدیق می‌شود)

ماده ۷- اعلی حضرت پادشاه ایران تقبل و تعهد می‌نمایند که خسارت هر نوع سرقت اموال اتباع هلندی در قلمرو اعلی حضرت تأدیه و جبران گردد. (حکام ایالات و راهداران مناطقی که در آن سرقت انجام گرفته موظف به اجرای این ماده می‌باشند)

ماده ۸- در امور حمل و نقل کالا با شتر و قاطر و اسب نبایستی به

هلندیها اجحاف شود. تمام مکاریها و کاروان باشی‌ها موظفند دستمزد خدمات خود را عیناً به همان میزان متداول در بین اتباع ایران از هلندیها دریافت نمایند

(تصدیق می‌شود)

ماده ۹- تمام حکام ولایات وظیفه دارند که وسایل سکونت و غذا و مرکوب و هر چیزی دیگری که مورد احتیاج هلندیها باشد بر ایشان فراهم نمایند و در صورت بروز خطر عده‌ای نگهبان برای حفظ جان و مال آنها بگمارند.

(عیناً مورد تأیید است)

ماده ۱۰- هلندیها در منزل خود، بدون استثنا بایستی از هرگونه آزادی برخوردار باشند و هیچیک از مأمورین حکومتی مأذون به ورود در منازل ایشان بدون کسب موافقت قبلی، از رئیس آنها نیستند و چنانچه کسی به زور قصد ورود به منزل آنها را داشته باشد هلندیها مأذون به مقاومت و دفاع خواهند بود

(تأیید می‌شود)

ماده ۱۱- هلندیها مختارند که برای خود عبادتگاه و نمازخانه ترتیب دهند و حتی اجازه دارند که در ملا عام و بدون هیچگونه مانع و محظوری به عبادت پردازند.

(تصدیق می‌شود)

ماده ۱۲- هلندیها می‌توانند بردگان مسیحی را اتباع و بدون مخالفت از مملکت خارج نمایند به شرط آن که آنان از اتباع ایالات هلند باشند. (اگر بردگانی از ملیت شما در ایران بودند، خریدن ایشان منوط به گواهی مقامات قضایی و اثبات تابعیت هلندی او می‌باشد.)

ماده ۱۳- اگر یکی از اتباع هلند به دین اسلام درآید، رئیس هلندیها مختار است که کلیه اموال او را مصادره و خودش را توفیق کند و در اولین فرصت به هر جا که صلاح می‌داند بفرستد.

(هیچکس مأذون نیست با اغوا و توسل به زور اتباع هلند را وادار به پذیرش

اسلام نماید و شما کسانی را می‌توانید نفی بلد نمایید که بدون رضایت باطنی خود مسلمان شده باشند).

ماده ۱۴- اگر احدی از تجار هلندی العیاذ بالله کسی را به قتل برساند یا نسبت به افراد ملل دیگر مرتکب جنایتی گردد، مقامات قضائی ایران او را محاکمه نخواهند کرد بلکه محاکمه و تنبیه او به سرپرست عمال هلندی سپرده خواهد شد تا طبق ضوابط و شرائط خود به انجام آن مبادرت ورزند. (در صورت ارتکاب قتل یا جنایت دیگر، به شما اجازه محاکمه اتباع خودتان اعطا می‌شود به شرط آن که در محاکمه و تنبیه آنان همان گونه که از ملت شما انتظار داریم عدالت و انصاف مراعات گردد).

ماده ۱۵- اگر یک نفر هلندی با زنی رابطه پیدا کرد، مراجع قضائی حق تعقیب او را ندارند و چنانچه مقصر باشد مقامات هلندی باید او را تنبیه نمایند. (مأمورین قضائی موظف‌اند هر هلندی را که با زنی رابطه داشته به شما تحویل دهند تا بر حسب جرم مرتکب شده مجازات شود)

ماده ۱۶- هلندیها مجازند که گورستانی خاص خود داشته باشند و مردگان‌شان را بدون هیچگونه ممانعتی، طبق آداب و رسوم خود در آنجا دفن کنند.

(طبق دستور من، گورستان شما در همان محل گورستان ارامنه جلفا خواهد بود و شما می‌توانید اموات خود را طبق مراسم خویش بدون ممانعت در آنجا دفن کنید)

ماده ۱۷- مترجمین هلندیها دارای همان حقوق و امتیازات هلندیها هستند و کسی نمی‌تواند باعث تصدیع و توهین آنان شود.

ماده ۱۸- هیچکس نمی‌تواند مانع استخدام کسی برای خدمت به هلندیها شود و هرکس اعم از ایرانی، ارمنی، ترک، عرب و بنگالی می‌تواند بدون هیچگونه تعرضی به خدمت هلندیها بپردازد.

(به تمام رعایای خود، در هر مقامی که باشد، دستور می‌دهیم که احترام شخصیت و مسکن و مأوای شما را در نظر داشته باشند و هیچیک از آنان مأذون به آزار کسانی که به خدمت شما اشتغال دارند نیستند و متقابلاً هیچیک

از اتباع شما نبایستی برای تغییر کیش خادمین خود اقدامی نمایند).

ماده ۱۹- العیاذ بالله اگر یک کشتی هلندی در آبهای قلمرو اعلی حضرت به سانحه‌ای دچار شد، مأمورین محلی وظیفه دارند که تمام اموال و امتعه باز یافته و به دست آمده از کشتی را بدون هیچگونه مطالبه‌ای به هلندیها تحویل دهند.

ماده ۲۰- هلندیها می‌توانند اسب و سایر حیواناتی که برای آنها مورد استفاده است از ایران صادر نمایند.

(شما مأذون به صدور همه گونه کالای تجارتی هستید به استثنای اسب و بعضی اجناس که کلاً صدور آنها ممنوع است مگر آن که قبلاً اجازه مراکب کرده باشید).

ماده ۲۱- به مال التجاره متعلق به تجار هلندی که در حال حاضر در شیراز و هرموز موجود است به هیچ عنوان حقوق گمرکی تعلق نخواهد گرفت.

ماده ۲۲- راهداران حق ندارند به هیچ صورتی از هلندیها حق راهداری مطالبه نمایند.

(درباره حقوق گمرکی نظرم را ابراز داشته‌ام و در مورد شیراز و هرموز، هر حکمی که توسط بیگلریگی شیراز و لار در مورد شما جاری شود از جانب من تأیید می‌گردد).

ماده ۲۳- سفیری در آینده از جانب شورای ایالات و والا حضرت شاهزاده هلند برای کسب امتیازات و مزایای همانند آنچه در مواد فوق ذکر شده به ایران خواهد آمد که اعلی حضرت با درخواستهای او، در صورتی که معقول و مجاز باشد، موافقت خواهند کرد.

(همین طور است)

نکته قابل توجه این که در ماده ۲۳ قرارداد پیش‌بینی ورود سفیری تازه شده که «از جانب شورای ایالت و والا حضرت شاهزاده هلند» به ایران خواهد آمد تا امتیازات و مزایائی همانند آنچه در قرار مکتوب منظور شده تقاضا کند و اظهار امیدواری به عمل آمده که «اعلی حضرت با درخواستهای او موافقت خواهند کرد». علت افزایش این ماده به قرارداد این بود که ویس‌نیخ هیچگونه اعتبارنامه با توصیه و معرفی نامه‌ای از دولت هلند در دست نداشت و شاه

عباس که از این امر شگفت زده بود اظهار تمایل کرد که با نماینده رسمی دولت هلند طرف مذاکره شود و مواد قرارداد به وسیله دولت هلند تضمین و تأیید گردد.

با این که هلندیها بدون فرستادن سفیر و نماینده سیاسی چنین امتیازات پر دامنه و گران بهایی گرفته بودند، ولی پس از مدتی چنان که عادت همه افراد و اقوام تجارت پیشه و کاسب منش و حسابگر و سودجوست اظهار غبن کردند و دست به شکایت برآوردند که مثلاً چرا دولت ایران ابریشم را با قیمت کمتری به ارامنه می فروشد یا این که پرداخت پول نقد دشوار است و دولت ایران باید مقداری از قیمت ابریشم را کالا بگیرد. سرانجام قرارداد جدیدی بین ایران و هلند بسته شد و امتیازات دیگری نصیب هلندیها گردید. اما سودپرستان هلندی سیری ناپذیر بودند و با این که قرار شده بود که تنها یک ثلث بهای ابریشمها را نقد بدهند باز از پرداخت پول طفره می رفتند. حتی فرمانروای کل باتاویا به ویس نیخ^۱ دستور داد تا به رجال ایرانی رشوه دهد که کمتر پول نقد در بهای ابریشمها پردازد. زیرا او متوجه بود که اگر با پول نقد هلندیها از هندوستان کالا بخرند و در اروپا بفروشند سیصد درصد سود خواهند برد، در حالی که ابریشم ایران با خرید نقدی تنها صدی صد منفعت داشت!

شاه عباس از دیر باز قصد داشت که در مقابل پرتغالیها و انگلیسیها پای هلندیها را به ایران بکشاند. اما زینل خان شاملو، سفیر شاه عباس در اروپا، نتوانست موافقت دولت هلند را برای چنین همکاری نزدیکی جلب نماید و لذا شاه عباس تصمیم گرفت سفیری انتخاب و مستقیماً به هلند گسیل کند. تصمیم شاه عباس غیر مترقبه بود به حدی که ویس نیخ نیز شگفت زده شده بود. ظاهراً این تصمیم ناگهانی و شتاب زده نتیجه سخنان فان هاسلت هلندی نقاش مقیم دربار شهریار صفوی بود و او مسلماً درباره هلند و قدرت تجارتنی و عظمت ناوگان آن کشور چندان در گوش شاه خوانده بود که وی ناگهان تصمیم گرفت که سفیری منحصرأ به کشور هلند اعزام دارد و بدون تردید شاه عباس در آرزوی استفاده از ناوگان عظیم هلند و امید به همکاری آن کشور در کوتاه کردن دست انگلیسیها دست به چنین اقدامی زده بود. اما دولت هلند بدین امر راضی نبود و وقتی ویس نیخ در گزارش خود، اولیاء شرکت را از اقدامات شهریار ایران آگاه نمود، آنان شدیداً به ویس نیخ اعتراض کردند و ویس نیخ جواب داد که به هیچ وجه اطلاعی از این امر نداشته و تصمیم شاه ناگهانی و غیر متظره بوده است.

عدم رضایت دولت هلند و اعتراض شورای کمپانی علل مختلف داشت و در رأس همه علل خست و امساک هلندیها بود. زیرا هلندیها آنچه میخواستند بر طبق قراردادهای تجارتنی به دست آورده بودند و دیگر لزومی به مخارج بیهوده جهت پذیرائی سفیر - و متقابلاً اعزام سفیر - نمیدیدند. وانگهی این تاجران دثالت پیشه حسابگر نمیخواستند کسی از خطوط ارتباطی کمپانی که هلندیها سعی بسیار در اختفای آن داشتند سر در بیاورد. ضمناً این نکته را نیز متوجه بودند که حتماً با کشتیهای کمپانی باید سفیر شاه عباس را به هلند برسانند. زیرا در غیر این صورت ممکن بود که شاه عباس این امر را توهین به خود تلقی کند. از آن گذشته خوشایند هم نبود که فی‌المثل یک کشتی انگلیسی سفیر ایران در هلند را به هلند ببرد.

یکی دیگر از جهات عدم رضایت هلندیها ازین سفیر فرستادن شاه عباس این بود که سفیر ایران صد عدل ابریشم متعلق به پادشاه ایران را به همراه داشت تا در بازارهای هلند بفروشد و این امر گذشته از آن که بازار هلند را دچار اختلال و ناموزون ساخت، موجب می شد که سفیر ایران از راز و رمز یا بهتر بگوییم از دوز و کلک تجار هلندی و زیر و بم کارهای آنان و خاصه از سود سرشاری که ازین راه حاصل می کردند، آگاه شود. بدین جهات گوناگون بود که ویس‌نیخ را شدیداً ملامت نمودند و وقتی ویس‌نیخ دلایل بی‌اطلاعی خود را از این امر مشروحاً عنوان داشت رؤسای هفده گانه شرکت در نامه مورخ دسامبر ۱۶۲۴/ ربیع الاول ۱۰۳۴ بدو یادآور شدند:

«به دوستی شاه عباس اعتمادی نداشته باشید. چون ما می دانیم که او پادشاه دانائی است و بالاترین توجه را نسبت به منافع مملکت و مردمش مبذول می دارد.»

ویس‌نیخ برای آن که از تلخی خبر عزیمت هیئت سفارت ایران به هلند در مذاق دولتمردان و بازرگانان هلندی بکاهد، در نامه خود نوشته بود که سفیر ایران یکی از درباریان مقرب شاه عباس است به نام موسی بیگ. وی مرد دانا و والامقامی است که در شأن و مکانت از نقدعلی بیگ سفیر ایران در انگلستان به مراتب بالاتر می باشد. از آن گذشته همراهان وی یکی فان هاسلت^۱ نقاش شاه است و دیگری پائولوبابا^۲ مترجم کمپانی که قبلاً نیز برای مطالعه در باب ابریشم به گیلان سفر کرده و اطلاعات این هر دو می تواند برای کمپانی بسیار ذی قیمت باشد و

عدلهای ابریشم نیز می‌تواند به عنوان ضمانت برای امنیت خدمتگزاری کمپانی مورد استفاده قرار گیرد.

به علت تصمیم ناگهانی و فوری شاه عباس در ۵ فوریه ۱۶۲۵/۶ جمادی‌الاولی ۱۰۳۴ در معرفی موسی بیک به عنوان سفیر و حرکت شتابزده‌ی ناچار کشتیهای کمپانی بیش از حد معمول برای بارگیری کالاهای موسی بیک و دوازده نفر همراهان وی در بندرعباس معطل شدند و موسی بیک ویس نیخ را مسئول این تأخیر دانست. در حین سفر، کشتیهای هلندی و انگلیسی که به علت ترس از حمله کشتیهای پرتغالی، با هم حرکت می‌کردند، با گروهی از کشتیهای پرتغالی روبرو شدند و جنگ درگرفت و موسی بیک به چشم این جنگ دریایی را دید. در این جنگ هر چند پرتغالیها نتوانستند بر کاروان دریائی هلندی و انگلیسی دست یابند ولی هلندیها اسبانی را که موسی بیک به کشتی آورده بود به دریا ریختند. زیرا اسبان وحشت زده از صدای امواج و غرش توپها جلو دست و پای ملوانان هلندی را می‌گرفتند و مانع از عملیات نظامی آنان در برابر دشمن می‌شدند.

کمپانی هند هلند، برخلاف میل باطنی خود، از لحاظ احترام فراوان به شاه عباس و البته بیشتر از ترس آن که مبدا امتیازات گرانبهای خود را در عرصه تجارت با ایران از دست بدهد و سود کلان خود را در خطر افکند، بر آن شد که از سفیر ایران با شکوه تمام پذیرایی کند. روز ۹ فوریه ۱۶۲۶/۲۲ جمادی‌الاولی ۱۰۳۵ موسی بیک و همراهانش به هلند رسیدند. هیئت رئیسه کمپانی از سفیر ایران با تشریفات فراوان استقبال کرد و در آمستردام رجال و اشراف هلند، سفیر و همراهانش را به گرمی و احترام پذیرا شدند و روز ۲۱ فوریه، سفیر ایران به دیدار شاهزاده هندریک^۱ در ریسویک^۲ رفتند و شاهزاده به استقبال آمد و به سفیر و اعضای هیئت سفارت محبت تمام نمود.

براساس تصمیم شورای ایالات هلند، طبق معمول، مقرر شد که موسی بیک نیز مانند سفرای دیگر تا سه روز به خرج دولت هلند پذیرایی شود و در بقیه اقامت در هلند، مهمان کمپانی باشد. روز ۲۵ فوریه ۱۶۲۶/۸ جمادی‌الاولی ۱۰۳۵، موسی بیک به دیدار شورای ایالات هلند رفت و پس از مراسم معارفه و تقدیم استوار نامه، برای خوشبختی دولت و ملت هلند و شاه عباس دعا کرد و نامه شاه عباس را قرائت نمود. چون اعضای شورای ایالات

تصمیم داشتند که از مفادنامه شاه عباس اطلاع یابند، قرار شد که تا تهیه ترجمه نامه‌های موسی‌بیگ، وی میهمان دولت هلند باشد.

پس از اتمام ترجمه‌ها، روز اول آوریل، موسی‌بیگ دوباره به دیدار اعضای شوری رفت و هدایای شاه عباس را به شرح ذیل به حضور شوری تقدیم داشت:

شش قطعه قالی، ۷ عدد ظرف فلزی، یک عدل ابریشم زرد، ۵ طاقه اطلس، ده قطعه پارچه ابریشمین الوان، ۱۲ قطعه گلیم نخی.

چند روز پیش از این تاریخ نیز، موسی‌بیگ هدایای مخدوم خود را برای شاهزاده هندریک بر روی دست ۶۵ نفر به شاهزاده تقدیم کرده بود. این نکته را باید توجه داشت که هر چند هلند به صورت چند ایالتی (فدرال) اداره می‌شد و در حقیقت حکومت آن نوعی جمهوری بود، ولی شاهزاده هندریک هنوز از روزگاری که هلند جزو متصرفات اسپانیا قرارداد داشت باقی مانده بود و با این که شاهزاده نیز قانوناً می‌بایست تحت نظارت شورای ایالات باشد، ولی چون پدر وی رهبری قیام مردم را بر ضد پادشاه اسپانیا بر عهده داشت و او خود نیز پس از پدر رهبری نظامی هلند را در برابر اسپانیا عهده‌دار بود لاجرم یک وزنه سیاسی و یک قدرت ملی شناخته می‌شد.

پس از کارهای مقدماتی و دید و بازدیدها و مبادله هدایای طرفین، مذاکرات جدی در زمینه‌های سیاست و تجارت آغاز شد. ولی هلندیها به هیچ وجه آماده همکاری نظامی و سیاسی نبودند و چون هرگونه امتیازی که می‌خواستند گرفته بودند، دیگر حاضر نبودند که برای خاطر دولت ایران با دولت عثمانی درافتند و بالتیجه بازار تجارت با ترکان عثمانی را از دست بدهند. ازین روی، موسی‌بیگ هر تقاضایی کرد هلندیها جوابهای تند و تلخ دادند. مثلاً وقتی که موسی‌بیگ درخواست کرد که اجازه دهند نقدعلی‌بیگ ابریشمهایی را که به انگلستان برده چون فروش نرفته به هلند بفروستد هلندیها جواب دادند که این امر مشکل نقدعلی‌بیگ است و او خود باید حل کند نه دولت و ملت هلند. موسی‌بیگ همچنین تقاضا کرد که هلند سفیر و کنسولهای خود را از دولت عثمانی فراخواند. کمپانی جواب داد کنسولها متعلق به کمپانی نیستند. موسی‌بیگ خواستار شد که دولت هلند با همکاری سپاه زمینی ایران، با همان شرایط امتیازاتی که به انگلیسیها در مورد فتح هرموز، داده شده بود مسقط ولارک را از پرغالیها باز پس گیرند. کمپانی به استعلام شورای ایالات درین باره جواب داد که کمپانی به تجارت آزاد با ایران اطمینان دارد و لذا خود را نیازمند تصرف هیچ نقطه‌ای نمی‌داند. جالب

توجه این است که وقتی موسی بیگ همین تقاضاها را با شورای ایالات رسماً مطرح نمود، شوری جواب داد که کنسولهای مستقر در کشور عثمانی مخصوص امور تجارتی هستند و ربطی به شورای ایالات ندارند و در جواب تقاضای همکاری در خلیج هم شوری پیشنهاد می‌کند که شاه عباس درین باره با کمپانی هند شرقی هلند مذاکره کند. موسی بیگ درخواست کرد که هلندیها فقط با ایرانیان مسلمان روابط تجاری داشته باشند نه با ارامنه. هلندیها این پیشنهاد را نیز رد کردند و بدین ترتیب نشان دادند که نمی‌خواهند کوچکترین قدمی در راه تحکیم دوستی با ایران بردارند سهل است که کمپانی از شورای ایالات خواستار شد که فرد دوم سفارت یعنی همان فان هاسلت نقاش هلندی را رسماً به حضور بپذیرند.

آنچه موجب این رفتار غیر دوستانه و سرد و زننده شده بود یکی این بود که هلند حاضر نبود به روابطش با دولت عثمانی خللی وارد شود و در نتیجه بازار وسیعی چون امپراطوری عثمانی را از مصر و شام و حلب گرفته تا مصر و تونس و سواحل جنوبی مدیترانه و سراسر شبه جزیرهٔ بالکان و خلاصه سراسر جنوب اروپا و سواحل مدیترانه و سرزمینهای آناتولی و نواحی پرجمعیت خاورمیانه را از دست بدهد و علت دیگر این که سفیر ایران ریخت و پاش زیاد می‌کرد و ازین جهت پرداخت مخارج اقامت وی در هلند برای هلندیهای کنسلیتم کاسب منش دشوار می‌نمود. چنین بود که هم شورای ایالات هم کمپانی میل داشتند که او زودتر از هلند برود. زیرا بین شورای ایالات و کمپانی بر سر پرداخت مخارج وی اختلاف و بگو مگو پیدا شده بود. چون کمپانی می‌گفت که موسی بیگ برای مسائل سیاسی و تهیهٔ قرارداد همکاری نظامی در خلیج فارس آمده و بدین جهات شورای ایالات باید مخارج وی را بپردازد و شوری نیز آمدن سفیر را برای مذاکرات تجاری می‌دانست و پرداخت مخارج سفیر را وظیفهٔ کمپانی تلقی می‌کرد.

کمپانی ازین که مخارج موسی بیگ بعد از ۹۸ روز به ۷۱۸۷ فلورن رسیده بود وحشت کرده بود و از شورای ایالات درخواست می‌کرد که بدین امر رسیدگی کنند و ضمناً تحقیق نمایند که این پول به چه مصرفی رسیده. بالاخره بزرگان دولت و زعمای کمپانی به این نتیجه رسیدند که روزانه فقط ۵۰ فلورن برای مصارف روزانه به موسی بیگ بدهند و برای خرید اثاثهٔ منزل هم موسی بیگ قبلاً باید موافقت کمپانی را جلب نماید. البته در مقابل این رفتار غیردوستانه، هلندیها بهانه‌هایی هم می‌تراشیدند و به حق توجیهاتی هم می‌کردند من جمله سفیر ایران را به شرابخوارگی و زبازگی متهم می‌داشتند. هرچند که این اتهامات از

موسی بیگ مستبعد می‌نماید. زیرا اولاً او سرنوشت دنگیز بیگ را - اگر به چشم ندیده باشد - به گوش شنیده بوده و می‌دانسته که شاه عباس هیچ خطائی را نمی‌بخشود و در بازگشت به ایران بی‌درنگ به دست جلاد سپرده می‌شده. ثانیاً سفیر تنها نبود. نقاش هلندی فن‌هاسلت همه جا همراه موسی بیگ بوده و بعید به نظر می‌رسد که با وجود چنین رقیب ناظر و شاهدی، سفیر پای از حد ادب شخصی و آداب سفارت فراتر بگذارد خاصه این که - چنان که خواهیم دید - موسی بیگ مرد باهوش دقیقی بوده و هرگز مرد باهوشی چون او در حضور فن‌هاسلت که رقیب وی و همدست و هموطن هلندیها بود و می‌توانست کلیه ماجراها را برای شاه عباس حکایت کند دست به می‌خوارگی همراه با زنیارگی نمی‌زده. از آن گذشته موسی بیگ زبان هلندی نمی‌دانسته و کشور هلند را نمی‌شناخته و به اغلب احتمال در مذاکرات سیاسی و رسمی فان‌هاسلت او را یاری می‌نموده و با این ترتیب موسی بیگ نه روسپیان هلند را می‌شناخته، نه از میخانه‌های هلند آگاهی داشته. موسی بیگ حتی فارسی هم نمی‌دانسته مگر بسیار اندک، زبان او ترکی بوده و معلوم نیست با این حال و وضع سمت رسمی، با نداشتن زبان و کج خلقی هلندیها موسی بیگ چگونه می‌توانسته دست از پا خطا کند آنچه مسلم است این که موسی بیگ در ارسال پیام مخدوم خود و نظریات دولت ایران و اجرای مقاصد و منویات شاه عباس کار را از گفت و شنود به اصرار و سماجت رسانده بود و مستمراً شورای ایالات و کمپانی را مورد سؤال و حتی بازخواست قرار می‌داد و جواب می‌خواست و نامه می‌نوشت و حتی تهدید می‌کرد که در مراجعت به ایران اعمال آنان را تلافی خواهد کرد. وقتی اولیای دولت و زعمای کمپانی از این سفیر پرجوش و خروش و خستگی‌ناپذیر آمد به ستوه آمدند بدو اطلاع دادند که باید به ایران برگردد. وی که کار را ناتمام و سفر خویش را بی ثمر دید از حرکت امتناع کرد و گفت که به خرج کمپانی در هلند خواهد ماند. کمپانی بدو پاسخ داد که مسئولیت اعمال وی بر عهده خود اوست. موسی بیگ برای اعتراض به رفتار کمپانی و خداحافظی با شاهزاده پای پیاده از آمستردام به لاهه، عزیمت نمود و در وسط راه به یک قایق‌بادی سوار شد. در لاهه شورای ایالات وی را به حضور شاهزاده معرفی نمود. شاهزاده در امریک^۱ بود. در آن جا با تشریفات فراوان و شلیک توپ از سفیر ایران استقبال کردند و شاهزاده کالک^۲ خود را در اختیار او گذاشت تا به بازدید و سان سپاه بپردازد. موسی بیگ از شاهزاده خواست که ۱۵ نفر

از هنرمندان و صنعتگران هلندی را با خود به ایران ببرد و کمپانی درباره‌ی احترامات لازم را معمول دارد و جواز ارسال ۲۰ عدل ابریشم برای هلند بدو داده شود و ترتیبی اتخاذ گردد که سفیر هلند در ایران نیز با او حرکت کند. شاهزاده درخواستهای موسی‌بیگ را به شوری احاله کرد و شوری در پاسخ همچنان سرد و نامساعد، نظر داد که موسی‌بیگ می‌تواند پنج تا شش هنرمند و صنعتگر را به همراه ببرد به شرط آن که هنرمندان در کشتی با ملاحان به سر برند. درباره‌ی ابریشم نیز چون در انحصار کمپانی است لازم به اخذ اجازه از آنهاست. ولی از کمپانی در هر حال خواسته می‌شود که احترامات بیشتری نسبت به وی معمول دارد. سفیر هلند در ایران نیز هنوز آماده‌ی حرکت نیست و موسی‌بیگ باید به تنهایی حرکت کند. در ضمن شوری به دو شکایت موسی‌بیگ و محمدتقی پسر حسین‌بیگ تاجر شاه رسیدگی کرد و مثل همیشه جواب سر بالا داد که به نمونه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد.

سرانجام هاسلت با کشتیهای کمپانی به سوی ایران حرکت کرد. روسای کمپانی در موقع عزیمت وی بدو هدایایی دادند من جمله چهار هزار فلورن نقد و زنجیری از طلا به قیمت دو هزار فلورن و مدالی از طلا به قیمت ۲۰۰ فلورن. این ریخت و پاش غیر مترقبه و سخاوت به سبک هلندی گواه این بود که ازو به مناسبت خدماتی که به دولتمردان هلند و تجار هلندی کرده تشکر کنند و ضمناً بدین گونه نظر خود را در باب بی‌اعتباری موسی‌بیگ و تحقیر او نشان دهند.

موسی‌بیگ هنوز کارهای خود را به پایان نبرده بود و میل نداشت برگردد. لذا از این کمپانی تقاضای ۱۵ روز مهلت کرد. اما آنها پیشنهاد کردند که در این صورت وی باید از راه مسکو عزیمت کند. با این حال در همین روزهای سرگردانی، موسی‌بیگ مذاکراتی در باب خرید و اجاره‌ی کشتی انجام داد که به هیچ وجه هلندیها را خوش نیامد.

بالاخره روز ۱۱ فوریه ۱۵/۱۶۲۸ جمادی‌الثانی ۱۰۳۷ موسی‌بیگ همراه یکی از تجار بزرگ هلند به عزم باتاویا به کشتی نشست. از باتاویا به زحمت زیاد خود را به بندر سورات در هند رسانید و از سورات با کشتی در ۵ ژانویه ۲۰/۱۶۲۹ جمادی‌الاول ۱۰۳۸ روی به ایران نهاد. در این کشتی سه سفیر سوار بودند یکی موسی‌بیگ و دیگری یان اسمیت^۱

سفیر هلند در ایران که از باتاویا^۱ معین شده بود و سومین محمدقلی بیگ سفیر شاه عباس در دربار قطب شاهیان^۲ که از نیمه راه باز می‌گشت. این افراد وقتی به اصفهان رسیدند که شاه عباس روز ۲۳ جمادی‌الاولی سال ۱۰۳۸/۸ ژانویه ۱۹۲۹ در شهر اشرف مازندران (بهشهرحالیه) در گذشته بود.

برای آن که نمونه‌ای از مذاکرات سیاسی و تجاری موسی بیگ با دولت مردان هلند و کمپانی روشن شود و نظریات دولت ایران و اصرار سفیر ایران معلوم گردد به ذکر مطالبی که موسی بیگ به خط خود نوشته می‌پردازیم. این سطور با همه اغلاط املائی و انشائی و لحن ترکی خود نشان می‌دهد که سفیر ایران با این که تقریباً سواد نداشته ولی بسیار تیزهوش بوده و همین سماجت و تیزهوشی او هلندیها را به ستوه آورده بود. اینک جواب نامه او به شورای ایالات هلند:

واجب العرض بنده کمترین موسی

اول به عرض می‌رسانند (می‌رساند) که مدعای نواب اشرف اقدس ارفع^۳ که هزار جانی (جان) گرامی فدای نامش باد آن است که قونسره‌های (کنسولها = قنصلها) خود را و دادوستد را از ولایت روم برطرف نمایند و هر چکه (هر چه که) در اولکای ایشان می‌خرند از ولایت ما می‌رود و مقرر نمایم (نمایم) که هر چکه (هر چه که) ایشان خرید و فروخت کنند اول مردومی (مردم) ایشان و بعد از آن مردومی (مردم) ما خرید نمایند و هرمت (حرمت) و عزت ایشان را تا قایت (غایت) در این ولایت چقدر کرده‌اند بعد از این بیشتر کنند و عمرای (امرای) عظام را سفارش نمایم که در هر جا و هر مکان که روند خدمت و عزت ایشان را به جا آرند و بعد از این نوعی سلوک شود که در ما بین ما و ایشان جدای (جدایی) در میانه نباشد.

دیگر به عرض می‌رساند که چند سال شد که میانی (میان) ما و پادی شاه

۱ - هلندیها سفیر خود را از باتاویا به انتخاب کرده بودند به بهانه این که مبادا دولت عثمانی از تعیین سفیر در دربار ایران از دولت هلند برنجید ولی علت اصلی صرفه‌جویی در خرج بود.

۲ - سفیر ایران مأمور عزیمت به دکن بود. اما مأمورین شاه جهان مانع از عزیمت او شدند و از قول شاه عباس بدو دستور دادند که به ایران بازگردد.

۳ - یعنی شاه عباس

(پادشاه) پرتگال نزاع و جنگ است و هرمز (هرموز) را با چند قلعی (قلعه) از ایشان ستاده‌ایم و می‌خواهیم (می‌خواهیم) که پا و آمد و رفت ایشان را از این ولایت برطرف نمایم (نمایم) و با شما و مرودمی (مردم) شما دوستی و یگانگی در میانه شود که روزی گار (روزی‌کار، روزگار) بگیریم و قلعی (قلعه) مسکت (مسقط) و لارک و غیره که درینجاها دارند باتیفاق (به اتفاق) شما از دست ایشان بگیریم بنوعی که با جماعت انگلیس در هرموز قرار داده‌ایم با ایشان نیز بهمان طریق مسلوک نموده شود و اگر دادوستدی (دادوستد) شما از هندوستان نیز برطرف شده در هرمز خرید و فروخت کنند که در زمان پرتگال بندری (بندر) جمعی (جمع) هند و پاریس و روم و غیره بود. باز به همان طریق شود بلکه دیگر بیشتر خواهد (خواهد) شد و به حسب (به حسب) تقدیری ابلاهی (تقدیرالهی) چنین شده است که هرکسی که دشمن (دشمن) ماست و دشمن (دشمن) ایشان نیز شده است و آنچه (آنچه که) لایق دوست باشد و در مابین به عمل می‌باید آورد بنوعی که بخاطری (به خاطر) مبارک رسد چنان نمایند و امروزه علی (امره‌علی)

بدین سان موسی‌بیک نظریات شاه‌عباس را در مورد عدم ارتباط تجارتنی هلند با دولت عثمانی و اتحاد ایران و هلند در زمینه نظامی در خلیج فارس مطرح کرده، ولی چنان که گذشت شوری نظر رد داده است. زیرا نمی‌توانسته از منافع تجارت با عثمانی دست بکشد و نمی‌خواسته با تحمل مخارج سنگین نظامی خود را با پرتغالیان درگیر نماید. آنچه مذاکرات را مشکل‌تر می‌نمود این که موسی‌بیک زبان هلندی نمی‌دانست و چون به مترجمین وابسته به کمپانی هند هلند نیز اعتماد نداشت می‌ترسید که مبدا امضایی ازو بگیرند و وی نادانسته تعهد و امضای بدهد. بنابراین یک‌جا، بازرنگی خاصی که حاکی از هوشیاری ذهن و بیداری اندیشه وی بوده در زیر یکی از ترجمه‌ها و پیش از امضا چنین نوشته:

«به خدمت وزرا و ارکانی (ارکان) دولت جماعت اولنده (هلند) معلوم باشد که سخن بسیار است و بنده و ایشان زبان نمی‌دانیم که خود گفته و جواب بگیریم و نمی‌دانیم که آنچه (آنچه که) گفته‌ایم همان را نوشته است یا هرچه (چه که) بخاطرش (به خاطرش) رسیده است نوشته است. العبدالعقل (الأقل) موسی غلام خاصه شریفه. زیاده (مرحمت؟) و دعا»

و در زیر یک ترجمه دیگر نوشته:

«درینجا هرچه که (هرچه که) نوشته‌اند، بنده درگاه موسی غلام خاصه شریف زبان نمی‌داند. اگر تقصیر (تقصیری) در نوشتن باشد کلبه معزو (معدور) فرمایند موسی»

یا جای دیگر:

«بنده زبانی (زبان) شما را نمی‌دانم. اگر تقصیری (تقصیری) شده است از بنده نیست.»

اما در مورد نامه‌های شکایت آمیز موسی بیک به شورای ایالات و جواب آن که داستان دیوان بلخ را فریاد می‌آورد یک نمونه ذیل کافی است:

«راجع به اسبهای آقای سفیر که با کشتی از بندر عباس حمل می‌شدند، همان گونه که قبلاً توضیح داده شد، در مواقعی که کشتیها در حالت جنگ قرار می‌گیرند معمولاً چهار پایان دست و پا گیر را به دریا می‌ریزند. به همین علت، هنگامی که ناوگان پرتغالی‌ها در صحنه دید ما با حالت جنگی قرار گرفتند و مخصوصاً از آن نظر که کشتی ویسپ کشتی اسبها را به دریا ریختیم.

راجع به ادویه و البسه که آقای سفیر ادعای مفقود شدن آنها را در طول سفر نموده‌اند، چون به هنگام ورود کشتیها، آنچه مربوط به ایشان بوده تحویل شده است کمپانی نمی‌تواند با اطمینان خاطر اظهار عقیده کند. از طرف دیگر طبق صورت بارنامه، ارزش ادویه و پوشاک مذکور به قدری ناچیز است که ادعا درباره آنها در شأن سفیر پادشاهی از کشور بزرگی نیست. ازین گذشته، غذاهائی که آقای سفیر در حین مسافرت استفاده کرده و هزینه‌ای که کمپانی به خاطر ایشان متحمل شده بارها و بارها بیش از مقدار مورد ادعاست. ضمناً کمپانی حمل ائاثه همراهان و خدمتکاران سفیر را بدون هیچگونه استفاده مادی انجام داده است...

بردنات و فرومایگی جامعه بازرگانان هلندی مضمون همین نامه گواهی روشن و شاهدهی متفن است که از یک طرف می‌گویند اشیاء مورد ادعا چندان ناچیز است که ذکر آنها از جانب یک سفیر شایسته نیست و از طرف دیگر خود آنان، به جای جبران ضرر ناچیز سفیر،

مخارج شام و ناهار او را به رخ می‌کشند. این مخارج چندان بر تجّار هلندی گران آمده بود که به ویس‌نیخ دستور اکید دادند که از این پس از فرستادن سفیر به هلند جلوگیری کند و چنانچه نتواند شانه از زیر چنین باری خالی نماید، بدون اجازه رسمی هیئت هفده نفره کمپانی هیچ سفیری حق مسافرت با کشتیهای کمپانی را ندارد.

در این جا انصاف آن است که بگوییم سفیر ایران هم هیچگونه نزاکت و آداب‌دانی نداشت. وی رئیس هیئت هفده نفری کمپانی را متهم کرد که ابریشمهای ارسالی شاه عباس را ارزان فروخته و در این مورد محمد تقی پسر حسین‌بیک تاجر مخصوص شاه را وادار به شکایت از کمپانی در نزد شورای ایالات کرد و حتی از آن نیز پا فراتر نهاد و با زبان بی‌زبانی به شورای مزبور نوشت که اگر خواسته‌هایش برآورده نشود با انگلستان به مذاکره خواهد پرداخت. این است تقاضای آمرانه وی در زیر یکی از نامه‌ها:

«به خدمت وزرا و دیوان عالی اولنده (هلند) معلوم باشد که چند سوداگری (سوداگر) نواب اشرف اقدس همیون (همایون) در این جا و مصروم (آمستردام) هست و می‌خواهند (می‌خواهند) که خرید و فروخت نمایند و خرجی (خرج) گمروک (گمرک) و کشتی را می‌دهند. اگر مگزارید (می‌گذارید) و بیاس (؟) میرید (می‌برید) حکم نوشته بدهند (به او دهند) که ایشان خرید نمایند. اگر نه از انگلیس نوشته‌اند که شما خواهیم (خواهیم) برد. بیاید (بیایید). دعا»

حتی موقع آمدن، بر سر شمار صندوقهایی که سفیر می‌خواست در کشتی جا دهد باز هم جر و بحث در گرفت. از سفیر اصرار که سی صندوق باید به کشتی برد و از کمپانی انکار که بیش از بیست صندوق نمی‌تواند حمل کند. این بگو مگو چندان طول کشید که کشتی حرکت کرد و موسی‌بیک جاماند. شاید هم وی تعمدی در این کار داشت. زیرا نمی‌توانست دست از پادراز تر از ما موریت بازگردد. در هر حال وقتی هم که به اجبار و اکراه در کشتی نشست که باز گردد، مقداری از اجاره منزل خود را نپرداخته مبالغی هم بابت شکستن اثاثیه به صاحب خانه و مبالغی هم به قول هلندیها به روسپیان هلندی بدهکار بود.

از جناب سفیر، ولنکار تروبی ادب‌تر محمد تقی بود پسر حسین‌بیک تاجر مخصوص شاه عباس که اصلاً مرد بی‌انضباط شلخته و نامنظم و دست به بادی بود. در باتاویا حسین‌بیک درگذشت و محمد تقی بی‌بندوبار جای و سمت و مسئولیت او را به عهده گرفت و بلافاصله

دست به خرجهای بی‌ربط جنون‌آمیز زد تا جائی که یان کوئن فرماندار هند هلند فرمانی صادر کرد که در طول سفر به ایران، محمدتقی تحت نظر باشد تا مبادا همهٔ پولهای متعلق به شاه عباس را خرج کند و اشکالاتی برای بازرگانان هلندی فراهم آرد.

با این حال، با سروصدا و جنجال و شکایت به مقامات مسئول، محمدتقی اجازه یافت که تحت مراقبت سه نفر نگهبان از کشتی خارج شود. وی در ظرف سه روز سیصد تومان از پولها را نقله کرد.

از اعضای سفارت ایران که مشتی مردم بی‌نظم و ضابطه و بی‌بندوبار و عاری از هرگونه «ایتیکت» و آداب دانی بودند و دائماً به جان هم می‌افتادند و با یکدیگر مثل کارد و پنیر بودند که بگذریم یان اسمیت سفیر هلند هم شخصیت والامقامی نبود. او تاجر ورشکسته‌ای بود از اهل باتاویا که از جانب فرماندار هلندی باتاویا انتخاب و گسیل شده بود. هلندیها از هلند کسی را به عنوان سفارت انتخاب نکرده و این کار را به عهده یان کوئن فرماندار گذشته بودند. بهانه آنان درین کار این بود که انتخاب سفیری از هلند، برای سفارت در دربار ایران موجب رنجش ترکان عثمانی و باعث خلل در تجارت بین دو کشور می‌گردد. اما به نظر می‌رسد که محول نمودن انتخاب سفیر به فرماندار هند هلند در باتاویا، برای احتراز از مخارج فوق العادهٔ سفیر بود که ناگزیر جمعی نیز می‌بایست او را همراهی کنند. چنان که گذشت هلندیها اصلاً به فرستادن سفیر رغبتی نداشتند همچنان که از سفارت موسی‌بیک در هلند نیز به اکراه و اعراض پذیرائی کردند. زیرا هلندیها که هر چه می‌خواستند در طی قراردادهای تجارتی به دست آورده بودند دیگر نمی‌خواستند خود را در مسائل سیاسی و احیاناً نظامی وارد کنند. اما وقتی شاه عباس سفیری فرستاد، هلندیها برای رعایت احترام شهریار ایران و بیم از آن که مبادا بی‌اعتنائی هلندیها موجب خشم شاه عباس و تزلزل احتمالی قراردادهای تجارتی شود، خواستند «ژست دیپلوماتیک» شاه عباس را جوابی مساعد بدهند. منتهی تعیین سفیری از هلند که ناگزیر می‌بایست از مقامات بلند پایه باشد - و همراهان وی نیز همچنین - خرج فراوانی بر دولت هلند تحمیل می‌نمود لذا به بهانهٔ رنجش ترکان عثمانی، به فرماندار کل که تازه منصوب شده و با همان کشتی حامل موسی‌بیک عازم باتاویا بود دستور دادند که به نحوی سر و ته این قضیه را به هم آورد و او هم یان اسمیت تاجر ورشکسته را که تازه به باتاویا آمده و هیچ‌گونه تجربه‌ای در زمینهٔ سیاست و سابقه‌ای در امر تجارت با ایران نداشت بدین سمت برگزید و از قرائن به نظر می‌آید که فرماندار کل هم سعی داشته سفیر کم توقع و کم‌خرجی انتخاب کند و

کار را ارزان تمام نماید. اگر مرد بلند پایه‌ای یا حداقل یکی از افراد شاغل دستگاه فرمانروای کل انتخاب می‌شد مسلماً مخارج وی و همراهانش زیاد می‌شد، اما یک تاجر ورشکسته فرد متوقعی نبود و از آن گذشته به راز و رمز این قبیل مسافرتها و مأموریتها آگاهی نداشت که بتواند خرجی بترشد. بخصوص که از هلند هم انتخاب نشده و کرایه و خرج سفرش را هم از مبدا باتاویا تا ایران محاسبه می‌کردند که بسیار کمتر از مخارج سفارت از مبدا هلند بود. دستورالعملی هم برای این تاجر پاک باخته تهیه دیده بودند که مبتنی بر روحیهٔ اسماک و لثامت کاسبکارانه و مرد رندی هلندی بود. در قسمتی ازین دستورالعمل آمده بود:

«بہتر است سفیر ما، آقای موسی‌بیک را با تراشیدن بهانه‌ای قبلاً جلوتر از خود روانه کند و خود به تنهایی وارد اصفهان و دربار شاه شود و شخصاً از عزت و احترام لازم برخوردار گردد. او باید برای اعلیٰ حضرت علت مأموریت خود را که دستور حضرات شورای ایالات و والا حضرت شاهزاده است تشریح کند و توجه دهد که به خاطر ادای احترام نسبت به اعلیٰ حضرت از بازرگانان کمپانی هلندی خواسته شده که مطابق تمایلات خسروانه رفتار نمایند ...

سفیر به هیچ وجه حق رد یا قبول پیشنهادی را ندارد و حتی نباید دربارهٔ منافع پیشنهادها اظهار نظری نماید بلکه باید تمام آنها را کلاً و منظمأ به فرمانروای کل در باتاویا گزارش دهد.

سفیر باید سعی کند که مدت شرفیابی خود را در حضور شاه حتی الامکان تا آنجا که ادب اجازه می‌دهد کوتاه نماید که از امکان بروز مشکلات جلوگیری شود و همچنین باید تا آن جا که مکان و موقعیت دارد در سطح نازل نگهدارد. وی باید در طول اقامت خود حتی المقدور رفتاری پسندیده و محبت‌آمیز داشته باشد و نظر موافق شاه و مردم را به سوی خود جلب کند و ضمناً بکوشد تا آنچه را که مفید و ممکن است در حلّ مسائلی که میان تجار ما و ایرانیان در کار تجارت پیدا شده و مخصوصاً در مورد تبصره‌های اعلیٰ حضرت در قرارداد تجارتی ما به کار گیرد.

سفیر باید از اعلیٰ حضرت کسب اطلاع کند که آیا امکان استفاده از مراکزی مانند گامبرون و هرموز و غیره برای تجارت وجود دارد یا خیر و آیا

می‌توان به جلوگیری از خسارات وارده بر کشتیها و وسایل کمپانی امیدوار بود یا نه.

سفیر می‌تواند دستورات حکمران کل را بر فرمانده قوای هلندی مستقر در حوالی هرموز، مبنی بر این که در مواقع ضروری می‌توانند ضرباتی بر ناوگان پرتهالی وارد آورند به اعلی حضرت یادآوری کند (نه بیش ازین). ولی به هیچ وجه حق موافقت با هیچگونه پیشنهاد احتمالی شاه که ایجاد مسئولیتهای طولانی برای ما نماید ندارد و در همه حال باید نتیجه قطعی را موکول به دریافت نظر فرمانروای کل کند.

از آنجا که آشنائی با تجارت ایران و امکانات آن مورد توجه کامل ماست، سفیر باید تمام توجه و دقت خود را به کار گیرد تا اطلاعات لازم و ضروری درین مورد را به وسیله خود یا دیگران جمع‌آوری کند و گزارش دهد تا برای ترتیب کار در آینده مورد استفاده واقع شود.

آقای فرمانروای کل و اعضای شورای هند شرقی باید مطابق رسوم سرزمین ایران و با توجه به پایین نگاه داشتن مخارج، هدایای کوچکی تهیه نموده و تحویل سفیر دهند یا اختیار تهیه آن را به شخص سفیر واگذار نمایند و مخصوصاً مراقب باشند که امور مربوط به ترتیب مذکور اجرا گردد.

برای بقیه کارها منتظر دستورات بعدی ما باشید که تمام آنچه را که لازم باشد بعداً از هلند به آنجا خواهیم فرستاد و شاید گاهی اطلاعات لازم را از راه زمینی و به طور رمز از طریق حلب برای سفیر بفرستیم که مطمئناً شما را نیز از آن آگاه خواهیم کرد.

چنین بود نظریات کمپانی هند هلند و شورای ایالات آن کشور، درست مانند نظریات دیگر ملل و شرکتهای سودپرست اروپایی یعنی استفاده از حداکثر امتیازات با حداقل مخارج، طفره رفتن از هرگونه مسئولیت و جمع‌آوری اطلاعات دقیق و گسترده برای طرح‌های بعد و زران‌دوڑی‌های بعد.

اما یان اسمیت به هیچیک ازین مقاصد دست نیافت. زیرا نه تجربه‌ای در مذاکرات سیاسی داشت نه خبرت و بصیرتی وافی در فهم و درک روحیه ایرانیان. از آن گذشته دو عامل عمده موجب شد که مأموریت وی با عدم موفقیت تمام همراه گردد:

۱- مرگ پادشاه آزموده هوشمند و پرکار و دقیقی چون شاه عباس و سلطنت جوان بی تجربه دائم الخمر و بی ارزش و خونخواری چون شاه صفی

۲- رفتار ناپخته و طینت زشت و طبیعت نادرست و سودپرست و اخلاق جلف و بی نیخ بان اسمیت خود شرح مسافرت و سفارت خود را نوشته و مادر بیان علل مذکور قسمتهائی از سفرنامه وی را نقل می کنیم تا خوانندگان داوری این اروپاییان سودپرست و کاسب منش و پول پرست را درباره یکدیگر دریابند و در ضمن دقت و باریکی بینی و مو شکافی و توجه عمیق آنان را به زیر و بم هر مطلب از جزئیات گرفته تا کلیات معلوم دارند. اینک شرح بار یافتن او در اصفهان به حضور شاه صفی:

«در اصفهان ما را به محل اقامتمان راهنمایی کردند. در آن جا به نام شاه حواله ای به دست ما دادند مشعر بر پرداخت ماهانه سی و شش تومان (برابر با ۱۴۰ فلورن یعنی اندکی کمتر از سه برابر آنچه به موسی بیگ در هلند داده می شد با آن همه منت گذاشتن ها و به رخ کشیدن ها). بعداً پرداخت کنندگان این پول ماهانه در حدود ثلث آن را به عنوان انعام خود کسر می کردند. چون بعد از مرگ شاه عباس اصولاً دربار دچار بی نظمی شده بود و مقامات مسئول نظارتی در مخارج نداشتند و برای دست درازی به مال بیچارگان و مردم درمانده رغبت فراوانی به وجود آمده بود. دو روز بعد از ورود ما موسی بیگ به اتفاق ویس نیخ به دیدار من آمدند و از من خواستند هدایائی را که برای شاه در نظر گرفته بودم به ایشان نشان دهم. چون من مقداری از این هدایا را در باتاوایا و مقداری را در بین راه تهیه کرده بودم به نظر آنها مناسب و مکفی نیامد و قرار شد که مقداری سکه نیز به آن اضافه کنم. چون ایشان معتقد بودند که در ایران به اشیای معمولی چندان اهمیت داده نمی شود ولی طلا و نقره از هدایای ارزنده محسوب می شود. برخلاف میل و علاقه باطنی من، هدایای شاه به قدری زیاد شد که قیمت تقریبی آن به ۹۰۰۰ فلورن رسید. ولی چون از هر طرف هدایای گرانبهای به شاه جوان تقدیم می شد ناچار با آن موافقت کردم و در ضمن برای سایر بزرگان نیز هدایائی در نظر گرفتم.

روز ۲۴ مه ماه رمضان به پایان رسید و به ما اطلاع دادند که از طرف شاه به ما بار داده شده و باید در یک ضیافت عمومی نیز شرکت کنیم. در حدود

ساعت ۱۰ به طرف دربار حرکت کردیم و پس از عبور از باغی بزرگ و چند اطاق به تالار بزرگی رسیدیم که زمین آن با فرش پوشیده شده بود ولی تزییناتی در آن دیده نمی شد و در وسط تالار حوضچه چهار گوش پر آبی قرار داشت که هوای سالن را خنک می کرد.

پادشاه در گوشه تالار بر روی فرش نشسته بود و چند نفر از بزرگان به طور درهم و بدون رعایت نظم و تشریفات در دو طرف او بر زمین نشسته بودند. من و همراهانم به پیش رفتیم. من به نشانه بوسیدن دست شاه به جلو خم شدم و همراهانم حاشیه قالی نشیمن او را به علامت بوسیدن پایش بوسیدند. نامه هایی را که شورای ایالات و والاحضرت شاهزاده داده بودند به انضمام نامه ای به زبان فارسی که در آن به طور مختصر مقاصد مأموریت من شرح داده شده بود به حضور شاه تقدیم کردم. به علت اجرای جشن و نبودن موقعیت برای خواندن نامه ها، او تمام نامه ها را به مستوفی داد و آنگاه مرا برای نشستن در محلی که رو به روی شاه قرار داشت راهنمایی کردند.

ایشیک آغاسی باشی واسطه تبادل نطقهای تشریفاتی و سئوال و جواب شد. ولی برای گفتگوهای جدی موقعیت و محل مناسب نبود. شاه دوبار جام خود را به سلامتی والاحضرت شاهزاده هلند بلند کرد و در اثنای آن ما هم قدری نوشیدیم. در طول این مجلس، شاه چند بار شراب نوشید و تنباکو دود کرد. وی گاهی هم با چند نفر از نوازندگان که پشت سرش نشسته بودند صحبت می کرد و در ضمن با گلوله های کوچکی که شبیه تپله بازی ماست خود را سرگرم می نمود.

شریفایی ما در حدود سه ساعت طول کشید ولی ما درین مدت آن محل را به گونه یک محیط شاهانه نیافتیم. از آنجا به باغ بزرگی رفتیم که در زیر درختان، جویهای آب روان بود و فرشهای زیادی روی زمین گسترده شده بود. میزهایی که روی فرشها قرار داشت پر از غذاهای رنگارنگی بود که روی آنها را با سرپوش طلا پوشانیده بودند. وسایل روی میز نیز اغلب از طلا ساخته شده بود.

بعد از صرف غذا به منزل شاه رفتیم. از تالار بسیار بزرگی گذشتیم که در وسط آن ظروف گرانبهائی یک پارچه از طلا چیده بودند و در میان آنها چندین بطری و تنگ وجود داشت که روی آنها را سنگهای قیمتی مثل زمرد و عقیق نشاندہ بودند. در ایران الماس بسیار کم به کار می رود.

حدود دو ساعت هم در آنجا نشستیم تا این که عده ای از حاضران متوجه خستگی من

شدند. زیرا تقریباً تمام مدت روز همان گونه که رسم ایرانیان است من به طور دو زانو نشسته بودم و ماجرای ناراحتی مرا ازین طرز نشستن به عرض رسانیدند. شاه هم اجازه مرخصی داد و یادآور شد که ازین پس، هروقت مایل باشم می توانم به حضور او برسم.

روز بعد برای تبادل هدایا دوباره دعوت شدم. در مجلسی که بدین منظور فراهم شده بود، تمام سفرا و بزرگان و نمایندگان سیاسی خارجی حاضر بودند. شاه در طول مدت برنامه به اتفاق همراهان بر روی تخت بلندی نشسته بود و رو به روی او سفیر هندوستان، من و رئیس کمپانی انگلیسی به همراه چند تن دیگر حضور داشتیم. در میدان بزرگ جلو قصر، گروههایی که حامل هدایا بودند به صف ایستاده منتظر بودند. اولین گروهی که هدایای خود را به پیشگاه شاه تقدیم نمود مربوط به پیشکشهای سفیر هندوستان بود. شمار افراد این گروه که در حدود ۲۰۰۰ تن بود بسیار جلب توجه می کرد و ارزش هدایای گرانبهای ایشان - به طوری که ما شنیدیم - برابر با ۱۶ تن طلا بود!!

گروه دوم هدایای حاکم شیراز (امامقلی خان) را به ارزش سه تن طلا تقدیم داشت. ما گروه سوم را تشکیل می دادیم که هدایایی به ارزش ۹۰۰۰ فلورن را بر روی دست ۶۲ نفر تقدیم کردیم. بعد از مانوبت به امیر بابل (بغداد) رسید با هدایایی به ارزش ۱۲۰۰۰۰ فلورن و پس از و نیز عده زیاد دیگری هدایای خود را آوردند به طوری که در آن روز ثروت هنگفتی نصیب شاه شد.»

یان اسمیت درباره ویس نیخ نماینده شرکت هند هلند نیز مطالبی نوشته که شایسته کمال توجه است:

«روز ۹ ژویه از طرف ملایم بیگ به میهمانی ناهار دعوت داشتیم. ملایم بیگ که تاجر مخصوص شاه است، کسی است که طبق مقررات ما باید اجناسمان را به او تحویل دهیم و از او ابریشم تحویل بگیریم. این شخص نزد شاه فعلی تقرب و منزلت خاصی دارد که این خود به زیان کمپانی ما می باشد. زیرا بین او و ویس نیخ نفرت زیادی وجود دارد. من بسیار مایل بودم که میانه آنها صلح و صفا ایجاد کنم و ملایم بیگ هم بدین کار راغب بود و به من اختیار داده بود تا ترتیب کار را بدهم. چون به هر حال این گونه مسائل به ضرر کمپانی بود. ازین روی طبق قرار قبلی، با ویس نیخ به دیدار ملایم بیگ رفتیم. در

مهمانی او، چند تن از رجال دربار و جمعی از مسیحیان من جمله سرپرست کمپانی انگلیس نیز حضور داشتند. بعد از سه ساعت که در آن مجلس بودیم، ناگاه مشاجره‌ای بین ویس‌نیخ و سرپرست کمپانی انگلیس در گرفت که منجر به چاقو کشیدن ویس‌نیخ شد. ولی حضار که ازین بابت بسیار ناراحت شده بودند به زحمت چاقو را از دست او بیرون آوردند و با وساطت حاضرین، آن دو نفر ظاهراً آشتی کردند. پس از مدتی ویس‌نیخ در کنار مرد انگلیسی نشست و دست به دور گردن وی انداخت و در حالی که وانمود می‌کرد که می‌خواهد مطلبی در گوش او بگوید شروع به کتک زدن وی نمود و تا او خواست از جایش برخیزد، ویس‌نیخ از طاق‌گریخت. مرد انگلیسی که بهت زده شده بود به ماتوهین فراوان نمود و مجلس در حالی که غذا هنوز صرف نشده بود برهم خورد.

یکی دیگر از وظایف من کوشش در تجدید و ادامه قرارداد زمان شاه سابق با هلند بود برای مدت سه یا ۶ سال دیگر، زیرا مدت آن قرارداد منقضی شده بود. ولی ویس‌نیخ در پنهان بسیار می‌کوشید تا مانع از مذاکرات شود. همه مقصود وی ازین کارها آن بود که منافع شخصی وی در زمینه امور مالی محفوظ بماند. او ظاهراً علاقمندی فراوان نشان می‌داد، ولی حرص و طمع باطنیش مانع از انجام یافتن کارها می‌شد. به طوری که مقاصد پلید او باعث گردید که ما نتوانیم به تجدید یا تمدید آن قرارداد توفیق یابیم. ویس‌نیخ در عرض پنج شش سال، دویست هزار فلورن سرمایه به هم زده بود و چنین به نظر می‌رسید که هنوز هم سیر نشده و به دنبال کسب ثروت از راههائی است که ما از آنها اطلاع داشتیم.»

اسمیت و جمعی از همراهانش دچار بیماری شدند. ظاهراً دچار مسمومیت شده بودند. این بیماری موجب شد که سفیر هلند نتواند به همراه شاه صفی از اصفهان خارج شود. درین روزها شاه صفی از شنیدن خبر حمله ترکان عثمانی بر مناطق غربی کشور دچار وحشت گردیده و با شتاب تمام در پی گرد آوردن لشکر بود. اسمیت به وسیله نامه از شرفیابی جهت تقاضای مرخصی و بازگشت عذر خواست و خواستار شد که جواب نامه شورای ایالات هلند بدو تحویل گردد. شاه صفی هم مسئول او را اجابت کرد و نامه‌ها

را نزد او فرستاد و به زبان پیام وی را مورد نوازش و محبت قرارداد و هدایائی برای او فرستاد من جمله ردایی زربفت و یک کمر بند و یک عمامه و یک رأس اسب جوان.

یان اسمیت روز ۲۶ نوامبر ۱۶۲۹/۹ ربیع الثانی ۱۰۴۰ از اصفهان به سوی بندر گامبرون (گمبرون) عزیمت کرد. در پایان ژانویه سال ۱۶۳۰ شش کشتی هلندی در بندر گمبرون لنگر انداختند. جانشین ویس‌نیخ هم با این کشتیها به خاک ایران قدم نهاد و روز هفتم فوریه به اصفهان رسید نام وی پیترو دلا کورت بود.

ویس‌نیخ چندان نادرستی و زشتکاری کرده بود که هلندیها خود نیز نمی‌توانستند ندیده بگیرند. ازین روی کمپانی در صدد برکنار کردن او برآمد. ویس‌نیخ بسیار کوشید تا مگر شورای ایالات و هیئت مدیره کمپانی با ادامه خدمت او در اصفهان موافقت نمایند؛ ولی توفیق نیافت. زیرا که ادامه خدمتش نه تنها سودی برای کمپانی نداشت بلکه خود موجب سرشکستگی و رسوایی دولت هلند و کمپانی بود. سرانجام جانشینی برای او تعیین و گسیل کردند. ویس‌نیخ برای فریب اعضای سفارت و پنهان داشتن نیات درون خویش، ظاهراً خود را بسیار خشنود و شادمان نشان داد و حتی تمامی اعضای سفارت را نیز برای جلسه خداحافظی دعوت کرد. درین میهمانی که شصت تن دعوت داشتند عده‌ای از انگلیسیها و هلندیها و ایرانیان نیز شرکت جستند. مهمانی در هوای آزاد تشکیل شد و مدعوین شراب فراوان خوردند. پس از پایان مجلس ضیافت، ویس‌نیخ باز با دوستان خود به نوشیدن عرق پرداخت و در حدود ساعت نه شب، به بهانه دیدار با یک زن روسپی، از اطاق بیرون رفت و به همراه یک فرانسوی و دو تن از مستخدمین خود پا به فرار نهاد. فردا صبح به دستور دلاکورت به تعقیب وی پرداختند، اما او را نیافتند. ویس‌نیخ مدتی بعد در راه سفر به هلند، در بین‌النهرین، به دست سربازان عثمانی به قتل رسید و از او یک زن - که از ارامنه جلفای اصفهان بود - و دو پسر در ایران باقی ماندند. یان اسمیت نوشته است که یان کوئن فرمانروای هند هلند برای جلوگیری از ناراضیاتی و ناراحتی ویس‌نیخ و راضی ساختن او به ترک ایران و عزیمت به

باتاویا، به اعضای شورای ایالات توصیه کرده بود که ویس‌نیخ را به سمت فرماندهی ناوگان تجارتی هلند منصوب کنند. پس از فرار وی، این سمت به یان‌اسمیت پیشنهاد شد. ولی وی نپذیرفت و ترجیح داد که پرچم فرماندهی در دست همان فرماندهی باشد که کشتیها را از باتاویا به خلیج آورده بود.

روز ۱۶ مارس ۱۶۳۰، از بندر گمبرون با شش کشتی هلندی به همراه چهار کشتی انگلیسی، یان‌اسمیت سفیر هلند حرکت کرد و ده روز بعد، در بندر سورات از بنادر غربی هند که یکی از پایگاههای مهم هلندیها بود رسید و در سورات، به پیشنهاد یان‌فان‌هاسل^۱ رئیس دفتر نمایندگی کمپانی، ریاست شورای فرماندهی کشتی بدو واگذار گردید و روز ۱۴ ژوئن وارد باتاویا شد. درین هنگام یان‌کوئن فرماندار کل در گذشته بود و اسمیت گزارش سفر خویش را به جانشین فرماندار، یان اسپک^۲ داد.

بدین‌گونه داستان نخستین سفیر ایران در هلند و اولین فرستاده هلند در ایران، موسی‌بیک و یان‌اسمیت، پایان پذیرفت و از آن همه خرج و کوشش چیزی جز همان مفاد قراردادی که ویس‌نیخ تهیه و به تصویب رسانده بود نصیب طرفین نشد. زیرا موسی‌بیک به رسوم سیاسی و رموز تجارتی آشنایی نداشت، و حتی زبان بریده به کنجی نشسته و با شورای ایالات و مدیران کمپانی عملاً گسسته بود و یان‌اسمیت هم گرفتار ناسازگارهای ویس‌نیخ بود. آنچه بیش از همه مانع پیشرفت مذاکرات و موجب عدم توفیق یان‌اسمیت گردید، درهم ریختگی و آشفتگی دربار صفوی بود. زیرا پس از مرگ شاه عباس کارها به دست شاه صفی بی‌ارزش بی‌کاره افتاده بود و او مشاغل و مناصب مهم دربار صفوی را از رجال عصر عباسی گرفته و در اختیار مشتی جوان بی تجربه‌تر و بیکاره‌تر از خویش نهاده بود. با این همه، این رفت و آمد دو اثر فرهنگی را باعث آمد. نخست آن که نقاشان ایرانی و هلندی با هم آشنا شدند و این آشنایی موجب شد که نقاشان ایرانی تحت تأثیر مکتب نقاشی فلاندر قرار گیرند و در آثار خود از لحاظ رنگ و موضوع به جانب نقاشی فلاندر کشیده

شوند و متقابلاً در آثار نقاشان هلندی از همین سال ۱۶۲۷ نقوش ایرانی ظاهر گردیده است.

اثر مهمتری که از این سفارت بی نتیجه حاصل آمده سفرنامه‌ای است که یان اسمیت نوشته و با توجه به این مطلب که اسمیت در نخستین روزهای بعد از مرگ شاه عباس به ایران رسیده و اثرات مرگ آن پادشاه هوشمند و برنده و محیل و سلطنت شاه صفی بی‌بندوبار را در ایام نخست به چشم دید؛ و وصفی که از دربار آشفته و شوریده صفوی کرده بسیار ارزنده و جالب توجه است. باری هر چند که با مرگ شاه عباس شیرازه کارها از هم گسست ولی روابط با دولت هلند همچنان ادامه یافت. شاه صفی که از سفارت موسی بیگ نتیجه‌ای نگرفته بود این بار فان‌هاسلت را به سفارت به هلند فرستاد و او در هفتم فوریه ۱۶۳۱/۱۴ رجب ۱۰۴۰ قرارداد جدیدی متضمن منافع دولت ایران با هلند امضا کرد.

چنان که گفتیم به جای ویس‌نیخ فرد دیگری به نام پیتر دولاکورت^۱ به ایران آمد و نام این سفیر را آنتونیو دلاکورت هم نوشته‌اند. این مرد نیز توانست قرارداد مورخ ۱۶۲۳ را تجدید کند. با تجدید این قرارداد هلندیها آزادی عمل بیشتری در امر تجارت یافتند ولی در هر حال نتوانستند از حقوق و عوارض گمرکی معافیت حاصل کنند.

هلندیها به زودی در بندر گمبرون (بندرعباس) مستقر شدند و دارالتجاره بنیان نهادند و در سال ۱۶۳۸/۸ - ۱۰۴۷ انحصار تجارت ادویه را در ایران به دست گرفتند و اندک اندک در خلیج فارس مالک الرقاب و یکه‌تاز شدند و حمل‌کلیه کالاهای تجاری را به بندر عباس به کشتیهای هلندی اختصاص دادند و چون انگلیسیها برای رقابت با حریف هلندی کالاهای خود را به بهای کمتری از کشورهای تولیدکننده فروختند هلندیها با اعمال نفوذ در دربار صفوی توانستند قرارداد جدیدی با ایران منعقد سازند و براساس این قرارداد آزادی خرید و فروش و معافیت از بازرسی کالاها و عوارض

راهداری کسب کنند. اما به زودی ایرانیان، به زور و عنف مبالغ هنگفتی به عنوان راهداری ازیشان مطالبه کردند و علت این برخورد تند هم فقط غرور بی جا و سودپرستی مفرط این سوداگران زراندوز انحصار طلب ناخن خشک خودخواه بود.

توضیح آن که در زمان شاه صفی هلندیان در امر تجارت با ایران از دیگر رقیبان اروپایی خویش پیشی جستند و با منحصر کردن تجارت به خود، سود فراوان بردند و برای حفظ و ادامه این منافع سرشار، با ورود هر عامل دیگری در تجارت با ایران مخالفت ورزیدند و چنین بود که با صراحت تمام با ورود نمایندگان هیئت سیاسی و تجاری دوک هولشتاین راه مخالفت پیمودند و صریحاً بدانان گفتند که ورود ایشان به صحنه تجارت با ایران مغایر با منافع دولت هلند و کمپانی هند هلند می باشد و عملاً هم برای ابراز دشمنی و مخالفت با نمایندگان هیئت هولشتاین قیمت ابریشم را یکباره از ۴۲ تومان به ۵۰ تومان بالا بردند تا اعضای سفارت هولشتاین نتوانند با شاه درباره خرید ابریشم قراردادی امضا کنند. اما همین که هیئت مزبور از ایران دست خالی بیرون رفت، هلندیها قیمت را دوباره به چهل و چهار تومان تنزل دادند. شاه صفی که ازین یکه تازی هلندیها در عرصه تجارت خارجی و بی اعتنائی ایشان به رسوم و مقررات داخلی ایران و خودسری آنان در مبارزه با اروپائیان دیگر و به اصطلاح مشتریان کالاهاى ایرانی به خشم آمده بود معافیت گمرکی ایشان را لغو کرد (۲/۱۰۵۱ - ۱۶۴۱) هلندیان سودپرست که به سود هنگفتشان خلل وارد آمده بود، بیشرمانه دست به اسلحه بردند و ناوگان مهمی در خلیج فارس گرد آوردند و در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ به جزیره قشم حمله بردند. درین هنگام شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت ایران نشسته بود. این پادشاه که در نه سالگی در ۱۰۵۲ بر تخت نشسته و در موقع حمله هلندیان به جزیره قشم کودکی ۱۲ ساله بود، از رفت و آمد هلندیان در خلیج و اقدامات ایشان در جلوگیری از رفت و آمد سفاین تجارتنی به سواحل جنوبی ایران شدیداً وحشت زده و نگران شد. خاصه آن که ایرانیان خود کشتی جنگی نداشتند و برای تهیه نیروی دریائی از یک دولت دوست اروپائی راه به جائی نمی بردند.

ازین روی شاه عباس ثانی از نیکولا بلاک^۱ فرمانده نیروی دریائی هلند خواستار شد که به اصفهان برود. سرانجام درین مبارزه هلندیان پیروز شدند و کاپیتان بلاک توانست قرارداد صلحی تازه با ایران امضا کند تا به موجب آن، نمایندگان دولت هلند بدون پرداخت عوارض گمرکی هر قدر ابریشم که بخواهند از ایران بخرند و صادر کنند.

این امتیازات قدرت هلندیها را روز افزون ساخت و در مقابل تجارت انگلیسیان دچار نکث و شکست گردید. هلندیها هم جسارت را به جانی رسانیدند که دارالتجاره انگلیسیها را در بصره با توپهای سفاین خود در هم کوبیدند و در سال ۱۶۵۱/۱۰۶۱ هـ. پرتغالیها را نیز از مسقط بیرون راندند. در همین سال، یازده کشتی هلندی در بندر عباس لنگر انداخت و هلندیها کالاهای بسیار وارد ایران نمودند و سود فراوان بردند و دو سال بعد باز در حدود ۲۲۰ هزار لیره انگلیسی کالا وارد کشور ایران نمودند و بر اثر این تندرویهها، سرانجام در سال ۱۶۵۲/۱۰۶۲ میان انگلیس و هلند در اروپا جنگ در گرفت.

توضیح آن که در این سال، کرامول^۲ از مجلس انگلستان قانونی گذرانید تحت عنوان «فرمان کشتی رانی»^۳ (۱۹ اکتبر ۱۶۵۱/۱۴ ذی القعدة ۱۰۶۱). به موجب این قانون کشتیهای ممالک اروپائی تنها می توانستند محصولات کشور خود را به انگلستان حمل کنند ولی حمل کالاهای ممالک آسیایی و امریکائی به بنادر انگلستان صرفاً با کشتیهای انگلیسی مجاز بود و هیچ کشور اروپائی دیگری مجاز به حمل کالای آسیائی و امریکائی به بنادر بریتانیای کبیر نبود. هلندیها که این فرمان را مغایر منافع خویش می دیدند زیر بار نرفتند و به مبارزه برخاستند و جنگ بین ناوگان انگلستان و هلند در گرفت ولی در سال ۱۶۵۴/۱۰۶۴ نیروی دریائی هلند از ناوگان انگلیسی به فرماندهی بلیک^۴

1- Commodore N. Bloch

2- Cromwell

3- Navigation Act

4- Blake

شکست خورد و دولت هلند به ناچار خواستار صلح شد و در جزو قبول شرایط مختلف، ۸۵۰۰۰ لیره انگلیسی نیز به شرکت انگلیسی هند شرقی غرامت پرداخت.

این پیشامد که علت اصلی آن منافع کلان تجارت با مشرق زمین بود فرصتی به ایرانیان بخشید تا بتوانند انتقام خود را از هلندیهای مغرور و خود سرگیرند. دولت ایران اولیای شرکت هلند را مجبور ساخت که محمولات کشتیهای خود را در انبارهای متعلق به شاه ایران تخلیه کنند و در عوض از اجناس ایرانی مثل قالی و ابریشم و پشم و پارچه‌های ابریشمی بگیرند. این وضع برای هلندیان دشوار و ناگوار بود. زیرا ایرانیان هر روز بهای اجناس خود را بالاتر می‌بردند و کالاهای هلندی را قیمت کمتر می‌نهادند. هلندیان برای رفع این اشکال، یکی از مشاورین امور مربوط به هند را به نام یوهان کونائن^۱ به ایران فرستادند. وی با دولت ایران قراردادی بست که به موجب آن هلندیان می‌توانستند هر ساله معادل یک میلیون پوند کالا با استفاده از معافتهای مالیاتی و عوارض مختلف از هر نقطه در ایران بخرند ولی برای مازاد بر این مقدار، کلیه حقوق و عوارض گمرکی و مالیاتی را پرداخت کنند. ضمناً هلندیها متعهد می‌شدند که هر ساله ابریشم متعلق به شاه را هر کیسه ۱۱۰۰ لیور^۲ (و هر لیور برابر با ۲۴ تومان) معادل مبلغی در حدود ۶۵۰ هزار لیور خریداری کنند. این قرارداد موجب عدم رضایت تجار هلندی شد. زیرا ابریشمی که بدیشان تحویل می‌شد، ارزشش در محل در حدود نصف قیمت خریداری شده بود، در صورتی که بهای کالاهای هلندی بیش از مقداری بود که عملاً قیمت گذاری می‌شد.

در سال ۱۰۷۷/۱۶۶۶ سفیر دیگری به نام لرس^۳ به اصفهان آمد تا نظر پادشاه صفوی را نسبت به وضع تجار هلندی جلب و از بدرفتاری حاکم فارس شکایت و گله کند. وی هدایائی به ارزش ده هزار سکه طلا تقدیم داشت و

دربار ایران از او با احترام و مهربانی پذیرایی کرد. اما این سفیر نه تقاضای جدیدی کرد نه امتیاز تازه‌ای کسب نمود. زیرا گذشته از آن که وی فاقد دانش و بینش کافی و جسارت و قاطعیت لازم بود، ورودش به ایران مقارن شده بود با مرگ شاه عباس ثانی و جلوس پسرش که نخست به نام شاه صفی دوم و سپس با نام شاه سلیمان تاجگذاری کرده بود. از آنجا که در چنین مواردی، امکان تغییرات کلی در سیاست داخلی و خارجی می‌رفت، رسم بر این بود که قراردادهای پیشین بار دیگر به تأیید پادشاه جدید برسد. لرس همین قدر توانست که در آن روزهای آشفته قرارداد ایران و هلند را به تأیید شهریار جدید برساند و با توجه به حساسیت زمانی، همین امر خود خالی از اهمیت نبود. شاید به علت همین آشفتگی اوضاع بود که لرس با عجله از ایران خارج شد و درین میان سود او ازین مأموریت هدایائی بود که از شاه سلیمان دریافت داشت. هدایائی که بدو داده شد عبارت بود از مقداری لباس و پارچه و یک اسب و یک شمیر.

در سال ۱۰۸۴/۱۶۷۳ که هلند مورد تعرض سپاهیان لوئی چهاردهم قرار گرفته بود، تجار هلندی تصمیم گرفتند به استناد مفاد معاهده خرید ابریشم را متوقف سازند. زیرا ناوگان جنگی هلند برای تقویت و حمایت کشتیهای تجاری هلندی در خلیج فارس هنوز نرسیده بود و بیم آن می‌رفت که رسیدن ناوگان کمکی به درازا کشد. اما دولت ایران، آنان را مجبور کرد که به جای ۶۰۰ کیسه فقط ۳۰۰ کیسه بخرند. متنها وقتی خطر مرتفع شد و هلندیها باز خواستند که همان ۶۰۰ کیسه خرید کنند دولت ایران امتناع نمود. هیئت مدیره شرکت، پس از اطلاع بر این امر سه کشتی جنگی از باتاوایا به فرماندهی کازم بروود به خلیج فارس فرستاد تا ایرانیان را بر سر عقل بیاورد. (۱۰۹۴/۱۶۸۳) و هلندیها با این کشتیها همراه با پنج کشتی دیگر، در ۱۴ اوت ۱۰۹۵/۱۶۸۴ بندر گمبرون و قلعه جزیره قشم را در خلیج فارس به محاصره گرفتند و سیزده کشتی ایرانی را توقیف نمودند. در خلال این مدت، نمایندگان شرکت هند هلند به اسامی فان دن هسل و هربرت دوپاگر به ایران آمدند. ولی پادشاه ایران یعنی شاه سلیمان، پیش از رفع محاصره جزیره قشم و

آزاد شدن کشتیهای ایرانی، حاضر به ملاقات با نمایندگان شرکت هند هلند نشد. هلندیها هم پس از یازده ماه تصرف جزیره قشم، به علت ناسازگارهای آب و هوا و بروز بیماری محاصره را رها کردند و حاضر شدند به نظریات دربار ایران گردن گذارند (۲۷ ژوئن ۱۶۸۵/۱۰۹۶).

سانسون کشیش که ظاهراً در آن روزها خود در ایران بوده چنین

می نویسد:

«هلندیها از بدی جنس ابریشمی که از انبار شاه تحویل می گرفتند مکرر شکایت می کردند. آنان طبق قراردادی که با شاه ایران منعقد ساخته بودند، متعهد شده بودند هر سال سیصد بار ابریشم از شاه خریداری کنند. پس از آن که هلندیها از شکایت متعدد و مکرر خود آن طور که انتظار داشتند نتیجه نگرفتند، یعنی کسی به شکایت آنان اعتنا نکرد، چهار کشتی جنگی به آبهای خلیج فرستادند و بندر عباس را به توپ بستند و جزیره قشم را که در نزدیکی جزیره هرموز می باشد تصرف کردند. ایرانیان که برای مقابله با هلندیان در روی دریا نیروئی نداشتند ناگزیر با حرفهای بی اساس و وعده های شیرین هلندیها را فریب دادند و سرگرم ساختند. به این ترتیب که آنها را مطمئن کردند اگر نماینده ای به دربار ایران بفرستند برای جلب رضایت وی از هیچ اقدامی فروگذار نخواهند کرد. هلندیان نماینده خود را به نام وان هول به دربار ایران فرستادند. وان هول با خدم و حشم فراوان به دربار ایران آمد و مدت سه سال تمام با همراهانش در پایتخت ایران ماند بدون این که درین مدت کسی از او پرسد که او کیست و برای چه کاری به ایران آمده است.

وان هول پس از آن که عریضه ها به دربار نوشت و مکرر در خواست ملاقات کرد و کسی به او جواب نداد، بالاخره خسته شد و ناگزیر بعد از آن همه مخارجی که در مدت اقامتش در ایران متحمل شده بود مخارج دیگری نیز برای کسب اجازه مرخصی تحمل کرد و جزیره قشم را پس داد و با هزار مرارت و مشقت از ایران خارج شد.

وقتی ایرانیان بدو اجازه خروج از ایران دادند به او گفتند لازم می دانند این نکته را به ایشان یادآور شوند که برای هلندیها که مردمانی تاجر پیشه اند

شایسته نیست که عدالت و دادخواهی را به زور گلوله توپ از پادشاهی مطالبه کنند.»

هلندیها بر اثر جنگهای ممتد در اروپا روز به روز ناتوانتر شدند و دیگر نتوانستند به اندازه کافی جنس به ایران بیاورند و منافع آنان با سودی که شاه از فروش ابریشم می برد قابل مقایسه نبود. زیرا ابریشمی که ایرانیان به هلندیان می فروختند، از لحاظ کیفیت به اندازه ای نامرغوب بود که آن را در باتاویا به مصرف تهیه طناب برای افسار اسب می رسانیدند.

در سال ۱۶۸۹/۱۱۰۱ هـ سفیر دیگری از هلند به نام وان لین^۱ از طرف مدیران شرکت هند هلند (باتاویا) به ایران آمد. ورود وی به اصفهان با شکوه فراوان صورت گرفت. وی پیشکشهای ارزنده و کرامندی به شاه و درباریان داد تا کارش به خوبی بگذرد و تخفیفی در قیمت ابریشم بگیرد. شاه سلیمان با تقاضای او درین مورد موافقت کرد و ضمناً مبلغ ۱۴۴۰۰ تومان از بابت مالیات و حقوق و عوارض به عنوان هدیه به ملت هلند بخشید و فرمان سابق را تجدید کرد. سانون کشیش می نویسد وی با آن که از دادن رشوه به وزرا خودداری نکرد، ولی هرگز نتوانست کاری کند که تخفیفی را که شفاهاً ایرانیان بدو وعده داده بودند به روی کاغذ بیاورند.

شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ درگذشت و پسرش شاه سلطان حسین به سلطنت رسید. این پادشاه قراردادی با هلندیان منعقد ساخت که به سود طرفین بود. بر طبق این قرارداد، مقرر شد که شاه ایران، هر سال معادل سیصد کیسه ابریشم به قیمت کیسه ای چهل و چهار تومان، به هلندیها بفروشد. اما یک سال بعد ایرانیان، به عنوان آن که ابریشم در ایران کمیاب است، از اجرای مفاد قرارداد خودداری کردند. زیرا در آن سال مقادیری ابریشم به روسیه فروخته بودند. هلندیها سفیری به نام هوگ کامر^۲ به ایران فرستادند و او در سال ۱۷۰۱/۱۳ - ۱۱۱۲ به اصفهان رسید و تقاضای خود را در مورد اجرای مقررات قرارداد با شاه سلطان حسین بیان داشت. گفتنی است که هوگ کامر از سال ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۱ رئیس کمپانی هلندی بود در بندر گمبرون که با سمت سفارت به دربار ایران آمد. هر چند قرارداد به معرض اجرا درآمد ولی یک سال بعد دوباره متوقف شد و سفیر هلند تقاضاهای خود را بار دیگر مطرح ساخت. اهم این تقاضاها عبارت بود از تجدید فروش ابریشم و رعایت قراردادهای سابق و تعدیل مالیاتها

و حقوق و عوارض گمرکی و اجرای مواد مربوط به امور قضائی دربارهٔ اتباع هلندی. دولت ایران هم موافقت کرد که سالی ۱۰۰ کیسه ابریشم به قیمت کیسه‌ای چهل و چهار تومان بفروشد به شرط آن که هر سال پیشکشی به دربار ایران داده شود، حتی در سالهایی که معاملهٔ ابریشم صورت نگیرد.

روابط ایران و هلند در زمینهٔ تجارت و سیاست سالها در نشیب و فراز ادامه یافت تا این که در سال ۱۷۱۵ نماینده‌ای از ایران به نام محمدجعفر بیگ با دستوراتی از شاه سلطان حسین به باتاویا رفت و نماینده عالی رتبه‌ای موسوم به جان جوزوا کته لار از هند شرقی هلند به ایران آمد. این مرد اصلاً در شهر الینگ^۱ ناحیهٔ پروس به دنیا آمده و یک آلمانی کامل العیار بود. اما هنگامی که به خدمت کمپانی هلندی هند شرقی در آمد هم اسم هم ملیت خود را تغییر داد و نام خود را از کتله به کتلا^۲ تبدیل کرد. کتلا فارسی را نسبتاً خوب می‌دانست و او کسی است که اول بار دستوری برای زبان هندی (اردو) نوشت. کتلا از اعضای بلند پایه شرکت هند شرقی بود و پیش ازین با بهادر شاه، پادشاه گورکانی هند مذاکرات موفقیت آمیزی کرده بود.

کتلا در اوایل اکتوبر ۱۷۱۶ با عده‌ای از کارمندان کمپانی به گمبون رسید و در سی‌ام ماه مه به اصفهان رسید. ورودی به اصفهان با طنطنه و طمطراقی تمام صورت گرفت. اعضای هیئت او همه جامه‌های فاخر پوشیده بودند و سربازان همراه او همگی جامه‌های سرخ. در جلو سفیر هلند، شش فیل عظیم‌الجثه که حکمران کل هند هلند به شاه تقدیم داشته بود به آهستگی راه می‌پیمودند. در ۱۲ ژوئن کتلا با اعضای هیئت هلندی^۳ به حضور شاه رسید و فیله‌ها را تقدیم کرد و بزرگترین فیله‌ها به عنوان احترام به شاه تعظیم کرد. در هفتم ژویه دوباره شاه او را پذیرفت و چهار روز بعد به دیدن فتحعلی‌خان لژگی اعتمادالدوله وزیر اعظم رفت و در مذاکرات خود خواستار امتیازاتی شد که هوگ کامر در ۱۶ سال پیش کسب کرده بود. ولی وزیر اعظم بدو خاطر نشان کرد که اکنون دیگر زمان آن امتیازات سپری شده است. مذاکرات طرفین ادامه یافت چندان که باز توانست امتیازات پیشین را به دست آورد. به نظر می‌رسد که

1- Elbing

2- Ketler = Ketelaar

۳- گرلاک Gerlag تاجر، بک (Beeck) حسابدار، زیوت (Zebot) منشی کل در گمبون و دینتر (Dinter) منشی هیئت، گروتتر Gruttinre و فلردن Vlirden معاونین و گروت Groot جراح و ۱۲ سرباز.

گذشت دربار صفوی در مذاکرات فی مابین در قبال کمک دولت هلند به ایران در سرکوبی اعراب مسقط بود که به سواحل و جزایر خلیج حمله می کردند و در همین ایام بحرین را متصرف شده بودند و گمبرون را تهدید می کردند. فتحعلی خان داغستانی از کتلار خواست که دو کشتی کمپانی را برای باز پس گرفتن بحرین در جنگ با اعراب ارسال دارد. کتلار مؤدبانه با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت که اجازه چنین اقدامی را ندارد.

کتلار در ۲۹ اکتبر از شهریار ایران اجازه بازگشت یافت و عازم گمبرون شد. در ضمن سفر بود که شنید اعراب مسقط جزیره هرموز را متصرف شده و به محاصره قلعه پرداخته اند و بیم آن است که به گمبرون حمله برند. کتلار در ۱۹ ژانویه ۱۷۱۸ به بندر گمبرون رسید. یک کشتی هلندی به نام هرینگ توین^۱ آماده بود که وی را به باتاویا برد. اما فرمانده پادگان ایرانی خواستار شد که کشتی مزبور در جلوگیری از حملات اعراب با سربازان ایرانی همکاری کند و چون هلندیها با این تقاضا موافقت نکردند، سربازان ایرانی محل کار هیئت هلندی را در محاصره گرفتند و از ورود آذوقه بدانجا جلوگیری نمودند. دو روز بعد کتلار دچار تب شدیدی شد و بعد از مدت کوتاهی درگذشت. وقتی خبر مرگ او منتشر شد، سربازان ایرانی محاصره را بر چیدند و جنازه وی را با شکوه و جلال تمام در گورستان خارج شهر دفن کردند و هرمی به ارتفاع سی ذراع بر سر آرامگاه او ساخته شد.

چهار سال پس از این وقایع دولت صفویه در برابر افغانها به زانو در آمد (۱۷۲۲/۱۱۳۵ م) و در زمان افغانها وضع هلندیها به مراتب خرابتر از گذشته شد. زیرا گذشته از آن که به علت بی ثباتی و آشفتگی اوضاع، تجارتی نبود، افغانها هر روز پولهای گزافی از تجار خارجی من جمله هلندیها می خواستند و یک بار نیز به محل کار هلندیها حمله بردند و عمارت را ویران کردند و هست و نیست آنان را به غارت بردند و در ۱۷۲۴ پیترا تلام^۲ که به جای یوهانس دو کرویزه رئیس کمپانی در گمبرون شده بود در صدد برآمد که در قبال ۱،۷۲۱/۰۶۰ گیلدر (در حدود چهل هزار تومان) که به شاهان صفوی و عمال افغانی پرداخته بود و امید پس گرفتن آن نمی رفت، جزیره هرموز را با دادن رشوه متصرف شود. هلندیها نتوانستند جزیره را متصرف شوند ولی اجازه یافتند که پرچم خود را بر فراز قلعه برافرازند. (۱۷۲۸/۱۱۴۰ - ۱۱۴۱). اما همین که این خبر به اصفهان رسید، اشرف افغان سخت بر

آشت و به حاکم افغانی گمبرون دستور داد که هلندیها را تحت الحفظ به اصفهان گسیل دارد و او پیترا تلام و بازرگانی را به نام مولن گراف^۱ و میشل زه^۲ نماینده شرکت هلند در بصره را که تصادفاً در آن وقت در گمبرون بود دستگیر کرد و به شفاعت نماینده انگلیس اعتنا نکرد. در همین روزها، سید عبدالله که به صفویه خیانت کرده و با سرسپردگی به افغانها، سمت فرماندهی کل قوای نظامی در گرمسیرات یعنی نواحی خلیج فارس را به درست آورده بود به دستور اشرف برای کمک به حاکم گمبرون بدین بندر رسید و در زندان به دیدار پیترا تلام رفت و از و تقاضای مبالغ هنگفتی برای آزادی وی نمود و از انگلیسیها نیز برای تصرف هرموز کمک خواست و انگلیسیها پذیرفتند. اما پیش از آن که بدین کار شروع کنند، یک افسر هلندی به نام فن اسلینگه لاندت^۳ با ۱۵۰ سرباز به خانه حاکم حمله کرد تا هلندیان را نجات دهد، نگهبانان زندانیان به محض شروع حمله زندانیان را زخمهای کاری زدند و گریختند. وقتی فن اسلینگه لاندت رسید میشل زه مرده بود. مولن گراف و پیترا تلام هم در همان روز در گذشتند و این پایان تصرف هرموز بلکه پایان تجارت هلندیان در ایران بود. البته باید دانست که هلندیان هر چند از ایران رانده شدند ولی تا مدتی در خلیج فارس باقی ماندند تا این که آخرین پایگاه آنان در زمان کریم خان زند به دست میرمهنای بندر ریگی در خارگ بر چیده شد.

این نکته نیز قابل توجه است که حاج میرزا حسن فسانی در کتاب نفیس خود به نام فارس نامه می نویسد:

«قونسل دولت بهیه ولندیز و هولند متوقف بندر بوشهر، می گفت در زمانی که سواحل دریای فارس، پیش از سلاطین صفویه طاب شراهم، در تصرف دولت ولندیز بود، چندان خانه وار از بلاد ولندیز و هولند در سامان حیاط داود و گناوه توطن داشتند و بعد از رفتن سپاه هلند از خاک فارس این خانوارها که مسلمان شده بودند در جای خود ماندند و با این که هوای این نواحی بسیار گرم است، باز هنوز کبودی چشم و زردی موی و سفیدی تن را

1- Henric Molengraaf

2- Hendrick Michielsz

3- Van Slingelandt

دارند.^۱

خلاصه سخن فاشی این است که در هنگام تسلط هلندیان بر خلیج فارس، چند خانواده هلندی در حدود حیاط داود و گناوه اقامت کرده و به طول زمان مسلمان شده بودند و به همین جهت وقتی هلندیان از خلیج بیرون رفتند، آن چند خانوار هلندی همچنان در سرزمینهای جنوب ماندند و با این که هوای جنوب ایران بسیار گرم است و معمولاً سکنه این نواحی سبزه تند بلکه سیاه سوخته‌اند با موهای سیاه و چشمهای مشکی، بقایای هلندیها هنوز چشمان زاغ و موهای زرد و پوست سفید دارند. آنچه بر اهمیت و اصالت این مطلب می‌افزاید سخن قونسل دولت هلند مقیم بوشهر بوده و مسلماً اطلاعات او در مورد هموطنان خود قابل استناد و اعتماد می‌باشد.

فصل چهارم

روابط ایران و آلمان

شاید نخستین رابطه سیاسی ایران در زمان صفویه ارسال نامه‌ای باشد از سوی شاه اسماعیل به کارل پنجم. وی که در اروپا به نام شارلکن^۱ شهرت دارد از مدافعین بزرگ جهان مسیحیت و از سلاطین مقتدر اروپاست که سالیان دراز با ترکان دست و پنجه نرم کرده است. آغاز این ارتباط سیاسی بدین گونه بود که پادشاه مجارستان لودویک دوم^۲ پسر ولادیسلاو^۳ دوم، پس از استقرار بر تخت سلطنت، چون از جانب ترکان عثمانی دل نگران بود، راهبی پطروس^۴ نام را به سفارت به دربار شاه اسماعیل صفوی فرستاد تا مگر اتحادی بین ایران و مجارستان در برابر دشمن مشترکی چون دولت عثمانی فراهم آید. این سفیر در دربار ایران به گرمی فراوان مورد استقبال قرار گرفت و پس از آن که قرار شد فرر پطرس با جواب نامه پادشاه مجارستان به اروپا بازگردد، شاه ایران نامه دیگری نیز بدو داد تا به شارلکن (کارل پنجم) برساند. اصل این نامه به لاتینی است و عین آن در مجموعه‌ای که به عنوان مکاتبات

1- Karl = Charles Quint

۲- لودویک از ۱۵۱۴ تا ۱۵۲۶ (۹۲۲ تا ۹۳۳ هـ) فرمانروای مجارستان بود و درین سال، در جنگ موهاچ در مقابل ترکان عثمانی کشته شد.

3- Vladislav

4- Frater Petrus de Monte

کارل پنجم^۱ چاپ رسیده موجود است. چون این نامه نخستین نامه‌ای است^۲ که از دولت صفویه یک دربار اروپائی فرستاده شده ترجمه آن را می‌آوریم:

به کارل پسر فیلیپ

اگر به خواست خدا، این نامه به دست شما رسید خواهید دانست که فرربطرس از طرف پادشاه مجارستان با نامه‌ای نزد ما آمد و ما نامه آن پادشاه را با مسرت خاطر خواندیم. اکنون فرربطرس مذکور را حامل این نامه می‌سازیم و امیدواریم که وصول آن مایه خشنودی شما گردد. از شما با اصرار تمام انتظار دارم که به خواسته‌های من توجه کنید. ما باید در ماه آوریل، با هم از دو جانب بر دشمن مشترک خویش، سلطان عثمانی، حمله کنیم. سفیری هم وقتی از طرف پادشاه سوزیتانی^۳ از راه تبریز، پیش ما آمده بود و به توسط او به آن پادشاه نامه‌ای نوشتیم. ولی تاکنون جوابی از او نرسیده است. چنان که از رعایای عثمانی شنیده‌ام پادشاهان عیسوی با یکدیگر در جنگ و جدال‌اند و این مایه حیرت است. زیرا که مخالفت ایشان با هم بر جسارت دشمن خواهد افزود. به همین سبب به پادشاه مجارستان نوشتم که از دشمنی با پادشاهان اروپا پرهیز کند. چه می‌دانم که او^۴ به عزم جنگ با آن اعلیٰ حضرت سپاهی فراهم کرده و با فرستادن ایلچی و نامه می‌خواهد مرا نیز در این امر با خود متحد سازد. ولی من پیوسته درخواست او را رد کرده‌ام. زیرا چنان که شما می‌گویید می‌خواهم در سعادت و بدبختی با شما یار باشم و هر که متحد خویش را تنها گذارد و بدو خیانت کند مستوجب جزای خداوند قادر قهار است. بنابراین لازم است که زودتر به تهیه سپاه اقدام کنید و امیدوارم که برای تحریک و تحریض شما به نوشتن نامه‌ای دیگر نیاز نباشد. زیرا مسافت دور است و فرستادن نامه دشوار. مخصوصاً که سلطان عثمانی دریاهارا در تصرف

1- Karl Lans, correspondenz de Karl IVI, Leipzig 1844

۲- غرض نامه‌های موجود است والا براساس متن نامه، پیش ازین، دست کم یک نامه برای «پادشاه سوزیتانیا» صادر شده بود و یکی برای شاه مجارستان.

۳- کشور سوئیس

۴- پادشاه عثمانی سلطان سلیمان خان.

دارد و فرستادن سفیران دیگر جز این سفیر برای ما میسر نیست. البته به سلطان عثمانی اعتماد نکنید. سلطان کسی است که به اتحاد و سوگند وفاداری اعتنائی نمی‌کند و در راه نابود کردن شما از هیچ کاری دریغ ندارد. این دشمن اجدادی چنان پیمان شکن است که قطعاً با شاهنشاه بزرگی که در کشور آلمان پادشاه است به راستی سخن نخواهد گفت.

تحریراً فی شوال سال ۹۲۴

الحمد لله رب العالمین. آمین آمین

دوستدار شما شاه اسماعیل صفوی پسر شیخ حیدر

این نامه که در شوال سال ۹۲۴/۱۳ اوت تا ۱۱ سپتامبر ۱۵۲۳ صادر شده بود، پس از ۴ سال، به دست شارلکن رسید. البته با وسائل حرکت و سفر در آن روزگار، وجود ناامنیهای فراوان در راههای ممالک اروپا و خطراتی که همواره در کمین مسافران خاصه قاصدان سیاسی بود و از همه این دشواریهای گوناگون گذشته استقرار ترکان در سر راه ایران به اروپا، ۴ سال نباید زمانی دراز به نظر آید. شارل پنجم هنگامی این نامه را دریافت کرد که در شهر تولد و (طلیطله)^۱ در اسپانی بود. وی از همان تولد و جواب نامه شاه اسماعیل را به زبان لاتینی به توسط همان کشیش یعنی فرر پطرس فرستاد. این است ترجمه نامه کارل پنجم به بنیانگذار دولت صفوی:

به امیر و الاتبار و توانا شاه اسماعیل صوفی

شاهنشاه ایران، برادر و بهترین دوست ما

کارل شاهزاده و الاتبار که از پرتو الطاف الهی امپراطور روم و عالم مسیحیت و آلمان و پادشاه ممالک اسپانی و هر دو قسمت خاک سیسیل^۲ و ناوار^۳ غرناطه و جزایر بالئار^۴ و جزایر سعیده و هند و کشور طلای تازه (=

1- Toledo

2- Deux Siciles

3- Navare

4- Baléares

5- Iles For tunées

امریکای جنوبی) و امیر سرزمینهای دور دست افریقا و امارت نشینهای آلمان و فرانسه است. برای پادشاه پرهیزگار و سعادتمند شاه اسماعیل صفوی که پادشاه ایران و برادر و دوست ماست از خدای قادر عالمیان که خدای سه گانه یگانه است^۱ درخواست خوشبختی و کامیابی می نمایم.

ای پادشاه عالی مقام وای برادر محبوب در سال گذشته شخصی پطروس نام از کشیشان مارونی^۲ جبل لبنان، از جانب سنی الجوانب شما مکتوبی نزد ما آورد که آن حشمت پناه ما را دعوت می نمود که از ماه آوریل گذشته حاضر باشیم که متفقاً با دشمن مشترک خود سلطان عثمانی داخل جنگ بشویم. بدبختانه مکتوب در موقعی که آن والا حضرت معین نموده بود هنوز به ما نرسیده بود که به فراغ خاطر در آن باب قراری داده شود و نیز اسباب تعجب شد که مکتوب مزبور - چنان که در نامه پادشاهان معمول و مرسوم است - دارای مهر و امضا نبود و اصلاً از شما چه پنهان مدتی تردید حاصل شد که آیا این نامه و حامل آن را می توان طرف اعتماد قرارداد یا نه. ولی نظر به دوستی و تمایلی که فی مابین است با اشتیاق خاص قاصد و نامه را پذیرفتیم و اگر در جواب تأخیری می رفت به سبب آن بود که هر روز منتظر بودیم شاید اخبار دیگری برسد و تکلیف در خصوص چنین امر خطیری که سخن اقدام بدان در میان است معلوم گردد. اما درین مدت هیچگونه خبری نرسید و حتی شنیده شد که آن اعلی حضرت را گزند رسیده و در گذشته اند. امیدواریم که این اخبار خالی از حقیقت باشد. عجله نگرانی ما بسیار است. زیرا گرد آوردن سپاه برای جنگ با سلطان عثمانی خالی از اشکال نیست. ازین گذشته چندماه به سختی بیمار بودیم و علاوه براینها پادشاه فرانسه ما را به جنگ بازداشت و در جنگ سختی که با ما کرد شکستهای متعدد خورد و سرانجام پس از آن که تقریباً تمام سپاهیان هلاک شدند، خود او زنده اسیر سرداران ما گردید^۳

۱- یعنی اب و ابن و روح القدس که سه نمود هستند از یک حقیقت الهی:

سه تگردد بریشم از او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

۲- مارونیتها (مارونیتها) فرقه ای هستند از کاتولیکها که مرکزشان در لبنان است.

۳- مقصود فرانسوی اول پادشاه فرانسه است که از ۱۵۱۵/۹۲۱ به سلطنت رسید و در سال ۱۵۴۷/۹۵۴ در

اینک که به یاری خدا چنین فتحی نصیب ما گردیده، چون پیوسته آرزومند صلح و آرامش در خاک مسیحیان بوده‌ایم دیگر امید فراوان داریم که کاری نموده جز آن که بنابر میل و اشتیاق مشترک بر ضد ترکان عثمانی به جنگ پردازیم. به همین سبب، همین قاصد را باز نزد آن اعلیٰ حضرت باز می‌گردانیم تا مراتب را دربارهٔ تصمیم ما به جنگ به عرض برساند. شما نیز مقاصد خود را به توسط کسانی از خودتان که طرف اعتماد کامل هستند به اطلاع ما برسانید و هر چه در این امر زودتر اقدام نمائید بهتر است چه ماکاملاً آماده‌ایم که با قوای خود و سپاه آن اعلیٰ حضرت به جنگ با این دشمنی که واقعا بی‌شرم و حیاست پردازیم. امید است که خدای متعال به آن اعلیٰ حضرت صحت و سلامت عطا فرماید و تمام درخواستهای شما را اجابت کند نوشته شد در ۲۵ اوت سال ۱۵۲۵ میلاد نجات دهندهٔ ما مسیح در شهر ما تولدو.

از سفر دوم فرر پطرس به ایران هیچگونه اطلاعی در دست نیست و هرگز نمی‌دانیم که آیا او بار دیگر به ایران رسیده و نامهٔ خویش را رسانده یا نه. ولی یک مطلب محقق است و آن این که بیش از یک سال پیش از آن که نامه در شهر تولدو نوشته شود شاه اسماعیل در گذشته بود. تاریخ نامه شارلکن ۲۵ اوت سال ۱۵۲۵ میلادی است یعنی ششم ذی‌القعده سال ۹۳۱. در صورتی که بنیانگذار دولت صفوی در شب دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ یعنی هجدهم ماه مه ۱۵۲۴ روی در نقاب خاک کشیده و شایعهٔ مرگ وی به دور دستهای اروپا رسیده بود. ظاهراً پس ازین که شارل دیگر خبری از شاه ایران و نشانی از فرر پطرس مارونی نیافت، نامهٔ دیگری به همراه جوناس بالبی^۱ از بزرگان دربار خویش به ایران فرستاد. تاریخ این نامه ۱۵ فوریه سال ۱۵۲۹ میلادی است برابر ششم جمادی‌الثانی سال ۹۳۵ و شایان توجه است که پنج سال پس از مرگ شاه اسماعیل، هنوز شارلکن به طور قطع و یقین از فوت شاه ایران خبر نداشته است. شارلکن که در جستجوی متحد ثابت پا بر جایی در مشرق بود، اتحاد

گذشت. وی در طی جنگ با شارلکن مغلوب و اسیر شد (۱۵۲۵) و اجباراً قرارداد مادرید را پذیرفت تا آزادی خود را باز یابد (۱۵۲۶) و به محض آزادی باز به مبارزه برخاست و با اتحاد با ترکان توانست با شارل به جنگ برخیزد و قرارداد مادرید را بر هم زند.

با پادشاه مقتدری را در ایران به جان و دل آروز می‌کرد. بدین جهت بود که بیهوده منتظر فررپترس نشد و نامه دیگری فرستاد و به بالبی که دومین قاصد وی بود دستور داد تا شرح پیروزی شارل را بر فرانسوای اول بازگو کند و بگوید که فرانسوا به آن شرط دوباره به سلطنت فرانسه رساندیم و آزادی بخشیدیم که در موقع جنگ ما با عثمانی، ولی با سپاه خود شرکت کند. اما او در پشت پرده با ترکان و ونیزیان هم پیمان و همدستان شده و سلطان عثمانی را به مجارستان کشیده و در محاربه با ترکان عثمانی لودویک^۱ پادشاه مجارستان و شوهر خواهر ما کشته شده است. پس از آن، برادر ما فردیناند بر تخت سلطنت آلمان نشسته و چندبار با عثمانیها جنگیده و فتوحات نموده و حالا هم ما تصمیم داریم از راه ایتالیا و برادرمان از طرف مجارستان به ترکها هجوم آوریم و بدین مناسبت ایلچی خود را فرستادیم که پادشاه ایران را مطلع سازیم که تدارک جنگ با عثمانی را ببینند و از طرف خود بدانان حمله ور شوند و چنانچه آمادگی برای جنگ ندارند، لااقل سپاهی به سر حد عثمانی بفرستند و سر ترکان را در آنجا گرم کنند تا قسمتی از سپاه عثمانی را بدان جانب بکشانند.

منظور شارلکن از لودویک شوهر خواهرش همان پادشاه مجارستان بود که در جنگ مسوخاچ^۲ در برابر سپاه عظیم سلطان سلیمان خان محتشم^۳ به جنگ برخاست و سرانجام از پای درآمد و پس از وی، برادر شارل، به نام فردیناند^۴ به سلطنت رسید.

باری دستورالعملی که به بالبی داده شده به خط و زبان قدیم فرانسه است و بالبی نیز که از راه مدیترانه و سوریه به سوی ایران حرکت کرده، گزارش سفر خود را مرتباً به امپراتور شارلکن داده است. وی در نخستین نامه‌ای که در غرة محرم ۹۳۶/۳۰ اوت ۱۵۲۹ از شهر حلب نوشته و اصل آن موجود و صورتش در کتاب «مکاتبات کارل پنجم» ضبط است، اظهار می‌دارد که در ۱۶ اوت/ ۱۴ ذی الحجه همان سال به حلب رسیده و منتظر فرصت مناسب برای عزیمت به ایران است، بالبی در همین نامه می‌نویسد که پادشاه ایران با سلطان عثمانی به جنگ برخاسته و موقع آن است که امپراطور نیز اقدام به جنگ نماید و به ترکان هجوم برد. ظاهراً این همان حمله شاه طهماسب به بغداد است پس از اقدام جنون‌آمیز ذوالفقاریک کلهر در قتل عموی خود و تصرف بغداد که دیری نپایید و بار دیگر قزلباشان بر بغداد دست یافتند.

1- Ludowig

2- Mohacs

3- Soliman (Süleyman) le magnifique

4- Ferdinand

اما اندکی بعد سلیمان خان عثمانی بر این شهر مسلط گردید.

نکته جالب توجه این که بالبی نه در این نامه به مرگ شاه اسماعیل اشاره کرده نه در نامه‌های دیگر که به امپراطور نوشته. نامه مذکور در ۱۹ ربیع‌الثانی سال ۹۳۶/۲۱ دسامبر ۱۵۲۹ در شهر بولونی ایتالیا به دست امپراتور کارل پنجم (شارلکن) رسید. از این سفیر دو سه نامه دیگر در دست است متن نامه‌ای از شهر حما (سوریه) به تاریخ ۳۰ ربیع‌الاول و دیگری از بغداد به تاریخ ۱۵ رمضان ۹۳۶/۱۳ مه ۱۵۳۰.

بدبختانه مدلول این نامه‌ها صرفاً مربوط به مشکلات مسافرت است و مطلبی را روشن نمی‌سازد و منابع ایرانی و فرنگی هم نشانی از سفر سیاسی قاصد شارلکن به دست نمی‌دهند و ما به هیچ وجه نمی‌دانیم که بالبی بعد چه کرده و به کجا رفته و سرنوشت او به کجا انجامیده. پس بهتر است به نامه‌ای که شارلکن به دربار ایران نوشته پیردازیم، نامه‌ای که نمی‌دانیم به دست گیرنده اصلی آن یعنی پادشاه ایران رسیده است یا نه^۱:

«باز از نو صدای اعمال بزرگ آن پادشاه که به نیروی شجاعت و کاردانی و تدبیر، تمام امرای مشرق زمین را مطیع خویش ساخته است به گوش ما رسید و می‌دانیم که آن پادشاه پیوسته سپاه و قوای خود را بر ضد دشمن خارجی به کار برده و همواره با مخالفان ظلم و استبداد دوست و هم پیمان بوده‌اند. چون ما نیز درین باره با آن پادشاه موافقت کامل داریم و در این خصوص می‌خواهیم قراری که شایسته باشد بگذاریم یوحنا بالبی را که از امرای لشکر و اعیان دربار امپراطوری و نسبت به ما به کمال صداقت و وفاداری معروف است به خدمت اعلیٰ حضرت فرستادیم تا نظریات شخصی ما را به عرض آن اعلیٰ حضرت برساند و تقاضاهای ما را بیان دارد. خواهشمند است که مشارالیه را مورد اعتماد و اطمینان کامل شناخته عرایض وی را عین واقع بدانند و چنان که بر آن اعلیٰ حضرت معلوم شد که مقصود حقیقی ما تأمین سعادت و آزادی عالم انسانیت است در راه اجرای این مقصود مبارک که فی‌الحقیقه شایسته پادشاهان است با تمام قوه و قدرت خویش را همراهی نمایند. بدیهی است اگر خدمتی از ما ساخته باشد که شایسته مقام آن

۱ - در این نامه، برخلاف معمول، عنوان گیرنده در پایان مطلب و بعد از امضای کارل آمده است.

اعلی حضرت باشد، در ارجاع آن مضایقه نخواهند کرد که با کمال صداقت و حقیقت وعده اجرای آن را به آن حشمت پناه - که خداوند متعال عمرش را طولانی فرماید و تمام خواسته هایش را اجابت نماید - می دهیم.

نوشته شد در شهر تولد و فی یوم فوریه سال ۱۵۲۹ میلادی مطابق دهمین سال سلطنت مادر قلمرو و ممالک روم و در چهاردهمین سال جلوس مابه تخت پادشاهی.

کارل

به رفیع ترین و توانا ترین و مقتدر ترین پادشاهان مشرق زمین، پادشاه سعادت مند و پرهیزگار شاه اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران دوست و برادر گرامی ما.

بدبختانه چنان که گذشت خبری ازین قاصد و این سفارت در مراجع ایرانی و فرنگی نیست و چنین می نماید که رشته ارتباط سیاسی ایران و آلمان قطع شده. فقط خبر مبهمی داریم در این زمینه و آن این که در سال ۹۵۸ سفیری از طرف پادشاه اسپانیا به جزیره هرموز وارد شده و به حضور شاه ایران نیز رسیده است. نکته جالب توجه درین خصوص آن که «پادشاه اسپانیا» همین شارلکن است که تقریباً بیست و اندی سال بعد از جونا س بالبی باز سفیری به دربار ایران فرستاده و مسلماً باز تقاضای اشتراک نظر در سیاست خارجی و اتحاد نظامی در برابر ترکان عثمانی کرده است و با توجه به زندگانی پرحادثه این پادشاه مقتدر اروپائی و گرفتاریهای عظیم او در سیاست خارجی و داخلی کشورهای تحت سلطه اش - که قسمت عظیمی از اروپا را شامل می شده - می توان تصور کرد که تا چه اندازه در نظر وی اتحاد با ایران و ایجاد ارتباط سیاسی و نظامی با دولت صفویه ارزنده و ضروری بوده است. از این تاریخ تا هنگام سفارت آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ بیات نمایندگان سیاسی شاه عباس در دربارهای اروپا و رفتار بزرگ منشانه و سخاوتمندانه رودولف دوم امپراطور آلمان دیگر اطلاعی از وجود رابطه سیاسی بین ایران و آلمان در دست نیست.

پس از عزیمت آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ از پراگ، رودولف دوم^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر از حقایق مربوط به ایران و مقاصد شاه عباس در مورد اتحاد دو کشور برضد

دولت عثمانی، بهتر آن دید که هیئت سفارتی به ایران گسیل دارد. ریاست این هیئت را به یکی از بزرگان ترانسیلوانیا تفویض نمود به نام اتین کاکاش دوزالون کمنی^۱. وی از جانب رودولف دستور داشت که با شاه عباس قرارداد برضد سلطان عثمانی منعقد سازد و از شاه ایران قول بگیرد که تا تبریز را تصرف نکرده با ترکان عثمانی صلح نکند. کاکاش همچنین مأموریت داشت که در مسکو با تزار روسیه، بوریس گودونوف^۲، دربارهٔ اتحاد ایران و آلمان مذاکره کند و تزار را نیز به شرکت در این اتحاد تشویق و ترغیب نماید.

سفیر آلمان در ۲۷ اوت ۱۶۰۲/۸ ربیع الاول ۱۰۱۱ هـ، با اعضای سفارت، از پراگ به سوی مسکو عزیمت نمود و روز ۲۳ جمادی الاولی به مسکو رسید و پس از مذاکرات لازم با تزار، به سوی ایران روانه شد و از هسترخان (استراخان) به کشتی نشست و پس از سی و یک روز در یانوردی در ۲۷ صفر سال ۱۰۱۲ به شهر لنگرود در گیلان رسید و از آن شهر، پیکی به اصفهان فرستاد تا او را از ورود سفیر اعلیٰ حضرت رودولف دوم امپراطور آلمان آگاه سازد. در آن روزها شاه عباس در اندیشهٔ حمله به آذربایجان و تصرف تبریز از چنگ ترکان عثمانی بود. از این روی، رابرت شرلی را مأمور پذیرایی از سفیر کرد. رابرت شرلی به لنگرود رفت تا هیئت سیاسی آلمانی را به اصفهان به نزد شاه عباس برد. ولی کاکاش و هشت تن از اعضای سفارت به مناسبت بدی هوا و ناسازگاری آب و غذا و احتمالاً پشهٔ مالاریا به سختی بیمار شدند و چون به لاهیجان رسیدند سفیر و سه تن از همراهانش درگذشتند. اما کاکاش در بستر مرگ، یکی از اعضای سفارت را به نام تکتاندر فن دریابل^۳ را به جانشینی خود و ریاست هیئت معین کرده بود. رابرت و تکتاندر و همراهانش از لاهیجان به سوی قزوین به راه افتادند. اما چهار تن دیگر از اعضای سفارت از بیماری و ناتوانی در راه ماندند و چون به قزوین رسیدند فقط تکتاندر مانده بود و یک نفر دیگر به نام گئورگ آگلاستس که او نیز در قزوین به بیماری مخمלק درگذشت و تنها تکتاندر ماند و مترجم ایرانی زبان مسکوی که تکتاندر او را در لاهیجان استخدام کرده بود و سفیر به زحمت می‌توانست حرفش را به روسی به او بفهماند. شرلی هم از او جدا شد و سفیر و مترجم با یکی از بزرگان برای دیدن شاه عباس به تبریز رفتند. ورود وی به تبریز مصادف شد با تصرف تبریز به دست شاه عباس. پادشاه ایران با یک

1- Etienne Kakach de Zalonkemeny

2- Prince Godounov

3- Georges Tectander Von Derjabel

شیخون در اختفا و سرعت تمام، خود را به تبریز رسانده و آن شهر را پس از بیست سال تسلط بیگانه تصرف کرده بود. روز ورود به تبریز و رسیدن به حضور شاه را سفیر خود در کتابش به نام ایترپرسیکوم چنین شرح می‌دهد:

«روز ۱۵ دسامبر حدود سه ساعت بعد از ظهر در حال نقاقت و کوفتگی به تبریز رسیدم. زیرا تب و ماخلک که من هم بدان گرفتار شده بودم مرا بسیار ناتوان کرده بود به طوری که بدون کمک دیگران نمی‌توانستم بر اسب سوار شوم. چند بار بیماری به صورتی کشنده گریبانم را گرفته بود. اغلب مجبور بودیم که روز و شب سفر کنیم تا پیش از عزیمت شاه از تبریز به آنجا برسیم. در واقع سه روز پس از ورود من، شاه از تبریز رفت.

هنوز از اسب پیاده نشده بودم که شاه مرا به حضور خود فرا خواند و در حالی که هنوز مجال نکرده بودم چیزی بخورم و لباسم را عوض کنم و اسبها را به اصطبل بسپارم. خدمتکارم را به بازار فرستاده بودم که برایم خوراکی خریداری کند. به هر حال همه چیز را رها کردم و به حضور شاه رفتم. مرا به درون کاخ بردند. شاه را در میان اشراف درباری و مشاورانش بر روی زمین نشسته یافتم. چون لباس شاه از دیگران ساده‌تر بود و مترجمی هم با خود نداشتم او را شناختم و لحظه‌ای مردد ماندم. در این هنگام یکی از ایرانیان سالخورده دست مرا گرفت و به حضور شاه برد. من بر طبق آدابی که قبلاً راهنمای مسکوی به ما تعلیم داده بود، در برابر شاه تعظیم کردم و دستش را بوسیدم. شاه اشاره کرد که برخیزم. سپس یک نو مسلم ایتالیایی با من به زبان ایتالیایی آغاز سخن کرد. از و پرسیدم که آیا زبان لاتینی می‌داند و به این زبان گفتم که امپراطور رم مخدوم مرا به حضور اعلی حضرت شاه ایران گسیل داشته بود و او به اتفاق همراهانش که جمعا هشت نفر بودند به لنگرود در ایالت گیلان وارد شد و سه نفر از همراهانش به علت نبودن غذای خوب و شراب در این شهر درگذشتند... و اما مخدوم درگذشته من، مرا مأمور ساخت که نامه‌های اعلی حضرت امپراطور را به شاه برسانم. وقتی این حرف را گفتم شاه خواست که نامه‌ها را ببیند و چون نامه‌ها در صندوق مانده بود برخاستم که برای آوردن آنها بروم. اما به من اجازه داده نشد. ناچار کلیدهایم را به یکی از

مشاورین اصلی شاه سپردم که نامه‌ها را آورد و در حضور شاه به دست من داد. یکی از نامه‌های اعلی حضرت امپراطور به زبان لاتینی بود و دیگری به زبان ایتالیایی سومی که نامه‌ای از تزار مسکوی و همچنین متن خطابه‌ها به هردو زبان بود. من به آدابی که قبلاً به من گفته شده بود - یعنی پس از تعظیم کردن و بوسیدن دست شاه - نامه‌ها را به او دادم. شاه نامه‌ها را به احترام از من گرفت و همچنین پیشکشهای مرا پذیرفت و دست بر سرم گذاشت و مرا نزدیک خود نشاند. بعد خودش مهرنامه‌ها را گشود. پس از آن که آنها را بازکرد و پیش از خواندن آنها، یک نفر اسیر ترک را به کاخ آوردند که در زنجیرهای گران بسته بود و در برابر اعلی حضرت زانو زد. بعد دو شمشیر برای شاه آوردند یکی را پس از دیگری آزمایش کرد. شمشیر اولی را که دسته و غلافش تزیینات طلائی داشت چند روز بعد به عنوان هدیه برای من فرستاد. اما شمشیر دوم را شاه از غلاف برکشید و از جای خود برخاست و بدون آن که چهره‌اش کوچکترین احساس یا هیجانی را نشان دهد، سر زندانی ترک را که در برابرش عجز و لابه می‌کرد از تن جدا ساخت. من از تماشای این منظره بسیار نگران شدم و لحظاتی را میان بیم و امید گذراندم و می‌ترسیدم که مبادا شاه بخواهد با شمشیر دیگر هم مرا بکشد. از آن می‌ترسیدم که مبادا اعلی حضرت رودولف با ترکها صلح کرده یا در نامه‌ها درین مورد ذکر کرده باشد و به این جهت شاه قصد جان من کرده باشد. اما شاه با تبسمی بر لب به جای خود نشست و روبه من کرد و به من فهماند که مسیحیان هم باید با ترکان به همین گونه رفتار کنند و او به سهم خود درین مورد هیچ کوتاهی و مضایقه نخواهد داشت.

سپس مرا به یکی از خوانسالارهایش سپرد که او مرا به خانه خود ببرد. مترجم ایتالیائی و نامه‌ها را نیز به آن جا فرستاد و این مترجم در حضور من نامه‌های ایتالیائی و خطابه ارباب مرا که ضمیمه آن بود به زبان فارسی ترجمه کرد. او از نامه تزار به منظور مأموریت ما آشنا شده بود. فردای آن روز، صبح زود، شاه اسبی زیبا از نژاد عربی برایم هدیه فرستاد. سه روز بعد شاه از تبریز حرکت کرد.»

سفیر در مورد بازگشت خود به آلمان و خاتمه مأموریتش نیز بیان دل‌انگیزی دارد:

«پس از اتمام این اتفاقات [=جنگ با ترکان عثمانی در ارمنستان و فتح ایروان به دست ایرانیان] اعلیٰ حضرت شاه مرا به حضور خود خواند و اعلام داشت که زمان بازگشت من به حضور سرور بسیار عالی قدوم اعلیٰ حضرت امپراطور فرا رسیده است تا پاسخ نامه‌ها را ببرم و برای این منظور مهدیقلی‌بیگ را نیز به عنوان سفیر برای همراهی با من تعیین کرده است. یک دست جامهٔ سلطنتی ایرانی که خودش آن را پوشیده بود، یک اسب عربی و ۹۰۰ سکه که بیشتر آنها با تصاویر اعلیٰ حضرت امپراطور یا انتخاب‌کننده (الکتور)^۱ ساکس^۲ یا پادشاه اسپانیا مزین بود به من اعطا کرد. به علاوه شمشیر ایرانی را که قبلاً دربارهٔ آن اشاره کرده‌ام به من بخشید و سرانجام به طور رسمی برای خداحافظی به اتفاق سفیر ایرانی به حضور شاه پذیرفته شدیم.

یک واقعهٔ مهم نیز اتفاق افتاد که گمان می‌کنم نباید آن را از اعلیٰ حضرت امپراطور پنهان سازم. روزی در ایروان در کنار شاه بر روی زمین پوشیده از قالی نشسته بودم و موافق رسم ایرانیان غذا می‌خوردم و در این موقع عده‌ای از ترکها آمدند که به شاه تسلیم شده بودند و تقاضای عفو و بخشایش داشتند. اما چون شاه لباس ساده‌ای از پارچهٔ سرخ رنگ پوشیده بود، در حالی که من جامه‌ای از ابریشم سرخ به تن داشتم و به علاوه چون نمی‌توانستم به راحتی چهار زانو روی زمین بنشینم پاهایم کمی گسترده و باز بود، این ترکها خود را به پای من انداختند و می‌خواستند آن را بیوسند. من ازین وضع متوحش شدم و باکمال شتاب پاهایم را پس کشیدم. شاه لحظه‌ای به صورت من نگریست و شروع به خنده کرد.»

به نظر می‌رسد که شاه عباس نسبت به تکتاندر که بازماندهٔ هیئت سیاسی آلمانی بود محبتی خاص داشته. خود تکتاندر می‌نویسد:

من بیشتر از بیست بار با اعلیٰ حضرت پادشاه غذا خوردم. شاه مردی مهربان و خوشرو و نیک خلق است و مخصوصاً نسبت به مسیحیان بسیار مهربان و خوش رفتار می‌باشد.»

باری تکتاندر و مهدیقلی بیگ از شاه اجازه حرکت گرفتند و روی به راه نهادند و هشت ماه بعد به مسکو وارد شدند. تکتاندر شرحی درباره حوادث راه و وقایعی که در مسکو پیش آمده نوشته است. ولی بدبختانه سفیر ایران، مهدیقلی بیگ مثل دیگر سفیران ایرانی، هرگز از مأموریت‌های خود مطلبی ننوشت و اثری برجای نهاده است. باز هم به کمک سفرنامه تکتاندر است که می‌دانیم شاه عباس پیش ازین سفیری به روسیه فرستاده بود و تکتاندر و مهدیقلی بیگ این سفیر را که از اسمش هم بی خبریم در غازان ملاقات کرده‌اند و آن سفیر به این دو گفته است که تزار روسیه چند هزار سپاهی با تفنگچیان شایسته و چندین عراده توپ به یاری شاه عباس فرستاده تا قلعه در بند را محاصره کنند و مخصوصاً از شاه خواهش کرده که از جنگ با سلطان عثمانی دست نکشد. به درستی نمی‌دانیم که میزان کمک روسها به ایران در جنگ با ترکان عثمانی آن هم در نخستین نبردها که در سال ۱۰۱۲ هـ ق شروع شده چه بوده. ولی ظاهراً یکی از دلایل شاه عباس در ارسال مهدیقلی بیگ به روسیه این بوده که از کمکهای وی به ایران تشکر نماید و تزار روسیه را از موفقیت‌های درخشان خویش در جنگ با ترکان عثمانی آگاه سازد.

پرنس گودونف تزار روسیه سفیران آلمان و ایران را بسیار گرامی داشت و نامه‌ای به توسط تکتاندر برای رودلف دوم نوشت که به علت اهمیت فراوان مفاد آن، ترجمه مضامین آن را می‌آوریم:

به نام ثالثوث الأقدس^۱

ما تسار و دوک بزرگ

به برادر عزیز والامقام خود رودولف دوم که با تأییدات الهی امپراطور

منتخب رومیان می‌باشد

آن برادر بسیار گرامی، به توسط سفیر خود اشتفان کاکاش^۲، نامه

مشفقانه‌ای برای ما فرستاده نوشته بودند که سفیری به دربار شاه ایران روانه

می‌دارند تا با ایشان معاهده‌ای دوستانه منعقد سازد و به اطلاع ایشان برساند که

برادر گرامی با ترکان در جنگ است و قصد دارد که این جنگ را ادامه دهد و

۱ - یعنی همان اقا نیم ثلاثه متشکل از اب (پدر) و ابن (پسر) و روح القدس که در مسیحیت Trinités خوانده می‌شود.

۲ - Stephan صورت آلمانی Etienne است.

از شاه ایران خواستار است که ایشان نیز بر متصرفات سلطانی عثمانی بتازند و تمام قوای خود را در اضمحلال قدرت وی به کار برند. ضمناً آن برادر گرامی از ما نیز خواسته بودند که در این امر یاری کنیم و وسایل عبور سفیر ایشان اشتفان کاکاش را از ممالک خویش به سوی ایران فراهم سازیم و شاه ایران را از رسیدن او به قلمرو خویش آگاه کنیم و تربیتی دهیم که با توجهات ما مأموریت مشارالیه به خوبی انجام پذیرد.

ما بوریس فدوروویچ^۱، تسارودوک بزرگ مستقل سراسر روسیه نامه آن برادر گرامی را از سفیر ایشان دریافت کردیم و با نیکخواهی کامل خواندیم. او امر اکید صادر کرده ایم که وسایل عبور وی را از اسب و آذوقه و آنچه برای رسیدن مشارالیه به ممالک شاه ایران لازم است فراهم سازند تا به آسانی از کشورهای پهناور ما بگذرد. به علاوه دستور داده ایم که دسته ای سوار او را همراهی کنند. برای این که محبت های برادرانه خود را نسبت به آن اعلی حضرت نشان داده و موافقت خود را با مقاصد ایشان آشکار ساخته باشیم، به اعلی حضرت نشان نوشتیم و خواهش کردیم که با برادر گرامی ما، رودولف دوم امپراطور رومین، مناسبات برادرانه برقرار سازد و با ایشان برضد سلطان عثمانی متحد شود. به همین نظر جناب یارو سلاوسکی^۲ را با ملتزمان بسیار به سفارت روانه دربار شاه ایران کردیم تا از ایشان خواهش کند که به پاس محبتی که به ما دارند خود فرماندهی سپاهی را که به جنگ سلطان می فرستند بر عهده گیرند و به هیچ وجه با او صلح نکنند و وعده دادیم که درین صورت هر وقت که برضد سلطان به جنگ بپردازند با ایشان مساعدت خواهیم کرد. اعلی حضرت شاه ایران نیز بنا به خواهش ما خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفته از ممالک خود خارج شدند و به جنگ با سلطان که دشمن آن برادر گرامی است قیام کردند. ما نیز یکی از رعایای خود الکساندر گروزینسکی^۳ را با سپاه فراوان به یاری ایشان روانه کردیم. حکام و فرمانروایان دیگری هم که

1- Boris Feodrorovich

2- Yaroslavsky

3- Grusinsky

ممالکشان همسایه ایران است و پیش ازین مطیع ترکان بوده‌اند به گروزی نسکی پیوسته‌اند. ما تمام این اقدامات را به جهت دوستی و برادر خود رودلف امپراطور رومیان و برای اثبات این که در هر امری با او موافقیم کرده‌ایم. به یاری خدا و کمک ما، شاه عباس بر ترکان شکستهای فاحش وارد کرده و شهرها و ولایات بسیار از ایشان گرفته و بسیاری از آنان را مقتول و اسیر ساخته و در ممالک سلطان عثمانی از کشتار و تاراج دریغ نکرده است. اعلی حضرت شاه ایران، بنابر خواهشی که از او کرده‌ایم، جنگ با سلطان عثمانی را ادامه خواهد داد و اخبار فتوحات خود را به توسط سفیر خویش مهدیقلی بیگ از بستگان خود برای ما فرستاده است. همین سفیر مأموریت دارد که به دربار اعلی حضرت امپراطور رومیان برادر ما نیز بیاید و نامه و دستوراتی درباره مسائل مذکور به همراه دارد.

از آنچه گذشت آن اعلی حضرت مراتب اشتیاق ما را به ابراز مراسم برادری و ارائه شواهد نیک خواهی در خواهند یافت. در قصر ما، در مسکو، پایتخت کشور روسیه، سال ۱۷۱۲ از خلقت عالم در ماه اوت نوشته شد. مطالب این نامه روشن تر و جامع تر از آن است که به توضیح نیاز افتد. هر چند که نمی دانیم کمک نظامی تزار به شاه عباس چه اندازه بوده و چگونه صورت گرفته. مهدیقلی بیگ و همراهانش در ربیع الاول سال ۱۰۱۳/ اوت سال ۱۶۰۴، از مسکو خارج شدند و از راه دریای بالتیک عزم کشور آلمان کردند. البته این راه هم می دانیم که سفیر ایران - که ظاهراً زینل خان شاملو نیز همراه وی بوده - مدتی در پراگ پایتخت رودلف دوم گذرانده و یکی از نقاشان آلمانی مشهور آن زمان به نام آگیدیوس سالرس^۱ در حدود سالهای ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴، تصویری از او و از زینل خان کشیده است. این آخرین اطلاعاتی است که از مهدیقلی بیگ داریم. زیرا سرنوشت او نیز مبهم و نامعلوم مانده و نمی دانیم، پس از عزیمت از پراگ^۲ چه بر سر او آمده است.

حدوداً دو سه سال بعد از این جریانات بود که رابرت شرلی به عنوان سفیر دولت ایران در دربارهای اروپائی من جمله دربار رودلف دوم تعیین شد و در ۱۶۰۹/۱۰۱۸ در شهر

پراگ به حضور رودلف رسید و رودلف وی را مقام شوالیه و عنوان کنت دوپالاتن^۱ بخشید. از آن پس، شاه عباس همیشه منتظر بود که امپراطور آلمان و دیگر سلاطین اروپا با هم متحد شوند و بر ترکان عثمانی تازند. خاصه به رودلف اعتقاد خاصی داشت و تصویری از وی در اطاق مخصوص خود نهاده بود. اما وقتی در سال ۱۶۰۶/۸ - ۱۶۰۷ شنید که رودلف دوم با ترکان عثمانی صلح کرده بسیار متأثر و خشمگین شد و چند بار به سفرای اسپانیا و پاپ ناخشنودی خود را از رفتار رودلف و دیگر سلاطین اروپا اظهار داشت.

باز ازین تاریخ به بعد، ابهام و ظلمت بر روابط ایران و آلمان سایه می افکند. دیگر هیچگونه اطلاعی از روابط دولتین در دست نیست مگر خبر مغلولت مبهمی از جانب جلال الدین محمد یزدی منجم مخصوص شاه عباس که در تاریخ خود، ذیل وقایع سال ۱۶۰۹/۱۰۱۸ می نویسد:

«روز نهم رجب ۱۰۱۸ (= ۲۸ سپتامبر ۱۶۰۹) کتله کون (?) فرنگی آلمانی به رسم ابلجیگری به شرف پای بوس مشرف شده عریضه پاتی (پاپ؟) و پادشاه آلمان آورد. مضمون آن که امداد کنید که شر رومیان از سر اهل عالم برطرف کنیم...»

از بیان مالا جلال مطلب عمده ای که دستگیر می شود این است که رودلف بعد از صلح با ترکان نیز روابط خود را با ایران قطع نکرده و باز برای شاه عباس نامه نوشته و لابد او را به علل صلح خود با ترکان آشنا نموده و خواسته است که باز هم اتحاد کلمه بین دو کشور پا برجا بوده و به کمک یکدیگر با دشمن مشترک مبارزه کنند.

البته این احتمالات وقتی به حقیقت نزدیک خواهد بود که ملا جلال اگر نام این سفیر را به درستی نوشته دست کم ملیت او را درست نوشته باشد. قرائنی در دست است که می رساند ملا جلال احتمالاً در بیان خود بر خطا نبوده. خبری داریم که در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۵ هجری از آلمان به سر پرستی وراتیسلاو^۲ از پراگ به ایران آمده و در ۱۶۰۹ به ایران رسیده. اما وراتیسلاو نیز مانند کاکاش بیمار شده و در گذشته و ریاست این هیئت سیاسی به دیگری سپرده شده و او در سال ۱۶۰۹/۱۰۱۸ شاه عباس را در اردبیل دیدار کرده است. ازین هیئت هیچ مدرک کتبی یا سفرنامه ای در دست نیست. ولی بر روی یک صندوق لاکه که در سال

۱۰۱۹/۱۶۱۰ در ایران ساخته شده تصویری از باریابی ابن هیث به حضور پادشاه صفوی نقش شده است و به نظر می‌آید هیث سفارتی که ملاجلال بدان اشاره کرده همین هیث سیاسی است که نقش آن بر روی صندوق لاک‌ی آمده است.

یک هیث سیاسی دیگر نیز در سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲، از جانب ماتیاس^۱ امپراتور آلمان، برادر رودلف، به ایران گسیل شده ولی هرگز به ایران نرسیده. تا شاه عباس زنده بود وضع ارتباط سیاسی بین ایران و آلمان صورتی بهتر نیافت. اما در زمان جانشین او شاه صفی، یک هیث تجاری سیاسی مهمی، از جانب یک پادشاه آلمانی تبار به ایران آمد که هر چند از لحاظ تجاری توفیق حاصل نکرد، اما از نظر فرهنگی موفقیت درخشانی به دست آورد. داستان چنین بود که در زمان شاه صفی بار دیگر تجارت با یاران از طریق روسیه مورد توجه سوداگران اروپایی قرار گرفت. اما این بار هموطنان آنتونی جن‌کین سون نبودند که بدین کار دست زدند بلکه آلمانها بودند. توضیح آن که فردریک، دوک ناحیه هولشتاین^۲، که تازه شهر فریدریشتاد^۳ را ساخته بود و می‌خواست که در آن منطقه کارخانه‌های ابریشم بافی دائر کند، در صدد برآمد که برای خرید ابریشم با کشور ایران به تجارت برخیزد. اما چون راه دماغه امیدنیک و جنوب افریقا بسیار طولانی بود، وی اندیشید که شاید بتواند از طریق روسیه با ایران ارتباط بازرگانی برقرار نماید. ازین روی، برای این منظور، سه نفر را به نامهای فیلیپ کروزه^۴ و اتوبروگمان^۵ و آدام اولتاریوس^۶ را نزد میخائیل فدوروویچ^۷ دوک بزرگ و تسار روسیه جهت کسب اجازه عبور فرستاد. دوک بزرگ درخواست آنان را پذیرفت و حتی اجازه داد که بتوانند برای عبور از ولگا کشتی تهیه کنند. طرح این نقشه اتوبروگمان بود از مردم هامبورگ که پدرش به دریانوردی اشتغال داشت و او خود به تجارت.

سال بعد، دوک هولشتاین آن سه تن را همراه هیثی مرکب از چند صنعتگر مثل تجار و ساعت ساز و چند نوازنده و یک طبیب و یک پیشخدمت و یک مترجم روسی و یک مترجم ترکی و دو مترجم ایرانی از طریق روسیه به ایران فرستاد. ریاست هیث با کروزه بود و معاونت با بروگمان. اولتاریوس هم سمت منشیگری و مشاورت را بر عهده داشت.

1- Mathias

2- Holstein

3- Fredrichtadt

4- Philippe Kruze

5- Otto Brueggeman

6- Adam Oléarius

7- Michel Feodorovitch

اعضای این هیئت سیاسی در ماه اکتبر سال ۱۶۳۵/جمادی‌الاولی سال ۱۰۴۵، از هامبورگ با کشتی فورتونا^۱ به روسیه عزیمت کردند و پس از هجده ماه مسافرت پرخطر دشوار، در هفتم ذی‌القعدة سال ۱۰۴۶/۳ آوریل ۱۶۳۷ به اصفهان رسیدند. شاه صفی مقدم ایشان را گرمای داشت و روز ۲۳ ربیع‌الاول ۱۰۴۷ بدانان بار داد. کروزه خطابه‌ای به زبان لاتینی خواند که نماینده مذهبی پرتغال به نام ژوزف روازاریو^۲ ترجمه کرد. آنگاه سفرای آلمانی هدایای مخدوم خود را تقدیم داشتند و خود نیز شخصاً به تقدیم هدایائی مبادرت ورزیدند. کروزه از طرف خود تفنگی فتیله‌ای با چوب آبنوس که با فشاری اندک بر چخماق خالی می‌شد به شاه پیشکش نمود همراه با جام بلور مرصعی به یاقوت و فیروزه و یک عنبردان و یک ساعت زنگ‌دار. بروگمان هم شمعدانی سی شاخه زرین تقدیم کرد با یک جفت طپانچه طلا و یک تخته قالی گرانها و یک ساعت شنی زیبا و یک ساعت بغلی گران قیمت در یک قوطی زمردین و یم نشان از الماس و یاقوت. در جزو هدایای فریدریک دوک هولشتاین دو عراده توپ بود که در اردبیل گذاشته بودند.

روز سیزدهم رجب ۱۰۴۷ شهریار صفوی متقابلاً هدایائی برای سفیران فرستاد، از جمله برای هر یک از رؤسای هیئت اسبی بازی و دهنه طلا و دو دست لباس ایرانی با عمامه و کمر بند زرین و دو دست و پنج طاقه از پانزده جور پارچه گوناگون ابریشمین از قبیل اطلس و دارائی و تافته و دمشقی و دو دست تومان نقد برای مخارج بازگشت. ضمناً به پنج نفری هم که از لحاظ مقام و موقعیت مرتبتی والا تر از دیگران داشتند دو نیم تنه از اطلس و ابریشم داد.

شاه صفی چند بار اعضای سفارت را به حضور پذیرفت و با ایشان به ناهار نشست و به شکار برخاست. ولی چنان که ذکر شد ورود هیئت آلمانی با مخالفت شدید و علنی هلندیها مواجه شد و حتی نماینده شرکت هلندی به نام نیکلاژاکب اورشل^۳ در همان روز ورود نمایندگان دوک هولشتاین به ملاقات آنان رفت و رک و آشکار گفت که منظور ایشان مخالفت مصالح و منافع شرکت تجارتی هلند است و او بر طبق دستور شرکت با مقاصد ایشان مخالفت خواهد کرد و عملاً هم چندان دوز و کلک جور کرد و حقه بازی نمود که هیئت آلمانی نتوانست در مقصود خوش کامیاب شود. من جمله یکبار قیمت ابریشم را از ۴۲ تومان

1- Fortuna

2- Pater Josepha Rosario

3- Nicolas Jacobs Overschie

تا پنجاه تومان بالا برد که خرید آن برای آلمانها به صرفه مقرون نباشد و از خرید ابریشم ایران منصرف شوند و اما وقتی که درین کار توفیق یافت و حریف را از میدان به در کرد و آلمانها دست خالی به کشور خود بازگشتند، باز هلندیها قیمت را پایین آوردند و حتی به ۴۴ تومان رساندند که صدای اعتراض شاه صفی هم درآمد.

این هیئت آلمانی به جهات مختلف در کار خویش ناموفق ماند ولی علت اصلی این امر، غیر از مخالفت و کارشکنی هلندیها، دو مطلب بود. یکی این که فردریک دوک هولشتاین سرمایه کافی برای تأمین چنین طرحی در برابر رقیبان توانا و حریفان توانگری چون هلند و انگلیس نداشت و دوم آن که بروگمان مردی سخت خشن و سنگدل و بی گذشت و زورگو بود. به طوری که در اصفهان نیز بعضی از افراد هیئت سیاسی به جهت همین تندبها و خشونتها و زورگوئیهای وی، در عالی قاپو متحصن شدند و نمی خواستند که به آلمان باز گردند. ولی بروگمان آنان را به خشونت و زور بیرون کشید و با خود برد و این عمل گذشته از آن که باعث بدنامی سفارت و بالمآل موجب آبروریزی دوک هولشتاین بود، توهینی نیز به دربار با عظمت صفوی شمرده می شد. به علت همین خشونتها و سنگدلیهای بی جا و ننگ آور بود که بروگمان، همین که به آلمان رسید، مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفت و در پنجم ماه مه ۱۶۴۰ اعدام گردید.

در هر حال، هیئت آلمانی هر چند در کار اصلی خود توفیق نیافت و یک بار دیگر طرح تجارت اروپا با ایران از راه دریای خزر به شکست انجامید، اما وجود منشی سفارت موجب آثار نیکوئی در زمینه روابط فرهنگی دو کشور گردید.

این مرد دانشمند که بیشتر به نام آدام اولناریوس شهرت دارد، در حدود سال ۱۶۰۰ میلادی (۱۰۰۹ هـ ق) در اشرله بن^۱ آلمان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در لایپزیک^۲ به اتمام رسانید و سپس به علت نابسامانیهای ناشی از جنگ در آلمان وی به هولشتاین رفت و در دربار فردریک سوم به سمت کتابدار و ریاضیدان منصوب گردید. درین روزگار آلمان دچار بحرانیهای پس از جنگ و گرفتار وضع اقتصادی ناگواری بود. طرح تجارت با ایران از طریق دریای خزر یکی از راههای بهبود وضع اقتصادی به شمار می آمد. آدام اولناریوس درین روزها در شهر هاله سوئد بود که با کروزه و بروگمان آشنا شد و وقتی که آنان سخن از سفر به

ایران گفتند، وی که شیفته فرهنگ ایرانی بود، داوطلبانه شرکت در هیئت سفارت را پذیرفت و با آنان درین سفر دور و دراز و پرخطر شرکت جست. وی نیز به نوبه خود یکی از شعرای حساس و با قریحه آلمان را به نام پاول فلمینگ^۱ به عنوان همسفر به هیئت پیشنهاد نمود. همین شاعر آلمانی است که وقتی به ایران رسید و کاروان سیاسی به اصفهان نزدیک شد از سر شور و شوق شعری چنین سرود:

اینک ایران آزاده، با آغوش باز به استقبال ما می آید
تا دردهای ما را با فره ایزدی خویش آرامش بخشد
آتش شادی و شادکامی برافروزد
و ما را به سوی اصفهان رهنمون گردد

یکی دیگر از اعضای سفارت مزبور مردی بود به نام یوهان مندلسلو^۲ که سفرنامه جالب توجهی ازین سفر بر جای گذاشته است. هیئت سفارت آلمانی در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۶۳۵/۱۰ جمادی الاولی سال ۱۰۴۵ از بندر هامبورک خارج شد و یک سال بعد به دریند رسید و از طریق شماخی به اردبیل وارد شد. دو ماه درین شهر که در آن هنگام در اوج شهرت و ثروت و شکوه و جلال بود، ماندند. وصف بسیار دقیقی از اردبیل، شهر شیخ صفی الدین و تبارش، در کتاب سفرنامه اولتاریوس آمده است. در ژوئن ۱۶۳۷/ محرم و صفر ۱۰۴۷ هیئت نمایندگی آلمان از راه میانه و سلطانیه و قزوین به اصفهان رسید (۳ اوت ۱۶۳۷/ دهم ربیع الاولی سال ۱۰۴۷). مدت اقامت آنان در اصفهان پنج ماه طول کشید و سپس کاروان مذکور که از اعضای سیاسی و مترجمین و منشیان و خدمتگزاران و نگهبانان و همراهان بیش از صد نفر می شد از طریق گیلان و مازندران از ایران خارج شد و همان روز عزیمت از اصفهان، آلمانها رسماً ازین مطلب با خبر شدند که دربار ایران سفیری به نام امامقلی سلطان با یک هیئت پنج نفری به نزد دوک هولشتاین می فرستد. این سفیر و همراهانش از هسترخان (آستراخان) به روسیه و از آنجا به شلزوئیک رفتند و روز اول اوت ۱۶۳۹/ اول ربیع الثانی ۱۰۴۹ ایرانیان به محل مأموریت و آلمانها به وطن رسیدند.

منشی هیئت سیاسی ایران مردی بود به نام حق وردی که پسرش رضا را نیز به همراه داشت. حق وردی پس از چندی با امامقلی سلطان نساخت و با پسرش از او جدا شد. این پدر

و پسر هر دو به مسیحیت گرویدند و حق وردی نام خود را به فردریک کریستیان^۱ تغییر داد و پسرش رضا نیز نام اسلامی رضا را کنار نهاد و نام آلمانی هانس گئورگ فارس^۲ را اختیار کرد. حق وردی که مرد با سواد بود و با اولثاریوس دوستی و محبت تمام داشت، پنج سال در خانه اولثاریوس به سر برد و او را در نوشتن سفرنامه یاری بخشید و سرانجام نیز در خانه اولثاریوس دیده از جهان فرو بست.

سفرنامه اولثاریوس کتاب ارزنده‌ای بود در ششصد صفحه همراه با نقشه‌ها و جدول‌ها به نام «یادداشت‌های تازه درباره سفر به مشرق زمین» که در سال ۱۶۴۷ انتشار یافت متضمن مطالب مفصلی درباره زبان و فرهنگ و هنر و آداب و رسوم ایران و شرح اقامت نویسنده در این کشور. این سفرنامه نیمی به لاتینی نوشته شده بود و نیمی به آلمانی قدیم.

در سال ۱۶۶۶ یعنی در حدود بیست سال بعد، آدام اولثاریوس کتاب دیگری منتشر کرد به نام «یادداشت‌های تازه و مفصل درباره سفر به روسیه و ایران» که در حقیقت همان کتاب نخستین بود با تفصیلی بیشتر در حدود هزار صفحه که سیصد صفحه آن مربوط به ایران است. این سفرنامه در سالهای بعد، هم در حیات وی، چندبار تجدید چاپ شد و در سالهای ۱۶۵۶ و ۱۷۱۹ و ۱۷۲۷ یعنی سه بار به فرانسه ترجمه و منتشر شد. در سال ۱۶۹۶ در هامبورگ باز این کتاب به صورت کامل به چاپ رسید و پس از آن در سال ۱۹۲۷ در لپزیگ به توسط هرمان فون اشتادن^۳ و سرانجام در ۱۹۷۱ در توینگن به وسیله ماکس نیمایر^۴.

اولثاریوس می‌نویسد که شخصاً بیشتر مزارع و کوه‌ها و رودها و شهرها را دیده و سپس طرح‌های کتاب خود را کشیده است و این امر امانت او را در کار تحقیق نشان می‌دهد. وی نخستین اروپائی است که نقشه و مناظر شهرهای مهم ایران مثل اردبیل و قم را طرح نموده و درباره ایران و ایرانیان، با دقت و تفصیل مطالب ارزنده‌ای نوشته و همه جا حسن نظر و حق شناسی و اعجاب خود را نسبت به کشوری که مدت کوتاهی از او پذیرایی کرده نشان داده است. او بارها از مهمان نوازی و دست و دل بازی ایرانیان یاد کرده و نوشته که در اردبیل هر روز غذا از آشپزخانه حرم شیخ صفی برای آلمانها داده می‌شد و این غذا عبارت بود از ۱۶ گوسفند و ۲۰۰ تخم مرغ و ۵ من کره و ۷ کیلو کشمش و ۴ کیلو بادام و ۷۵۰ لیتر شراب و

1- Frederic Christian

2- Hans Georg Fars

3- Hermann Von Staden

4- Max Niemeyer

مقداری آرد و برنج و مرغ و دیگر چیزها و باز می‌نویسد که پس از بازدید کتابخانه نفیس آرامگاه شیخ صفی در اردبیل، طبق معمول، چندین رأس اسب و اشتر به ایشان پیشکش شده است.

بالاخره پس از مدتی انتظار در اصفهان، اولتاریوس همراه با دیگر اعضای سفارت به حضور شاه صفی می‌رسد. وی درین باره در کتاب خود می‌نویسد:

«در اصفهان بزرگترین دشواری ملاقات با شاه ایران بود. زیرا غیر از هیئت آلمانی، دو هیئت سیاسی یکی از هندوستان و دیگری از اوزبکستان ملاقات شاه را انتظار می‌کشیدند و کار رقابت هیئت آلمانی با هندیان چندان بالاگرفت که به زود و خورد کشید و اگر به دستور شاه ایران سربازان دخالت نکرده بودند، امکان فراوان وجود داشت که هیئت آلمانی آرزوی دیدار مجدد وطن را به گور ببرد.»

بالاخره روز ملاقات تعیین شد و هیئت سیاسی به دیدار شاه صفوی نائل آمد. اولتاریوس وصف دقیقی از شاه صفی کرده:

«مردی است بیست و هفت ساله که تقریباً مثل همه ایرانیها بینی عقابی دارد. صورت و ریش کوتاه است و سبیل مشکی کوچکی دارد. لباسش طلادوزی است. بر روی دولبند او جقه بسیار زیبایی قرار داشت که دارای دو پر بود. بر روی کُردی او که آن را بدون آستین می‌پوشید از گردن به پایین پوست سمور سیاهی آویزان بود. شمشیر او در نیامی زرین به پهلوی او یخته و مرصع بود به جواهر گرانبها»

از نوشته‌های اولتاریوس مراتب شیفگی فراوان و دلبستگی عاشقانه وی به اصفهان زیبا و پر ثروت و پر شکوه آشکار است:

«در اصفهان هر خانه یک و گاهی دو باغ دارد. درین باغها گل و میوه فراوان است. گذشته از میوه، درخت تناوری در این باغها وجود دارد به نام چنار که نظیرش در کشور آلمان و دیگر مناطق نیست. در کنار خانه‌های معمولی، بناهای بسیار زیبایی ساخته‌اند که نمای بیرونی آنها خصوصاً دیدنی است. این خانه‌ها معمولاً یک تا چهار طبقه دارند. کوچه‌های اصفهان تنگ ولی میدان شهر عریض است و طول آن به ۷۰۰ و عرض آن به ۲۰۰ قدم

می‌رسد. در غرب میدان طاقناهای زیبا و یک شکلی ساخته‌اند که مخصوص زرگران و جواهر سازان است و جلو آنها درخت کاشته‌اند. در طرف مشرق، طاقناهای عریض‌تری هست مخصوص تهیه صنایع دستی. روی سقف این مغازه‌ها محل خاصی ساخته‌اند که همه روزه موقع غروب آفتاب در آنجا طبل و سرنا می‌نوازند. در جنوب میدان مسجد صاحب‌الزمان و در شمال بازار واقع شده است و در وسط میدان، مسابقات ورزشی صورت می‌گیرد. قصر پادشاه را دیوار بلندی احاطه کرده و روزها ۳ تا ۴ و شبها ۱۵ نفر از آن نگهداری می‌کنند. غرب میدان محل تجمع رمالها و فالگیرها و غیگوهاست و شمال آن وعده گاه می‌خواران.»

در مورد آموزش و پرورش کودکان می‌نویسد:

«پسر بچه‌ها نوشتن و خواندن و بعضی فلسفه و شعر و هندسه و نجوم و طب و فقه و حساب می‌آموزند و کسی که در تمام این مباحث تبحر یابد فیلسوف خوانده می‌شود. بیشتر بچه‌ها خواندن و نوشتن می‌دانند بچه‌ها را ملا درس می‌دهد.»

و درباره اخلاق و عادات ایرانیان چنین اظهار نظر می‌نماید:

«ایرانیان به خاطر مذهبشان مردم بسیار تمیزی هستند. آنها نه فقط اطاقهای خود را تمیز نگه می‌دارند بلکه در تمیز نگهداشتن لباسهایشان هم می‌کوشند و به محض آن که لکه کوچکی روی لباس خود ببینند آن را عوض می‌کنند. پولدارها که اصلاً لباسهای کثیف خود را دور می‌اندازند.»

سرانجام داوری دوستانه و منصفانه‌ای درباره خلق و خوی ایرانیان می‌کند:

«ایرانیان مردمی با ذوق و هوشمند و فهمیده و مهربان و خوشرو و در

سخن گفتن مودب‌اند. فقط در گفتن حقیقت بسیار صرفه‌جو هستند.»

تصاویری که اولتاریوس از مناظر و مسایل ایران در کتاب خود آورده هر یک دفتری گویا و مفصل و روشنگر است و از این تصاویر است مراسم باریافتن هیئت به حضور شاه صفی در یکی از سالنهای ایوان خانه پشت عالی قاپو و دیگری تصویر نزاع هیئت آلمانی با هیئت سیاسی هند که کار به تیراندازی کشیده و تصویر اعدام رودلف اشتادلر ساعت ساز سوئیسی و همچنین تصویر کشته شدن یک قزلباش به دست پروگمان.

در تصویر مراسم باریابی، شاه ایران دیده می‌شود در محلی که تمام خطوط پرسپکتیو تابلو در آن جا یکدیگر را قطع می‌کند. در زمینه جلو حیاطی است محصور به دیواری کوتاه و پشت دیوار یک ردیف درخت و جلو دیوار کوتاه دو ردیف تفنگچی. دو نفر هم در حال کشتی هستند. پشت درختان، اسبان شاهی ایستاده‌اند همه با زین و برگ عالی و مجلل، با روپوشهای زردوزی و زینهای زرین مرصع. در طرف راست، در پشت درختها رقاصه‌های دربار. تالار در زمینه وسط و قسمت عقبی تصویر سه پله بالاتر از حیاط قرار دارد. جلو تالار را پرده‌کنانی سرخ رنگی گرفته که بالا نگاه داشته شده و چین چین گردیده. تمام سالن با گل‌هایی از طلا تزیین شده. در طرف چپ، روی دیوار سه تابلو نقاشی اروپائی نصب شده که صحنه‌های تاریخی را نشان می‌دهد. کف تالار با قالی گرانبهایی فرش شده و در وسط کاخ حوضچه چهارگوشی تعبیه گردیده که در آن همه گونه گل، لیمو، نارنج، انار، سیب شناور است. مقدار زیادی نیز بطری در وسط تالار دیده می‌شود. شاه در وسط پشت چشمه و چهارزانو روی زمین نشسته طرف راستش خدمه و خواجه سرایان و رجال درباری‌اند و طرف چپش خانمها و نمایندگان دول خارجی (کور دیپلوماتیک) و در طرف چپ وی، رئیس هیئت نمایندگی آلمان که نامه دوک هولشتاین را پیش آورده است.

چنان که ملاحظه می‌شود در این تصویر گویا و دقیق همه چیز توصیف و تشریح شده. از شکوه و ثروت دربار صفوی گرفته تا رسم و آیین پذیرایی، از زنان درباری تا خواجه‌سران و رقاصان و تفنگچیان و کشتی‌گیران و سیاستمداران و دولت مردان و از پرده‌کنانی سرخ رنگ تا فرشهای نفیس و تابلوهای کار فرنگ و حوض کوچک و گل و لیمو و حتی بطری‌های مشروب.

به همین دقت و گویائی است تصویر مجازات یک قزلباش بی‌گناه به دست بروگمان. تفصیل آن را اولتاریوس در کتاب خود آورده است:

«در نزدیکی دشت مغان، وقتی هیئت نمایندگی آلمان در حین مراجعت، اطراق کرده بود، یکی از مستخدمین هیئت می‌خواست اسب یدک خود را به زور داخل منزل قزلباشی ببرد. قزلباش به او پرخاش نمود و چند ضربه بر سر و دست او زد که این جا منزل است و طویله نیست. بروگمان که این صحنه را دید با خشونت تمام به سوی قزلباش آمد و به او پرخاش کرد. قزلباش بیچاره، غافل ازین که این مرد رئیس هیئت سیاسی تجاری آلمانی است، با ترکه ضربه

محکمی بر بازوی او زد. وقتی که بدو فهماندند که او رئیس هیئت است او در جواب گفت که ازین موضوع اطلاعی نداشته و از آن گذشته برای رئیس هیئت نمایندگی وارد شدن به زور به خانه دیگران خوشایند و شایسته نیست. درین میان خدمتگاران بروگمان رسیدند و چنان کتک مفصلی به قزلباش زدند که از هوش و حال رفت.

همان دم بروگمان دستور داد که منزل آن قزلباش را تاراج کردند و هر چه داشت از اسب و شمشیر و ائاثه خانه به غارت بردند. فردای آن روز باز دستور داد که قزلباش را نزد او برند و چون او نیمه جان بود و نمی توانست با پای خود حرکت کند ناگزیر او را چنان که در تصویر هم دیده می شود در گلیمی پیچیدند و آوردند و بروگمان به مترجم ترک خود امر کرد تا قزلباش را با چوب بزنند. هر قدر محترمین خواهش کردند (و در تصویر نشان داده شده) که او نمی دانسته شما رئیس هیئت نمایندگی هستید و از آن گذشته به اندازه کافی تنبیه شده است مفید نیفتاد و بروگمان در چوب زدن قزلباش اصرار نمود. بیچاره همین که دو ضربه چوب خورد جان سپرد. درین لحظه بروگمان گفت «این را می گویند احقاق حق». اگر مهماندار ایرانی ما نبود، قزلباشان خشمگین در چشم بر هم زدنی ما را قطعه قطعه می کردند.

چنان که گفته شد، بر اثر این گونه اعمال وحشیانه و خشونت آمیز، بروگمان در آلمان مورد تعقیب قرار گرفت و در تاریخ پنجم ماه مه ۱۶۴۰ (۲۰ محرم ۱۰۵۰) بنا بر رأی دادگاه اعدام گردید و اگر احقاق حقی بود. این رای دادگاه بود، نه چوب زدن مرد مجروح بدبختی که از خانه و شرف خود دفاع کرده بود.

باری اولتاریوس وقتی که با دیگر اعضای هیئت آلمانی در شماخی حاکم نشین ایالت شروان (شیروان) بود با ملای دانشمندی به نام مجبعلی آشنا شد که شوق فراوان برای یاد گرفتن یک زبان اروپایی داشت. اولتاریوس ضمن تدریس زبان آلمانی به وی، کوشید تا خود زبان فارسی را از او یاد بگیرد. هم در نزد مجبعلی و محضر درس او بود که آدام اولتاریوس نخستین بار با گلستان اثر فناپذیر سعدی شیرازی شیخ زنده دل و شیرین زبان و خوش ذوق و نکته سنج شیراز آشنائی یافت. این کتاب او را تحت تأثیر فراوان قرار داد به حدی که چند سال بعد تصمیم گرفت که این شاهکار ادب ایران بلکه جهان را به آلمانی برگرداند. دستیاران

وی در این کار خطیر حق وردی و پسرش رضا بودند. این ترجمه در سال ۱۶۵۴ منتشر شد به نام «گلستان ایرانی» با توضیح مفصل بدین گونه بر پشت جلد به عنوان معرفی کتاب و محتوای آن

«گلستان فارسی که در آن حکایات دلپذیر و سخنان روحانی و آداب سودمند آمده است. این کتاب متعلق به چهار صد سال پیش است و به وسیله شاعر متفکر و عمیق ایرانی به نام شیخ سعدی تصنیف گردیده و درین روزگار به وسیله آدام اولتاریوس و با کمک پیرمردی ایرانی به نام حق وردی به زبان آلمانی فصیح^۱ ترجمه و با گراورهای متعدد حک شده و بر روی مس تزیین گردیده است.»

این ترجمه به اندازه‌ای مورد توجه مردم آلمانی زبان قرار گرفت که در اندک مدتی به چاپ بیستم رسید و همین حسن استقبال مردم موجب شد که اولتاریوس بوستان سعدی و داستان لقمان (ازوپ) را نیز به آلمانی برگرداند.

با این همه نمی‌توان تصور کرد که اولتاریوس از ترجمه لاتینی گلستان خبر نداشته. این ترجمه سه سال پیش از ترجمه اولتاریوس منتشر شده بود یعنی در سال ۱۶۵۱ میلادی و مترجم آن مرد دانشمندی بود از مردم هلند به نام گنتیوس^۲ که زبانهای عربی و فارسی و ترکی را در مدرسه السنه شرقیه هلند یاد گرفته و در قسطنطنیه تکمیل کرده بود به طوری که در هنگام بازگشت به اروپا، در خدمت سفیر عثمانی در مغرب زمین سمت مترجمی یافت. وی متن و ترجمه گلستان را به زبان لاتینی منتشر نمود و این کتاب یک بار هم در ۱۶۵۵ در آمستردام تجدید چاپ شد.

ترجمه اولتاریوس از گلستان در جوامع فرهنگی اروپا با تحسین دانشمندان رو به رو شد چنان که در همان سال انتشار (۱۶۵۴/۱۰۶۴) یک دانشمند هلندی به نام دویسبرک^۳ ترجمه اولتاریوس را به زبان هلندی برگرداند و انتشار داد و لوینوس و ارنر^۴ هلندی نیز در همان سال، امثال زبان فارسی را که از گلستان استخراج شده بود در مجموعه مؤلفات ژان مره^۵ منتشر ساخت.

1- Persianische Rosenthal, Hamburg 1654

2- Gentius

3- G. W. Duisberg

4- Levinus Warner

5- J. Maire

خدمات اولثاریوس در معرفی فرهنگ و ادب و اندیشه ایرانی به اروپا خاصه مردم آلمان بسیار ارزنده بود تا جائی که مردی چون ولفگانگ گوته شاعر و فیلسوف نامدار آلمانی او را به حق ستوده و درباره او گفته است: «وی مرد کار آمدی بود که برای ما از سفر خود گزارشهایی سخت آموزنده و دلپذیر باقی نهاده».

فصل پنجم

روابط ایران با روسیه

کشور روسیه تقریباً مقارن شروع دولت صفوی از صورت ملوک الطوائفی قرون وسطائی در آمده و به کندی تمام در خط پیشرفت افتاده بود. توضیح آن که پس از حمله مغولان، هم در حیات چنگیز، سرزمینهای روسیه و شمال دریای خزر به جوجی رسیده بود. پس از مرگ وی، سرزمینهای پهناور امپراطوری وی بین دو پسرش اوردا و باتو تقسیم شد. سبیری غربی و دشت قباچاق شرقی به اوردا تعلق گرفت و روسیه جنوبی و قباچاق غربی به باتو. اردوی باتو به نام «گوگ اردو» شهرت داشت به معنای اردوی کبود (آبی) و دستگاه حکومت اوردا به نام آق اوردا یعنی اردوی سفید. در سال ۷۸۰ هجری قمری برابر با ۱۳۷۸/۷۹ میلادی گوگ اردو و آق اردو با هم متحد شدند و از این اتحاد آلتون اردو (اردوی زرین) به وجود آمد. این بازماندگان چنگیز سراسر روسیه را در چنگ خویش داشتند و از امرا و حکام محلی باج می گرفتند. تا این که در سال ۱۴۶۷/۸۶۱ میلادی ایوان سوم^۱ به نام امیر بزرگ مسکو شهرت یافت. وی با آن که می دانست که اقدامات جدش دیپتری^۲، در مبارزه با مغولان در یک قرن پیش به جانی نرسیده بلکه دیپتری شکست خورده و شهر مسکو به آتش کشیده شده باز تصمیم گرفت که راه جد خود را در جدال با

طوایف تاتار اشغالگر ادامه دهد و با مغولان با شمشیر دورویه کاریک رویه کند. زیرا در طی این یک صد سال روسها به پیشرفتهای مهمی نائل آمده و بالعکس شاهان اردوی زرین روی به سستی و کاستی نهاده بودند. ایوان سوم عقاب دوسری یعنی علامت بیزانس را به عنوان دولت روس انتخاب نمود تا دیگران بدانند که دولت روس جانشین امپراطور روم (بیزانس) است و نیز نام تزار را، به تقلید از سزار لقب امپراطوران قدیم روم، برای امپراطوران روسیه ابداع نمود.^۱

تصادفاً آخرین فرد خاندان چنگیزی در سلسله و شاهان اردوی زرین مردی بود سخت دلیر و بسیار مدبر با عزمی آهنین و قدرتی فراوان، به نام سیداحمدخان پسر کوچوک محمدخان. سیداحمدخان با پیگیری تمام خواستار خراجی شد که ایوان سوم به عنوان امیر محلی ناحیه مسکو میبایست پردازد و ایوان هم میخواست با پرداختن خراج، یوغ بندگی و اطاعت تاتارها را از سر بنهد و این امر موجب دشمنی و سرانجام باعث جنگ مغولها با روسها شد. ایوان سوم که جنگ با تاتارها را نزدیک میدید، سفیری به نام مارکورووف^۲ به ایران فرستاد تا از فرمانروای آن روز ایران، اوزون حسن آق قویونلو، بر ضد تاتارها استمداد کند. از اقدامات و مذاکرات این سفیر با اوزون حسن ترکمان اطلاعاتی در دست نیست. همین قدر می دانیم که مارکورووف همراه کوتتارینی^۳ سفیر ونیز در دربار ایران و سفیرانی که خان ترکمان نزد سلاطین کشورهای فرنگستان فرستاده بود به روسیه بازگشت و پانزده ماه طول کشید تا به مسکو رسید.

سیداحمدخان سال بعد سفیر دیگری به روسیه فرستاد و علاوه بر مطالبه خراج خواستار گردید که ایوان سوم به عنوان اظهار اطاعت به شهر سرای برود. بدین ترتیب ایوان سوم معروف به واسیلی^۴ کور با خان مغول سیداحمدخان مجبور به رویارویی شد و جنگ بین آن دو در گرفت، هر چند نتیجه جنگ قطعی نبود، لیکن کمی بعد سیداحمدخان بر دست ایبک خان رئیس شیانیان کشته شد (۱۴۸۱) و پسر او شیخعلی با پادشاه لیتوانی متحد شد و به

۱- تاریخ روسیه کنل والتر (ترجمه نجفعلی میرزا معزی) (ص ۶۷)

2- Marco Roufo

3- Contarini

4- Vassili

جنگ با ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف^۱ پرداخت. ولی منگلی گرای متحد ایوان مخوف به شهر سرای حمله ور شد و آن شهر را ویران ساخت و دولت دویست و پنجاه ساله مغولان را در روسیه بر انداخت (۹۰۲/۱۵۰۲)

جانشینان ایوان سوم، خاصه پسرزاده‌اش به نام ایوان چهارم (مخوف) در جهت اقدامات ایوان سوم کوشیدند و ایوان چهارم در سال ۱۵۵۲/۹۵۹ غازان را تصرف کرد و خانات مغول آن ناحیه را نیز از میان برداشت و در سال ۱۵۵۴/۹۶۱ حاجی طرخان را نیز متصرف شد و به زودی دامنه اقتدار وی به سواحل شمالی دریای خزر و مصب ولگا و شهر سرای پایتخت خانات مغول دشت قبیاق کشید و پای روسها به دریای خزر باز شد. این امر از دو جهت برای دولت صفویه خطر آفرین بود. نخست آن که ناگهان رقیبی نیرومند و متجاوز از شمال دریای خزر سر برآورد و خیلی زود سوار بر کشتیهای بزرگ و تیزرودر آبهای بحر - خزر به عمل پرداخت. دوم آن که این قوم نودولت دیانت مسیحی داشت و سختگیریهای مذهبی دربار صفویه به رعایای مسیحی تابع دولت ایران باعث می شد که آنان به جانب این دولت نوپای بهانه جو تمایل یابند. خاصه آن که در قلمرو دولت ایران ایالاتی مثل گرجستان و ارمنستان وجود داشت که اکثریت مردم آن مسیحی بودند و حکام آنان نیز اغلب از همان اقوام به حکم توارث انتخاب می شدند و تمایل این امرای مسیحی به دولت روسیه امکان داشت که برای ایران بسیار گران تمام شود. چنان که سرانجام نه تنها ایالات گرجستان و ارمنستان به همین ترتیب از دست ایرانیان خارج شد بلکه به شومی سیاست تعصب آمیز صفویه و قساوت بی جای آقامحمدخان قاجار ایالات مسلمان نشینی چون شیروان و نخجوان و داغستان و قزاق نیز از ایران متزع گردید و به کام روسها فرو رفت. توضیح آن که امیر گرجستان بر اثر وحشت از اقدامات ایران و نفرت از فشار مذهبی دربار و مردم این کشور، خود را تحت حمایت روسها قرار داد و روسها هم کشور او را تصاحب کردند و وقتی دولت ایران برای اعمال حق حاکمیت خود بر قسمتی از قلمرو خویش خواست اقدام کند با قوای قهریه روسها روبه رو شد و بالتیجه هم مناطق مسیحی نشین ماوراء ارس را از دست داد هم مناطق مسلمان نشین را. حتی پیش ازین که کار بدین جا کشد، روسها در زمان پطرکبیر ولایات ساحلی بحر خزر یعنی مازندران و گیلان را تصاحب کردند.

در زمان ایوان چهارم یا ایوان مخوف^۱ که به ایوان کبیر نیز شهرت دارد آنتونی جن کین سون به ایران آمد. ایوان چهارم در ۱۸ مارس ۱۵۸۴/ درگذشت و سلطنت به پسرش فئودراول^۲ رسید. اما کارها تماماً در دست بوریس گودونوف^۳ بود که نژادش به تاتارها (مغولان) می رسید و شخص با تدبیر و سیاستمداری از جمله اشراف روسیه بود. شاه محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب که قلمروش مورد تجاوز و حمله ترکان عثمانی قرار گرفته بود، سفیری به نام هادی بیگ به دربار تزار فرستاد تا روسها را به جنگ بر ضد ترکان عثمانی وادار سازد. اما از سرنوشت این سفارت و نحوه ایفای وظیفه سفیر اطلاعی دقیق در دست نیست. فقط اشاراتی وجود دارد که در راه قزاقان اموال وی را به سرقت برده اند و او خود به همراه سفیر روس در دربار صفوی به ایران بازگشته است.

سفیر روسها در ایران که واسیلچیکوف^۴ نام داشت وقتی به قلمرو پادشاه صفوی رسید که شاه محمد برکنار شده و پسرش شاه عباس تاج و تخت را تصاحب کرده بود. سفیر نامه خود را که تاریخش سال ۷۰۹۶ از خلقت دنیا بود (برابر با ۹۹۶ هجری قمری) به نام شاه نو تغییر داد و با هادی بیگ از راه دریای خزر به ایران آمد و پس از پنج هفته، به گیلان قلمرو خان احمد خان حکمران استقلال طلب و سلطنت جوی آن خطه رسید و نامه ای را که از جانب فدور تزار روس برای وی آورده بود تقدیم داشت. در گیلان برای سفیر اشکلاتی پیش آمد. بدین معنی که چون معلوم شد که فدور برای خان احمد خان هدایائی نفرستاده و تنها نامه ای ارسال داشته خان گیلان به بهانه شکار از مقر خود بیرون رفت و مأمورین حکومتی در صدد تفتیش و ضبط محمولات وی برآمدند. سفیر خشمگین شد که شایسته نیست با فرستاده پادشاه مقتدری - که چرکسها و گرگیها جهت اظهار اطاعت و عرض عبودیت به دربار وی آمده بودند و هادی بیگ به چشم خود مراتب بندگی آنان را دیده - چنین رفتاری کنند. خاصه آن که مقدار زیادی از این محمولات هدایائی است که فدور برای شهریار صفوی شاه عباس فرستاده. سفیر ضمناً به خواجه حسام الدین همه کاره خان احمد گفته بود که مقداری از این محمولات نیز برای تأمین مخارج هیئت سیاسی روسی است. زیرا مأمورین خان احمد خان نه تنها شرایط احترامات را به جای نیاورده بلکه از تهیه غذا برای آنان نیز خودداری کرده اند.

1- Ivan Le terrible

2- Fedor = Féodor

3- Boris Godounov

4- Vasilitchikov

مذاکرات مفصل و طولانی به عمل آمد و سرانجام در مقابل تقاضای مصرانه سفیر در مورد اموال و محمولات هیئت سیاسی، گیلانیها مقداری ناچیز از اموال روسها را پس دادند ولی سفیر که از حقارت اموال استردادی و ردالت خان گیلان دچار خشمی فراوان شده بود، به عنوان گله‌گزاری به هادی‌یک گفت آیا فراموش کردی که وقتی در راه مسکو، قزاقها اموال ترا به سرقت بردند. ما چهارصد نفر از ایشان را در مقابل چشم تو کشتیم و بهای اشیای مسروقه را بیست برابر تاوان دادیم. حالا در خاک شما باید بی منزل و بی غذا و بی حرمت بمانیم؟!!

البته سفیر حق داشت که به نحوه رفتار خان احمدخان اعتراض کند، ولی متوجه نبود که خود حامل نامه تزار روس به خان یاغی بود و اگر تزار با خان احمدخان مستقیماً مکاتبه کرد و تلویحاً او را فرمائروائی مستقل شناخته، در این صورت دور از انصاف بوده که رفتار ناشایست حاکم خود سر و استقلال طلب گیلان را به پای دربار صفوی بگذارد. چند سالی بعد از این قضایا، یعنی در سال ۱۰۰۰ هجری، شاه عباس به خود سری خان احمدخان پایان داد و گیلان را جبراً از دست وی بیرون کشید.

سرانجام قرار شد که سفیر و همراهانش به حضورخان احمدخان در لاهیجان بروند. در طی راه یکی از همراهان صلاح اندیشی کرد که به خان نگوید که تنها پرنس گودونف هدیه فرستاده بلکه بگوید که هدایا از جانب فدور تزار روس ارسال گردیده است. ولی واسیلچیکوف این دروغ مصلحت آمیز را نپسندید. در ملاقات با سفیر، خان احمد بسیار کوشید تا مگر از نیت روسها در مورد دربند و باکو سردر بیاورد. ولی رئیس هیئت سیاسی روسیه که از روابط زیر جلی خان گیلان با سلطان عثمانی بوئی برده بود تنها به ذکر این نکته اکتفا کرد که فعلاً در صدد عقد قرارداد اتحادی بین ایران و روسیه است.

واسیلچیکوف از راه لنگرود و مازندران و دامغان و سمنان به قزوین رسید و در آن جا نیز وقتی شنید که به هیئت سیاسی دولت عثمانی، دربار ایران روزی سه تومان خرجی می‌دهد ولی خرج روزانه هیئت روسی را کمتر از این میزان معین کرده بازدهان به اعتراض گشود. در آن هنگام شاه عباس به جنگ با اوزبکان رفته بود. واسیلچیکوف در ایام انتظار در قزوین از سفیر گرجستان درباره مراسم باریابی به حضور شاه پرس و جو کرد و چون شنید که شاه عباس پای خود را برای بوسیدن به جانب سفیران دراز می‌کند باز از کوره در رفت که در دربار روسیه چنین رسمی نیست. ولی سفیر گرجستان او را متقاعد ساخت که هر کشوری آداب و تشریفات خاصی دارد و این امر نباید موجب شگفتی یا عدم رضایت شود.

واسیلچیکوف از وضع نامرتب مسکن و خوراک و از همه بدتر اقامت شش ماهه در قزوین به انتظار باز آمدن شاه عباس دائما در حال اعتراض بود که سرانجام شاه صفوی به اصفهان بازگشت و به هیئت سیاسی روس وقت دیدار داد. اما باز موضوع تازه‌ای برای اعتراض مجدد سفیر روس پیش آمد و آن این که شاه عباس به وسیله حسینعلی بیگ که باسی سوار به استقبال سفیر مأمور شده بود، پیغام داده بود که سفیر را در سر سواری و در میدان شهر پذیرا خواهد شد. واسیلچیکوف هم جواب داد اگر سرم را هم ببرند حاضر به پذیرفتن چنین ترتیب موهنی نخواهد بود.

سفیر که از قزوین به اصفهان آمده بود، بعد از ورود به شهر و تحمل دو روز بی غذایی بالاخره توانست ترتیبی مطلوب برای مسکن و خوراک افراد سفارت بدهد و پس از یک ماه انتظار قرار شد که شاه ایران او را در کاخ شاهی بپذیرد. متها در هنگام ورود به عمارت شاه کسی از او استقبالی نکرد. شاه عباس که در ایوانی نشسته بود سفیر را به حضور پذیرفت و سفیر پس از ادای مراسم احترام و تقدیم نامه تزار خطاب‌ای خواند و شاه دست پیش آورد و سفیر و مترجمش ایانف و منشی سفارت دست شهریار ایران را بوسیدند و شاه بدانان اجازه نشستن داد و از حال ایشان پرسید و هدایا را از نظر گذرانید و گفت ما برای اثبات یگانگی، بنادر باکو و دربند را که اکنون در دست ترکهاست به امپراطور می‌بخشیم و چون می‌خواهیم رشته دوستی هر چه استوارتر باشد سفرای خود را به همراه شما به روسیه می‌فرستیم و این همان مطلبی بود که در نامه فتودور (فدور) نیز آمده بود. زیرا فدور (فتودور) نیز پس از تعارفات سیاسی، یادآور شده بود که شاه محمد و شاه طهماسب پدر و نیای شما با پدر و نیای ما روابط حسنه داشتند و هادی بیگ هم شفاها از طرف شاه محمد (پدر شاه عباس) اظهار داشته بود که حاضر است دربند و باکو را به ما ارزانی دارد. ما هم گریگوری واسیلچیکوف را به حضور اعلی حضرت می‌فرستیم که برادر ما نیز سفرای خود را با او پیش ما بفرستد. ما باید بر ضد همه دشمنان خود قرار داد اتحاد ببندیم.

شاه عباس هیئت سیاسی روس را نزد فرهادخان قرامانلو سردار شجاع خویش فرستاد تا بقیه مذاکرات را به تفصیل انجام دهند. برای سفیر هم هدیه‌ای فرستاد مشتمل بر یک خنجر قیمتی و اسبی با یراق ابریشمین زردوزی، برای منشی سفارت هم جبه‌ای از اطلس و جهت شانزده نفر همراهان سفیر نیز خلعت‌هایی مناسب ارسال داشت.

اندکی بعد سفیر و همراهان مجدداً به حضور شاه رفتند و شاه عباس اظهار داشت که

باکو و دربند را به روسها ارزانی می‌دارد ولو این که قشون روس در پس گرفتن آن دو شهر از ترکان شرکت نکرده باشند. ضمناً از شنیدن خبر نزدیک شدن شصت هزار نفر از سپاهیان روس به دربند اظهار مسرت نمود: زیرا این عمل پادشاه روسیه را اقدامی بر ضد دولت عثمانی وانمود می‌کرد. باید توجه داشت که ترکان عثمانی، بر اثر ضعف دربار صفوی، علاوه بر قسمتهای غربی ایران، ایالات ماوراء ارس من جمله نواحی شروان و اران و داغستان و گرجستان و ارمنستان (ایروان) را تصرف کرده بودند و شاه عباس با واگذاری لفظی دربند و باکو به روسها به دشت آهوی ناگرفته می‌بخشید و این زبان بازیها و تعارفات همه برای آن بود تا مگر روسها وی را در جنگ با ترکان عثمانی یاری بخشند.

شاه عباس در ۱۲ رجب ۹۹۷/۲۷ مه ۱۵۸۹ سفیر روسیه واسیلچیکوف را اجازه بازگشت داد و بوداق‌بیگ و هادی‌بیگ فرستادگان خود را نیز با یک مترجم و چندین تن از اعضای سفارت که جمعاً هفده تن می‌شدند همراه روسها روانه مسکو نمود. در گیلان هم خان احمد خان سفیری به نام «حسام» به روسیه فرستاد و ظاهراً این همان خواجه حسام‌الدین وزیر مشاور و محرم اسرار اوست که وی را به دربار عثمانی نیز فرستاده و خبر ورود وی را به استانبول نیز جاسوسان به شاه عباس داده بودند. خان احمدخان فی الواقع با دربار عثمانی روابط دوستانه و چاکرانه‌ای داشت که از همگان، خاصه از دربار صفوی، پنهان نگه می‌داشت با این همه شاه عباس به وسیله جاسوسان خود از این روابط با خبر شد و دانست که رابط خان با دربار عثمانی وزیر هوشمند و دسیسه‌کار او خواجه حسام‌الدین است.

هر چهار سفیر، دو سفیر شاه عباس و یک سفیر خان احمد و واسیلچیکوف سفیر روس در پایتخت صفوی، به راه افتادند و پس از تحمل زحمات فراوان به نیژنی نووگورود رسیدند و سپس در یارو سلاو چشم براه آمدن تزار نشستند که برای جنگ با سوئدیها به شمال روسیه رفته بود. سرانجام در مسکو، هادی‌بیگ و بوداق‌بیگ سفرای ایران به حضور تزار روسیه رسیدند. اما خواجه حسام چون بیمار بود، برادرش به نیابت از وی در مراسم باریابی به حضور تزار شرکت جست.

دولت روسیه بسیار کوشید که قدرت نظامی روسها را به رخ ایرانیها بکشد. مثلاً سیمون رامانف^۱ که برای آوردن سفرا از یارو سلاو^۲ به مسکو معین شده بود دستورالعمل مفصلی درین

زمینه دریافت کرده بود. من جمله وی مأمور بود که به سفرا یادآوری کند شمار سپاهیان روس که در جنگ با سوئدیها زیر نظر تزار به عملیات نظامی پرداختند ۳۸۰ هزار نفر بوده و توپهائی همراه داشتند که وزن گلوله آن از هفت پود (در حدود ۳۸/۵ من برابر با ۱۰۶ کیلوگرم) تا یک پود (۱۶/۵ کیلوگرم) تفاوت می‌کرد. روزی هم که هیئت سیاسی وارد مسکو می‌شد، کولابوکوف از بزرگان دربار روسیه مأمور شد که با قشون و توپ و تفنگ به استقبال سفرا برود. وی ضمن مطالب دیگر مأموریت داشت که نگذارد به هیچ وجه سفرای ایران و گیلان با خارجیان خاصه تاتارها ارتباط یابند.

مراسم پذیرائی شاهانه از هیئت سیاسی ایران و گیلان در کاخ کرملین صورت گرفت و برای آن که شکوه و شوکت دولت روسیه بهتر و بیشتر به گوش شاه عباس برسد، بیش از حد معمول بر عظمت مجلس افزوده بودند. تزار لباس زربفت پوشیده و تاج سلطنت بر سرگذاشته براریکه پادشاهی نشسته بود و اعیان و اشراف و شاهزادگان همه با لباسهای فاخر دورتادور مجلس، در دو طرف پادشاه بر روی صندلیهای نشسته بودند و در اطراف قصر نیز تا چشم کار می‌کرد سربازان رده برکشیده بودند. چند نفر از اعیان به استقبال سفرا رفتند و آنان را به درون تالار هدایت کردند سفرا نامه شاه عباس را تقدیم داشتند و مترجم آن را ترجمه کرد. همین که ترجمه به پایان رسید، قیصر بر پا ایستاد و از احوال شهريار ایران جويا شد و گفت آيا سفيران، گذشته از آنچه در نامه آمده بود، سخني نيز دارند. سفيران گفتند که حامل مطالب شفاهی نیز هستند. آيا اکنون بيان دارند يا بعد با وزرا مذاکره کنند. قیصر جواب داد بهتر است که پس از استراحت با وزرا در میان نهند. سپس بدیشان اجازه نشستن داد و دست پیش آورد و سفيران و همراهان سفرا دست وی را بوسیدند و هدایای شاه عباس را بدین تفصیل تقدیم داشتند:

زین و برگ کار ایران با روکش مخمل و پارچه‌های زربفت ابریشمی

پارچه‌های زربفت ابریشمی و مخمل و نمد ایرانی

کمان کار خراسان مرصع به یاقوت و لعل و فیروزه

رکاب سیمین و گلابتون و زین و برگ گلابتون و ملیله دوزی (قیمت این چهار قلم بالغ

بر ۵۲۶ منات بوده)

لگام و سایر لوازم اسب (به بهای ۳۱ منات)

قالی الوان ایرانی با تار و پود زرین و سیمین (به قیمت سی منات)

یک جفت لعل (به بهای ۱۵ منات)

چادر و خرگاه کار ایران با پارچه اطلس و تافته و ابریشم با گاو سر طلا نشان (۸۹۲ منات)

طبق معمول، سفرا نیز از جانب خود هدایائی تقدیم داشتند چنان که بوداق بیگ مقداری قلمکار ابریشمی سفید و سفید و رنگین داد منقش به صورت سوارها و شکارچها و پلنگها و بزها (هر قطعه ۶ منات) و مقداری مخمل (به بهای ۷ منات) و یک کمان کار مشهد (سه منات) و یک قبضه کارد (سه منات) و هادی بیگ و دیگر اعضای سفارت نیز پیشکشهایی دادند من جمله چندین شمشیر و یک ثوب پوستین.

هدایای خان احمدخان که خود را پادشاه بالارث و الاستحقاق و حاکم بالاستقلال گیلان می دانست بدین قرار بود:

یک عدد سپر طلاکاری شده (سی منات)

دو تخته قالی با قلمکارهای ایرانی که نخهای نقره در آن شده بود منتقش به گل و بوته و درخت و انسان (۹ منات)

سه کلافه دارائی راه راه کار مشهد (۲/۵ منات)

پنج عدد قوطی زرد و سبز و سفید (هر یک دو منات)

نمد (۴ منات)

چیت ایرانی (۱/۵ منات)

پس از تقدیم هدایا، سفرا به ناهار دعوت شدند. تمام ظروف مجلس ضیافت، حتی پیمانه های شراب، از نقره بود و میز و صندلی شاه از طلا. بزرگان دربار همه با کلاههای سیاه و لباسهای فاخر دور تا دور نشسته بودند و پیشخدمتها با لباس زرین به خدمت اشتغال داشتند. چند روز بعد هم پرنس گودونف سفرا را مهمان کرد و با آنان خلوت نمود و چون سفرای ایران گفتند که دولت عثمانی در صدد استمالت ایران است گودونف پرسید عثمانیها برای صلح با ایران چه شرایطی پیشنهاد می کنند. سفرای شاه عباس گفتند که دولت عثمانی حاضر است که تبریز را پس بدهد و می خواهد دختر خود را در حباله نکاح پسر شاه درآورد و ایالت شروان را نیز بدو واگذارد. پیش از این مطلب، سفیر شاه عباس گفته بود که سفیر سلطان ترک به قزوین آمده که خواهر شاه را برای سلطان عثمانی خواستگاری کند و دختر خود را به

اسماعیل میرزا پسر حمزه میرزای ولیعهد مقتول یعنی برادر زاده شاه عباس بدهید. ظاهراً گودونوف که مردی تیزهوش و در زمینه سیاست خارجی کار کشته و بصیر بود متوجه شد که سفرای شاه «بلوف» می‌زنند و به لاف و گزاف سخن می‌گویند. زیرا مدلول ملتسمانه نامه شاه عباس، با این سخنان بزرگ مآبانه سفرای مطابقت نمی‌کرد. شاه ایران در نامه خود نوشته بود:

«ایران حاضر است دربند و باکو را به روسیه ارزانی دارد و برای انجام این مقصود، به منظور نزدیکتر شدن سرحدات دو مملکت ایران و روسیه و هم برای تحکیم روابط دوستی دو کشور بهتر است که روسیه هر چه زودتر به طرف دربند و باکو قشون بفرستد و ما هم البته به شروان لشکر خواهیم کشید و معلوم است همین که قشون شما دربند و باکو را متصرف شد همان جا خواهد ماند و ادامه امور را در آن دو شهر، مأمورین روسی به دست خواهند گرفت.» چنانچه ترکان حاضر شده بودند که بدون جنگ و با دادن دختر سلطان ترک به اسماعیل میرزا و ازدواج سلطان ترک با خواهر شهریار صفوی شهرهای دربند و باکو و ایالت شروان را به ایران بدهند، دیگر لزومی نداشت که شاه عباس دربند و باکو را به روسها واگذار کند و خود به شروان حمله برد. لذا پرنس گودونوف جواب صریحی درین مورد نداد.

ده روز بعد، دوباره سفرای ایران به حضور فدرایوانویچ تزار روسیه بار یافتند و فتودور اظهار داشت که به امنای دولت خود دستور داده که جواب مطالب سفرای را بدهند. در مجلس وزرا نیز بحث فراوان شد و به خصوص روسها اشاره به سخنان هادی بیگ کردند که شاه عباس دربند و باکو را به روسها واگذار می‌کند حتی اگر روسها در عملیات نظامی شرکت نکنند. بوداق بیگ جواب داد که ظاهراً سوء تفاهمی یا اشتباهی در ترجمه مطالب پیش آمده است و در هر حال اگر هادی بیگ هم چنین سخنی گفته باشد نظر خود او بوده نه عقیده و نظر شاه عباس. روسها اصرار کردند که چنین تعهدی صورت پذیرفته به این دلیل که بر اساس آن، دولت روسیه قشون به مرزهای عثمانی فرستاده است. بوداق بیگ اظهار بی اطلاعی نمود و گفت که درین باب دستوری بدو داده نشده.^۱ غرض اصلی اتحاد دولتین روس و ایران است.

۱ - به ظن قوی، سفیر اصلی بوداق بیگ بوده و هادی بیگ فرد دوم یا دستیار وی. چنان که در روز پذیرایی پرنس گودونوف از هیئت سیاسی، تنها بوداق بیگ سواره به صحن عمارت داخل شد و دیگران در پیشاپیش عمارت

ضمناً اگر دولت ایران با دولت عثمانی نتواند کنار بیاید، آیا دولت روس حاضر به همکاری با ایران می‌باشد و در صورت تمایل به همکاری چه نوع کمکی خواهد نمود و در ازاء چه شرایطی. روسها گفتند ما برای این امر سفرای خود را به ایران می‌فرستیم و آنان با ارباب به هشترخان خواهند آمد تا با شما به ایران روند.

سفرای ایران در ۱۷ شعبان برای کسب اجازه مرخصی به حضور تزار بار یافتند و در جامهای طلا شراب غسل نوشیدند و فتودور به بوداق بیک و هادی بیک هر یک خلعتی داد و پاسخ نامه شاه عباس را نیز به دست آنان سپرد و ضمناً همان طور که شاه عباس در نامه خود درخواست کرده بود، مقداری خز و سنجاب و سمور و چند دست آفتابه لگن و چند باز شکاری (شنقار = شاقار) برای وی فرستاد. نامه فتودور به شاه عباس به تاریخ سال ۷۰۹۸ از خلقت آدم بود برابر با ژوئن ۱۵۹۰ / شعبان ۹۹۸.

امپراطور ایلچی خان احمدخان را نیز مورد محبت قرار داد و با جواب نامه احمدخان و مقداری هدایا به گیلان باز فرستاد. امپراطور و دربار روس دو دوزه بازی می‌کردند تا دوسره بار کنند. هم با شاه عباس مکاتبه و مبادله سفیر می‌کردند هم با خان احمدخان. حتی تزار روسیه در نامه خود، حاکم استقلال طلب گیلان را به محبتها و الطاف خویش امیدوار کرده و اظهار داشته بود که دستور داده است تا ابواب تجارت بین روسیه و گیلان را مفتوح نگه دارند و احمدخان را در زیر سایه خویش حمایت کنند و صریحاً بدو امیدواری بخشیده بودند که «همواره می‌توانید منتظر مراحم ما باشید».

پرنس گودونف نیز نامه نوشت و هدایا فرستاد هم برای خان احمدخان هم برای شاه عباس. سفرای ایران و گیلان در ۲۵ شعبان ۹۹۸ و پنجاه نفر از شاهزادگان و خانزادگان با صد سوار، سفیران را تا شهر کولومنا بدرقه کردند و چهل سوار با هیئتهای سیاسی تانیرنی نوگورود^۱ رفتند و از نیژنی نوگورود برای هیئتهای سیاسی روزی هفده منات مخارج مقرر و بهای اجناس هم در طول راه معین شده بود. مثلاً بهای دو مرغ نیم کپک و بهای دو رأس گوسفند سه کپک یعنی یک آلتین (هر صد روبل کنسونی دولت روسیه برابر ۱۰۰ کپک است معادل یک دلار).

خان احمد در آن روزگار می‌خواست با جلب حمایت روسها و ترکها استقلال خویش را در برابر دربار صفوی حفظ کند. بدین جهت پس از رسیدن خواجه حسام الدین به گیلان، سفیری دیگر به دربار تزار فرستاد. این سفیر در ۲۶ رجب ۹۹۹/ دوشنبه ۱۰ مه ۱۵۹۱ به حضور امپراطور روسیه رسید و اظهار داشت که تقاضای «شاه گیلان» این است که تحت حمایت امپراطور وزیر پرچم روسیه باشد و امپراطور روسیه همچنان که به «شاه بخارا» با فرستادن لشکر کمک می‌کند به گیلان هم توجه نماید. درین نامه که به تاریخ ۵ جمادی الآخر ۹۹۹/ اول آوریل ۱۵۹۱ نوشته شده بود، احمدخان به پرنس گودونوف نوشته بود که مسیح نامی را که به رعایای روس تعدی کرده بود تنبیه نمودم. ضمناً اضافه کرده بود که هر ساله از گرجستان عده‌ای اسیر، از راه رودخانه ترک به این طرف (گیلان)، می‌آوردند و امسال روسها اسرا را گرفته‌اند. ترتیبی اتخاذ شود که دیگر سرکردگان روسی مانع نشوند.

اعضای دولت روسیه درخواستهای سفیر گیلان را که نامش به صورت «توره کامل» ذکر شده پذیرفتند و جواب نامه را با هدایائی مصحوب سفیر گیلان باز فرستادند اما سفیر وقتی به هسترخان رسید، با خبر شد که شاه عباس گیلان را متصرف شده و خان احمدخان نیز به شماخی گریخته. لذا سفیر نتوانست به گیلان باز گردد و روسها نیز که چنین دیدند هدایایی را که برای خان احمدخان فرستاده بودند از سفیر گرفتند و برای امیر گرجستان فرستادند.

خان احمدخان سفیر دیگری هم به روسیه فرستاد و آن هنگامی بود که از دست شاه عباس به شماخی حاکم‌نشین شروان گریخته بود. در این نامه خان احمدخان پس از ذکر قضایای جاری و فرارش به شروان، نوشته بود که قصد دارد در صورت حمله شاه ایران به شروان وی به گرجستان گریزد. ضمناً اظهار امیدواری کرده بود که چون دخترش نامزد پسر شاه ایران است^۱ به گیلان باز گردد و خواهش کرده بود که در مراجعت کشتیهای وی از آبهای روسیه، گماشتگان دولت روس اشکالاتی پیش نیاورند.

مطلب جالب توجه این که غیر از روابط خان احمد با روسها و مکاتبه رسمی وی با تزار و پرنس گودونوف، امیر گرجستان نیز برای تزار و پرنس نامه‌ای مصحوب سفیر خان احمدخان

۱- در خصوص نامزدی پسر شاه عباس و دختر خان احمدخان که به ابتکار شاه عباس عنوان شده و مکاتبات بین آن دو کهنه رند سیاست پیشه و مکاتبات مفتی ترک و سلطان عثمانی رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول «از نصرالله فلسفی ج ۳ ص ۱۳۱ تا ۱۳۴» و کتاب «شاه عباس» (انتشارات بنیاد فرهنگ تالیف عبدالحسین نوائی) ج ۲ ص ۳ تا ۳۳. بدینست بدانید که داماد ۴ ساله بود و عروس ۵ ساله.

موسوم به نعمت فرستاده بود و این امر همدلی و همدستانی وی را با خان احمد در توطئه بر ضد دولت ایران و روابط مخفی آنان را با دول روس و عثمانی می‌رساند و با توجه بدین دقایق ظریف است که ارزش عملیات نظامی برق آسا و قاطع شاه عباس را در سرکوبی خان احمد می‌توان یافت و همچنین هوشیاری و نکته‌سنجی وی را در مکاتبات سیاسی راجع به خان احمد با سلطان عثمانی و مفتی دولت ترک سعدالدین و دیگران.

هنوز بوداق‌بیک و هادی‌بیک به دربار ایران نرسیده بودند که شاه عباس سفیر دیگری به روسیه فرستاد. از آن جا که خان احمدخان برای سفرای شاه در خاک گیلان دشواریهایی ایجاد کرده و مانع شده بود که آنان به زودی و به آسانی از گیلان بگذرند، این فرستاده از راه قفقاز خود را به مسکو رسانده بود. وی در منابع روسی به عنوان «قاصد» و به نام «کای» خوانده شده است و ازین روی نام درست او را نمی‌دانیم. این «قاصد» راست یا دروغ می‌گفت که در راه دچار صدمات فراوان شده است و من جمله یک بار دزدان او را لخت کرده‌اند. اما در هر حال او توانسته که نامه شاه عباس را به تزار برساند.

کای در ۱۰ رمضان سال ۱۰۰۰ هجری/ دهم ژوئن ۱۵۹۲ وارد مسکو شد و از همان بدو ورود شروع کرد به دروغهای شاخدار گفتن. من جمله این که شاه عباس تبریز را گرفته و تا نزدیک شماخی پیش رفته و ابتدا با ترکان از در صلح در آمده و برادر زاده شش ساله خود را به ترکها داده و آنها شاهزاده را به قتل رسانده‌اند و شاه عباس برای انتقام خون وی در درجه اول و سپس به منظور استفاده از اشتغال ترکان در طرف فرنگستان و عمل نکردن ایشان به تعهد خود در مورد تخلیه تبریز به جنگ با ترکان عثمانی پرداخته است.

این مرد مورد قبول دربار روسیه قرار نگرفته. زیرا همان روز چهارم شوال که وی به حضور تزار روسیه بار یافته اجازه مرخصی و مراجعت یافته و هر قدر کوشیده چند انگشتی مرصع به الماس و فیروزه و لعل پیشکش نماید تزار نپذیرفته. علت این عدم استقبال و سردی دربار روسیه شاید این بوده که احتمالاً کای مأموریت سیاسی نداشته و دلال زبان باز یا تاجر سودپرستی بوده که برای خرید غلامان و کنیزان سفید روی زاغ چشم عازم روسیه بوده و از شاه ایران نیز معرفی نامه‌ای گرفته تا وسیله پیشرفت کار و رونق تجارت ننگیش باشد. زیرا می‌دانیم که در نامه‌ای که از جانب شاه عباس تقدیم داشته سخن از «زنان و غلامان پاکیزه» بوده است و مطالب بی‌ارزش و دروغین این مرد هم می‌رساند که وی با مسائل سیاسی و آداب سخن و مسئولیت سیاستمداران بیگانه بوده و فقط برای بزرگ جلوه دادن خود و گرمی بازار

تجارت خویش آن اراجیف را به هم بافته است و مسلماً دربار روسیه هم به همین علل بوده که او را «قاصد» خوانده نه «سفیر»^۱، با این همه تزار روس نامه‌ای به تاریخ ژویه سال ۷۱۰۰ از خلقت عالم برای شاه عباس فرستاد همراه با هدایائی ارزنده چون چهل ثوب پوست خز و روباه و مقداری ماهوت لندنی و زرهی خاص از خزانه دولت بسا ۷۱۰۰ از خلقت عالم به حساب روسها برابر بود با ۱۵۹۲ مسیحی و ۱۰۰۰ هجری.

کای هنوز بازنگشته و به علت سرمای سخت زمستان در حاجی طرخان (هشترخان) مانده بود که به حاکم آن شهر خبر رسید که حاج خسرو سفیر شاه عباس با هفت تن از اعیان و چهل و سه نفر از بستگان آنان که با کشتی به حاجی طرخان می آمدند، در راه دریخ مانده اند. حاکم شهر افراد لازم و شماری سرباز فرستاد که آنان را از یخ و سرما نجات دادند و به بندر آوردند. ظاهراً علت این همه شتاب شاه عباس در ارسال سفیر این بود که حتی المقدور با وعده واگذاری دربند و باکو، روسها را به جنگ با ترکان عثمانی بکشاند و جبهه نیرومندی در غرب بر ضد ترکان به وجود آید. چندین سال بعد، با اتخاذ همین روش شاه عباس توانست انگلیسیها را به جان پرتغالیها بیاندازد و پرتغالیان را از صحنه سیاست و عرصه تجارت در خلیج فارس و سواحل ایران بیرون راند و بندر هرموز را از ایشان بازستاند. هر چه بود، حاج خسرو و همراهانش در ماه ذیقعد سال ۱۰۰۱ میلادی برابر با ژویه ۱۵۹۳ میلادی به مسکو رسیدند.

حاجی خسرو و هیئت سفارتش، مورد استقبال گرم و احترام تام و تمام تزار و دربارانش قرار گرفتند و روز ۱۵ محرم ۱۰۰۲ / تزار سفیر جدید را به حضور پذیرفت و سفیر نامه شاه عباس را که تاریخ شعبان سال ۱۰۰۰ داشت، با هدایایی از طرف شاه عباس و عمه اش زینب خانم^۲ برای تزار و زن و دختر وی تقدیم کرد. از جمله این هدایا طاقه مخملی بود از مخملهای بافت ایران با تصویر حضرت مریم و عیسی (ع) در حال طفولیت و چند فرشته. نامه شاه، ضمن تعارفات سیاسی، مشعر بود بر این که حاج خسرو برای خرید اجناس و خاصه زره به روسیه گسیل شده است. نوشته اند که خسرو خان درین سفر «یک تخت مرصع به

۱- در خصوص این خانم که تا پایان عمر شاه عباس سرپرست حرمرسا و مشاور وی حتی در امور سیاسی بود رجوع

شود به «زندگانی شاه عباس اول» تألیف شادروان نصرالله فلسفی ج ۲ ص ۲۰۴ تا ۲۰۷

فیروزه، را که شاه عباس فرستاده بود به تزار تقدیم داشت.^۱

دو روز بعد، پرنس گودونوف از حاج خسرو و همراهانش پذیرایی نمود. در این مجلس نیز سفیر خطابه‌ای را که حاضر کرده بود خواند و در ضمن خطابه، خواستار دو مطلب شد نخست آن که چهار فروند کشتی که بین گیلان و هشرخان رفت و آمد می‌کند و متعلق به ایران است باید به دولت ایران تحویل شود. دوم آن که به کای که هنوز نتوانسته از هشرخان خارج شود، اجازه دهند که با وی به ایران بازگردد. درین مجلس، حاج خسرو نامه مهدیقلی‌خان حاکم گیلان را نیز به عرض رسانید که من بعد سفرای روس می‌توانند بدون هیچگونه نگرانی از تشریفات گمرکی به ایران آمد و رفت کنند.

از این سخنان سفیر ایران چند نکته استنباط می‌شود:

۱- چهار فروند کشتی مورد تقاضا ظاهراً همان کشتیهای خان احمدخان است که به عنوان «کشتیهای گیلان» قبلاً بین گیلان و روسیه رفت و آمد می‌کردند و دولت ایران در دریای خزر کشتی نداشت و هر چه بود یا کشتی روسی بود یا گیلانی. حتی در جزو برنامه بدرقه بوداق‌بیک و اعضای سفارتش قرار چنین بود که حاکم نیژنی نوگورود برای آنان کشتی گیلانی بگیرد و اگر کشتیهای گیلانی حرکت کرده بودند آنان را با کشتیهای روسی روانه کند.

۲- اقامت کای در هشرخان به دلخواه نبوده و او بالأجبار بر اثر کارشکنیهای مقامات روسی در آن شهر ماندنی شده بود. این مطلب نیز تأکیدی است بر این که آمدن کای به روسیه، علت سیاسی نداشته و او علی‌القاعده نمی‌توانسته از احترامات یک سفیر رسمی برخوردار باشد و شاید هم اقامت اجباری وی در هشرخان بر اثر مسائل ناشی از تجارت ننگین کای در خرید «غلامان و کنیزان پاکیزه» بوده است.

۳- برای سفیران هم مشکلات گمرکی وجود داشته و علت آن هم این بوده که اغلب تجار سودجو، برای نپرداختن حقوق گمرکی و عوارض راهداری، سمت سفارتی از دولتهای متبوع خود می‌گرفتند و حامل نامه و هدایائی می‌شدند و گاه پیغامهای شفاهی یا کتبی سران کشورهای خود را به کشور دیگر می‌بردند. ظاهراً حل مشکل تمیز بین سفیران و تجار سفیر - نما بالاخره بدین صورت فیصله پذیرفته که مأمورین سیاسی از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف باشند. بعید نیست که کای هم که بازرگان «قاصدی» بوده می‌خواسته از معافیت

گمرکی استفاده کند و مقامات روسی مانع از حرکت او شده‌اند و تأکید حاج خسرو و ذکر مورد وی در حضور امپراطور روس برای این بوده که به وی جنبه سیاسی داده شود تا از عتاب و خطاب مأمورین گمرک زودتر رهایی یابد و زودتر مال التجاره «سفید و بور» خود را به مرشد کامل عرضه دارد!

این نکته نیز شایان توجه است که مهدیقلی خان حاکم گیلان مسلماً همان مهدیقلی خان چاوشلوست که به عنوان سفارت از دربار صفوی به «باب عالی» رفت و نامه و پیام شاه عباس را به سلطان عثمانی رساند و بر حسب مأموریت خود با دولتمردان درگاه عثمانی به مذاکره پرداخت و مذاکرات او سرانجام منجر شد به امضای موافقت نامه‌ای در روز اول نوروز سال ۹۹۸ هجری قمری که به موجب آن قرارداد، شاه عباس سیطره ترکان عثمانی را بر سراسر منطقه ماورای ارس و آذربایجان و نواحی غربی ایران تا همدان و نهاوند شناخت. این قرارداد به شاه عباس اطمینان بخشید که دیگر از جانب ترکان مزاحمت تازه‌ای ایجاد نخواهد شد. به همین جهت، وی واحداً به دفع یاغیان و سرکشان داخلی و مهاجمان و مزاحمان خارجی پرداخت. وی در این دوره مرشد قلی خان استاجلو را از میان برداشت و کشتگان مادر را به خاک و خون کشید و در عین حال خان احمدخان استقلال طلب را از گیلان بیرون افکند و اوزبکان مهاجم را به سختی سرکوب کرد و نظام جدید را به کمک برادران شرلی برقرار نمود و چهارده سال پس از امضای قرارداد، وی تبریز را از چنگ ترکان بیرون کشید و ترکان را از ایران بیرون راند.

باری، مهدیقلی خان پس از انجام مأموریت به کشور بازگشت و حکومت گیلان یافت. ولی چندی بعد که شاه عباس از بزرگان طایفه چاوشلو متوهم شد، او نیز چون دیگر بزرگان طایفه دستگیر و مقتول گردید.

درست یک ماه بعد از حرکت هیئت سیاسی حاج خسرو از مسکو، شخص دیگری به نام حاج اسکندر وارد هشترخان شد. به نظر می‌آید که وی تاجری بوده در لباس سفیر و اساساً برای خرید و فروش به روسیه آمده بود متنها نامه‌ای نیز از شاه عباس برای تزار فتودورایانوویچ داشت. حاج اسکندر در ۱۴ ربیع الثانی وارد مسکو شد و پنج هفته بعد دربار روس از وی پذیرائی نمود. اما تزار خود به بهانه آن که دخترش تازه مرده از پذیرائی سفیر خودداری کرد. نامه شاه عباس، بر طبق معمول، مشعر بود بر عناوین و القاب و مقدمه‌ای طولانی در باب لزوم دوستی سلاطین و اشاره به ارسال هدایائی به توسط حاج اسکندر و در

پایان نامه آمده بود که شما نیز به توسط حاج اسکندر و حاجی محمد (دستیار سفیر) اشیایی را که آن دو تعیین می‌کنند خواهید فرستاد. توقع آن که همواره باب مکاتبات را مفتوح و ابواب دوستی و مودت فی مابین را گشاده دارند.

اشیایی که حاج اسکندر و حاج محمد آورده بودند عبارت بود از مقداری قلمکار و مخمل و چند سپرو آیینۀ مسین و غیره. به دستور تزار قیمت این اشیاء را برآورد کردند و آنچه را که فرستادگان شاه عباس خواسته بودند - مثل خز و سنجاب و پوست روباه و زره و عاج و پیه برای شمع - نیز برآورد نمودند. بهای اشیائی که ایرانیان برای روسها آورده بودند کمتر از اجناسی بود که روسها به خواهش ایرانیان تهیه کرده بودند. روسها تفاوت قیمت را مطالبه کردند. ولی حاج اسکندر دبه درآورد که در خصوص پرداخت ما به التفاوت دستوری ندارد. روسها هم هدایا را رد کردند و تنها دو نامه از تزار فدور و پرنس گودونوف به عنوان شاه عباس به دستش دادند و روانه‌اش کردند.

در سال ۱۰۰۳ هـ/ ۵- ۱۵۹۴ روسها هیئت سفارتی به ایران فرستادند به ریاست آندری دمیتریویچ سونی‌کورو و سکی^۱ که در روسیه به پختگی و خرد و متانت و فهمیدگی شهرت داشت با دونامه، یکی جواب نامه‌ای که حاج اسکندر برده بود و دیگری جواب نامه‌ای که حاج خسرو از جانب شهریار صفوی تقدیم داشته بود. در نامه اول آمده بود که شنیده‌ایم شما با ترکان عثمانی صلح کرده‌اید و این خبر موجب تعجب ما شده بود^۲. زیرا از یک طرف با ما بر ضد ترکان عثمانی قرارداد اتحاد می‌بندید و از طرف دیگر با ترکان قرار صلح می‌گذارید. این امر موجب شده بود که ما از فرستادن سفیر خودداری کنیم. اینک بعد از اطلاع بر حقیقت امر، سفیر می‌فرستیم تا در تحکیم روابط یک جهتی و یگانگی کوشش بیشتری شود.

در نامه دوم آمده بود که حاج اسکندر و همراهانش افرادی بسیار عامی و بی‌تجربه بودند. چنان‌که حاضر نشدند کالاهای خود را به بهای عادلانه مبادله نمایند. لذا ما هم آنان را مرخص نمودیم و تقاضا آن که بعد از این، چنین افراد نادان بی‌تجربه‌ای را به سمت سفارت

1- Andreisonykorovsky

۲- این صلح همان مصالحتی بود که سفیر شاه مهدیقلی خان شاملو در اول نوروز سال ۹۹۸ امضا کرد و شاه عباس را از حمله مجدد ترکان عثمانی آموده خاطر ساخت.

نفرستید.»

سفیر روس ضمناً حامل نامه‌هایی از طرف پرنس گودونف برای شهریار صفوی و فرهادخان قرامانلو و مهدیقلی‌خان حاکم گیلان بود. وقتی که وی در هفتم محرم سال ۱۰۰۳ هجری وارد خاک گیلان شد، باصدای شلیک توپ ورود خود را خبر داد. بیست تن از امرا و اعیان که به امر شاه به پیشوا و ایلچی روس رفته بودند او را پذیرا شدند. سفیر روس گفت که حاج خسرو باکای سفیر ایران که حاج طرخان مانده بود همراه وی به ایران می‌آمدند. اما طوفان شدید کشتی وی را به طرف نامعلومی انداخت و اثری از او به دست نیامد. ایرانیان گفتند که شاه عباس را چون حاج خسرو و کای غلامان بسیار است. آنچه اهمیت دارد به سلامت رسیدن سفیر روس است. با این حال، ایرانیان خواستند که از اشیاء و کالاهای سفیر صورت برداری کنند. اما سفیر نپذیرفت و حتی در مقابل این تهدید که غذا بدو داده نخواهد شد، باز هم سفیر زیر بار نرفت تا این که ایرانیان از این کار درگذشتند.

روز ۲۹ محرم سفیر روس از لاهیجان - که چند سال پیش از آن پایتخت خان احمدخان بود - بیرون آمد و در ششم صفر به قزوین رسید و چون شاه عباس در کاشان بود، دستور داد که سفیر را به کاشان رهنمون شوند. سفیر روس روز ۲۰ صفر به کاشان وارد شد و شاه صفوی سی‌و‌انچه طعام و نوشیدنی و میوه برای سفیر فرستاد. در همین روزها، حاج خسرو هم که سه هفته در روی آبهای دریای خزر سرگردان بود، به کاشان رسید. شاه عباس به وسیله حاجی خسرو به سفیر پیغام داد که مایل است سفیر را در میدان شهر، در برابر همه مردم و ایلچیان دول دیگر، پذیرایی کند. اما سفیر روس نپذیرفت و قرار بر ترتیب مجلسی در خلوت گردید. در باب تشریفات هم سفیر روس گفت که من پای شاه را نمی‌بوسم، بلکه به طریق معمول در دربار روسیه، دست وی را می‌بوسم. دربار ایران با این پیشنهاد او نیز موافقت نمود.

نخستین مجلس ملاقات به طور خصوصی انجام پذیرفت و سفیر فقط دست شاه را بوسید. با این حال وقتی شاه عباس از وی احوال پرسی کرد، سفیر در پاسخ گفت اعلی حضرت نخست می‌بایست حال اعلی حضرت تزار را پرسند. اما ملاقات دوم در میدان شهر صورت گرفت و تا ۱۹ جمادی الاخری که شاه عباس در کاشان بود شش بار سفیر را به حضور پذیرفت. در این دیدارها، شاه عباس گاه از وضع سیبری می‌پرسید و گاهی او را به تیراندازی دعوت می‌کرد و گاهی هم راجع به توپخانه روسیه صحبت می‌نمود.

وقتی شاه به قزوین بازگشت سفیر نیز به قزوین رفت. در هنگام ورود فرهادخان به

قزوین پس از عملیات موفقیت آمیز نظامی در جنوب و فتح خوزستان، شاه عباس سفیر روس را دعوت به تماشای بازار قزوین کرد. در وسط بازار، جای ویژه‌ای برای شاه صفوی ترتیب داده بودند و شاه با نزدیکان درباری و سفیر روس در آن جا قرار گرفت و به تماشای رقاصان و نوازندگان دف و دایره پرداخت.

در ۲۸ جمادی الثانی، باز شاه عباس او را به مجلس بزم و عیش خویش فرا خواند. در این مجلس، شاه صفوی بر تختی زرین مرصع به جواهرات گرانبها نشسته بود و دو پلنگ نیز رو به روی حضار در مجلس با زنجیر بسته بودند. این پذیرائی به مناسبت جشن نوروز بود و به مناسبت این جشن، شاه به سفیر و مترجمش موسوم به استفان خلعت داد و بخششها نمود.

در ۲۴ رجب شاه سفیر را به سواری و تیراندازی دعوت کرد و هنگام بازگشت که از مقابل خانه سفیر روسیه می‌گذشت وی از شاه استعفا کرد که وی را سرافراز نماید و در خانه‌اش جامی از شراب روسی بنوشد. شاه نپذیرفت و به دربار رفت و سفیر هم شاه را تا دربار مشایعت کرد و بازگشت. چند ساعت بعد، شاه بی‌خبر به خانه سفیر رفت و شراب روسی نوشید. چند روز بعد که سفیر به حضور شاه باریافت، شاه عباس بدو گفت که قریباً بدو اجازه بازگشت خواهد داد و سفیری به نام امامقلی بیگ پاکیزه را که از مقربین حضور است همراه وی روانه خواهد کرد.

روز بعد، هیئت سفارت روسیه به حضور شاه رسید که شاه بدیشان اجازه بازگشت دهد. شاه عباس به گرمی از سفیر روسیه پذیرایی نمود ولی دست خود را دراز نکرد تا سفیر ببوسد. سفیر دلگیر شد. درباریان گفتند شما که نخواستید پای شاه را ببوسید، شاه هم از دراز کردن دست خودداری ورزید. باز هم مذاکرات دیپلماتیک بر سر اجرای تشریفات آغاز گردید و سرانجام باز در مقابل امتناع سفیر از بوسیدن پای شاه، شهریار صفوی کوتاه آمد و دستش را دراز کرد تا سفیر و مترجمش بوسیدند و با دعا و سلام مرخص شدند. مدت سه هفته سفیر روسیه در گیلان منتظر ماند تا امامقلی بیگ پاکیزه برسد. ولی وقتی او رسید به سفیر روس گفت اجازه ندارد که با او همراه شود. لذا سفیر روس با همراهان خود رهسپار مسکو شد و پس از هفت هفته راه پیمایی به هسترخان رسید و به راه خویش ادامه داد. این سفیر کتابی هم در زمینه روابط دو کشور ایران و روسیه نوشته به نام «تاریخ وقایع روابط سیاسی و تجارتنی بین روسیه مسکوی و ایران در دوران فتودورایانوویچ»

سومین سفیر تزارها

هنگامی که امامقلی بیگ در مسکو بود، هادی بیگ به همراهی حاج خسرو و یک تاجر ایرانی به نام علی به مسکو وارد شدند. دربار روس با احترام از آنان پذیرایی کرد. هادی بیگ اعلام داشت که شاه عباس مایل است که سفیر موقیم به مسکو ارسال دارد و لازم است که متقابلاً دربار روسیه نیز سفیر موقیم به ایران گسیل دارد تا موجبات یگانگی و دوستی دو ملت بیشتر فراهم آید و سفرای مزبور ترتیب انعقاد یک قرارداد نظامی بین طرفین را بدهند تا از این طریق راه خشکی بین ایران و ناحیهٔ هسترخان باز شود. تزار سفرای ایران - هادی بیگ و حاج خسرو را، در غره شوال ۱۰۰۵/ یکشنبه ۸ ماه مه ۱۵۹۷ میلادی، به حضور پذیرفت و دستور دادنامه‌هایی برای شاه عباس و سردار محبوبش فرهادخان قرامنلو تهیه و ارسال نمایند و شاهزاده توفیاکین^۱ را به سمت سفارت همراه هادی بیگ به ایران گسیل داشت.

این هیئت در ۱۳ رجب ۱۰۰۶/ جمعه ۱۱ فوریه ۱۵۹۸ از راه غازان روی به ایران نهاد. هیئت سفارت که متشکل از ۷۵ نفر بود در راه با وقایع ناگواری روبه‌رو شد چنان که سفیر روس در موقع عبور از دریای خزر فوت نمود و بملیانوف منشی هیئت جای او را گرفت و او نیز در ورود به گیلان بیمار و ناتوان شد چنان که قدرت حرکت نداشت. ناچار او را در جاجیم پیچیدند و برای رسیدن به قزوین شتاب کردند. اما او نیز در بین راه درگذشت. آنگاه مترجم سفارت به نام الی در بیشوف ریاست هیئت را بر عهده گرفت. ولی او نیز در پنجم ربیع الاول ۱۰۰۷ که به قزوین رسید چنان بیمار بود که نمی‌توانست خود را روی اسب نگاه دارد. خلاصه وقتی به حضور شاه عباس رسید، از هیئت سفارت تنها سی و هفت تن زنده بودند. در ۱۷ ربیع‌الثانی شاه عباس به اصفهان رفت و دستور داد که کشیشی از اجزای سفارت با کسانی که زنده مانده بودند به اصفهان بروند. وی در اصفهان هیئت سیاسی دولت روسیه را اجازهٔ بازگشت داد و ده تومان خرج راه بدانان پرداخت. بازماندگان سفارت از راه گیلان حرکت کردند تا خود را به کشتیهای خود برسانند. در آن جا بود که متوجه شدند قراولان روسی مأمور حفاظت کشتیها نیز بدرود حیات گفته‌اند. سخن کوتاه، از آن جمع ۷۵ نفری هیئت سیاسی تنها کشیش و دو قوشچی توانستند خود را به روسیه برسانند. علت مرگ اعضای سفارت یک نوع

وبائی بود که در گیلان به نام «ناخوشی آتشی» شهرت و شیوع تمام داشت.

هادی بیگ که در اواخر سال ۱۰۰۵، بدون آن که منتظر سفیر روس توفیاکین از مسکو شود، از آن شهر حرکت کرده بود، مجدداً در ۸ شعبان ۱۰۰۶/۵ آوریل ۱۵۹۸ وارد سرحدات روسیه شد و گفت که به علت طوفانی شدن دریا ناگزیر هدایائی را که شاه عباس برای امپراطور فرستاده بود به دریا ریخته و در رسیدن به قفقاز طی نامه‌ای مراتب را معروض داشته و از شهریار صفوی استدعا نموده است که دوباره هدایایی ارسال دارد. و وقتی که نزدیک گنجه رسیده ارامنه ورود او را به ترکان عثمانی خبر داده‌اند و او به ناچار خود را به ترک رسانده است. ترک^۱ مرکز ایالت ترکی برکنار رود کوچک توپومنکا و در پنج فرسخی دریا و رو به روی جزیره چچن بود و این همان شهری است که در قرون بعد به ولادی قفقاز شهرت یافت. مقامات روسی در صحت گفتار وی تردید کردند. خاصه آن که دو نفر زن نیز همراه او بودند. آنچه بر این سوء ظن می‌افزود این بود که هادی بیگ ادعا نمود که شاه ایران پس از دریافت خبر مرگ فتودورایانوویچ مرا با نامه به عنوان سفیر برای عرض تسلیت به حضور تزار جدید فرستاده است. اما وقتی روسها نامه را بررسی کردند متوجه شدند که نامه به عنوان فتودور (فدور) صادر شده. مأمورین مرزی روس مراتب را به مقامات مسکو خبر دادند و مقامات مذکور نیز دستور دادند که هادی بیگ را در نیژنی نوگروود بازداشت کنند.

فدورایانوویچ آخرین فرد خاندان روریک^۲ در هفتم ژانویه ۲۷/۱۵۹۸ جمادی‌الثانی ۱۰۰۶ در گذشت. دوران سلطنت او نسبتاً کوتاه بود و بیش از یازده سال طول نکشید. درین مدت نیز او تنها نامی از سلطنت داشت و کارهای مملکت همه در دست پرنس گودونف برادر زن تزار بود.

گودونف مردی بود از نژاد مغولان با هوشی تند و قاطعیت تمام در کارها و جاه طلبی فراوان. در حقیقت تزار روسیه او بود که به سلاطین روزگار نامه می‌نوشت و سفیر می‌فرستاد و سفیران خارجی را می‌پذیرفت و با آنان به مذاکره می‌نشست و فتودور مرد زبون و ناتوانی بود که به دشواری می‌توانست مطلبی را بیان کند و عمرش بیشتر در کلیسا و در صحبت کشیشان می‌گذشت. زنش ایرن^۳ نیز که خواهر گودونف بود، پس از مرگ شوهر، در دیری معتكف شد

و تا پایان عمر، هم در آن دیر، با نام ساده «خواهر الکساندرا» باقی ماند. اما پرنس گودونوف که فرصت کافی برای هموار کردن راه جهت احراز مقام سلطنت داشت و در این راه حتی از سر به نیست کردن و حبس و تبعید مخالفان نیز خودداری نکرده بود، پس از مدتی تردید ساختگی و دیدار و پرهیز سیاسی، سرانجام در ۲۷ فوریه ۱۵۹۸ / ۲۱ رجب ۱۰۰۶ رسماً به نام تزار روسیه تاجگذاری نمود.

بوریس گودونوف نخستین تزار روسیه است که شاگردانی در رشته علمی و فنی به اروپای غربی فرستاد و عده زیادی از متخصصین و هنرمندان و صنعت کاران اروپا را از کارگر و بازرگان و طبیب و نظامی به روسیه فراخواند. گودونوف در سیاست خارجی نظر خویش را به جانب مشرق زمین معطوف می داشت و در اجرای این سیاست، بسیار کوشید که با ایران روابط نزدیک و گرمی داشته باشد. ازین روی در سال ۱۰۰۹ / ۱ - ۱۶۰۰ هیئت سفارت پراهمیتی، به ریاست الکساندر فتودورویچ راسیکین^۱ به ایران فرستاد. غرض وی از فرستادن این سفیر و همراهانش آن بود که به شهریار صفوی اعلام نماید که با تغییر سلطنت در روسیه تغییری در سیاست خارجی آن کشور رخ نداده و روسیه همچنان خواهان روابط دوستانه و استوار بین دو کشور می باشد. ضمناً سفیر می بایست، به شاه عباس در صورت تقاضای کمک برای جنگ با ترکان قول مساعدت بدهد البته به شرط آن که مذاکرات به عقد قرارداد منجر گردد.

مأموریت دیگری نیز بر عهده سفارت مزبور بود و آن این که وسیله اتحاد و اتفاق بین شاه عباس پادشاه ایران و رودولف دوم پادشاه آلمان، دشمن سخن کوش ترکان عثمانی گردد. تفصیل مطلب این که رودولف پس از جنگ با ترکان عثمانی در خلال سالهای ۱۵۹۱ تا ۱۵۹۴ / ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۳ بدین فکر افتاد که با ایجاد جبهه دومی در مشرق بر ضد ترکان از فشار آنان در اروپا بکاهد و ایران تنها کشوری بود که می توانست بدین جنگ مبادرت ورزد. اما در آن هنگام ایران و آلمان روابط روشن و گرمی با هم نداشتند و رودولف بناچار از گودونوف خواسته بود که درین مورد اقدام کند و واسطه اتحاد نظامی بین ایران و آلمان شود. هیئت سفارت به علت پیشامدهای مختلف زمستان را در ساراتوف^۲ گذراند و در بهار سال بعد به طرف هشترخان حرکت کرد. از اقدامات و نتیجه کار این سفارت اطلاعی در دست نیست. همین قدر می دانیم که هادی بیگ و پیرقلی که هنوز در روسیه بودند، همراه با این هیئت

به ایران بازگشتند و روسها هدایای فراوانی به وسیلهٔ این دو برای پادشاه صفوی فرستادند من جمله دو سمور زنده و یک خرس و دو قلاده سگ شکاری. ازین هیئت سیاسی تنها نامه‌ای باقی است از پیرقلی به پرنس گودونف که در آن از طرز رفتار مأمورین دولت روسیه شکایت کرده و گزارش ناقصی هم از ورود هیئت سفارت روسیه به قزوین.

در زمان اقامت هیئت سیاسی روسی در قزوین، امامقلی بیگ پاکیزه ترکمان هم رسید و هدایای تزار روس را آورد و پنج روز بعد شاه عباس فاتحانه از صفحات غرب کشور بازگشت و سرشاه‌وردی حکمران لرستان را با سر صدتن دیگر از لرهای همدست وی به قزوین آوردند و در میدان شهر به تماشا گذاشتند و سه روز و سه شب چراغانی کردند.

شاه عباس در سال ۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳ در جواب اقدام گودونف در ارسال سفیر، هیئت سفارتی به روسیه فرستاد ولی در نامه‌ای که به وسیلهٔ این سفیر ارسال گردید مطلب مهمی جز تبلیغ مراتب دوستی دیده نمی‌شود.

این رفت و آمد سفیران بین ایران و روسیه مبین این مطلب است که حتی در حدود یک قرن قبل از پترکبیر، مقامات دو کشور از اهمیت روابط سیاسی فی مابین و دوستی دو ملت ایران و روس آگاه بودند و آنچه به عنوان سیاست پترکبیر در توجه روسیه به مشرق زمین شهرت یافته، پیش از او به یک صد سال مورد توجه سیاستمداران و نظامیان دولت تزارها قرار داشته البته با این تفاوت که در روزگار شاه عباس پادشاه مقتدر صفوی، روسها به داشتن روابط سیاسی می‌اندیشیدند و در زمان پتر که مقارن با ناتوانی دولت صفویه بود به تصرف ایران کلاً یا دست کم به تسخیر سرزمینهای ارزندهٔ ساحلی دریای خزر.

سلطنت گودونف دیری نپایید و دوران فرمانروائی او به عنوان تزار بر کشور روسیه از حدود هشت سال تجاوز نکرد. وی در ۱۳ ماه آوریل ۱۶۰۵/۲۴ ذی‌الحجه سال ۱۰۱۳ در گذشت و با مرگ وی کشور روسیه دستخوش امواج فتنه و آشوب گردید. توضیح آن که ایوان چهارم یعنی ایوان مخوف از آناستازیارومانونا^۱ دو پسر داشت. پسر ارشدش ایوان نام داشت که هم در حیات پدر در گذشت و همان ایام این شایعه همه جا پیچید که پدرش او را در طی یک مشاجرهٔ لفظی، بر اثر عصبانیت شدید، با عصای آهنین به سختی مضروب نموده و چهار روز بعد، ایوان در گذشته است. این شایعه حقیقت داشت.

پسر دوم او همان فتودور (فدور) بود که تزار روسیه شد و پس از چند سال سلطنت که به نام او بود و به کام پرنس گودونوف، دیده از جهان فرو بست و فرزندی هم نداشت که جانشین او شود. زیرا تنها پسر وی هفت سال پیش از پدر درگذشته بود.

اما ایوان چهارم پسر دیگری هم داشت از آخرین زن خود به نام ماریانا گایا^۱. ایوان چهارم این زن را به پیرانه سرگرفته بود. پسر وی از این زن دیمیتری^۲ خوانده می شد. این پسر که فرزند یک پیرمرد دائم الخمر عصبی بود، بیماری صرع داشت. پس از رسیدن تاج و تخت به فدور، برای آن که وجود این طفل مایه آشوب و مورث فتنه نشود، بنابر تمایل مجلس اعیان (دوما)، پرنس گودونوف او را با مادرش به شهر اوگیچ^۳ فرستاد و آن طفل، در همان شهر، در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ در یک بحران صرع درگذشت و از همان روزها شایعه دخالت گودونوف در مرگ وی بر سر زبانها بود. در حالی که ظاهراً گودونوف به هیچ وجه در مرگ وی دست نداشت و حتی گودونوف اجازه داد که هیثی برای بررسی موضوع و تحقیق در علت مرگ دیمیتری تشکیل شود.

دوازده سال پس از این واقعه در حدود سال ۱۶۰۲/۱۰۱۱، جوانی در لهستان ضمن اعتراف گناهان خود به کشیش اظهار داشت که وی دیمیتری پسر ایوان چهارم (مخوف) است که بر اثر تدابیر طرفداران خود از مرگ رهایی یافته است. کشیش این مطلب را به بعضی از امرای لهستان ابراز نمود و آنان نیز قول دادند که وی را در تحصیل حق موروثی یعنی سلطنت روسیه یاری نمایند و حتی یکی از آنان دختر خود را به زنی به دیمیتری داد. روز به روز بر شمار طرفداران این جوان افزوده شد تا آنجا که وقتی در اکتبر سال ۱۶۰۵، از واسیلی چیوسکی^۴ به سختی شکست خورد، به یاری عامه مردم بار دیگر تجدید قوا کرد و به طرف مسکو روانه شد. در همین روزها بود که پرنس گودونوف ناگهان در گذشت. پس از مرگ گودونوف، پسرش فدور به عنوان تزار جدید براریکه سلطنت نشست. فدور جوانی تحصیل کرده بود که هوش تند و اراده آهنین را از پدر به ارث برده بود. اما با این حال سلطنت وی دوامی نیافت و سپاهیان روس که به جنگ با دیمیتری رفته بودند به مخدوم خود خیانت کردند و به دیمیتری پیوستند و او را به شکوه تمام به مسکو رهنمون شدند و پس از کشتن فتودور و همسرش، وی

1- Maria Nagaia

2- Dimitri

3- Ouglitch

4- Vassili Chiousky

را به عنوان تزار به سلطنت برداشتند.

اسناد تاریخی امروز این نکته را روشن می‌سازد که دیمیتری حقیقی سالها پیش ازین مرده بود و این دیمیتری دومین، مدعی دروغینی بیش نبوده که لهستانیها برای تضعیف کشور روسیه وی را دستاویز کرده بودند. ولی شگفتی درین است که ملکه روسیه یعنی مادر دیمیتری حقیقی هم وی را پسر خویش معرفی کرد و برای این که ثابت کند که وی همان دیمیتری فرزند اوست او را در ملا عام بوسید.

این دیمیتری هم بیش از یک سال دوام نیافت و بزرگان روسیه و امرای طراز اول که سلطنت چنان شیاد دروغگویی را بر نمی‌تافتند، بر ضد او توطئه کردند و در شب ۱۷ ماه مه ۱۶۰۶/۸ محرم ۱۰۱۵ وی را کشتند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند و واسیلی ایوانوویچ چیوسکی از اشراف معتبر روسیه را که قبلا با دیمیتری غاصب مضاف داده و او را درهم شکسته بود به سلطنت برداشتند (۹ محرم ۱۰۱۵/۱۸ مه ۱۶۰۶)

در زمان چیوسکی، هیئت سفارتی به ریاست پرنس ایوان پتروویچ رومادوویسکی^۱ به دربار ایران آمد تا نظریات تزار جدید روسیه را برای حفظ و تحکیم مناسبات دوستانه دو کشور اعلام دارد.

چیوسکی در سراسر دوره کوتاه سلطنت خود با مخالفت عده‌ای از اشراف روس من جمله خاندان رومانوف^۲ روبه رو گردید و ضمناً باز شایعه زنده بودن دیمیتری و قیام مجدد و قریب الوقوع وی بر سر زبانها افتاد. این بار نیز لهستانیها این مدعی را ساخته و به جان روسها انداخته بودند. سرانجام در برابر قیام مردم و شورش شهرهای مختلف، چیوسکی از سلطنت کناره گرفت (۱۶۱۰/۱۰۱۹)

بالاخره پس از چند سال هرج و مرج و تسلط لهستانیها در امور داخلی روسیه، در سال ۱۶۱۳/۱۰۲۲ میخائل فتودورویچ رومانوف به سلطنت برگزیده شد. خاندان رومانوف که در آغاز رومانوویچ خوانده می‌شد از خاندانهای کهن و نیرومند روسیه بود. آناستازیا رومانوونا^۳ زن نخستین ایوان چهارم و مادر دو پسر وی ازین خاندان بود. بدین ترتیب رومانوفها جد مادری فتودورسوم بودند. اما چون فتودور مرد ناتوان و بی‌اراده‌ای بود، بوریس گودونف

1- Ivan Petrovitch Romadavsky

2- Romanov

3- Anastasia Romanovna

نمی‌گذاشت که وی با خاندان مادری خود ارتباط داشته باشد. حتی هنگامی که گودونف برای هموار کردن راه سلطنت، دست به حبس و تبعید مخالفان احتمالی خود می‌زد، خاندان رومانوف نیز دچار مشکلات فراوان شدند تا آنجا که به دستور گودونف فنودور رومانوف و زنش مجبور شدند که از کلیهٔ مشاغل و عناوین خود صرف نظر کنند و در دیری معتکف شوند. میخائیل پسر همان فنودور است که بازی روزگار او را به امپراطوری روسیه رسانید و او مؤسس دولت نیرومند و متجاوز و ستمگری شد که تقریباً سه قرن ادامه یافت و سرانجام در ۱۹۱۷ در زمان نیکولای دوم آن سلسله برافتاد و آن سلاله منقرض شد.

نکتهٔ شایان توجه آن در طی سالهای ۱۶۱۰ تا ۱۶۱۳ که کشور روسیه در حالتی بحرانی به سر می‌برد، باز هم شاه عباس روابط سیاسی خود را با همسایهٔ شمالی حفظ نمود. زیرا پنج‌نامه (و علی القاعده با پنج سفیر) به روسیه فرستاده است و در دو نامهٔ اول خبر فتوحات خود را در برابر ترکان عثمانی داده و از چپوسکی درخواست همکاری نظامی نموده و در نامه‌ای دیگر نیز از محاربات ایران و عثمانی سخن رفته من جمله خبر تصرف شماخی.

هنگامی که شاه عباس سراسر گرجستان را مجدداً تصرف کرده و همسایهٔ نیرومندی برای روسیه شده بود، میخائیل فنودورویچ تازه به سمت امپراطور انتخاب شده بود. تزار جدید، در همان سال جلوس خود بر تخت سلطنت، برای اعلام جلوس و اعلان حفظ مناسبات دوستانه دو کشور سفیری به نام میخائیل نیکی تیش تیچانوف را به قزوین، دربار شاه عباس فرستاد.

سفیر روس با مصاحب خود الکسی بوخاروف در ۱۹ ذی‌الحجه سال ۱۰۲۲/ اول فوریه ۱۶۱۴ با امیر علی بیگ سفیر ایران که در همان اوقات از طرف شاه عباس به روسیه رفته بود به ایران آمدند. تزار روس در همان موقع به هریک از اجزای سفارت یک شلوار به رسم خلعت داده بود. از آن جا که حاجی طرخان (هشترخان) در آن هنگام به دست یک یاغی موسوم به زاروتسکی افتاده بود، هیئت سفارت ایران و هیئت سفارت روس، راه ترکستان و ماوراء خزر را در پیش گرفتند و با تحمل زحمات و پیاده روی زیاد خود را از مشهد به قزوین برسانیدند. سفیر روس در گزارش خود شکایت نموده که دولت ایران نه تنها خرج راهی برای آنان معین نکرده بلکه امیر علی بیگ سفیر ایران و بال گردن آنان شده و خرجش را به ما تحمیل کرده است. روز آخر شعبان سال ۱۰۲۳/ ۱۴ ماه اکتبر ۱۶۱۴ سفرا به قزوین رسیدند. حاکم قزوین سلمان خان بدیشان اطلاع داد که شاه عباس در گرجستان مشغول جنگ است.

ولی ورود سفیران را بدو اطلاع داده‌اند. هفت روز بعد خبر دادند که شاه به گنجه آمده است و سفرا باید به گنجه بروند. سفرا به راه افتادند. اما در نیمه راه پیغام شاه رسید که من به گیلان می‌روم. شما نیز به قزل آغاج بیایید تا شما را ببینم.

سفیران روس روز ۱۷ ذی‌القعدة بار یافتند و پس از مراسم باریابی، مانند خطابه خوانی سفیر و بوسیدن دست شاه و خواندن نامه تزار فی‌المجلس، شاه عباس به سفیران روس اجازه نشستن داد و خود به سلامتی تزار روسیه شراب نوشید و به دست خویش جامی به سفیر روس داد و مدتی در باب گوستاو آدولف پادشاه سوئد (۱۶۱۱-۱۶۳۳) شاه با سفیر روس سخن گفت و سپس سفیر روس شاه را به ناهار دعوت کرد.

شاه صفوی در ۲۳ ذی‌القعدة که قصد گیلان داشت سفرای روس را اجازه مرخصی داد و مبلغ بیست و شش تومان خرج راه مقرر نمود و به سفیر گفت تا به پادشاه خود یگوید که آرزوی ما این است که با هم برادرانه و دوستانه زندگی کنیم تا دوستان شما دوستان ما و دشمنان شما دشمنان ما باشند و اضافه نمود که اگر «برادر معظم من» شهرهایی را که در گذشته محل زندگی قبایل قموق بوده بار دیگر بسازد، دو کشور ایران و روس بیشتر با یکدیگر مربوط می‌شوند و دیگر ناحیه قرم (کریمه) بین دو کشور دشمنی حایل نمی‌نماید و دو کشور می‌توانند به آسانی دست به دست هم دهند و دشمنان را نابود سازند. در همین مجلس، شاه عباس به سفیر روس گفت که به برادر معظم من پادشاه روس بگو اگر پول و قشون لازم دارد من حاضرم برای او ارسال دارم و اگر برای من هم ضرورتی پیش آید بدون رودربایستی از او تقاضا خواهم نمود. این بیان شاه عباس نمودار صمیمیت او در دوستی و یگانگی با روسها بود. در ۲۷ ذی‌الحجه که شاه عباس به هیئت دوستی اجازه مراجعت داد فولادیک نامی را هم به سمت سفارت همراه سفیر روس به دربار تزار فرستاد و او در تابستان سال ۱۰۲۴/۱۶۱۵ به مسکو و در ۱۹ رجب به حضور تزار رسید (۵ ژویه)

آنچه شایان ذکر است این که سفیران نخستین تزارخاندان رومانوف مورد استهزاء و تمسخر دربار ایران قرار گرفتند. زیرا صرف نظر از عدم رعایت تشریفات (اتیکت)، مردانی فقیر و ساده و ساده لوح بودند. سفیرشان هم دست کمی از افراد نداشت و حتی خود او کسی نبود که بتواند زیردستان خویش را جمع و جور کند و حفظ ظاهر نماید. با این حال، شاه عباس در آنان به چشم محبت و عنایت می‌نگریست و با آنان به گرمی و لطف تمام رفتار می‌کرد. هنوز این هیئت روسی به کشور خود بازنگشته بود که میخائیل فتودورویچ رومانوف

تزار روس سفیر دیگری به دربار ایران فرستاد. ظاهراً علت این شتابزدگی آن بود که بر اثر فتوحات درخشان شاه عباس در گرجستان، ترکان عثمانی تار و مار شده بودند و روسها هم که گرفتار مشکلات داخلی خود بودند به امور خارجی نمی‌رسیدند و بالتیجه در ایالات ساحلی شمال دریای خزر هرج و مرجی شدید روی داده بود تا جایی که هشرخان را زاروتسکی یاغی به دست گرفته بود و او مایل بود به نحوی با شهریار ایران کنار آید و بدین منظور قاصدی نیز محرمانه نزد شاه عباس فرستاده بود و تزار بیم آن داشت که مبادا شاه عباس به هشرخان نظر داشته باشد.

سفیر روس که یوخابریخوف^۱ نام داشت در ۲۴ ژویه ۱۶۱۴/۱۴ جمادی الآخر ۱۰۲۳ از مسکو عزیمت ایران کرد^۲ و در ۲۲ رمضان، در ساحل رودخانه کر، در نزدیکی تفلیس به حضور شاه عباس رسید. شاه عباس او را در چادری که با سی دانه شمع روشن شده بود پذیرفت. وقتی سفیر وارد شد، شاه در چادر خود قدم می‌زد. سفیر و همراهانش شرایط کرنش و احترام به جای آوردند و نماینده تزار نامه مخدوم خویش را تقدیم داشت. شاه عباس نامه را که به ترکی بود به دست خود گشود و خواند و پرسید آیا پیغام شفاهی هم دارید؟ سفیر دعا و سلام پادشاه روسیه را به عرض رسانید. آنگاه شاه اجازه نشستن به سفیر داد و چون بساط باده گسترده شاه به سلامتی امپراطور روسیه جامی نوشید و گفت دشمن «برادر من» چون این جام خالی و نابود باد.

سومین سفیر تزار میخائیل رومانوف

گرفتاریهای روسیه در داخل کشور و جنگ بالهستان موجب شد که تبادل سفرا به مدت دو سال متوقف گردد. خاصه آن که شاهزادگان عیسوی مذهب گرجستان مانع از ارتباط دوستانه روسها با دولت ایران بودند و حتی از تزار روس درخواست حمایت و مساعدت برای جنگ با شاه عباس داشتند. سرانجام تزار روسیه به پرنس پتروویچ باریاتینسکی^۳ از امرای مشهور روسیه مأموریتی داد تا به سفارت به دربار شاه عباس عزیمت کند و ضمن تشیید

1- Ioxa Brexov

۲- در «تاریخ روابط خارجی ایران» تالیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی (کتابهای سیمرغ، ۱۳۵۵) ص ۹۴ نام وی Ivan Brikkov آمده.

3- Petrovitch Banyatinsky.

روابط دولتی خاطر شاه عباس را از جانب شاهزادگان گرجی و روابطشان با روسیه مطمئن سازد و ضمناً میزان خسارت روسیه را در جنگ با لهستان به اطلاع شاه برساند و برای دولت روسیه در جهت جنگ با لهستان تقاضای کمک مالی کند. سفیر اختیار داشت چنانچه شاه عباس با پیشنهاد کمک مالی موافقت کند و وام به روسیه دهد، سند رسمی به دولت ایران بپردازد و شهر حاجی ترخان را نیز به عنوان وثیقه به دولت ایران واگذارد. اما دولت روس هرگز میزان دقیق وام مورد نیاز خود را تعیین نمی‌کرد و همین قدر گوشزد می‌کرد که مخارج جنگ با لهستان سالیانه بیش از چهار صد هزار منات برای روسها خرج بر می‌دارد. اطلاعاتی در دست نیست که آیا این مذاکرات به پرداخت وام رسیده یا نه و چنانچه وامی پرداخت شده میزان آن چه مبلغ بوده است. با تمام این حال می‌دانیم که شاه عباس سفیر روسیه را با گرمی و احترام تمام پذیرفته و به روسها اجازه تجارت در ایران داده و از داشتن روابط صمیمانه اظهار شادمانی نموده و بدین نکته نیز صریحاً اظهار علاقه نموده که بهتر است دو کشور همسایه دیوار به دیوار باشند تا این که بدون حائل و واسطه متحداً بر دشمنان یکدیگر بتازند. مطلب دیگری که سفیر می‌بایست به استحضار پادشاه ایران برساند و موافقت او را خواستار شود، درخواست شاهزادگان و امرای گرجی بود از تزار میخائیل رومانوف در خصوص آزادی لوارساب (لهراسب) از شاهزادگان و امیران گرجی که شاه عباس او را گرفته و محبوساً به شیراز فرستاده بود. البته این بار اول نبود که امرا و شاهزادگان گرجی، از دولت روسیه بر ضد ایران تقاضای یاری و پشتیبانی کرده بودند. چنان که در سال ۹۴۷/۱۵۴۰ ایوان دوم امیر گرجستان از ایوان واسیلیویچ گراندوک مسکو یاری خواسته بود.

شاه عباس که به تفرس دریافته بود سفیر ممکن است درین مورد تقاضائی داشته باشد، به محض وقوف بر حرکت سفیر روسیه، به حاکم شماخی محرمانه دستور داد که هر طور شده از منظور سفیر اطلاع حاصل نماید حاکم شماخی نیز از زیر زبان سفیر این مطلب را بیرون کشید و بی‌درنگ به شاه صفوی خبر داد. شاه عباس که نه می‌خواست با آزادی لوارساب موافقت کند نه می‌خواست با تقاضای سفیر یعنی خواست تزار روسیه مخالفت نماید، فوراً به حاکم شیراز فرمان داد تا کار شاهزاده گرجی را به پایان رساند و او نیز به نحوی سر آن شاهزاده را زیر آب کرد و به شاه خبر داد که جای نگرانی نیست. وقتی که سفیر روسیه در اصفهان به حضور شاه رسید و تقاضای تزار را عنوان کرد، شاه عباس عمیقاً اظهار تاسف کرد که لوارساب در هنگام ماهی‌گیری به آب افتاده و غرق شده و الا با نهایت اشتیاق خواهش

برادر معظم خود را به انجام می‌رساندم.

در خصوص ریخت و لباس و طرز شرفیابی این هیئت روسی، از دو منبع موثق اطلاعاتی دقیق در دست داریم. یکی از این دو منبع دون گارسیادوسیلوا ایگوئرونا سفیر اسپانیا در ایران است دیگری پیترو دلاواله زائر و ماجراجوی ایتالیائی که چند سال در خدمت شاه عباس قرار داشت و این هر دو، هیئت سیاسی دولت روسیه را به چشم دیده و در سفرنامه‌های خود بدان اشاره کرده‌اند. دون گارسیا می‌نویسد:

«سفیر مسکو و همکارش دو مرد بودند با قامت‌های کشیده و رنگ پوستی سفید و اندامی درشت و شکمی بزرگ. چهره ایشان که پهن و پرگوشت بود حالت روستائی آنان را می‌رساند و سکویشان از نوعی تکبر توأم با توحش و خودپسندی حکایت داشت. هر دو جامه‌هایی بلند از ماهوت خاکستری و آمیخته به قهوه‌ای پوشیده بودند که برگردانی از مخمل خاکستری و بقیه‌ای حاشیه‌دار و بلند داشت و دور تا دور مروارید دوز. کلاه‌های از پوست سمور به ارتفاع دو پا بر سر داشتند که در بالا بسیار پهن تر از پائین بود و سقفی مسطح داشت. این کلاه‌ها از آن جهت که مویهای پوستشان بلند بود بسیار بزرگ تر می نمودند از آن قدر که بودند اگر چه بین راه تا رسیدن به شهر و محل سکنی، گرد و خاک به کلاه‌ها نشسته و آنها را به رنگ کثیفی درآورده بود. این کلاه‌های بسیار بلند درست شبیه بود به پیمانه‌های چوب پنبه‌ای که دهقانان استرامادور اسپانیا گندم را با آنها کیل می‌کنند و تقریباً یک چهارم کیلهای سیزده لیتری ظرفیت دارد و به همین سبب عموماً آنها را چارکی می‌نامند.»^۱

پیترو دلاواله نیز اطلاعات دقیقتری به دست می‌دهد:

روز چهارشنبه طرف عصر شاه برای اولین بار سفیر مسکوی را در میدان به حضور پذیرفت و هدایای او را از نظر گذارند... سفرای مسکوی دو نفر بودند. زیرا رسم چنین است. یک نفر آنان از لحاظ اصالت خانوادگی

۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در زمان صفویه (تألیف نصرالله فلسفی، ص ۲۹۴/۲۹۵) ترجمه سفرنامه دن گارسیا (از

غلامرضا سمعی، نشر نو، ۱۳۶۳) ص ۳۳۵/۳۳۶.

دارای مقام والاتری است و لقب کنیاز^۱ دارد.

سفیر دیگر نیز از خانواده‌های اشرافی متتها دارای مقامی کمتر بود. جز این دو تن سفیر، یک منشی امپراطور روس نیز در این هیئت بود که شأنی مطابق دو سفیر داشت و علاوه بر این که لباسش مثل آنان بود دوش به دوش سفیران اسب می‌راند. پیش از آن که فراموش کنم باید یادآور شوم که نام سفیر اعظم کنیاز ایوان وروتینسکی^۲ (ظاهراً: باراتینسکی) و نام سفیر دوم ایوانوویچ^۳ بود و نام منشی امپراطور را نمی‌دانم.

لباس این سفرا و سایر همراهانش به نظر من زشت و عاری از ظرافت می‌نمود. بدین معنی که بسیار بلند و عریض و پر چین بود و در ناحیه کمر مانند ردای مذهبی‌های ما با نوار پهنی بسته می‌شد و در روی سینه دستمالی قرار داشت که قسمتی از لباس را پوشانیده بود. آنان بر سر خود نیز کلاه پوستی گذاشته و لبه آن را چنان برگردانده بودند که نوک کلاه دیده نمی‌شد و من هرگز در عمر خود کلاهی چنان عجیب و غریب ندیده بودم. هر دو سفیر و منشی یک نوع لباس پوشیده بودند یعنی هر سه بالا پوش بلندی از پارچه ابریشمی قرمز رنگ بر تن داشتند و کلاه پوستی آنان طبق رسوم کشورشان پر از مروارید بود. دیگر افراد لباس پشمی بنفش رنگ بر تن کرده بودند و بعضی از آنان به علت می‌گساری دایم قرمز و رنگ موها و سروریش ایشان بور بود و ریشه‌های خیلی بلندی داشتند. می‌گویند آنان تمیز نیستند و حتی دستهای چرب خود را با کنار لباس خویش پاک می‌کنند هر چند آن لباس گرانبها و زربفت باشد. این مردم از لحاظ اخلاقی مغرور و خشن و بی‌اعتقاد و مکار و بیش از هر ملت دیگر دشمن کلیسای کاتولیک هستند و من که این سخنان را درباره آنان شنیده بودم با وجودی که معمولاً از هر سفیر مسیحی - هر چند پیرو آیین کاتولیک نباشد - دیدن می‌کنم، رغبتی به دیدارشان در خود نیافتم.

۱ - کنیاز Knyaz به روسی به معنای شاهزاده است.

2- Knyaz Ivan Vorotinsky

3- Ivan Ivanouitch

سفرای مسکوی همین که به حدود چوب بست کنار میدان رسیدند
 جملگی از اسب فرود آمدند و سفیر اعظم استثنائاً تنها با اسب وارد میدان شد.
 ولی او نیز همین که چهار قدم از حد چوب بست گذشت از اسب پیاده شد و به
 سوی هدایا که آنها را در گوشه میدان قرار داده بودند رفت و مهماندار او را در
 محلی جای داد و مشغول پذیرائی از وی شد تا شاه برسد. همین که شاه به
 میدان آمد و از اسب پیاده شد، مهماندار بی درنگ به سوی سفرای مسکوی
 رفت و آنان را به نزد وی هدایت نمود. سفیر بزرگ نامه امپراطور خود را
 تقدیم کرد. شاه آن را گرفت و طبق معمول سخنان ملاطفت آمیزی بر زبان
 راند که چون دور بودم نتوانستم بشنوم. سپس با آن سه نفر یعنی دو سفیر
 مسکوی و منشی امپراطور و همچنین سفیر هند به خانه علی پاشا در آمد و
 همگی در ایوان آن خانه که مشرف بر میدان اسب است نشستند و باقی روز و
 تمام شب را در آن جا به می‌گساری پرداختند.^۱

در تاریخ عالم آرای عباسی هم اسکندر بیک منشی شرحی آورده که حاوی نکات
 ارزنده‌ای است:

«و هم در این سال (سال ۱۰۲۷) ایلچی بزرگ معتبر که از امرا و کنیاسان
 معتمد آن سلسله رفیع بود از راه دریا و دشت خزر به دربند شیروان آمده
 متعاقب موکب همایون از اردبیل به دارالسلطنه قزوین رسید و او نیز در میدان
 سعادت، سعادت بساط بوسی دریافت و به توسط ترجمان از جانب پادشاه
 خود اظهار نیازمندی و اتحاد بیش از پیش نمود. مکتوب عریض (و) طویل که
 به ترکی نوشته شده بود به نظر اشرف در آورده مضامین اخلاص آئین آن
 معروض گشت و کنیاس مذکور به عواطف و الطاف شاهانه سربلندی یافت و
 در همان روز که هدایای فرمانفرمای هندوستان به نظر اقدس درآمد، تحف و
 هدایای پادشاه روس و مسکا (مسکو) از نظر اقدس گذشت. از جمله هدایا
 چند دست شتقار عنقاشار بود که سوای روس در هیچ مملکتی یافت
 نمی‌شود. عاطفت خسروانه یک دست شتقار سیمرغ شکار به خان عالم عطا

فرموده و الحق تحفه‌های غریب و هدایای مرغوب آورده بود. در اندک

زمانی رخصت انصراف یافته... از راه گیلان روانه دیار خود گردید.^۱

چنین است مجموعه اطلاعات، درباره روابط ایران با روسیه در دوران سلطنت شاه عباس که بدبختانه اسناد مهمی از آن در دست نیست و آنچه در کتب تاریخ آمده بیشتر به زبان روسی است که کمتر به فارسی ترجمه و منتشر شده است گو این که اسناد روسی حتی در زبان اصلی هم کمتر انتشار یافته. با این همه اثری در دست است که از مسافرت یک بازرگان روسی در ایران حکایت می‌کند.

این تاجر روسی که در سال ۱۶۲۳/۳۳ - ۱۰۳۲ به ایران آمده آفاناسیویچ کاتوف نام داشته. در یکی از اسناد روسی شرحی در مورد یک شورای خصوصی از بازرگانان مسکومن جمله رادیان کاتوف تاجر مسکوی آمده و این می‌رساند که خاندان کاتوف در تجارت با ایران سابقه و تجربه فراوان داشته. کاتوف خود نیز به عنوان تاجری که اجناس تزار را خرید و فروش نموده به ایران رفته و پیداست که چنین تاجر مقرب و تزار شناس فردی سفارش شده بود که کالاهای او را بی مانع و به سرعت از جایی به جایی می‌بردند و با هیچگونه دشواری روبه‌رو نمی‌شد. اطلاعاتی که کاتوف جمع‌آوری کرده در زمینه‌های مختلف است از وضع اقوام و طوایف گرفته تا طرز حکومت و مذهب و میزان جمعیت و صنعت و تجارت شهرها و جاده‌ها و امثال آن. دولت روسیه از تاریخ روی کار آمدن رومانوفها به جمع‌آوری اطلاعات از کشورهای همسایه در این مسائل پرداخته بود و ظاهراً کاتوف نیز خواسته با گردآوردن این اطلاعات به تزار روس خدمتی کرده باشد. کاتوف از کالومنا به راه افتاده و از ساراتف گذشته و به هسترخان رسیده و از آنجا به دربند و شابران و شماخی و دشت مغان و اردبیل و خلخال و زنجان و سلطانیه و ابهر و قزوین و ساوه و قم و کاشان و نظنز و سرانجام به اصفهان رفته و ظاهراً از راه رشت به گنجه و ایروان و اجمیادزین و ملازگرد و ارز روم و ارزنجان و توقات و اماسیه و استانبول به روسیه بازگشته. وی در مشرق ایران از قندهار نام برده ولی به نظر می‌آید که نمی‌دانسته بعد از قندهار چه شهری است. وی درباره هند افسانه‌ای تصویری و کاملاً مبهم داشته است. کاتوف از شهرها و کاروانسراها و بازارها و مغازه‌ها و ملیت بازرگانان ایرانی و هندی و ترک و عرب و ارمنی و یهودی و نوع کالای آنان یاد می‌کند و از اقتصاد ایران سخن

می‌گوید و آن را در مقام مقایسه با دولت روسیه «عالی» توصیف می‌نماید ولی آنچه بیش از همه نظر اعجاب و تحسین او را جلب کرده موضوع قنات است که چگونه از بیست فرسخ یا بیشتر آب کوه‌ها به وسیله آب راه زمینی جریان می‌یابد.

نظریات کاتوف درباره اقوام مختلف مانند چرکس‌ها و قوم‌ها و لزگی‌ها و مغول‌ها و چادرنشینی و کوچ تابستانی (بیلاق) و کوچ زمستانی (قشلاق) آنان همچنین اظهار نظرهای او درباره نمایشهای خیابانی و کشتی‌ها و بازیهای مختلف و موسیقی و آداب و رسوم شهرنشینان در هنگام سور و سوگ و شادی و اندوه جالب توجه است. کاتوف به زبانهای فارسی و ترکی و تا اندازه‌ای به زبان ارمنی و گرجی آشنائی داشته و در سفرنامه‌اش پنجاه کلمه ترکی و فارسی آمده است. برای نمونه چند سطری از سفرنامه او را در باب نوروز می‌آوریم و یادآور می‌شویم که او نوروز ایرانیان را در ۲۱ مارس ۱۶۲۳/ غره جمادی الثانیه ۱۰۳۲ به چشم دیده.

نخستین عید در ماه مارس است که آن را نوروز می‌نامند. برای ما همان سال نواست. سال نو به محض رویت هلال ماه آغاز می‌گردد. سراسر شب این روز مردم ایران شب زنده‌داری می‌کنند و به تفریح می‌پردازند. شیورها و سرناها به صدا در می‌آید و مدام نقاره می‌زنند. یک روز مانده به پایان آخرین روز سال همه دکانهای بازار را رنگ و دیوارها را سفید می‌کنند و به گل می‌آرایند. هنگام بامداد در همه مغازه‌ها و خانه‌ها شمعه‌ها و پیه سوزها را در هر مغازه بیش از یک شمع روشن می‌کنند که به مدت سه ساعت شمعه و پیه سوزها روشن می‌ماند و سپس شمعه‌ها را خاموش می‌کنند و دکانها را می‌بندند و با تعطیل بازارها به خانه خود می‌روند و دست به هیچ دادوستدی نمی‌زنند. فقط در میدان، بازیها و نمایشهای گوناگون ترتیب می‌دهند. تخم مرغهای قرمز را با دست می‌شکنند و یکدیگر را می‌بوسند و در اطاقها و باغهای خود فرشها پهن می‌کنند و به روی آن بهترین اثاث گران قیمت خود را می‌گذرانند و به یکدیگر پول اهدا می‌کنند و آنان که فقیرند، پولهایی به عنوان عیدی (عیدانه)

۱- کاتوف دچار اشتباه شده و گناهی نیز بر او نیست. نوروز سال ۱۰۳۲ قمری مصادف بوده با غره جمادی الثانیه. مسلماً مردم برای دیدن هلال ماه و اقامه مراسم و قراءت ادعیه مخصوص، در بهنه آسمان می‌نگریستند و کاتوف این دل‌بستگی و اشتیاق مردم را برای رؤیت هلال مربوط به مراسم نوروز دانسته است.

می‌گیرند و در همه حال در جیبهای خود نگه می‌دارند و می‌گویند «خوش یمن» است که پول سال نو در جیب باشد. چه آن پول تا آخر سال جیب آدمی را از بی‌پولی تهی نمی‌گذارد. بدین ترتیب سه روز از سال نو را با شیور و سرنا زدن و نقاره کوفتن جشن می‌گیرند. در این روزها هیچ مؤمنی به مسجد نمی‌رود و تنها ملاها به مسجد می‌آیند و روزی سه بار صبح و ظهر و غروب اذان می‌گویند. در شب عید، مردان و زنان و دختران خوشگذران در مهمانخانه‌ها می‌خوابند و هر چه بتوانند شهوترانی می‌کنند و می‌گویند این اعمال نه تنها گناهی ندارد بلکه ثواب هم دارد.^۱

وصف کاتوف از نوروز لطیف و زیباست و تنها عیب کار او این است که خوشگذرانی جمعی از مردم ولنگار و بی‌بند و بار را در تعطیلات عید به حساب همه مردم ایران گذاشته. در حالی که ما می‌دانیم در شب نوروز در جامعه اصیل مردم ایران چیزی جز شادی و مهر و دوستی وجود ندارد و در خانه‌های فرد فرد ایرانیان، بر حسب توانائی مالی آنان بساط شادی و سرور برپاست و هرگز آئین زیبا و دل‌انگیز نوروز به مسائل جنسی و شهوت پرستی آلوده نشده است. مسلماً این اشتباه نتیجه نقص اطلاعات کاتوف بوده که از ضعف وی در درک دقایق زبان فارسی ناشی می‌شده. چون دست کم این مطلب را می‌دانیم که در ایران، خاصه در ایران اسلامی، چیزی به نام مهمانخانه، آن هم مهمانخانه‌ای که زن و مرد شب در آنجا به سربرند نبوده و مسافران معمولاً در کاروانسراها و مساجد و لنگرها اقامت می‌کردند و هیچیک از این اماکن نه تنها جای ولنگاری و بی‌بندوباری نبوده بلکه اماکنی مانند لنگرها و مضیف‌ها و مساجد و مدارس (به سبک قدیم) از حرمت و احترام معنوی فراوان برخوردار بوده‌اند.

روابط روسیه با ایران پس از شاه عباس

بعد از مرگ شاه عباس، روابط سیاسی و تجاری بین ایران و روسیه همچنان ادامه یافت. در تاریخ صفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی برلن وجود دارد، در ضمن وقایع سال پنجم سلطنت شاه صفی (۱۰۴۲/۳۳ - ۱۶۳۲) آمده است: «در این سال، ایلچی پادشاه ارس به رسم تهنیت و مبارکباد جلوس

همایون با یک دست شونقار (شتقار)^۱ و بیست دست جامه وار به رسم سوقات از پیش پادشاه خود آمده کمال اعزاز و احترام یافته به خلاع فاخره سرافراز گردید.

و در جزو وقایع سال ۱۰۴۶ نیز می نویسد:

«در این سال، آمدن ایلچیان فرنگ و بتخصیص ایلچی پادشاه روس است که تحف و هدایای بسیار از جانب پادشاهان خود آورده بودند و به اعزاز و احترام مالا کلام به خلاع فاخره سرافراز گشته مراجعت به وطن خوی نمودند.»

و باز در حوادث سال ۱۰۴۹، این مطالب آمده:

«آمدن ایلچیان فرنگ و ایلچی پادشاه روس است که با نامه های صداقت عنوان با هدایای فراوان نزد خاقان جم پاسبان آمده بودند.»

به همین ترتیب در روزگار سلطنت شاه عباس دوم پسر شاه صفی که از ۱۶۴۲/۱۰۵۲ تا ۱۶۶۶/۱۰۷۷ طول کشید، روابط ایران و روس همچنان با وجود پیشامدهای مختلف به صورتی لااقل در ظاهر دوستانه ادامه داشت.

در دوران این پادشاه نخستین هیئت سفارت روسیه در سال ۱۶۴۳/۱۰۵۳ جهت تبریک جلوس شاه صفوی به ایران آمده و شاه عباس ثانی نیز متقابلاً آقا حسن جنگرودی را همراه وی به روسیه گسیل داشت. از آن پس تا مدتی نزدیک به ده سال از تبادل سفرا بین دو کشور، در کتابها اثری نمی یابیم. اما در سال ۱۶۵۳/۱۰۶۳ - ۱۶۵۲ حادثه ای روی داد که می توان آن را نخستین برخورد غیر دوستانه میان ایران و روسیه دانست. توضیح آن که روسها در کنار رودخانه قوین سودر داغستان قلعه ای ساختند. این قلعه که در موقعیت نظامی و استراتژیکی (سوق الجشی) مهمی قرار داشت، در زمان فتودورایانوویچ تزار روسیه در سال ۱۰۰۲/۱۵۹۴ به توسط خورشین که از جانب تزار مأمور بررسی ناحیه قفقاز گردیده بود، به دستیاری پرنس دالگوروگی، بنا شده بود. تهمورث گرجی که از شاه عباس ثانی شکست خورده بود، به مناسبت داشتن دیانت مسیحی، به «والی اروس» متشبث شده طالب حمایت و

۱ - شونقار، شتقار، سفر و کلماتی نظیر آن به معنای نوعی مرغوب از بازهای شکاری بود که ظاهراً فقط در روسیه به دست می آمد و برای شکار تربیت می شد.

معاذت روسها گردیده بود. وی به روسها راهنمایی کرده بود که اگر چند قلعه دیگر در حوالی قلعه قوین سو ساخته شود بسیار مفید خواهد بود. چه این قلعه‌های نظامی از طرفی مانع از رسیدن چرکسها به ایران می‌شود و از طرف دیگر چنانچه روسها به کمک امرای گرجستان آیند وجود این قلعه‌ها بسیاری از مشکلات را مرتفع می‌سازد.

روسها هم چند قلعه در آن ناحیه ساخته بودند. تا این که شاه عباس متوجه این امر گردید و خسروخان بیگلربیگی شروان و حکام نواحی ایروان و قراباغ و اردبیل را مأمور کرد که قلاع مذکور را ویران کنند و نیروهای نظامی ایران «جماعت اروس را که از طرف والی اروس به محافظت قلاع اشتغال داشتند به جنگ و جدال» اشتغال نمودند و سرانجام آن قلاع نظامی را با خاک یکسان کردند.

سال بعد، سفیری به نام پرنس روستوفسکی از جانب تزار روس به ایران آمد و هم در آن سال بازگشت. در کتاب عباس نامه، پس از ذکر ویران کردن قلاع مزبور، از آمدن ایلچیان یاد می‌کند بدین گونه:

«و ایلچی ابو الغازی خان والی اورگنج نیز با ایلچیان والی دادیان و باش آچوق و پادشاه والجاه فرانسه و ایلچی اروس که به رسم چاپار به درگاه جهان پناه آمده بودند، در این سال، مشمول انعامات گردیدند.»

و این مطلب می‌رساند که با وجود شدت عمل و خشونت نظامی شاه عباس ثانی در تخریب قلعه‌های روسی، باز هم روابط سیاسی دو کشور دستخوش بحران شدید نشده است. کما این که اندکی بعد خاندانقلی سلطان حاکم سابق دوراق سمت ایلچیگری روس یافت و «ایلچیان پادشاه روس را که در درگاه جهان پناه بودند به انعامات و

خلع گرانمایه سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت.»

و علی القاعده و بنا بر روال سلاطین صفویه، خاندانقلی سلطان همراه سفیر روس به مسکو رفته و فرستادن او به دربار تزار، جواب دوستانه و اقدام متقابل دولت ایران در برابر اقدام روسها در ارسال سفیر تازه بود.

از آن پس باز رشته ارتباط سیاسی بین دو کشور گسسته می‌نماید. زیرا در تاریخ روابط فی مابین نه تنها از تبادل سفرا سخنی نرفته است بلکه از تاخت و تازهایی از طرف قزاقهای ناحیه دن و حملات آنها به سواحل جنوب بحر خزر ذکری شده. با این حال، در سال ۱۰۷۱/۱ - ۱۶۶۰ می‌بینیم که رئیس قزاقها سفیری به ایران فرستاده است. در این مورد

میرزا محمد طاهر قزوینی می‌نویسد:

« پادشاه و الاجاه قزاق که به سبب کثرت موانع و تراجم عوایق هرگز رسم نبوده که از ولای آن حدود کس به دربار پادشاهان عظیم الشان ایران آید، در این سال نامهٔ مشتمل بر اظهار بندگی مصحوب یکی از معتمدین خود به درگاه والا فرستاده طالب بندگی گردید.»

بدبختانه بیش از این مطلبی نیامده. ولی از همین اشارت زودگذر چنین برمی‌آید که ظاهر آیین شاه عباس دوم با قزاقها روابط محرمانه‌ای وجود داشته همچنان که شاه عباس اول نیز با یاغیان حاجی طرخان در ارتباط بوده.

آغاز دیپلوماسی زور

در سال ۱۰۷۵/۱۶۶۴، از طرف تزار تازۀ روس الکسی رومانوف^۱ پسر میخائل فنودوروویچ، پدر پتر کبیر، هیئت سفارتی مرکب از دو سفیر و قریب هشتصد تن روسی و ارمنی و اوزبک به دربار ایران آمد. هیئت مزبور در رسیدن به اصفهان هدایائی به مبلغ پنج هزار تومان تقدیم نمود من جمله کالسکه‌ای مزین به قلابدوزی اعلی و مقادیری پوست سمور و روباه و خرس سفید و چند قلاده سگ. شاه عباس ثانی، سفیران و اعضای سفارت را به احترام تمام پذیرفت و سفیران را در یکی از عمارات سلطنتی اصفهان جای داد و روزی ده تومان برای اعضای سفارت به عنوان مخارج مقرر داشت. ولی اندک اندک معلوم شد که اینان در لباس مردان سیاست کار اهل تجارت می‌کنند و در حقیقت بازرگانان سودپرستی هستند که، برای فرار از پرداخت حقوق گمرکی و عوارض راهداری، خود را سفیر و فرستادهٔ سیاسی جازده‌اند. چنان که در مدت اقامت اصفهان، تنها هشتاد هزار تومان پوست فروخته بودند. این جماعت فرومایه حتی روزی ده تومان مقرری خود را خشکه مطالبه می‌کردند تا مقداری را پس انداز کنند. شاردن که در آن هنگام در ایران بوده می‌نویسد که روسها همچون گدایان زندگی می‌کردند و در عمارت با شکوهی که شاه برای آنان معین کرده، در میان اثاث البیت مجلل و گرانبها، در عین کثافت مثل سگها، به سر می‌بردند. به همین جهات، ایرانیان این ملت را پستترین ملل مسیحی می‌دانند و آنان را اوزبکان فرنگستان می‌خوانند. زیرا در نظر آنان

اوزبکها بدترین ملل مشرق زمینند.

باری شاه عباس ثانی همین که از سودپرستی ثقلب آمیز و فرومایگی طبع آن گروه با خبر شد، دیگر بدیشان اعتنایی نکرد. در آن اوقات یکی از دو سفیر درگذشت و دیگری نیز پریشان حال و با دست خالی، بدون آن که احترامات لازمه یک سفیر درباره وی منظور شود. به روسیه بازگشت. تزار از این واقعه خشمگین شد و در صدد انتقام برآمد. ولی تا شاه عباس ثانی زنده بود جرأت اقدام نیافت.

شاه عباس ثانی، در سال ۱۰۷۷ یعنی اندکی بعد از این حوادث درگذشت و پسر ناتوان و بی اراده و راحت طلب وی صفی میرزا که بعد شاه سلیمان نامیده شد بر جای او نشست. موقع برای شرارت و خبیثت تزار الکسی به عنوان انتقام فرا رسیده بود. اما تزار جرأت جنگ رویاروی نداشت. او، در سال ۱۰۷۹، قزاقهای کناردن را بدین جنایت برانگیخت. شش هزار قزاق در چهل کشتی که هر کدام مسلح به توپ بود به سواحل گیلان حمله بردند و دست به قتل و غارت گشودند و سپس به تندی از ساحل دور شدند و برای اغفال ایرانیان، چهار تن از بین خود به عنوان نماینده به دربار اصفهان فرستادند. البته پیش از رسیدن آنان، خبر کشتارها و جنایاتشان در رشت دو ماه زودتر به اصفهان رسیده بود. ولی دربار اصفهان که ظاهراً متوجه قضایا شده بود، بی آن که به روی خود بیاورد، از آن چهار تن پذیرایی کرد و مقرری روزانه و مسکن برای ایشان تعیین نمود همچنان که در مورد سفیران و فرستادگان سلاطین معمول بود. فقط شاه ایشان را به حضور نپذیرفت و تقاضاهای ایشان را به شیخعلی خان وزیر محول داشت. آنان اظهار کردند که هر چند رعیت دولت روس هستند ولی از جور او می خواهند به دولت ایران پناه آورند و اگر در رشت از آنها حرکت خلافی سرزده به واسطه بدسلوکی مردم شهر بوده و قزاقها برای حفظ جان و مال خود دست به شمشیر برده اند. نمایندگان قزاق ضمناً از جانب موکلین خود نامه هایی در دست داشتند که در پایتخت دولت صفوی کسی نمی توانست آنها را بخواند.

در همین روزها نماینده ای از جانب تزار روس به اصفهان رسید که از قرار معلوم جمعی از قزاقان رعیت روس، در صدد برآمده اند که تحت حمایت ایران در آیند. دولت روسیه از دولت ایران تقاضا می کند که گوش به سخنان ایشان ندهد و اولیای دولت ایران بدانند که ایشان یاغی و فراری هستند و کسانی که به پادشاه و ولی نعمت حقیقی خود خیانت ورزند و سر به نافرمانی بردارند معلوم است که با دیگران چه خواهند کرد.

دربار ایران که تزار را در این بازی رذالت آمیز دخیل و سراسر جریان را به تحریک وی می‌دانست چندان بدین سخنان توجه ننمود و با وعده و وعید نمایندگان قزاق را روانه کرد. اما قزاقها باز در صدد شرارت برآمدند و این بار در لباس بازرگانان در ساحل فرح آباد مازندران پیاده شدند. این تاجران دروغین در ابتدا رضایت مردم را جلب کردند و کالای خود را به نازلترین بها فروختند، مثلاً ماهوت انگلیسی را ذرعی چهار عباسی یعنی ۱۶ شاهی به مردم دادند و در خریدهای خود سکه طلا (دوکا) را پنج شاهی به حساب آوردند. پنج روز این بازی ادامه داشت. روز ششم که شمارشان به حد کافی رسید ناگهان دست به شمشیر بردند و به جان مردم افتادند و از قتل مردم و غارت خانه‌ها و دکان‌ها فروگذار نکردند و پانصد نفر را به قتل رسانیدند و قصر مشهور به «جهان نما» را ویران ساختند. این قصر در فرح آباد و به گفته شاردن گنجینه‌ای بود از چینی‌های قیمتی و حوضچه‌هایی از سنگهای عقیق و مرجان و کهربا و بلور. قزاقها همه را شکستند یا با خود بردند. شاردن در دنباله این مطالب می‌نویسد:

«هر وقت به شکوه و دلربائی این بنا می‌اندیشم، افسوس می‌خورم. هر کس این قصر را دیده بود می‌فهمید که چنین بنای نادره‌ای می‌بایست جاودان بماند.»

باری فردای آن روز، بار دیگر قزاقها برگشتند و فراریانی را که به شهر بازگشته بودند به دم تیغ برهنه سپردند و هفتصد تن دیگر را کشتند و به همین اندازه اسیر گرفتند و بردند. اما چون زمستان رسیده بود، قزاقان تصمیم گرفتند که در ایران بمانند و شبه جزیره میان کاله را، در برابر فرح آباد که گوزن و گراز و آهو و شکارهای دیگر نیز فراوان داشت، برای اقامت برگزیدند و اسیران را به کندن خندق و داشتند و حصار ساختند و توپهای خود را بر آن سوار کردند. اما ایرانیان، پیش از رسیدن فصل سرما شبه جزیره مذکور را از چنگ ایشان بیرون کشیدند و بیشتر اسیران را پس گرفتند و قزاقها پس از مدتی سرگردانی با مقداری از غنائم و اسرا بازگشتند.

شاه سلیمان که از رفتار جنایت آمیز قزاقان نسبت به مردم بی‌گناه خشمگین شده بود، از دربار روسیه تنبیه و سرکوب استنکارازین فرمانده قزاقان و همراهانش را خواستار آمد. دولت روسیه نیز پس از دست یافتن بر این یاغی جنایت پیشه در ۲ صفر ۱۰۸۲/۱۰ ژوئن ۱۶۱۷ وی را بردار کشید و از ایرانیان مقیم مسکو خواست که در مراسم دار زدن وی شرکت کنند و مراتب را نزد شاه سلیمان گواهی دهند.

در سال ۱۰۸۴ در ۲۸ ربیع الاول، سفیر دیگری از دربار تزار به اصفهان رسید که در

سوم جمادی الثانی به حضور شاه بار یافت (۱۵ سپتامبر ۱۶۷۳). شاردن که در آن هنگام خود در ایران بوده شرح این واقعه را در کتاب خویش بدین گونه آورده است:

«سفیر روس که از بسیاری تنگدستی و نداری توان آن نداشت که اسبی و آخوری داشته باشد، سوار بر اسبی از اسبان شاهی وارد میدان شد و همین که به صد و پنجاه قدمی عالی قاپو رسید، کسی که می‌بایست فرستادگان را نزد شاه برد و همراه وی بود پیاده شد و به وی نیز دستور داد که برای بزرگداشت پادشاه ایران، در همان صد و پنجاه قدمی پیاده شود. اما فرستاده تزار چون شنیده بود که فرستاده لژیگان نزدیکتر پیاده شده یا برای نگهداشت بزرگی و شکوه تزار روس می‌خواست اسب خود را جلوتر براند و با این که غلامان ایرانی جلو اسب وی را گرفتند و نگذاشتند که جلوتر برود، باز به زور مهمیز دو سه گامی جلوتر راند. اما در آن جا غلامان شاهی با تازیانه و چوب به پوزه اسب زدند و او را واپس راندند و فرستاده تزار بناچار پیاده شد و همراهان او نیز که تنها یک مترجم و یک ناظر بود از اسبان خود فرود آمدند. سایر بستگان وی که نزدیک به ده نفر بودند و از سرو ریختشان پیدا بود که به هیچ وجه در خور چنان جایگاه پرشکوهی نیستند همگان پیاده بودند.

جامه سفیر عبارت بود از یک قبای اطلس زرد و یک خرقه مخمل قرمز با آستر سموری بلندی که به زمین می‌کشید. کلاه وی نیز از پوست سمور بود و از پشت سر می‌افتاد تا به کمر. وی پیرمرد سفید موی خوش صورتی بود و در طرف چپ وی مترجم او نامه تزار را در یک کیسه مخمل سر به مهر در دست داشت. پس از آن مراسم پای یوس به عمل آمد. سفیر مذکور را در طرف چپ شاه سلیمان و سفیر لژیگان را در دست راست وی جای دادند. هدایا را قبلا در جلو مسجد شاه که مشرف بر میدان شاه است آماده کرده بودند که به نظر پادشاه برسانند. چهل و هفت تن طبقهای پیشکشها را از نظر گذرانیدند که بدین قرار بود:

یک عدد مردنگی بلورین نقاشی شده

۹ عدد آینه کوچک با کناره‌های منقش

۵ ثوب پوست سمور

۱۲۰ ذرع ماهوت به رنگهای سبز و سرخ

۲۰ بطر عرق مسکوی.

پس از ورود سفراء، میوه و شربت و شراب به میان آمد. در انتهای تالار اسباب صرف مشروب از هر جهت مهیا و عبارت بود از پنجاه تنگ طلا و شرابهای گوناگون و بعضی ازین

تنگها میناکاری بود و بعضی مزین به جواهر و بعضی هم از مروارید نقش و نگارها داشت. در پهلوی تنگها شصت تا هشتاد جام بود که بعضی از آنها یک بطر و بعضی یک بطرونیم شراب می گرفت. سفرا هیچ شراب ننوشتند و برای سفیر روس عرق روسی آوردند و معلوم شد این مطلب به ملاحظه واقعه‌ای بود که در زمان شاه عباس دوم، در هنگام پذیرائی دربار از سفیر روس در سال ۱۰۷۵/۱۶۶۴ - ۱۶۶۵ روی داده بود. تفصیل این اجمال بدین گونه است:

« شاه عباس دوم به سلامتی تزار روس شراب نوشید و سفیر روس هم خواسته بود با همان جام‌های مردافکن جواب گفته باشد. اما چیزی نگذشته بود که مزاجش بر هم خورده و حالت استفراغ به وی دست داده بود و چون چیزی در دسترس نیافته بود، کلاه بلند پوست سمور خود را برداشته نیمه پرکرده بود. مصاحب و منشی او که در پهلوی نشسته بودند، در برابر شاه و درباریان شرمند شدند و آهسته او را سرزنش کردند و با آرنج به پهلوی سفیر زدند که او را متوجه کنند تا به بهانه‌ای از مجلس بیرون رود. ولی مشارالیه از شدت مستی و پریشانی احوال، ملتفت مقصود آنان نشد و پنداشت که اشارت بستگانش برای آن است که سر برهنه است و سربرهنگی نشانه بی ادبی و بی احترامی به شاه و دیگران است و لازم است که هرچه زودتر کلاه خود را بر سرگذارد و از دست پاچگی کلاه خود را بر سر نهاده و سر و صورت و لباسش عرق در کثافت شده بود. شاه عباس ثانی و حضار از دیدن این منظره قاه قاه خندیده بودند و این خنده نیم ساعت طول کشیده بود. سپس همراهان سفیر وی را به زور از مجلس بیرون کشیده بودند و شاه عباس ثانی هم مجلس را بر هم زده و گفته بود که مسکوئها اوزبکان فرنگستان می باشند.»

روز دوم رجب، شیخعلی خان صدراعظم خلعت سفیر را فرستاد که بپوشد و جهت تحصیل اجازه مرخصی و بازگشت به حضور شاه آید. خلعت وی عبارت بود از سه دست لباس زری و دویست تومان (۹۰۰ منات) نیمی نقد، نیمی به صورت پارچه با یک رأس اسب با دهنه نقره و زین و یراق قلاب دوزی. در هنگام ورود به پیشگاه شهریار صفوی، سفیر و مصاحب و مترجم وی لباسهایی را که به عنوان خلعت گرفته بودند پوشیده بودند. آنان تا چهار قدمی شاه سلیمان پیش رفتند. در آنجا، سفیر و مصاحبش به زانو افتادند و سه بار زمین را بوسیدند و برخاستند. در همان موقع، پاسخ نامه تزار روس را شیخعلی خان صدراعظم به

توسط وزیر دربار (ایشیک آقاسی‌باشی) به دست سفیر داد. نامه در کیسه‌ای بود از زری طلائی کلفتی به طول نیم ذراع و یک پا و نیم و عرض یک وجب و آن کیسه را با گلابتون بسته و مهر کرده بودند. سفیر خواست محض ابراز احترام کاغذ را به پیشانی خود ببندد ولی کاغذ افتاد و سفیر هم آن را برداشته همچنان روی دست نگاه داشت تا مرخص شد و رفت.

مأموریت سفیر بیان وساطتی بود از طرف تزار در مورد شاهزاده گرجی به نام هراکلیوس (اول)^۱. این شاهزاده در هنگام فتح گرجستان به دست شاه صفی، با مادرش به تزار پناهنده شده و تزار هم دختر خود را بدو داده و تعهد کرده بود که در نزد شهریار ایران از او حمایت و وساطت کند. شاه سلیمان هم وساطت تزار را پذیرفت و هراکلیوس را که به دستور تزار همراه سفیر به مرز ایران آمده بود تا شاید پای مرشد کامل را بیوسد و به مقام نیابت سلطنت گرجستان برسد به اصفهان خواست و خلعت‌های گرانبها داد من جمله نه دست جامه کامل و یک قبضه شمشیر و یک خنجر مرصع و بیست رأس اسب و مبالغی وجه نقد. این امیر گرجستان در سال ۱۰۸۲ به نیابت سلطنت گرجستان منصوب شد و در این مقام بود تا در ۱۱۲۲ درگذشت.

در سال ۱۰۸۶/۱۶۷۵ باز سفیر دیگری از روسیه به دربار ایران آمد همراه با هیئتی مرکب از ده تن همراه و مصاحب و مترجم. تزار بدین سفیر دستور داده بود که بیش از پانزده روز در اصفهان نماند. غرض از مأموریت وی این بود که دولت ایران دولت روسیه را به بیست هزار سپاهی کمک کند تا روسیه بتواند با ترکان عثمانی به جنگ برخیزد. در این تقاضا، تزار روس به عهدنامه‌های ایران و روس استناد می‌کرد که هرگاه عثمانی به ایران یا روسیه حمله کند هر یک از دو دولت مکلف خواهند بود که قشونی به میزان ۲۰ هزار نفر به دیگری کمک کند. دولت روس بیش از یک سال درین خصوص اصرار ورزید. سرانجام تزار اظهار داشت که این تأخیر طولانی و دفع الوقت را یا باید حمل بر نقض قرار داد نمود یا بر انصراف دولت ایران از همکاری و در هر صورت قطع رابطه اولی و ارجح است. شاه سلیمان بزرگان کشور را در ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۰۸۶ فراخواند و درخواست دولت روسیه را مطرح کرد و اظهار نظر اهل شوری را خواستار آمد. عاقبت نظر اهل شوری بر این قرار گرفت که منافع و مصالح روسها برای کشور ایران آن قدر اهمیت ندارد که ایران وارد جنگ با دولت عثمانی

شود و خود را در معرض مخاطرات احتمالی قرار دهد هر چند که این تصمیم موجب فسخ قرارداد ایران و روسیه گردد.

سیاست تجاوز آشکار

در دوران شاه سلطان حسین، ایران صفوی و روسیه تزاری روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را حفظ کردند. هر چند که در زیر عنوان دوستی و حمایت از دولت صفوی، روسیه به تصرف قسمتهائی از ایران مبادرت ورزید.

تفصیل مطلب آن که قلم تقدیر بر این رفته بود که کشور ایران، در روزگار مردی سست و ناتوان چون شاه سلطان حسین صفوی، با مردی نیرومند و کوشا و بلند پرواز و نستوه چون پطرکبیر تزار روسیه همسایه دیوار به دیوار باشد. پیداست کازین میان چه بر خواهد خاست. تا زمان پطرکبیر، کسانی که از روسیه به عنوان سفارت به ایران می آمدند نمایندگان کشور فقیر درهم ریخته پراشویی بودند که در برابر عظمت دربار ایران با فروتنی و افتادگی رفتار می کردند و حقاً نیازمند کمکهای مالی بودند. اینان نه تنها آداب سیاست و رسوم سفارت را نمی دانستند بلکه سر و وضع و ریخت و هیشتان نیز ژولیده و پریشان و آلوده و کثیف بود. لباسشان کهنه و نامتاسب و رفتارشان در صرف غذا و شراب دور از ظرافت سیاسی و نزاکت اجتماعی بود. اما از زمان پتر اوضاع تغییر کرد. به همان نسبت که روسیه روز به روز نیرومندتر و پهناورتر می شد، در انتخاب سفیران تیزهوش و آراسته توجه بیشتری به عمل می آمد و کسانی بدین سمت انتخاب می شدند که به موازین سیاسی و رعایت دقایق تشریفات (اتیکت) واقف و بصیر باشند. محتوای مأموریتی آنان نیز تغییر یافته بود. زیرا دیگر مقصود و منظور دربار روسیه از ارسال سفیران تنها رسانیدن سلام و گزاردن پیام نبود بلکه سفیران پتر از میان هوشمندترین و زیرکترین افراد نزدیک به دربار و از میان دوستان شخص تزار انتخاب می شدند تا به جمع آوری اطلاعات دقیق سیاسی و نظامی و اجتماعی بپردازند و تا آنجا که در توان دارند سر و گوش آب بدهند و جاسوسی کنند و از زیر و بم هر کار آگاه شوند و از کوه و دشت و سواحل و جزایر و صحراها و دریاها نقشه برداری کنند. علت این مطلب نیز روشن است. چون پتر برنامه درازمدتی را برای سیاست خارجی روسیه منظور کرده بود و در این برنامه سودای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس در سرلوحه برنامه ها قرار گرفته بود. پتر خواب تسلط بر خلیج و تصرف هند و تسخیر استانبول می دید و رسیدن بدین

مقاصد جاه طلبانه مستلزم گردآوری اطلاعات دقیق درباره ایران بود که هم کشور همسایه هم حایل و واسطه‌ای بود، با هند و عثمانی. از آن گذشته پطر به بحر پیمائی و مسائل مربوط به دریانوردی شوقی تمام داشت و ازین روی به دریای خزر توجه فراوانی مبذول می نمود تا جایی که به فکر او افتاد که دریای خزر را بوسیله ترعه (کانال) یا رودخانه‌ای به دریای سیاه یا بالتیک متصل سازد.

پطر اطلاعات خود را درباره ایران، صرف نظر از تجار و سفرا و سیاحان، از دو منبع مهم تحصیل می نمود و توجه بدین منابع مهم اطلاعاتی خود نشانه تیزبینی و زیرکی اوست. این دو منبع عبارت بودند از گرجیان و مسلمانان ناحیه شروان. پطر با گرجیان اطراف مسکو آشنائی فراوان داشت و یکی از نزدیکترین دوستان او به نام الکساندرارخیلویچ مأمور محرم و مبرز اطلاعاتی او نیز بود.

گرجستان از ایالات ایران و مردم گرجستان از اقوام تابعه سلاطین صفوی بودند. تا حدود سلطنت شاه عباس، صفویه بارها ظاهراً به عنوان جهاد و باطنا به قصد غارت معابد و کلیساها و دست اندازی بر زنان و کودکان زیبا روی به گرجستان لشکر کشیدند و کشتارها و غارتها کردند و هزاران زن و کودک را به اسارت گرفتند و حتی شاه عباس ملکه گرجستان را به قتل آورد و این اقدامات نظامی سبب شد که در نیمه دوم یا بهتر بگوییم در صد سال آخر عصر صفوی گرجستان دست از مقاومت بردارد و فرمان مرشد کامل را گردن نهد. شاهزادگان و امیرزادگان این سرزمین نیز در خدمت صوفی بزرگ در آمدند و بعضی از آنان خواه به صدق و صفا و خواه به ریب و ریا مسیحیت را کنار نهادند و به اسلام گرویدند و با این کار به یک تیر دو نشان زدند هم کشور خود را از غارتها و هجومهای احتمالی مصون داشتند هم در دل ساده سلاطین صفوی خود را جا کردند و مقرب الحضرة شدند و به مقامات عالی رسیدند. چنان که در دوره شاه سلطان حسین یکی از آنان به نام گرگین خان به حکومت سرزمین حساسی چون قندهار (افغانستان) رسید. با این همه مردم مسیحی مذهب گرجستان و حتی همین امرای جدید الاسلام که بیشتر از روی مصلحت روز و مقتضیات زمان خود را مسلمان شیعه معرفی می کردند، با جامعه قزلباش و سلاطین صفویه یکدل و یک زبان نبودند. زیرا گذشته از آن که هنوز خاطره قتلها و غارتهای قزلباشان در دلها باقی بود، اختلاف مذهبی و تباین اسلام و مسیحیت جایی برای صلح و صفا باقی نمی گذاشت.

خاصه آن که در سلطنت سلاطین ناتوان صفویه تعصب مذهبی روزافزون و فشار بر

اقلیتهای مذهبی طاقت فرسا بود و رابطه بین گرجیان مسیحی و خشکه مقدسان مسلمان که مسیحی را نجس و غذا خوردن با او را حرام می‌شمردند چیزی جز نفرت و وحشت نبود. پطرکبیر با استفاده ازین حال، گرجیان را وسیله جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود. زیرا می‌دانست که مردان گرجی در راس کارها و زنان گرجی در اعماق حر مراها هستند و به تازه‌ترین خبرها و اطلاعات دسترس دارند و این اطلاعات را با شوق تمام در اختیار روسیه نیرومند و حامی دیانت مسیحی قرار می‌دهند. این ارتباط آشکار و نهان گرجیان با تزارهای روسیه سرانجام در اواخر قرن قرن هجدهم میلادی موجب شد که هراکلیوس دوم در برابر فشارهای سیاسی و نظامی و تعصب دشمن آفرین ایرانیان مسلمان خود را تحت حمایت کاترین کبیر قرار دهد و در تکاپوی فرار از قزلباشان شیعی مذهب به کام ازدهای روسیه تزاری افتد.

اما منبع دوم کسب اخبار پطر، شماخی مرکز ایالت زرخیز شروان بود که از جهاتی بی شبهات به گرجستان و مردم آن نبود. از اواخر سلطنت صفویه روسها بر تجارت خود با مناطق ساحلی خزر و نواحی ماوراء ارس افزوده بودند و این وسعت دامنه بازرگانی موجب شده بود که بنابر قرار دادهای فی مابین، در شهر شماخی یک پایگاه تجاری روس ایجاد گردد، تحت نظر نماینده مقیم و دائمی روسیه زیر عنوان کنسول. پطرکبیر از این پایگاه و آن کنسول برای کسب اطلاعات دست اول سود می‌جست. به طوری که کنسول ظاهراً به کار تجارت و در باطن به امر سیاست می‌پرداخت و به تعبیر دیگر در لباس بازرگانی عمل خیر چینی می‌کرد.

نکته دقیق و ظریفی که مسلماً مورد توجه پطرکبیر نیز قرار داشت این که مردم شماخی اکثر سنی مذهب بودند و عمال دولتی کلاً شیعی و به مقتضای مصلحت در کار دین تند و متعصب و نسبت به سنیان سختگیر و خشن. هر چه دولت صفوی ناتوانتر می‌شد تعصب در امر دین و سختگیری بر سنیان افزونتر می‌گردید و کار به جایی کشید که در سال ۱۱۳۴، مردم شماخی به رهبری مردی به نام مدرس حاجی داود سر به شورش برداشتند و به کمک لژگیان دست به کشتار قزلباشان و غارت اموال ایشان زدند و درین راه چندان پیش رفتند که دارالتجاره روسها را نیز به غارت بردند و همین امر موجب دخالت پطر و تصرف دربند گردید و مدرس حاجی داود هم به دربار عثمانی متشبث شد و با حمایت آنان به نام داودبیک حاکم منطقه شروان گردید.

وقتی پتر از انگلستان بازگشت (۱۶۹۸) ناخدا جان پری^۱ را که افسر دریایی و مهندس سدسازی بود با خود از انگلستان آورد و او را مأمور ساختن ترعه میان ولگا و دن و مشاور امور کشتی سازی کرد. پری در یادداشتهای خود نوشته است که رودخانه های زیادی به بحر خزر می ریزد. ولی روسها به علت بی علاقهگی به دریانوردی، تاکنون از توجه به بررسی و تحقیق در این مورد غفلت کرده اند.

اما پتر به همه کارها و همه چیزها توجه داشت. در اواخر قرن هفدهم، روسیه صاحب چندین کشتی در بحر خزر بود. در سال ۱۷۰۰، ناخدای روسی به نام مایر^۲، از عمال ایرانی مقیم باکو خواست که بدو اجازه داده شود که با کشتیهای خود بدون پرداخت وجوه مقرر وارد بندر باکو شود. اما ایرانیان نپذیرفتند و چون بیم حمله روسها می رفت دست به ایجاد استحکامات زدند. یک بار هم روسها یک تن دنامارکی را به نام شلتروپ^۳ مأمور نقشه برداری از دریای خزر کردند ولی او به دست ایرانیان اسیر شد و در همان حال که فرمان آزادیش صادر می شد، بر اثر تب شدید در زندان درگذشت.

خوشبختانه پتر کبیر سالیان دراز در صحنه های سیاست و میدانهای جنگ اروپا گرفتار بود و آن طور که می خواست نمی توانست در مسائل ایران و بحر خزر مداخله کند و به همین جهت بود که تا پاییز سال ۱۷۰۸ نتوانست سفیری به ایران اعزام دارد. در این سال سفیری از جانب پتر به ایران آمد. این مرد که اسرائیل اوری^۴ نام داشت پیش از این در ارتشهای فرانسه و ایتالیا و آلمان خدمت کرده و به مقامات نظامی نائل آمده بود و چون ذاتاً فردی دیسبه کار و پشت هم انداز بود، در دربار اتریش نیز پانهاد و از طرف اتریشها مأموریت یافت که جهت استمزاج از دربار عثمانی به استانبول رود و دریابد که آیا دربار ترک حاضر به قبول صلح پیشنهادی از طرف اتریش و ونیز هست یا نه (قرارداد کارلویتز^۵). علت ارجاع این مأموریت به اسرائیل اوری این بود که او زبان ترکی و فارسی را به خوبی می دانست و این دو زبان در سراسر شرق میانه زبان رایج و دارج بود. پس از این مأموریت، وی به خدمت دولت روسیه درآمد و در ارتش روس درجه سرهنگی یافت و چون برای پتر کبیر خدمات سیاسی مطلوبی

1- Jahn Perry

2- Mayer

3- Sheltrup

4- Israel Ori

5- Karlowitz

انجام داده بود، از تزار اجازه یافت که به عنوان سفیر به ایران بیاید و بدیهی است که عنوان سفارت، وی را که مقدار معتناهی کالا برای فروش در ایران تهیه کرده بود، از پرداخت عوارض راه داری و حقوق گمرکی و حتی مخارج روزانه معاف می‌داشت. با این حال، او پیش از حرکت به سوی ایران به وینه و واتیکان رفت و از امپراطور اتریش و پاپ نیز نامه‌هایی برای شاه ایران گرفت و به اصطلاح عنوان سفارت خود را چهار میخه کرد.

ورود وی به ایران سروصدای فراوانی ایجاد نمود. زیرا اولاً عده زیادی از ارامنه و یهودیان را به همراه داشت چنان که وقتی به اصفهان رسید بیش از دویست نفر همراه او بودند در حالی که عده‌ای از همراهانش در طول راه از وکناره گرفته بودند. ثانیاً اوری شهرت داده بود که وی از تبار شاهان ارمنستان است و از حقوق موروثی خود دست بر نخواهد داشت. ورود سفیر پطر در میان عده زیادی از اروپاییان نیز موجب وحشت شده بود. مبلغان کاتولیک نگران بودند که مبدا اوری تصمیمی درباره اخراج آنان از ایران گرفته باشد. تجار اروپایی در هراس بودند که مبدا ایجاد توسعه روابط تجاری آن دو دولت سرانجام امر تجارت ایران را به دست روسها بیاندازد. براساس این نگرانیها و ترسهای بی‌مورد، اروپاییان مقیم ایران کلاً به شاه سلطان حسین و دولت وی فشار آوردند که سفیر را نپذیرد. آنچه محیط وحشت زده سیاسی و تجاری را متشنج تر و مضطرب تر می‌کرد تبلیغات شدید میشل نماینده دولت فرانسه بود که با دولت ایران قراردادی برای حفظ جان مسیحیان و حمایت از آزادی مبلغان مذهبی در کار تبلیغ و توسعه روابط تجاری منقذ ساخته بود. میشل برای ترساندن دربار ایران به وزراء و درباریان تلقین کرده بود که از ترکیب حروف نام سفیر طالع «او پادشاه خواهد بود» استخراج می‌شود. در این میان میرویس افغانی هم در ایجاد وحشت و پراکندن شایعات هراس‌انگیز کوششی تمام داشت. اما با تمام این تحریکات و دسیسه‌ها، شاه سلطان حسین سفیر روسیه را پذیرفت. آن وقت بود که همه مردم فهمیدند که علی رغم این همه شایعات بی‌اساس، اسرائیل اوری بیشتر به تجارت آمده است تا به سفارت، هر چند که اعتبار نامه‌های معتبر سیاسی از روسیه و اتریش و واتیکان در دست دارد. با این حال، اسرائیل اوری از آن همه پشت هم‌اندازی و دسیسه کاری و تقلب و تزویر طرفی نسبت و از آن همه مالی که به رذالت گرد آورده و به فرومایگی نگه داشته بود سودی نبرد. زیرا در بازگشت به کشورش در

حاجی طرخان بیمار شد و در همان شهر درگذشت.

دربار صفوی که از هوش و سیاست و قدرت و شجاعت پطرکبیر داستانهای شنیده بود و می‌دانست که امیر زادگان چرکس و گرجی برای رسیدن به استقلال گرجستان چشم به حمایت این تزار جوان دوخته و نظر علی‌خان پسر عموی گرگین‌خان والی گرجستان را به دربار روسیه فرستاده‌اند، به عنوان تحکیم رشته‌های دوستی و عقد یک قرارداد تجارتنی جدید، سفیری به دربار روسیه ارسال داشت. پطر هم بسیار زیرک و زرنگ بود. وی در ارسال جواب و ابراز نظر خود هیچگونه شتابزدگی نشان نداد. بلکه پیش از عقد قرارداد، سفیری به نام ارتمی‌وولینسکی^۱ به ایران فرستاد. این سفیر که فوق‌العاده تیز بین و دقیق و هوشمند و ژرف‌نگر بود، از طرف پطرکبیر، صرف نظر از اختیارات مربوط به قرارداد تجارتنی، مأموریت داشت که اولاً قرارداد تجارتنی با ایران منعقد کند ثانیاً ایرانیان را متقاعد کند که تجارت ابریشم را نه از راه حلب بلکه از طریق روسیه انجام دهند. ثالثاً در باب قوای نظامی ایران و قدرت عملی آن بررسی به عمل آورد و رابعاً در باب بحر خزر و مخصوصاً ناحیه گیلان از نظر اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی و تحقیقات عمیق کند و گزارشی دقیق فراهم سازد. وولینسکی در ربیع‌الثانی سال ۱۱۲۹/مارس ۱۷۱۶ به اصفهان رسید و بسیار زود دریافت که پطر هر چند که سخت درگیر جنگ با سوئدیه‌است ولی به آسانی می‌تواند با فرستادن نیروی مختصری قسمتهای مهم و دلخواه اراضی ساحلی را تصرف کند.

وولینسکی در چهارم رمضان ۱۱۲۹/۳۰ ژویه روسی ۱۷۱۶ با دولت ایران قراردادی بست که به موجب آن حقوق گمرکی و نوع کالاهای مجاز برای حمل و نقل بین دو کشور معین گردید و روسیه اجازه یافت که کنسولی دائمی در گیلان داشته باشد. مقرر کنسول شهر رشت مقرر گردید. شش ماه تهیه و تنظیم این قرارداد به طول انجامید. اما وولینسکی فرصت یافت که درین مدت مذاکرات دربار ایران و روحیات وزرا و خصوصیات فکری و اخلاقی شاه و صدراعظم و رجال را بررسی کند. در نتیجه این مطالعات دقیق است که وی در گزارش خود می‌نویسد:

«در ایران شخصی سلطنت می‌کند که نسبت به اتباعش هیچگونه نفوذی

ندارد و تابع اوامر آنهاست و اطمینان دارم که نه تنها در میان سلاطین بلکه در

میان عوام الناس هم چنین احمقی پیدا نمی‌شود. به این علت خود هیچوقت کاری انجام نمی‌دهد بلکه آن را به عهدهٔ اعتمادالدوله (فتحعلی‌خان داغستانی) وامی‌گذارد. شخصی که از گاو بی‌شعورتر است. مع الوصف این مرد چنان محبوبیتی به دست آورده که هرکاری می‌کند و هر حرفی که می‌زند مورد قبول شاه واقع می‌شود.»

آنگاه در همین گزارش پیش‌بینی می‌کند که بزودی سلسلهٔ صفویه منقرض خواهد شد مگر این که پادشاه لایق و قابلی بر تخت سلطنت نشیند و پیشنهاد می‌کند که ایالات ایرانی در مجاورت دریای خزر به روسیه منضم شود تا از شر حملات شورشیان افغانی مصون ماند. در همین هیئت سیاسی مردی بود اسکاتلندی به نام جان بل‌اف‌انترمونی^۱. وی نیز که از پاییز ۱۷۱۶ تا اوایل ۱۷۱۸ در ایران اقامت داشته درین باره چنین نوشته است:

«وزرای ایران به این شورشیان توجهی نداشتند و آنها را حقیر و بیچاره می‌شمردند و مطابق عادت خود تهدید می‌کردند که عده‌ای را برای قلع و قمع آنها خواهند فرستاد. ولی گذشت روزگار بیهودگی این لاف و گزافها را ثابت نمود. باید یادآور شوم که ایرانیان فاقد پول و سرباز نبودند. ولی لشکریان ایشان تجربه و تربیت لازم را نداشتند و بدتر از همه آن که فرماندهٔ لایقی هم در میان ایشان دیده نمی‌شد.»

وولینسکی در بازگشت به روسیه (۱۷۱۸/۱۱۳۱) هدایای شاه سلطان حسین را مشتمل بر دو شیر و یک فیل بزرگ برای پطر کبیر برد. اعضای هیئت در مراجعت دچار طاعون شدند و بیست و دو نفر از ایشان درگذشتند. وولینسکی در ۱۷۱۹/۱۱۳۳ به سن پترزبورگ (لنین گراد سابق) رسید و در سر راه خود در مناطق قفقازیه، بی‌علاقگی مردم را نسبت به دربار ایران و شور و اشتیاق مسیحیان قفقاز خاصه گرجستان را نسبت به روسها متوجه شد و این جمله را در گزارش جامعی به پطر تقدیم داشت. پطر که از طول مدت اقامت وولینسکی در ایران به خشم آمده بود، از خواندن این گزارش چندان شادمان شد که وی را به سمت حکومت هشترخان (حاجی طرخان) برگزید تا در ضمن کارهای جاری جمع‌آوری اطلاعات مربوط به ایران را نیز ادامه دهد. ضمناً دختر عموی خود شاهزاده خانم ناریشکین را نیز به زنی بدو داد!

وولینسکی چنان که گذشت به پطر دقیقاً گوشزد کرده بود که ایران در معرض خطر افغانستان و برای حفظ ایالات ایران عموماً و نواحی ساحلی خصوصاً، تزار باید به قفقاز و حتی ایران لشکرکشی کند. آنچه وولینسکی اندیشیده بود درست بود. افغانها کار را اندک اندک بر شاه صفوی و دربار بیکاره اش سخت تر کردند و سرانجام اصفهان را در محاصره گرفتند و روز جمعه ۱۲ محرم سال ۱۱۳۵ به حکومت اولاد شیخ صفی پایان دادند.

در سال ۱۱۳۳/۱۷۲۰ جنگهای ممتد روسیه و سوئد به عهدنامه صلح منجر شد و پطربا فراغت خاطر به جانب جنوب توجه کرد و چون در همین ایام، مدرّس حاجی داود با همراهی سنیان به عصیان برخاسته و با کمک لزگیان بر شهر شماخی مسلط شده و شهر را غارت کرده و ۴ میلیون منات اموال و دارالتجاره روسها را نیز تاراج نموده بودند و در مشرق هم اوزبکان تبعه ایران پرنس چرکاسکی روسی را کشته بودند. پطرکبیر سفیری به ایران فرستاد تا غرامت اموال تجار روس و قاتل شاهزاده روسی را خواستار شود. ظاهراً این سفیر همان آوراموف^۱ کنسول روسیه مقیم رشت بوده است. آوراموف وقتی به اصفهان رسید نتوانست شاه سلطان حسین را که در اصفهان به محاصره افتاده بود ملاقات کند. لذا در فرح آباد پیش محمود افغان رفت که به محاصره اصفهان نشسته بود. محمود در جواب سفیر پطرکبیر گفت که وی در داغستان قدرتی ندارد و وی مسئول عملیات اوزبکها و لزگیها نیست. زیرا لزگیها نه از دوستان وی هستند نه از اتباع وی و بهتر است که پطرخود از جان و مال و اتباع خود حمایت کند. همین که سفیر بازگشت و مراتب را به پطر اطلاع داد، وی نیز از خدا خواسته شهر دربند را تصرف کرد. تزار بلند پرواز روس هنگام حرکت از هشترخان، برای تصرف دربند بیانیه ای به زبانهای فارسی و تاتاری و ترکی خطاب به مردم سواحل غربی بحر خزر و مردم داغستان صادر کرد. چون این بیانیه نمودار افکار و اندیشه های پطرکبیر است در این جا به نقل آن می پردازیم:

ما پطر اول که از الطاف یزدانی قیصر سراسر روسیه و فرمانروای کشورهای شرقی و شمالی و جنوبی و غربی، در دریا و خشکی، فرمانروای کشورهای و امرای بسیار هستیم...

پس از دعا و ثنا به تمام کسانی که در تحت تبعیت اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت همایونی، دولت خجسته و قدیم ما، پادشاه ایران هستند از

سپهسالاران و خوانین و اعیان و توپچی باشی‌ها و بیگلریگی‌های قشون و سلطان‌ها و وزیران و سایر فرماندهان و میرپنجان و سرهنگان و دیگر صاحب منصبان لشکری و همچنین از علمای اعلام و ائمه جماعت و مودّنین و رؤسای روحانی دیگر و هم از کدخدایان و محترفه و کسبه و تجار و عامه رعایا از هر ملت و مذهب که باشند، اعلام می‌شود که هرکس این بیان نامه را می‌خواند باید بداند که در سنه ۱۷۱۲ پس از تولد حضرت مسیح (۱۱۲۴ هـ) داودیک که از طرف سنی‌الجوانب بهترین دوست و همسایه ما اعلی حضرت قدر قدرت پادشاهی حکومت لگزستان داشت، به همدستی سرخای حاکم ناحیه غازی قموق، اشرار و اوباش ملل مختلفه را دور خود جمع نموده و برضد دولت، ما اعلی حضرت شاهنشاه بنای طفیان گذاشته و به شهر شماخی در شروان دست یافته نه فقط رعایا و تبعه دوست ما اعلی حضرت پادشاه ایران را در معرض قتل و غارت قرار داده بلکه روسهای بی‌گناه ما را هم که بر حسب قرارنامه‌های موجوده و رسوم و عادات قدیمه برای معاملات تجارتی به شهر مزبور مسافرت نموده بودند، با کمال بی‌انصافی مورد حمله قرار داده و مایملک آنها را که معادل چهارمیلیون منات تخمین شده به غارت برده‌اند و از این روی قرارنامه‌ها را نقض و سلب امنیت عمومی نموده و خسارات بسیار به دولت و ملت وارد آورده‌اند. با وجود آن که به فرمان اعلی حضرت ما، حاکم حاجی طرخان مکرر نزد رؤسای دسته یاغیان مزبور رفته و از آنها جبران خسارت وارده را تقاضا نموده و با آن که نظر به نقض قرارداد تجارتی مصحوب ایلچی مخصوص نامه‌ای به دوست خودمان، شاه فرستادیم و تقاضای جبران و ترضیه نمودیم ولی تاکنون به هیچ وجه من‌الوجه اثری ظاهر نگردیده و اعلی حضرت شاه - با میلی که به سرکوبی اشرار دارند - به مناسبت عدم قدرت برایشان مقدور نیست. از آنجا که به مال و شرف ملت روسیه از اطراف اشرار تجاوز شده و هیچ اقدامی در ترضیه خاطر ما به عمل نیامده ما خود برای سرکوبی طاغیان روان شدیم و امید واثق داریم که به یاری شمشیر آبدار اشرار مزبور را که اسباب ضرر و خسارت طرفین شده‌اند گوشمالی شایسته داده و ترضیه خاطر خود را فراهم آوریم.

لهذا به تمام اتباع عزیز دوست خودمان، اعلیٰ حضرت قدر قدرت
 همایونی، از حکام و رعایا و از هر کیش و ملتی که باشند خواه ایرانی یا غیر
 ایرانی خواه ارمنی خواه گرجی و تمام کسانی که در این سرزمین سکونت
 دارند اطمینان کامل می‌دهم که اراده قاهره ما چنان است که به احدی از
 ساکنین ایالات سابق الذکر - از بومی گرفته تا بیگانه - ادنی خسارت و
 صدمه‌ای وارد نیاید و هیچکس به مال و دارایی و خانه و املاک آنان تجاوز
 ننماید. به تمام سرداران سپاه و صاحب منصبان و افسران، از سواره و پیاده و
 همچنین به کلیه افراد لشکری قدغن اکید شده که به احدی جور و تعدی روا
 ندارند و هرکس که مرتکب شرارتی شد فوراً باید به سیاست برسد. ولی به
 شرطی که شما هم ما را دوست خود بدانید و آسوده در خانه‌های خود بنشینید
 و هراسان مباشید و به توهم این که مالتان به غارت خواهد رفت و باید مالتان را
 معدوم کنید و فرار اختیار نمائید دچار نشوید. اما اگر به گوش ما برسد که شما
 نیز سرأ یا علناً با اشار همدست شده‌اید و با پول و آذوقه به آنها کمک
 می‌کنید یا آن که توجهی به اظهارات اطمینان بخش ما نکرده و از خانه‌ها و
 دهکده‌های خود فرار کرده‌اید، ما نیز مجبور خواهیم شد که شما را نیز جزو
 دشمنان خویش منظور نموده بدون هیچگونه رحم و گذشتی کار شما را به
 آتش و شمشیر احاله کنیم و شما را به دار آویزیم و اموال و هستی شما را در
 معرض چپاول و غارت قرار دهیم. بدیهی است که در این صورت تقصیر با
 خود شما خواهد بود و در روز واپسین در برابر حضرت باری تعالی مشول
 خواهید بود.

به اتباع عثمانی که از جانب باب عالی برای تجارت یا امور دیگر به این
 ایالت آمده و در آنجا توقف دارند اخطار می‌شود که بر طبق قراردادهای
 موجود احکام همایونی صادر شده و وعده صریح و محکم می‌دهیم که در
 هنگام این لشکرکشی به هیچ وجه من‌الوجه نباید ترسی به دل راه دهند بلکه
 باید با اطمینان خاطر کامل مشغول امور خود باشند. به فرماندهان و سران
 نظامی قدغن اکید کرده‌ایم که به بازرگانان تبعه عثمانی در این صفحات، تا
 وقتی که آنان مرتکب خطائی نشده‌اند، طبق قراردادهای صلح دائمی بین

دربارهای روس و عثمانی، تعرض روا ندارند و مال و جان آنان را مصون و محفوظ شناسند. همان طور که مقصود ما - چنان که وجدان اعلیٰ حضرت ما گواه است - این است که تا وقتی که خدا بخواهد این صلح دائمی محکم و متین برقرار ماند. شکی نداریم که از طرف باب عالی هم در حفظ مراتب مودت و ایفای به وعده سعی کامل مبذول خواهد افتاد.

نظر به مراتب فوق، این فرمان شاهانه را به دست خود امضا کردیم و به چاپ رساندیم و حکم کردیم به همان صورت توزیع گردد تا کسی چشم بسته مرتکب گناهی نشود و هر کس تکلیف خود را بداند. عجاله شما را به خدای می سپارم. نوشته شد در حاجی طرخان، در روز ۱۵ ژویه سال ۱۷۲۲ میلادی (۵ شوال ۱۱۳۴ هـ)

سی و چهار روز پس ازین تاریخ بود که پتر در رأس قشونی مرکب از ۲۲ هزار نفر با ۴۴۲ کشتی و پانصد ناوی از حاجی طرخان حرکت کرد و از کنار دریای خزر به جانب شماخی روانه شد و شهر باکو را متصرف گردید. اما چون تصرف شهر به آسانی صورت نگرفت و زمستان هم نزدیک و آذوقه درارد و نایاب شده بود، در اواسط ماه ذی القعدة، تزار به حاجی ترخان بازگشت و در بین راه در ساحل رودخانه سولاق، در شمال ترخان شوره، استحکاماتی بنا نمود که نام «صلیب مقدس» گرفت.

وقتی پتر کبیر به حاجی طرخان رسید، متوجه شد که حاکم گیلان نماینده ای نزد وی فرستاده و پیغام داده که شهر رشت را افغانها محاصره کرده اند و اگر پتر قشونی بدانجا فرستد شهر را تسلیم خواهد نمود. ازین روی، وی سرهنگ شیوف را مأمور کرد که با قسمتی از قشون از راه دریا به گیلان در آید. شاید علت این تقاضا از طرف حاکم گیلان این بود که قبلا پتر به وسیله آوراموف به دربار ایران پیغام داده بود که دولت روسیه حاضر است هر موقع که دولت ایران لازم بداند، برای کمک به شاه ایران در رفع اغتشاشات داخلی، کمک نظامی کند به شرط آن که دولت ایران در عوض یکی از ایالات ساحلی دریای خزر را که در نتیجه ناآرامیهای داخلی به دست عثمانی افتاده به دولت روس واگذار کند. از این گونه اقدامات پتر بخویی می توان دریافت که روسها چشم به ولایات زرخیز ایران در سواحل غربی و جنوبی دریای خزر دوخته بودند. پتر برای بلعیدن این مناطق مقدمات گوناگونی فراهم آورده بود. غیر از وولینسکی که از طرف تزار به عنوان فرماندار هشتراخان مأمور بود تا مواظب اوضاع

ایران باشد و از سواحل دریای خزر و نقاط سوق الجشی آن و شرایط اقلیمی و اجتماعی ولایات اطراف اطلاعات دقیق کسب و گزارش نماید، جمعی از کارشناسان نیز به دستور پطر مأمور نقشه برداری از دریای خزر پرداخته بودند من جمله ناخدا فردن^۱ افسر هلندی که در استخدام دولت روسیه بود و سویمونوف^۲ افسر روسی. یکی دیگر از افسران روسی به نام باسکاکوف^۳ حتی راههای خط گیلان را نیز از لحاظ نظامی و استراتژیکی مورد بررسی و تحقیق قرار داده بود. از اینها گذشته پطر مأمور زیرک و حیلہ گری را به نام آورامف^۴ به عنوان کنسول به رشت فرستاده بود.

دولت عثمانی درین روزگار دچار انحطاط شده و در اروپا با شکستهای مفتضحانه‌ای روبه‌رو گردیده بود. وضع نابسامان ایران و ضعف و ناتوانی دربار صفوی موجب شد که رجال دربار عثمانی - که هرگز به قول و قرارهای خود پایبند نبودند - بخواهند با حمله به ایران شکستهای خود را جبران کنند و در برابر شهرها و شهرستانهایی که در غرب از دست داده بودند شهرها و شهرستانهایی از ایران را تصاحب کنند. صدراعظم عثمانی به نام داماد ابراهیم پاشا نخست بدین امر رضایت نداد و گفت دور از انصاف است که از گرفتاریهای پادشاه ایران که دوست صمیمی اوست استفاده کند. اما پس از لشکرکشی پطر به متصرفات ایران و تصرف دربند و تجاوز بعدی سربازان روس به گیلان و تصرف شهر رشت، دولت عثمانی متوجه شد که اگر دیر بچیند، روسها نواحی غرب ایران یا حداقل ولایات ماوراء ارس را تصرف می‌کنند و همسایه دیوار به دیوار کشور عثمانی خواهند شد. بنابراین، ترکان عثمانی نیز سرزمینها و ایالات غربی ایران را تصاحب کردند. جنگ بین دو دشمن متجاوز بر سر پیکر پاره پاره ایران حتمی بود. اما سفیر فرانسه در استانبول دلال محبت شد و بین دربار تزار روس و باب عالی میانجیگری کرد. البته میانجیگری دولت فرانسه نیز از لحاظ حفظ حقوق انسانی و حمایت از ایران و ایرانی نبود. بلکه سفیر فرانسه نمی‌خواست که بین روس و عثمانی جنگ درگیرد و عثمانی تضعیف شود. زیرا عثمانی دشمن دولت اتریش بود و اتریش رقیب سیاسی و نظامی فرانسه و لازم بود که در مقابل اتریش، دولت عثمانی نیرومندی وجود داشته باشد. سفیر فرانسه

در استانبول به نام دوبوناک^۱ و نماینده روسیه نپلویف^۲ و نمایندگان دولت عثمانی رئیس - افندی وزیر امور خارجه و محمد افندی و حاجی مصطفی در ۲۴ ژوئن سال ۱۷۴۲ قرارداد تقسیم ایران را تنظیم کردند و در اوایل سال بعد این قرارداد به تصویب پترکبیر و سلطان احمد ثالث رسید.

این قرارداد در حقیقت قانونی نشان دادن تجاوز رذالت آمیز روسها و ترکها بود. خاصه روسها که باکو را تصرف کرده و در گیلان نیز پیاده شده و شهر رشت را نیز تصاحب کرده بودند. پتر ضمناً اظهار تمایل کرده بود که با شاه طهماسب دوم مذاکره کند تا در مقابل کمک نظامی تزار، تهماسب ایالات ساحلی را به روسیه واگذار کند. تهماسب نماینده‌ای به نام اسماعیل‌بیک فرستاد و بدو اختیارات کامل جهت مذاکره و عقد قرارداد تفویض کرد. اما به محض آن که از تصرف گیلان به دست سپاهیان پتر آگاه شد کس فرستاد تا اسماعیل‌بیک را به تبریز بازگرداند. آوراموف که دید فرصت از دست می‌رود، به کمک سویمونوف، اسماعیل‌بیک را به زور و تزویر به داخل کشتی کشید و او را با خود به سن پترزبورگ برد. اسماعیل‌بیک در ۲۱ اوت ۱۷۲۳/۳۰ ذی‌القعدة ۱۱۳۵ به پایتخت تزار رسید و پترکبیر که به مأموریت وی اهمیت فراوانی می‌داد، از وی تجلیل فراوان کرد و چهار روز بعد او را به حضور پذیرفت. وقتی که تزار از حال شاه سلطان حسین پرسید، اسماعیل‌بیک چنان به گریه افتاد که نتوانست جوابی دهد. پتر سرانجام آنچه را که می‌خواست بر اسماعیل‌بیک تحمیل نمود و قراردادی با او در یک مقدمه و پنج ماده به امضا رسانید و این مواد چنان یک طرفه بود که اسماعیل‌بیک خود از شرمساری دیگر به ایران بازنگشت و تا پایان عمر یعنی تا بیست سال بعد از امضای قرارداد به صورت تحت‌الحمايه دولت روسیه در هسترخان ماند و از تزار مستمری گرفت. با این حال، چون اسماعیل‌بیک ظاهراً اختیارات کامل داشت، پتر قرارداد را قانونی می‌شمرد و بدین جهت، چند ماه بعد شاهزاده بوریس مشرسکی را جهت گرفتن تأیید و امضای شاه طهماسب ثانی فرستاد و بی‌آن که منتظر نتیجه بماند، براساس ماده دوم قرارداد، به عنوان این که ایالات ساحلی را شاه تهماسب الی‌الابد به روسها واگذار کرده، یکی از افسران خود را به نام لواشف به حکومت گیلان منصوب کرد. اما شاه طهماسب ثانی زیر بار امضای قرارداد نرفت و سال بعد هم که از باز آوراموف به دیدن طهماسب رفت (۱۷۴۲/۱۱۳۷) باز

هم طهماسب حاضر به امضای قرارداد نشد. قرارداد تحمیلی مزبور بدین گونه تنظیم شده بود:

به نام ایزد توانا

پوشیده نماند که چون چندین سال است در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان است برخاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع اعلی حضرت امپراطور روسیه که بنابر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان را به غارت برده‌اند و چون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آنچنان که باید از عهده شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، به همین سبب بود که اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنابر دوستی واقعی که با اعلی حضرت شاه دارد، برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران، شخصا اسلحه خود را در برابر شورشیان به کار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی حضرت شاه لشکریان خود را در آنجا مستقر کرد. ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی حضرت شاه آن زمان را با خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و پسر او طهماسب که به حکم وراثت قانونی، پس از پدر، به تخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجائی که مایل بود دوستی دیرین در بین دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استوار سازد، از میان چاکران وفادار خود که در اختیار داشت اسماعیل بیگ اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را به عنوان سفیر کبیر و نماینده مختار نزد اعلی حضرت سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها جلوس اعلی حضرت شاه طهماسب را اعلان می‌کرد بلکه در آن نامه خواهش شده بود که اعلی حضرت سراسر روسیه، در اوضاع کنونی در برابر شورشیان، وی را یاری کنند و اراده نمایند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند و

نیز مشعر بر این بود که به سفیر و نماینده مذکور اختیارات تام و تمام داده و آن را به مهر خود مزین ساخته است که وی قرارداد و موافقت نامه‌ای جاودانه درباره یاری به اعلی حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند.

لذا، اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنابر علاقه دوستی که به اعلی حضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانه شرف صدور یافت که با سفیر کبیر و نماینده مختار اعلی حضرت شاه قرارداد منعقد گردد متن قرارداد و موافقت نامه به شرح زیر است:

۱- اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دائمی و نیز یاری و تأیید عالی شاهانه استوار خود را در برابر شورشیان به اعلی حضرت شاه طهماسب وعده می دهد و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند هر چه زودتر به اندازه لازم سوار و پیاده به کشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که بر اعلی حضرت شاه شوریده اند به هر نوع عملیات لازم اقدام نمایند تا آنها را سرکوب سازند و اعلی حضرت شاه به آسایش بر مملکت ایران فرمان روایی کند.

۲- در برابر این امر، اعلی حضرت شاه شهرهای دربند و باکو را با تمام توابع و لواحق و جاهانی که وابسته و مابین دو شهر است و در کنار دریای خزر قرار دارند و نیز ایالات گیلان و مازندران و استرآباد را برای تصرف و تصاحب ابدی به اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه واگذار می کند و این سرزمینها از این زمان الی الأبد متعلق به اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه و در تابعیت وی خواهد بود و اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایل است که به عنوان پاداش بگیرد که سپاهی که اعلی حضرت امپراطور برای یاری اعلی حضرت شاه در برابر شورشیان می فرستد در آنجا نگه داری شوند. زیرا برای نگاهداری این سپاه از اعلی حضرت شاه کمک مالی مطالبه نخواهد شد.

۳- چون انتقال شمار مورد لزوم اسب برای سواره نظام و توپخانه و ارسال تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلی حضرت امپراطور که برای مقابله با شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شود، به چنین سرزمین

دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیر کبیر و مختار اعلی حضرت شاه اعلام کرده که در ایالاتی که به اعلی حضرت واگذار می کنند شمار فراوانی اسب می توان یافت، بدین جهت فرماندهی که برای کمک به نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شود، باید در ایالاتی که به اعلی حضرت امپراطور واگذار خواهد شد مقدار اسبان لازم را به دست آورند و اگر نتوانند فراهم کنند، در آن صورت شمار لازم اسب از جانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن به موجب تقویم ارزیابان معین خواهد گردید و علی کل - حال نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد و اما درباره شتر برای حمل لوازم، اعلی حضرت شاه وعده داده است که بی کرایه و به رایگان هر چند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد. برای خوراک این سپاه، اعلی حضرت شاه وعده می دهد هنگامی که برای سرکوب شورشیان می روند نان و گوشت و نمک را در سراسر راه آماده کنند به اندازه ای که احساس مضیقه ننمایند و اعلی حضرت امپراطور روسیه باید در برابر بهای آن نان و گوشت و نمک را بپردازد. میزان بها، به موجب موافقتی که در این قرارداد شده است بدین ترتیب خواهد بود:

برای هر یک من گندم به سنگ^۱ شاه ده کوپک

برای یک من گوشت گاو به سنگ شاه پنج التین و یک کوپک

برای هر گوسفند که کمتر از چهار من به سنگ شاه وزن نداشته باشد

یک روبل

برای یک من نمک به سنگ شاه دو کوپک

برای یک من نمک به سنگ شاه دو کوپک

و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه در

این قرارداد قید شده باشد در این صورت اعلی حضرت شاه باید اضافه بها را

از قیمت مقرر از خزانه خود بپردازد. برای آن که وقت تلف نشود، به محض

بازگشتن و رسیدن سفیر کبیر و نماینده مختار اعلی حضرت شاه به کشور

۱ - منظور از من به سنگ شاه و به تعبیر دیگر یک من شاه، دومن تبریز برابر با ۶ کیلوگرم است.

ایران، برای ذخیره مواد لازم تدارک کافی به عمل خواهد آمد.

۴- از این پس تا ابد در میان اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلی حضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هر دو طرف همواره مجاز خواهند بود که به کشور دیگر سفیر کنند و در آنجا به دلخواه خود آزادانه زندگانی کنند و بازرگانان خود را به آنجا بفرستند و هر موقع خواستند به آزادی مراجعت نمایند و در این کارها هیچگونه مانعی نباید پیش آید و هیچگونه زحمتی نباید فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند به کسی آزاری برساند از سوی اعلی حضرت شدیداً مجازات خواهد شد.

۵- اعلی حضرت امپراطور روسیه وعده می دهد که همیشه دوست دوستان شاه و دولت ایران باشد و دشمن دشمنان شاه و دولت ایران و وعده می دهد که در برابر دشمنان شاه ایران را یاری کند و بدیهی است که از سوی کشور ایران نیز اعلی حضرت شاه متقابلاً به اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه وعده می دهد که در برابر دشمنان از هر جانب که باشد به دولت روسیه یاری نماید.»

این قرارداد که بر تجاوز و تزویر و دغلبازی و نیرنگ قرار داشت به حکم زور و قدرت سرنیزه روسی عملاً اجرا شد. ولی شاه طهماسب هرگز آن را نپذیرفت بلکه حتی در عالم مستی نیز بدان معترض بود. توضیح آن که هنگامی که شاه طهماسب مشغول جمع آوری نیروی نظامی برای مقابله با افغانان بود، دست توّسل به جانب فتحعلی خان رئیس ایل قاجار دراز کرد و فتحعلی خان نیز به نزد طهماسب رفت. ولی بزودی وی که مردی نیرومند و مقتدر بود بر شاهزاده ناتوان خوشگذران مسلط گردید و در ۲۹ مه تا ۹ ژوئن که آوراموف به دیدار طهماسب رفت، وی را در چنگ خان قاجار اسیر یافت. این مرد روسی دیده ها و شنیده های خود را درباره شاه طهماسب و وقایع حیات او که مقارن آغاز کار نادر است در کتابی نوشته و آن یکی از بهترین منابع تحقیق درباره این سلطان بی لیاقت است که از بخت بد می بایست با مردی خشن و کوشا و سنگدل و نستوه چون نادر در یک جوال رود.

آوراموف در یادداشتهای خود می نویسد:

«طهماسب از یکی از شاهزادگان گرجی نوشابه الکلی خاص قفقاز به نام شخر تقاضا کرد. شاهزاده گرجی جواب داد که از آن نوشابه ندارد و بعد از قدری تفکر گفت که آوراموف

از آن نوع مشروب دادم ولی حاضر نیست به کسی بدهد. طهماسب که سخت خشمگین شده بود گفت در این صورت سرآراموف را از تن جدا خواهد کرد و بی درنگ عازم اردوی روسها شد و فریاد زد که باید اموال روسها را غارت کرد و خودشان را کشت. مأموران طهماسب به چادر آراموف ریختند و او را با یکتا پیراهن پیش طهماسب بردند. حتی بدو اجازه ندادند که چکمه‌هایش را بپوشد. آراموف که مرگ را نزدیک می‌دید خود را به پای طهماسب افکند و تقاضای عفو و بخشایش نمود. طهماسب گفت باید از من بترسی. آراموف گفت چگونه ترسم و می‌ترسم. طهماسب به تندی گفت اگر واقعا می‌ترسی پس چرا مقداری شخر برایم نیاورده‌ای؟ آراموف فوراً به چادر خود رفت و مقداری شخر آورد و در نتیجه حال طهماسب به جا آمد. پس از رسیدن عرق قفقاز مجلس گرم شد و جشن و سرور آغاز گردید. رامشگران شروع به نواختن کردند و رقاصان به رقص و دست افشانی پرداختند و شاهزاده که بر سر نشاط آمده بود به دست زدن مشغول شد و مقداری هزلیات گفت تا ناگهان دوباره حالش بد شد و رو به آراموف کرد و گفت تو و اسماعیل یک مسئول از دست رفتن سلطنت من هستید. آراموف دوباره دچار وحشت شد و کوشید تا از خود دفاع کند. ولی طهماسب سخنان او را قطع کرد و گفت بس است. دیگر راجع به کار حرف نزنیم و به جای این حرفها خوش باشیم!

پس بار دیگر رامشگران به نواخت آغاز کردند و شخر و تنقلات و سیب به حاضران داده شد و پس از آن که بطریهای شخر ته کشید، طهماسب از آراموف پرسید باز هم از آن دارد یا نه و چون آراموف جواب مثبت داد، باز شخر آوردند و ساغرهارا پر کردند. آنگاه طهماسب از آراموف خواش کرد که مقداری شخر برایش نگاه دارد و بیشتر از آن تهیه کند و کمی هم ودکا برای او فراهم آورد.

پس از این تجربه، آراموف همیشه مقداری ودکا برای شاه صفوی می‌فرستاد. با وجود این، پیش از آن که آراموف به روسیه بازگردد یکی از مأموران شاهی نیم شبی مست به در خانه وی آمد که شاه بسیار خشمگین است و باید مقداری ودکا برایش بفرستد. از یادداشتهای آراموف بر می‌آید که طهماسب غالب اوقات خود را به می‌گساری

می‌گذرانید. در اوایل سال ۱۷۲۹/ هنگامی که آوراموف از مهماندار خود پرسید چرا بدو اجازه مراجعت به روسیه داده نمی‌شود، مهماندار بدو گفت که شنیده است شاه، باز هم ودکا می‌خواهد و اگر آوراموف ودکا را تهیه کند می‌تواند به روسیه باز گردد. بالاخرم آوراموف آن قدر برای شاه آواره ودکا آورد تا توانست اجازه مرخصی بگیرد. همین مهماندار به آوراموف گفته بود که به عقیده وی طهماسب هرگز در زندگی موفق نخواهد شد. زیرا همیشه مست است و کسی جرأت ندارد که او را ملامت کند.»

چنین بود حال آخرین پادشاه خاندان صفوی که سرانجام نادر او را از سلطنت برکنار کرد و در سبزواری تحت نظر قرارداد و پسر وی عباس میرزا را که ظاهراً دو ماه بیشتر نداشت به سلطنت برداشت (۱۱۴۵). اما در سال ۱۱۴۸، نادر پس از تشکیل شورای دشت مغان خود را شاه خواند و سلسله صفوی ازین برافتاد. سه چهار سال بعد که نادر به سفر جنگی هند رفت و خبر مرگ وی شایع شد، رضاقلی میرزا پسر نادر دستور داد تا شاه طهماسب و دو پسر خردسالش عباس میرزا و سلیمان میرزا را به قتل برسانند. محمد حسین خان قاجار فرمان وی را اجرا کرد و روزگار صفویان به سرآمد.

در دوران کوتاه سلطنت اشرف افغان نیز قراردادی بین روسیه و ایران منعقد گردید که به موجب آن ایالت استرآباد و مازندران به ایران مسترد شد. ولی سایر قسمتهای ایران همچنان در دست روسها باقی ماند. این قرارداد که در رشت به سال ۱۷۲۹ در روز ۱۳ فوریه امضا شده بدین قرار است^۱:

به نام خدای متعال
به نام ایزد قادر متعال و بخشنده مهربان
موافقت نامه ذیل اعلام می‌شود:

۱ - پترکبیر در سال ۱۷۲۵ درگذشت و زنش کاترین اول بر جای وی تزار روسیه شد. دوران سلطنت وی نیز چندان نپایید و بعد از مرگ کاترین (۶ ماه مه ۱۷۲۷/ ۲۶ رمضان ۱۷۳۹) پطردوم (۱۷۲۷ تا) به سلطنت روسیه رسید. این قرارداد در زمان پطر دوم امضا شده.

چون اعلیٰ حضرت امپراطور پطردوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر یعنی پادشاه سعادت‌مند اصفهان در ایران و خداوند بسیاری از سرزمینها و غیره و غیره همسایه است به اراده خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که دارای جنبه نظامی است و جلوگیری از استعمال اسلحه هر دو کشور در برابر یکدیگر برقرار کرده است.

نمایندگان تعیین شده از سوی اعلیٰ حضرت امپراطور پطر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و عالی جناب آقای محترم سرلشکر واسیلی لوشوو دارنده نشان سن آلكساندر فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمان فرمای ایالات ساحلی دریای خزر در دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادت‌مند اصفهان و مالک اراضی و غیره و غیره و سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محمد صیدالخان و بیگلریگی و محترمتین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسماعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دربارهای معظم و دولتهای کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دائمی را مفید دانسته‌اند و این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود:

۱- تمام زمینها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمتین ضمیمه شده است، چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیر سرحد معین کرده‌اند، به ترتیبی که در ماده سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲- اعلیٰ حضرت امپراطور روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرآباد و مازندران را که از ایالات ساحلی است به مناسبت دوستی دیرین که امپراطور روسیه نسبت به ایران دارد به ایران واگذار کند. اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات به هیچ وجه به دولتهای دیگر واگذار نشود و اگر این شرط رعایت نشود ایالات مزبور با کلیه توابع و لواحق آن دوباره الی‌الابد و به طور تجزیه ناپذیر متعلق به امپراطوری روسیه خواهد گردید و این قرارداد نقض خواهد شد.

۳- سرحد دو طرف در میان ایالات و اراضی و شهرها و توابع و لواحق سابق آنها بدین ترتیب خواهد بود:

از بالای دربند از سوی دریا به داخل زمینها و از آنجا تا رودکر و تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرار داده است و از رودکر تا مصب رود ارس، تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراطوری روسیه که بلافاصله و از خطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگر پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هر دو طرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچگونه بحث و اعتراض باقی‌بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی، پس از عبور از شفت، از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقله بر که در آنجا کاروانسراست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می‌ماند و از نقله بروکاروانسرا هم از روی رودخانه سبدور (سپیدرود؟) می‌گذرد و از بالای کوهها مستقیماً بی‌انحراف به هیچ سویی در کوه به محلی که مرز محال سمام و اشکور و تمیشان با یکدیگر پیوسته می‌شود، این محل باید نقطه مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید سابق الذکر از نقله بروکاروانسرا تا سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آنجا تا تنکابن هر جا که می‌گذرد، اگر از وسط هر محال یا بلوک یا ده یا زمین و جنگل بگذرد باید آن محل در میانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند الی الابد متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید به طرف مرز تنکابن می‌رسد و از آنجا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و به همین گونه از بالای دربند به خط مستقیم تا مصب رود ارس، بنا بر سرحداتی که در آنجا تعیین شده، دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه کهدم تمامی نواحی و محال سابق الذکر، مطابق حدود ناحیه کهدم است که سابقاً تعیین شده و در ناحیه کهدم هم شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان

کهدم. و زیتون رودبار واقع است تا محل نقله بر و کاروانسرا و از نقله برو از کاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید از آنجا خواهد گذشت و از آنجا هم در امتداد سرحدات تنکابن تا کنار دریا خواهد بود. از سمت چپ به طرف دریا، همه نواحی سابق الذکر، با همه متعلقات آنها، در تصرف اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه والی الأبد در تملک امپراطوری روسیه خواهد بود. از سمت راست، در داخل اراضی، از جاهائی که پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد در تملک دربار اصفهان خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس، از پادشاه اصفهان و مالک بسیاری از اراضی هیچکس به هیچ گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی با آنجا را نخواهد داشت.

۴- بنابر معمول سابق، سفیران و وزیران مختار و کسانی که از طرفین فرستاده می شوند و از هر دو طرف پیش از وقت، عبور آنها را فرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می دهند دوستانه و با احترام شایان و رفاه و آسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرائی و نگهداری از ایشان خواهند کرد و پس از انجام کارهایی که به ایشان سپرده شده مراجعت داده خواهند شد.

۵- نامه های دوستانه طرفین معظمین بالقاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند که در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را به کار برند، این وضع باید اساس استواری داشته باشد و هیچیک از طرفین حق ندارد عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که بین طرفین تقسیم می شود در القاب خود بگنجانند و یا سکه تازه ای بزنند.

۶- درباره منازعات و مخاصمات که در سرحدات بین آحاد طبقات روی می دهد فرماندهانی که تعیین شده اند، برای حفظ و صلح و دوستی مقدسی که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه باید آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین بر جای ماند و رعایا در آسایش و آرامش باشند و در این امر طرفین باید با احتیاط کامل دقت و مراقبت نمایند.

۷- اگر افرادی در طبقات مختلف، از طرفی به طرف دیگر گریزند، طرفین باید فراریان را با همه خانواده و مایملک آنها به طرف دیگر برگرداند و هیچکس حق ندارد که جسارت کند و فراریان را در ظل حمایت خود قرار دهد.

۸- برای نفع بازرگانی آزاد و بی مانع هر دو طرف با یکدیگر و زمینهای متعلق به آنها و رعایا و سکنه اراضی آنها در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا به رسوم و حقوق سابق، بی آن که اضافه ای دریافت کنند، معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بی مانع هرگونه کالای خود را معامله نمایند. اتباع روسیه در همه کشور و اراضی ایالات حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکناي خود و نگهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروانها، از راه ایران به هندوستان و کشورها و مناطق دیگر، در عبور آزاد و بی خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هرجا که مایل باشند سکونت اختیار کنند و در تجارت و مسافرت آزاد باشند.

۹- در صورتی که یکی از بازرگانان طرفین در سرزمینهای طرفین بمیرد، خانه ها و کاروانسراها و انبارها و دکانها و کالاهای دارائی آنها باید بی عیب و نقص در جایی دیگر پنهان ماند و خوب حفظ و نگهداری شود و بی کم و کاست به وراث قانونی آنان یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتباً برای تحویل آنها معین می شوند آنها را تحویل دهند.

۱۰- این عهدنامه خدا پسندانه اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود الی الأبد بی نقص و خللی حفظ و نگهداری و تصویب می شود و به مهر موشع خواهد گردید دو نسخه مبادله می گردد و برای تأیید این عهد و پیمان صلح، دو نسخه مطابق یکدیگر از هر دو طرف تهیه شده است و به امضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده و با مهر ایشان تصدیق و مبادله شده است

در گیلان، در شهر رشت در ۱۳ فوریه در سال ۱۷۲۹ (۲۵ رجب ۱۱۴۱)

اما سه سال بعد، متعاقب مرگ و میر فراوان سربازان روسی در گیلان و قدرت نمایی

نظامی نادرقلی در قلع و قمع افغانان و درهم شکستن ترکان، روسها، در همین شهر رشت، طبق

قراردادی متعهد شدند که کلیه مناطق متصرفی روس در سواحل جنوبی دریای خزر و قلمرو ایران به ایران مسترد گردد. این است متن عهدنامه دوم رشت:

عهدنامه منعقدہ بین روسیه و ایران در رشت ژانویه ۱۷۳۲ (۱۲ رجب تا ۱۲ شعبان ۱۱۴۴)

همه بدانند و آگاه باشند که چندسالی است در کشور ایران اغتشاشهای بزرگ روی داده و برخی از اتباع آن دولت به مخالفت با دولت قانونی خود برخاسته‌اند و نه تنها در این کشور ناامنی فراهم آورده و خرابی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراطوری روسیه نیز زیان رسانیده‌اند. از این روی که عده‌ای از بازرگانان روسی که به ایران رفته بودند ضرر فراوان کرده و چندین صدهزار روبل از دارایی ایشان به غارت رفته^۱ و در بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزرده‌اند و نیز از فرمان پادشاه خود سر پیچیده‌اند و این کار دولت ایران را با خطری بزرگ روبه‌رو کرده است و بدین سبب، امپراطور بزرگ پطرکبیر - که خداوی را در کنف رحمت خود جای دهد - و امپراطور و پادشاه همه روسیه بوده چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بود، چه برای آن که مانع شود دولت ایران از پای درآید، ناچار لشکریان خود را به ولایات ایران فرستاد و به ایشان فرمان داد در برخی از این ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم از یاغیانی که بر ضد شاه قیام کرده و وی را مغلوب کرده در امان باشند و ایشان آن یاغیان را سرکوب کردند و در نتیجه این لشکرکشی، سلطنت ایران اکنون در آسایش می‌تواند اصفهان را پای تخت خود کند و شاه بر تخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفتهای دیگر فراهم سازد.

۱ - اشاره به شورش سنجان شماخی به زعامت حاجی داود است.

اینک امپراطریس بزرگ آنا ایوانوونا^۱ که فرمان فرمایی وی قرین آسایش است و امپراطریس و فرمان روای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکند و چون از حسن نیت آن اعلی حضرت، اعلی حضرت امپراطریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و این که همواره خواستار نیک بختی اعلی حضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در امان باشد، به نمایندگان مختار خود در گیلان و خصوصاً به کسانی که در ایالات متصرفی اقامت دارند، یعنی سر تپ نجیب والامقام آقای واسیلی لوشف^۲ دارای نشان سن الکساندر از درجه کاورال و آقای بارون پتر شافیر و مشاور فعلی دولتی فرمان داده تا وسائل استقرار و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم آورند و به مذاکره پردازند و با نماینده مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلی حضرت پادشاه ایران اجازه رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند، پس از مذاکره عهدنامه دوستی مؤبد را به این شرایط امضا کردند.

۱- همه اختلافات و عملیات خصمانه که از طرف ایران و روسیه نسبت به یکدیگر صورت گرفته از طرفین کاملاً فراموش شده تلقی خواهد شد و امید است که سلاطین دولتین علیتین روابط محبت و مجاورت دیرین را در میان خود برقرار سازند و ازین پس بدخواه یکدیگر نباشد و بکوشند تا خصومتها را از هم اکنون و ازین پس مرتفع سازند.

۲- دولت روسیه به وسیله این عهدنامه، به فرمان امپراطریس بزرگ روسیه، دوستی صمیمانه خود را ابراز داشته و اعلام می دارد که از امتیازاتی که امپراتوران روسیه - رحمهم الله - به وسیله عهدنامه یا قوه قهریه یا تحمل مخارج گزاف از جانب لشکریان به دست آورده اند برای رفاه مردم ولایت

ایران، لشکریانشان میلیونها از کیسه خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود به ایران زیان و خسارت فراوان برده‌اند چشم می‌پوشند و تعهد می‌کنند که یک ماه پس از امضاء و مبادله این عهدنامه ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آن را به تصرف عالی جاه نماینده مختار سابق الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد و اما گیلان و استراباد و سایر نواحی کنار رودکور پنج‌ماه پس از آن که این قرارداد به امضای شاه ایران رسید و آن را تصدیق کرد واگذار خواهد شد. زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرگ در کمال رفاه و آسایش‌اند و منافع ولایت کهدم و شفت یک ماه پس از آن وعایدات ولایات دیگر که در کنار رودکور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد و تصدیق آن از جانب اعلی حضرت شاه از تصرف مأمورین امپراطوری روسیه خارج خواهد شد و به تصرف کسی که از جانب اعلی حضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد در مدت پنج‌ماه داده خواهد شد.

اما ولایات محال دیگر ایران در آن سوی رودکور که در تصرف امپراتریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و به موجب قرارداد در دست مأموران است، امپراتریس روسیه نمی‌خواهد این نواحی را جزء کشور خود کند بلکه قول می‌دهد به محض این که رفع خطر بشود یعنی اعلی حضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود براند و آنها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آنها را در اختیار شاهنشاه بگذارد.

تصرف این ولایات به دست لشکریان امپراطوری روسیه دلیلی دیگر بجز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و پشتیبانی از او نداشته است تا مبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرگ روسیه ناگهان از این ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آنجا هستند با مخالفین شاه ایران یار شوند و دوباره ناامنی فراهم آورند چنان که پیش ازین آن نواحی آسیب بسیار دیده‌اند و اکنون در پرتو حمایت لشکریان خود را از این ولایات دیگر ایران که متعلق به ایران است احضار خواهد کرد و فرمان خواهد داد که این ولایات

رابی هیچ عذری به دولت ایران واگذار کنند.

اما امپراتریس بزرگ روسیه صلاح را در آن می‌داند نواحی را که ناوگان روسیه و مأموران امپراتریس بزرگ گشاده‌اند و به شاه ایران واگذار می‌کنند به هیچ وجه به دولت دیگری واگذار نکنند و اعلیٰ حضرت شاه ایران از این گذشت امپراطریس روسیه سپاسگزار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول می‌دهد که در برابر، از هیچگونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکنند.

۳- به همین جهت و برای سپاسگزاری اعلیٰ حضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلان می‌کند که همیشه با امپراتریس بزرگ روسیه روابط دوستی و حسن همجواری مؤبد خواهد داشت در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال آزادی و آسودگی رفت و آمد کنند و ازین پس در برابر کالائی که از روسیه به ایران می‌برند و خریدهایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران می‌کنند و آنچه در آنجا می‌خرند و مبادله می‌کنند گمرک ندهند و به همه شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و به عمال گمرک فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرک و عوارض دیگر از بازرگانان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائه نامه‌های رسمی از حکام نواحی سرحدی خاک امپراطوری که این کالاها از آن اتباع امپراطوری روسیه است در همه جای کشور قلمرو و محال متعلق به اعلیٰ حضرت شاه، این بازرگانان اجازه داشته باشند بی‌گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو کشور اعلیٰ حضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی به هندوستان یا کشورهای دیگر بروند در عبور و مرور ایشان چه از راه خشکی چه از راه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد و هیچگونه عوارضی به دولت ایران نخواهند داد و هدایا و رشوه‌ای به هیچ عنوان و دلیل داده نخواهد شد و امید است دربارهٔ محاکمه و مجازات و در مورد وامها و ضررهایی که به اتباع روسیه باید پرداخته شود و حکام زیردست اعلیٰ حضرت شاه ایران باید استیفا کنند همیشه به حق ایشان برسند و امید است هیچگونه بیداد و تعدی را دربارهٔ ایشان روا ندارند و به ایشان اجازه دهند خانهٔ مسکونی و کاروانسرا و دکانی را که

برای بازرگانی خود لازم دارند بسازند و کالاهای خود را در آنجا بگذرانند و حکام ایران هرگونه یاری با ایشان بکنند و اگر در جایی زیبایی به اموال بازرگانان روسی برسد، امید است در کشور اعلی حضرت پادشاه ایران فرمان داده شود که درباره این بیچارگان برای ایجاد آسایش و تأمین اجناس و لوازمشان، اتباع ایران همه گونه یاری کنند و نیز در چنین موارد دشوار امان اکید بدهند که در کشتیهای شکسته ایشان هیچگونه غارت به عمل نیاید و نیز اگر اتفاقاً مرگی برای یکی از اتباع روسیه در آن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست به درخواست شرکای ایشان به کسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی نقص تحویل دهند.

۴- در مقابل به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از آنجا به کشورهای دیگر برای تجارت می روند وعده داده می شود که از جانب امپراتریس بزرگ روسیه از هرگونه یاور و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه چنان که شایسته اتباع دولت دوست است برخوردار شوند و در برابر هرگونه درخواستشان با کمال انصاف یاری خواهند کرد و درین زمینه از جانب امپراتریس بزرگ روسیه در شهرها و همه نواحی که فرمانبردار حکمرانان تابع امپراطور روسیه اند دستور داده خواهد شد همچنان که شایسته اتباع دولت دوست است به وسیله فرامینی که صادر می شود، در همه نواحی دولت امپراطوری بزرگ روسیه هرگونه مساعدت با ایشان بکنند و درخواستهایشان را برآورند و از هرگونه حمایت برخوردار شوند و نیز از جانب امپراتریس بزرگ روسیه تعهد می شود درباره تجاری که از قلمرو شاه ایران با اسناد رسمی و معتبر دولتی ایران برای خرید کالاهایی جهت شاه ایران به روسیه می آیند این کالاها را به پاس احترام به شاه ایران از گمرک دولتی معاف دارند و بنابر رسوم قدیم لازمه احترام درباره ایشان مرعی خواهد بود و از یاور و پذیرائی خودداری نخواهند کرد اما به شرط این که این بازرگانی به نفع مردم باشد تا آنها بدین وسیله بجز برای شاه ایران کالاهائی به دست نیاورند و کالاها را برای بازرگانی خصوصی فراهم نسازند.

۵- چنان که قبلاً ذکر شد، از آغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و

قیامشان در برابر اتباع شاه ایران به بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صد[ها] هزار روبل دارایی ایشان به غارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند، بدین سبب امپراطریس روسیه که از این گرفتاریهای اتباع با وفای خود متأثر شده است فرمان داده تا به پیشگاه شاه ایران عرضه دارند که دربارهٔ این اتباع امپراطریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند از جانب اعلیٰ حضرت همایونی دادخواهی بکنند و اموال به غارت رفته آنها را عوض بدهند و اعلیٰ حضرت همایون شاه ایران هم عقیده دارند که دادخواهی به عمل آمده، ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان شورش یاغیان شده با این حال قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا بدو قدرت بخشد که این نواحی را تحت تسلط خود در آورد، فرمان خواهد داد به ادعای زبان دیدگان اتباع امپراطریس بزرگ روسیه رسیدگی کنند و حکم خواهد داد که مقصران یا وراث آنان از عهدهٔ تأمین خسارت اموال منقول و غیر منقول اتباع زیان دیدهٔ روسیه برآیند.

۶- همچنان که مقتضی روابط محبت و مجاورت است، برای ادامهٔ روابط دوستانه، رفت و آمد طرفین تنها فی مابین دولتمند و دربارها و اقامتگاه وزیران طرفین بنابر اقتضای ارادهٔ شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور نیز برای رسیدگی به امور بازرگانان کسانی دانا و بصیر در مرتبهٔ کنسولی و نمایندگی باشند که بتوانند در موقع لزوم خسارات بازرگانان را جبران کنند و همچنین در میان آنان داوری کنند و انواع وسایل را به کار برند تا بازرگانی توسعه یابد. ازین روی مقرر شده که در هر دو کشور ایران و روسیه، چه از جانب دولت امپراطریس روسیه چه از جانب دولت شاه ایران، در مرکز مملکت و مقر دربار وزرای مختار بتوانند مقیم باشند بر حسب امتیازاتی که در خور مقام و اهمیت شان و شخصیت آنان در کشورشان باشد باید در هر دو کشور بدانان مسکن مناسب و وسیلهٔ معاش بدهند و اما در شهرهایی که لازم به نظر رسد، اجازه داده خواهد شد که در هر دو کشور قنسولها و نمایندگانی مقیم باشند و بر حسب مقامی که در دولت خود دارند همه جا بدیشان احترام و مساعدت نمایند و به قوای نظامی هر دو طرف دستور داده خواهد شد که ایشان

را احترام کنند و از هر نوع بی حرمتی و زیان آنان را کاملاً حراست کنند و چنانچه ضرری بدیشان رسد و شکایتی دربارهٔ اتباع یکی از طرفین صورت گیرد، به شکایات آنها رسیدگی کنند و هرگونه که عدالت و انصاف حکم می‌کند داوری نمایند.

۷- هیچیک از مردم ایران که هنگام ورود و اقامت قشون روسیه در ولایات و شهرهای ایران که تابع فرمان و مطیع امپراطوری بزرگ روسیه بودند نباید در نظر دولت ایران مقصر شناخته شوند و هنگامی که لشکریان روسیه ازین مناطق خارج می‌شوند، آنان به مناسبت خدماتی که (به روسها) کرده‌اند نباید زبانی متحمل شوند یا تعرضی به املاکشان شود بلکه باید مانند گذشته مالک املاک و دارایی خود باشند و از مهربانی و عنایت و حمایت شاه ایران برخوردار گردند.

متقابلاً از طرف امپراطریس نیز تعهد می‌شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات به اسارت نبرند و پس از امضای این عهدنامه به ایشان اجازه داده خواهد شد که در صورت تمایل داوطلبانه وارد خدمت روسیه شوند و چنانچه بخواهند از آن خدمت خارج شوند.

۸- واختان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت به امپراطوری بزرگ روسیه و سلطنت ایران وفادار بوده از دارائی خود محروم شده است. شاه ایران تعهد می‌نماید هنگامی که گرجستان کمافی‌السابق در تحت سلطهٔ ایران در آید، دارائی و املاک وی را بدو مسترد دارد.

این قرارداد بین نمایندگان مختار طرفین منعقد و کلیهٔ نسخ به امضای نمایندگان مختار طرفین رسید و به مهر ایشان تصدیق گردید و مبادله گردید و نمایندگان مختار متعهد شدند که بر طبق اختیارات تامه‌ای که درین زمینه از طرفین دارند چه از جانب امپراطوری بزرگ روسیه چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران، این عهدنامه را در اسرع وقت ممکن به امضا و مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. در رشت گیلان در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به امضا رسید

[جمعه ۴ شعبان ۱۱۴۴]

در ضمن نمایندگان مختار امپراطوری بزرگ روسیه تعهد می‌کنند که تا چهار ماه پس از مبادله نسخ عهدنامه آن را به امضای امپراطریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه از هنگامی خواهد بود که این عهدنامه به امضای شاهنشاه ایران فرستاده و به نمایندگان امپراطریس بزرگ روسیه تسلیم شود.

و سه سال بعد هم طبق عهدنامه گنجه در ماه مارس ۱۷۳۵ / شوال - ذی‌القعدة ۱۱۴۷ روسها سرزمینهای ماوراء ارس را نیز به نادرشاه واگذاشتند و اینک متن عهدنامه گنجه:

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای را که دوستی در میان ملتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت بین آنان را برای آرامش همیشگی دولتین فراهم آورده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشته خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است. به او پناه می‌بریم و از او آمرزش التماس داریم.

چنان که بر همه آشکار است از چند سال پیش دولت ایران (فارس) از تاخت و تاز لشکر دشمن لگدکوب و ویران شده بود و یاغیان در آنجا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هر سوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر طریق می‌کوشیدند با ظلم و بیداد خویش وسائل انقراض کامل آن را فراهم آورند و ابواب نعمت را بر روی مردم ببندند. اما خداوند قادر که به قدرت خویش همه را مشمول عنایت خود قرار داده و مردم ایران را نیز از فیوضات نعم خویش برخوردار کرده مرا نیز از لطف عمیم خویش بهره‌مند ساخته است. بدین گونه که بالشکر فراوان از شهر مشهد پایتخت خراسان برای قلع و قمع دشمنان برخاستم و به اهتمام من شهر اصفهان و نواحی دیگر از لوٹ وجود دشمنان پاک شد هر چند دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین و استوار و تباه نشدنی فی‌مابین امپراطوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعتهای نادرست پدید آورند که گویی امپراطور روسیه ولایاتی را که از

ایران گرفته است مانند نواحی دیگر می‌خواهد در تصرف خویش نگاه دارد و به وسیله این تهمتها خواستار دشمنی در میان دولتين بودند، اما بر همه واضح و مخصوصاً بر اهالی ایران مبرهن است که چرا امپراطور بزرگ اعلی حضرت پتر اول - که خدایش بیامرزاد - شهرها و ولایات ایران را متصرف شده و تا مدتی در تصرف خود داشته است. اما پس از چندی که موقع را مناسب دید، برای اثبات حسن نیت و دوستی صمیمانه خود و رفع دروغهایی که به ناروا در میان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان و ولایات آبادان دیگر را که از خزانه روسیه اداره می‌شد بی‌آن که اجباری در میان باشد به دولت ایران واگذار نمود و بدین گونه برای تأمین منافع مشترک دولتين علیتین و برای آن که دوستی حقیقی فی مابین همیشه برقرار باشد و در آینده نیز هر چه بیشتر توسعه یابد، طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و استوار کردن پیوند دوستی با یکدیگر عهد کردند و بدین منظور کنیاز سرگی گالیتسین رایزن مخصوص والا مقام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم (آنا) که اکنون در ایران است به فرمان عالی و با داشتن اختیارات تام از جانب امپراتریس بزرگ روسیه درباره قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد و اتحاد همیشگی در میان دولتين برقرار آمد و امید است که این عهدنامه الی الأبد از هر خللی مصون ماند.

مقدمه - بر اثر توافق‌های طرفین، در عهدنامه‌ای که در رشت منعقد شده چون مقرر گردیده بود که شهرهای دیگر باقی مانده در تصرف روسیه مانند باکو و دربند نیز به ایران مسترد شود اینک به واسطه حسن نیت دولت روسیه نسبت به دولت ایران و برای تجدید مراتب محبت و وداد دیرین و اظهار این نکته که دولت روسیه هرگز نمی‌خواسته قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاهدارد امپراتریس روسیه با الطاف شاهانه قصد دارد پیش از رسیدن موعد، شهرهای باکو و دربند را باهمه توابع و لواحق آن مانند سابق به دولت ایران مسترد دارد و به محض حصول فرصت مناسب لشکریان روسیه را از این مناطق بیرون برد. علی‌هذا چنین مقرر شده است که شهر باکو و توابع و لواحق آن در ظرف دو هفته و شهر دربند با توابع و لواحق آن تا سرحد در ظرف دو ماه پس از عقد این قرارداد - و چنانچه فرصت پیش آید زودتر - از نیروی

نظامی دولت روس تخلیه گردد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کمافی السابق در تحت تصرف دولت ایران در آید.

بر این اساس چنین مقرر می گردد:

۱- در برابر این محبت و یکجہتی امپراطور روسیہ، دولت ایران متعهد می شود کہ ہموارہ اتحاد و یگانگی خود را با امپراطوری روسیہ محترم شمارد و دوستان روسیہ را جدأ دوستان خود و دشمنان آن دولت را دشمنان خویش انگارد و ہرگاہ دولتی قصد دشمنی با یکی ازین دو دربار فلک مدار کند، این ہر دو دربار با آن دشمن بہ جنگ برخیزند و در ہر مورد یار و یاور ہم باشند و شہرہای باکو و دربند بہ ہیچ وجہ بہ دشمن مشترک واگذار نشود بلکہ سعی بر آن باشد کہ در تحت تسلط دولت ایران بماند و اگر بعضی از اہالی این شہرہا کہ در تحت تابعیت و خدمت امپراطریس بزرگ روسیہ و امپراطوری روسیہ بودہ اکنون بر اثر وفاداری بخواہند باز بہ جانب ایران آیند، دولت ایران آنان را نیازارد و سوابق آنان را دلیل بی وفائی بہ کشور ایران نداند. امید است کہ صومعہ نصارای گرجی در دربند همچنان در مقررات و آداب خود آزاد بماند و دولت و مردم ایران آن را ویران نکنند بلکہ اجازہ دهند کہ پیروان مسیح در آنجا بنا بر آداب مذہب مسیح بہ عبادت پردازند و ہیچکس برای کارکنان آن کہ از روحانی و خدمہ بیش از شش تن نیستند - مزاحمتی فراہم نکند و ستمی بر آنها روا ندارد.

۲- نفع ایرانیان در این است کہ این صومعہ با این تصمیم مفیدی کہ اکنون گرفتہ می شود، در کوتاہ کردن دست دشمنان اہتمام ورزد تا بہ خواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازند و بہ حال سابق بازگردند و نیز بہ امپراطوری روسیہ نشان دهند کہ کمافی السابق خطری از جانب ایشان متوجہ نیست. دولت ایران خواہد کوشید بہ ہرگونہ کہ ہست جنگی را کہ در برابر دشمنان آغاز شدہ است با اہتمام و سعی فوق العادہ دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و ہمہ ولایات، نہ تنها ولایت کنونی، بلکہ ولایاتی را کہ قبلا از دولت ایران جدا کردہ و گرفتہ اند بہ ایران برگرداند و تا ہمہ آنها مانند گذشتہ بہ دولت ایران باز پس دادہ شدہ است پیمان آشتی نبندد و بہ سزای نیرنگی کہ

ترکان زدند آن جنگ را در درون کشور خود همچنان دنبال کند و تا هنگامی که همه سرزمینهای ایران مجدد به ایران تعلق نیافته دست از جنگ نکشد. زیرا سود دولت ایران چنین است.

۳- طرفین تعهد می‌کنند که پیش از مذاکره با یکدیگر به هیچ وجه با ترکان به مذاکره نپردازند و اگر کار به جنگ کشید یا باب عالی به طیب خاطر همه ولایات مغضوبه را به ایران مسترد نمود، صلح با این دولت را به همان شیوه گذشته برقرار نمود، دولت ایران تعهد می‌کند که دولت امپراطوری روسیه را نیز در این مصالحه شریک بداند. بدین گونه که دولت ایران با دولت روسیه قراری دارد که طبق آن موظف است کلیه دشمنان روسیه را دشمن خود بشناسد و با تمام کسانی که بخواهند با امپراطوری روسیه وارد جنگ شوند خود را در حال جنگ بداند و مصالحه را با این توضیح برقرار کند و اگر روزی کار امپراطوری روسیه و باب عالی نیز در آتیه به مذاکره و امضای عهدنامه بکشد، در آن حال هم به طریقی که توضیح داده شده است، دولت ایران را نیز در آن دخیل خواهد کرد.

از عهدنامه رشت که میان دولتین علیتین منعقد شده بجز موادی که پیش از این به موقع اجراء آمده باید این ماده نیز از این پس جزء مواد آن قرار داده شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این قرارداد اتحاد همیشگی تجدید و استوار می‌گردد و این قرارداد همیشه معتبر خواهد بود.

چون منافع طرفین ایجاب می‌نماید که تجارت بین الاثنین برقرار و بر اساس متینی استوار گردد و اتباع طرفین هیچگونه اشکالی در ارسال کالا نداشته باشند لذا دولت ایران تعهد می‌کند که از این پس با بازرگانان روسی بر طبق مقررات عهدنامه رشت وارد دادوستد شود و به اتباع روس و کشتیهایشان اجازه دهد که در همه لنگرگاهها و باراندازها و سواحل پهلو گیرند و کالای خود را در هرجا که خواهند تخلیه کنند و در هر جا که خواهند انبار کنند و به هرجا که خواهند ببرند و کسی مزاحم تجارت ایشان نشود و بر آنان ستم روا ندارد و اگر احکامی مغایر با مفاد عهدنامه رشت به شهرهائی که مقرر بازرگانان روسی است ارسال شده ملغی بدانند و بر طبق آن رفتار نکنند و درین زمینه

احکامی دیگر فرستند و مقرر دارند که مفاد عهدنامه رشت همه جا عملی گردد و به همان ترتیب که دولت روسیه طبق مواد عهدنامه رشت با اتباع و بازرگانان ایران رفتار خواهند کرد، با اتباع ایران در امپراطوری روسیه نیز به همان گونه رفتار کنند که اتباع دولت دوست رفتار خواهند نمود.

برای آن که فایده این عهدنامه عامتر باشد، امپراتریس بزرگ روسیه لطفاً قنصولی مأمور رشت خواهند کرد که به زودی از دربار عالی روسیه با اعتبار نامه‌های لازم امپراطوری گسیل خواهد شد و از جانب ایران مورد پذیرائی قرار خواهد گرفت و فرمان درباره وی صدور خواهد یافت.

بدین سبب و برای ادامه دوستی میان طرفین، امپراتریس روسیه پیش از هر وظیفه دیگر بنابر عدالت پروری خود و به پاس نمایندگی که این بنده درگاه داشت فرمان داد تا نه تنها اسیران این طرف را که در حال حاضر در اسارت هستند به میرزا کاظم نماینده مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور روسیه نیز اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن به ایران بیاورند و به همین ترتیب همه اتباع و ساکنان امپراطوری روسیه را هر قدر و در هر کجای باشند به روسیه بازگردانند و در این باب در سراسر ایران فرمان صادر شود و اما کسانی که ازین پس از طرفین به کشور دیگری بروند باید طرفین آنان را دستگیر کنند و به طرف مقابل مسترد دارند.

این بنده درگاه عالی جاه با نماینده مختار مذکور که از دربارهای عالی خود اختیار داریم در مواد این عهدنامه موافقت کردیم و برای آن که تا ابد آن را تأیید کرده باشیم قرارداد به مهر اعلی حضرت شاه ظل الله موشح و به نماینده عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همه مواد آن به اجرا گذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر خواهد رسید و به حضور امپراتریس بزرگ روسیه فرستاده خواهد شد و این بنده درگاه متعهد می‌شود آن را برساند.

برای اطمینان از این عهدنامه اتحاد مقرر شده است که در دو نسخه مطابق یکدیگر تهیه شود و هر دو نسخه به مهر برسد و مبادله گردد.

فصل ششم

روابط ایران و فرانسه

اگر پرتغالیها نخستین مردمی از اروپا هستند که در دوران صفویه با ایرانیان ارتباط یافتند، فرانسویان آخرین ملتی هستند از مغرب زمین که در روزگار اولاد شیخ صفی به ایران روی آوردند آن هم در واپسین سالهای سلطنت صفوی، هنگامی که آفتاب دولت صوفیان تاجدار بر لب بام بود. زیرا تنها در قرن هفدهم بود که دولت فرانسه پای از حریم اروپایی خود فراتر نهاد و برای تجارت با مشرق زمین گامی پیش گذاشت. البته منظور فرانسویان نیز، مانند دیگر مردم سودجوی اروپایی، رسیدن به شبه قاره هندوستان بود و تأسیس کمپانی هند شرقی فرانسه. زیرا در آن روزگار رقابت عظیمی بین فرانسه و انگلستان وجود داشت و بر این اساس، چون انگلیسیها در هند شرکت عظیمی بنیاد نهاده و سود کلانی برده بودند، فرانسویان نیز آرزوی ایجاد کمپانی فرانسه و بهره‌برداری از سرزمینهای زرخیز مشرق زمین را در دل و جان می‌پروردند. اما هندوستان سرزمینی دور دست بود و لازم به نظر می‌رسید که پیش از هندوستان در کشوری دیگر یک پایگاه فرانسوی برای جمع‌آوری اطلاعات سیاسی و بازرگانی و اجتماعی فراهم آید. فرانسویان برای ایجاد پایگاه نخستین ایران را در نظر گرفته بودند.

مبتکر این طرح که فرانسویان نیز باید در جستجوی منافع تجارتي در مشرق زمین برآیند، مردی بود از کلیسا و کشیشی بود از خادمین خدا به نام پرژوزف دوپاری که پیش از

ورود به جرگه کشیشان از طبقه اعیان فرانسه بود و لوکلرک دو ترامبله^۱ نام داشت. بر اثر تشویق این مرد خدا، ریشلیو کاردینال^۲ مقتدر و صدراعظم هوشمند و بلند پرواز فرانسه که در مقام فقر کار اهل دولت می کرد، یکی از اشراف فرانسه را به نام لویی دهه معروف به بارون دوکومن^۳ به ایران فرستاد (۱۶۲۶/۱۰۳۶-۱۰۳۵ هـ). اما به علت کارشکنی ترکان عثمانی وی هرگز به ایران نرسید. دو سال بعد، کشیشی دیگر موسوم به پاسیفیک دو پروانس^۴ با نامه هایی از طرف لویی سیزدهم پادشاه فرانسه خطاب به شاه عباس اول به ایران گسیل شد. این خادم کلیسا در سال ۱۶۲۸/ به ایران رسید و به حضور شاه رسید و از شاه عباس اجازه گرفت تا به تأسیس مراکز تبلیغ در ایران دست یازد. بعدها همین مرد خدا به ریاست هیئت مذهبی کاپوسن^۵ در ایران رسید. از مهمترین افراد فرقه کاپوسن در ایران کشیشی بود به نام پر رافائل از مردمان در فرانسه. این مرد که همراه ژان تاورنیه^۶ در سال ۱۶۴۴ به ایران آمده بود، نزدیک به پنجاه و یک سال در ایران اقامت گزید و چون به ریاضیات آشنایی داشت ایرانیان او را گرامی و محضرش را محترم می داشتند. پر رافائل نویسنده دقیق و تیزبینی بود هرچند بسیار متعصب و قشری. هنگامی که ژان باتیست کولبر وزیر دارائی فرانسه^۸ در اندیشه ایجاد ارتباط تجاری بین ایران و فرانسه و در صدد جمع آوری اطلاعات مورد نظر بود، پر رافائل حاصل مطالعات چندین ساله خود را به صورت کتابی به نام «وضع ایران در سال ۱۶۶ میلادی»^۹ بدو تقدیم داشت. پر رافائل، صرف نظر از تهیه چنین کتابی، تاورنیه و شاردن^{۱۰} و کمپفر^{۱۱} را در نوشتن کتابهایشان کمک فراوان نموده و بعضی از وسایل علمی اروپائی را، چون تلسکوپ و سمعک (گوشی) زیادی به ایران آورده است. دیگر فرقه های کلیسائی نیز مانند ژزوئیتهای ایران پایگاه استواری داشتند و از همین فرقه ژزوئیتهاست (پر) تادیوس یوداکروزینسکی^{۱۲} که سالیان دراز در ایران اقامت داشته و انحطاط سلاطین صفویه و محاصره و سقوط و قحط و

1- Pere Joseph de Paris = François Leclerc de Trembley

2- Richelieu

3- Louis des Hayes = Baron de Courmenin

4- Pacifique de Provence

5- Capucin

6- Père Raphael du Mans

7- J. Tavernier

8- J. B. Clobert

9- Etat de La perse en 1660

10- Chardin

11- Keampfer

12- Tadeusz Juda Krusinski

غلای آن شهر عظیم و بالاخره فروریختن بنیاد سلطنت اولاد شیخ صفوی را به چشم دیده و تسلط افغانه را شاهد بوده و مطالب پشت پرده را از دهان اشخاص موثق و احیانا رجال دست اندرکار به گوش خویش شنیده و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در کتابی جالب توجه به نام آخرین انقلاب ایران به رشته تحریر در آورده است.

باری پایگاه فرانسویان، از لحاظ تبلیغ دیانت عیسی مسیح، در ایران استوار بود. ولی از لحاظ سیاسی و تجاری، فرانسه پایگاه نیرومندی در ایران نداشت. خاصه آن که اقدامات کاردینال دوریشلیو (۱۶۲۴ تا ۱۶۴۲) نیز به علت پهناوری دامنه جنگهای اروپا و گسترده‌گی بحرانیهای داخلی فرانسه تعقیب نشد و سی و چند سال دیگر طول کشید تا دوباره دولت فرانسه به اندیشه ایجاد مراکز تجارتی و مواضع سیاسی در کشور پهناور ایران افتاد.

در سال ۱۶۶۱ میلادی صلح در فرانسه برقرار شد و لویی چهاردهم - که آنک به سن قانونی و اختیارات مطلقه پادشاهی رسیده بود، فارغ از مصلحت اندیشیهای مازارن^۱ (۱۶۴۳ تا ۱۶۶۱) زمام کارها را به دست گرفت. وی که به شرق پهناور و ثروتمند چشم دوخته بود به هدایت کولبر وزیر دارایی هوشمند و کوشای خود، تصمیم گرفت که چنانچه هلندیان و انگلیسیان و هلندیان و پرتغالیان، شرکت تجارتی پر اهمیتی برای تجارت با مشرق زمین زرخیز و پرسود ایجاد کنند. انگلیسیان و هلندیان و پرتغالیان از این راه سودهای فراوان برده و خزاین گرانبهای از سیم و زر و عاج و ادویه فراهم آورده بودند، پس چرا فرانسه در عرصه رقابت وارد نشود و از این خوان یغما نصیبی نبرد؟ مشرق زمین ثروتمند بود با مردمی ساده و مغرب زمین مرز و بومی کوچک و محدود بود، با جمعیت متراکم و مردمی آزمند و سیری ناپذیر. سرانجام فرانسویان هم که خود را کمتر از دیگر اروپاییان نمی دانستند به عرصه تجارت با شرق پای نهادند. سفره بی مدعی خلوت بی انتظار.

در سلا ۱۶۶۴/۱۰۷۴-۱۰۷۵ کمپانی هند شرقی فرانسه دائر گردید و در همین سال، یک هیئت فرانسوی به ایران آمد مرکب از پنج نفر به اسامی دوپون^۲، به بر^۳، ماریاز^۴، نیکولا کلود و لالان^۵ و فرانسوا ابوله لوگوز^۶. از این جمع دوپون و به برو ماریاز به عنوان نمایندگان

1- Mazarin

2- Dupont

3- Beber

4- Mariage

5- Nicolas Claude de Lalain

6- Francois de LeBoullaye-Le Gouz

کمپانی به ایران آمده بودند و لالان و لوگوز از سوی لویی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه ملقب به «خورشید شاه»^۱.

لابوله لوگوز پیش از این نیز در سال ۱۶۴۶/۱۰۵۶، با نام ابراهیم بیگ، به مشرق زمین من جمله ایران سفر کرده بود. و شاید هم به همین علت بود که لویی چهاردهم پادشاه فرانسه وی را از جانب خود همراه هیئت تجارتی به ایران فرستاده بود. لابوله لاگوز در این سفر نخستین به ایران و شرق چندان شیفته فرهنگ و تمدن ایرانی شد که در هنگام شرفیابی به حضور خورشید شاه لباس ایرانی پوشید. همین لابوله سفرنامه مصوری پرداخته که در سال ۱۶۵۳ به نام «سفرها و ملاحظات دولابوله لوگوز»^۲ در پاریس منتشر شده است. در این سفرنامه، وی ملل مختلف مشرق زمین را از لحاظ خصوصیات اخلاقی و فرهنگی با یکدیگر مقایسه کرده و ایرانیان را «فرانسویان آسیا» خوانده است و بر این قیاس اعراب را «ایتالیاییان آسیا» شمرده و ترکهای عثمانی را «اسپانیایهای آسیا» وی همین مقایسه را در باب شهرهای فرانسه با ایران انجام داده و اصفهان را با پاریس و شیراز را با اورلئان همطراز دانسته است. در کتاب اوکنده کاریهای متعدد ارزنده‌ای وجود دارد و آن جمله است پیکر تمام قد یک ایرانی با کمانی دردست^۳ و دیگر صورتی نیمرخ از یک صوفی و همچنین تصاویری از یک قصر ایرانی و لیلی و مجنون عشاق جاودانی افسانه‌ها.

این هیئت نیمه تجاری و نیمه سیاسی از همان آغاز کار دچار اختلاف نظر فراوان گردید و بین دولالان و لوگوز کار به مشاجرات هر روزه رسید. حتی دامنه اختلاف نظر و تفاوت سلیقه بین دو نماینده لویی چهاردهم به حدی بالا گرفت که برخوردهای آن دو اغلب به سرو صدا و رسوایی و هتاک می‌کشید. به طوری که پرافائل با همه ملایمت و بردباری به عنوان یک کشیش و راهنما و از همه بالاتر به عنوان یک فرانسوی میزبان و آبرومند و متشخص که می‌خواست وسائل پیشرفت کار هموطنان خویش را در ایران فراهم کند، ازین بگو مگوهای تند و صحنه‌های زننده به ستوه آمد.

با این همه هیئت مذکور البته با کمک و نفوذ پرافائل، توانست حقوق و امتیازاتی نظیر دیگر بازرگانان اروپایی حاصل کند و تسهیلاتی مانند معافیت از عوارض راهداری و حقوق

1- Le Roi Soleil

2- Les voyages et observations de Sieur de La Boulleye Le Gouz, Parie 1653

گمرکی تا سه سال به دست آورد.

بازگشت هیئت مذکور بسیار غم انگیز بود. جنجال و کشمکش هر روزه موجب شد که اعضای هیئت از یکدیگر جدا شوند. دوپون و بهرولابوله از دیگران سوا شدند که به هند بروند. اما دوپون در شیراز درگذشت و درگورستان ارامنه به خاک فرو رفت. لابلای و بهرولابوله در اول آوریل ۱۶۶۶/۵ شوال ۱۰۷۶ به بندر سورات در ساحل هند غربی رسیدند. اما در آن جا هم ناسازگاریها ادامه یافت به طوری که مورد تمسخر و تحقیر دربار پرشکوه گورکانیان هند قرار گرفتند تا آنجا که لابلای به دست یک قزلباش، یعنی یک شیعه مهاجر کشته شد یا به قولی به دست غلام جوانی به قتل رسید. این غلام را لابلای از یک فرانسوی به نام مورزینی که زنبور کچی شاه بود خریده بود. بهرهم بعد از تحمل بدبختیهای فراوان در بندرگوا درگذشت. دولان هم که شش روز بعد از لابلای، به قصد سفر به هند، روی به راه نهاده بود، در بندرعباس بیمار شد و خواست به شیراز برگردد، ولی در سه فرسخی در دهکده بندعلی مرد و در همان جامدفون گردید.

بدین گونه اعضای هیئت فرانسوی دچار سرنوشت دردناکی شدند و همگی از میان رفتند. اما بر اثر کوشش و جنبش آنان، بین ایران و فرانسه رابطه رسمی تجاری برقرار شد و تجار فرانسوی از حقوق مشابه با دیگر اروپاییان برخوردار شدند. بر اثر عقد این قرارداد با ایران بود که نمایندگان کمپانی هند شرقی فرانسه در بندرگمبرون (بندرعباسی، بندرعباس) محلی تهیه کردند و شروع به تجارت نمودند. ولی نه کمپانی هند شرقی طبق مرسوم زمان هدایایی به شاه صفوی و درباریان داد نه لویی چهاردهم. حتی دولت فرانسه هم برای عقد یک قرارداد سیاسی پا پیش نگذاشت. دربار مغرور صفوی این بی اعتنائی آشکار را نمی توانست تحمل کند. چنین بود که فعالیت کمپانی نورسته در خطر افتاد. کمپانی هند فرانسه، به محض آگاهی از نزدیک شدن خطر، یکی از روسای کمپانی را در شهر سورات هند با هدایای گرانبهایی به ایران فرستاد. اما این سفیر که ژستون^۱ نام داشت در راه مسافرت به اصفهان، در شهر شیراز بدرود جهان گفت و جوانی به نام دوژونشر^۲ که تازه از فرانسه رسیده بود به جای وی به ریاست هیئت منصوب شد.

هر چند دربار ایران دوژونشر را با گرمی و احترام پذیرا شد، ولی چون وی بسیار جوان

بود، دولت مردان ایرانی مذاکره با چنان نوجوانی را جدی نگرفتند. با این حال، بر اثر وساطت و کوشش پرافاثل دومان، نماینده تجارتمی فرانسه توانست اجازه آزادی در امور بازرگانی را جهت ملت و دولت متبوع خود در ایران به دست آورد. متتها دولت ایران هیچگونه امتیاز دیگری بدان جوانک نداد.

این طرز رفتار فرانسویان که نشان دهنده خامی و بی تجربگی آنان در روابط انسانی و تجاری با مشرق زمین و نماینده غرور و تکبر فراوان دربار خورشید شاه بود موجب گردید که بار دیگر مدت سی سال فعالیت فرانسویان به تأخیر افتد. البته در این میان شمار فراوانی از افراد فرانسوی به ایران آمدند. اینان یا سوداگران کنجکاو و ضمنا دانشمند و نویسنده‌ای بودند مانند تاورنیه و جان شاردن و ته‌نوا که اطلاعات عمیق و پهناوری راجع به ایران، در کتابهای خود جمع آوردند و به ملت و دولت فرانسه پیشکش کردند یا هنرمندان و صنعتگرانی بودند که در دستگاه دولت صفوی و خاصه دربار سلطنتی و به اصطلاح آن روزگار «سرکار خاصه شریفه»، به کارهای ظریفی چون ساخت و تعمیر ساعت و تراش جواهر و حکاکی و زرگری می پرداختند. ازین گذشته برای کسب اطلاعات بیشتر، کولبر وزیر دارایی فرانسه افرادی را جهت آموختن زبانهای فارسی و ترکی و عربی و جمع آوری نسخ خطی به مشرق زمین می فرستاد. یکی ازین گونه افراد که به کمک کولبر به ایران آمد فرانسواپتی دولاکروا بود^۲ بود که بعدها از مستشرقین بلند آوازه گردید.

فرانسوا فرزند پتی^۳ منشی و مترجم شاه بود. وی که در سال ۱۶۵۳ در پاریس متولد شده بود، در سال ۱۶۷۰ طبق دستور عازم مشرق زمین شد. این جوان هفده ساله پس از تحصیل زبان عربی در حلب، در آغاز آوریل ۱۶۷۵، از راه دیاربکر و موصل و بغداد عازم ایران گردید. او مسیر دجله را پیمود و از بصره به بندر ریگ و از آن جا به شیراز رفت و سپس از هشتم اوت ۱۶۷۴ / ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۰۸۵ در اصفهان رحل اقامت افکند و تا سال ۱۶۶۷ / ۱۰۸۷ در آن شهر ماند و به تحصیل زبان فارسی پرداخت و خواندن مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی معروف به رومی را زیر نظر شیخ مخلص بزرگ فرقه مولویان اصفهان آغاز نمود. فرانسوا در بازگشت از راه کاشان و قم و کردستان و آسیای صغیر به قسطنطنیه

1- Thevenot

2- Francois Petis de La Croix

3- Petis

رفت و چهار سال درین شهر توقف نمود. وقتی به فرانسه بازگشت نه تنها زبانهای عربی و فارسی و ترکی بلکه زبان ارمنی را هم یاد گرفته بود. به طوری که در بازگشت به کشور خود، کرسی استادی زبان عربی را - که پیش از آن به پدرش تعلق داشت - تصدی نمود. پتی در سال ۱۷۱۳ در شصت سالگی درگذشت. از آثار او ترجمه تاریخ تیمور یعنی کتاب معروف ظفرنامه شرف الدین علی یزدی است که در سال ۱۷۲۲ در هفت مجلد منتشر گردید و نیز کتاب «هزار و یک شب» مرکب از افسانه‌های ایرانی که در پنج جلد در سال‌های ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ انتشار یافت. از او دست نویسهائی نیز باقی مانده من جمله رساله‌ای تحت عنوان «دولت ایران» و تاریخی به فارسی درباره لوثی چهاردهم به استناد سکه‌ها. سفرنامه فرانسوایی دلاکروا، در سال ۱۸۱۰ به وسیله لانگله^۱، در پایان سفرنامه دری افندی سفیر باب عالی در دربار ایران چاپ شده. فرانسوا سفرنامه خود را در سال ۱۶۹۴ نوشته و به فیلیپو^۲ از وزرای فرانسه تقدیم داشته بود.

با این حال، روابط سیاسی ضعیف ایران و فرانسه بیشتر جنبه مذاکره و مکاتبه درباره مسیحیان و آزادی کشیشان در اقامه مراسم مذهبی داشت حتی نماینده‌ای هم که از جانب فرانسه در ایران مقیم بود کشیشی بود به نام فرانسواپیکه^۳. این نماینده اصلاً از مردم مarseille^۴ بود و در آغاز به کار بازرگانی می‌پرداخت ولی بعد به سبب پارسائی و نیکدلی خود به جانب کلیسا گرایید. انگلبرت کمپفر در کتاب خود، پس از ذکر بار یافتن هیئت سیاسی سوئد به حضور شاه سلیمان از هیئتهای سیاسی دیگری یاد می‌کند که همان روز، پس از سوئدیها به حضور شاه ایران رسیدند. این هیئت‌ها به ترتیب عبارت بودند از سیام و فرانسه و لهستان.

فرانسواپیکه در شهر رم مشغول تحصیل بود تا این که برای مرخصی به فرانسه رفت و به ریاست صومعه گریموه در پروونس^۵، رسید چنین بود تا هنگامی که دشمن^۶ کشیش که از جانب پاپ مأمور بغداد بود نتوانست به علت پیری به محل مأموریت خود سفر کند. برای جانشینی وی قرعه به نام فرانسواپیکه افتاد. وی در سال ۱۶۷۵ با عنوان کشیش مأمور در اراضی تحت سلطه غیر مسیحیان به مقدونیه رفت تا آن که به موجب امر پاپ، وظایف مأمور

1- Langes

2- Philippeaux

3- F. Picquet

4- Marseille

5- Grimaud

6- Provence

7- Duchemin

دستگاه مرکز مسیحیت را بر عهده گرفت و با همراهان خود در نوامبر ۱۶۷۹ به حلب رسید. مسیحیان تابع فرقه دومی نیکن مستقر در نخجوان عده‌ای از ارامنه را زیر لوای کلیسای رم در آورده جمعیتی توانگر و پراهمیت تشکیل داده بودند. افراد این جمعیت که به علت برگرداندن افراد ارمنی به مسیحیت تابع کلیسای رم، مورد محبت ایرانیان و دیگر ارامنه قرار نداشتند و به حق یا ناحق از ظلم و خشونت مامورین حکومتی می‌نالیدند، برای دستیابی به عدالت و اطمینان از حمایت مؤثر یک مرجع قدرتمند به پادشاه فرانسه لوئی چهاردهم متوسل شدند و خواستار آن گردیدند که به فرانسواییکه عنوان سفیر داده شود تا ایشان بتوانند به وسیله او شکایات خود را به نظر اولیای امور ایران برسانند. پیکه خود نیز با این پیشنهاد موافق بود. سرانجام پس از مکاتبات فراوان بین دربار و فرانسه و پاپ، فرانسواییکه به عنوان سفیر دولت فرانسه به دربار ایران معرفی شد و پیکه از حلب به نخجوان رفت. نخستین اقدام او گرد آوردن اعضای انجمن کاتولیکها بود به منظور وادار ساختن آنان به انتخاب یک اسقف. در این انتخابات پیکه خود حائز اکثریت آرا شد ولی نپذیرفت و کتاب^۱ را که از دومی نیکن‌های آلمانی الاصل بود به جای خود برگزید.

پیکه در سال ۱۶۷۸ نامه‌های پادشاه فرانسه و اعتبار نامه خود را دریافت داشت و سپس به عنوان سفیر دولت فرانسه و دربار پاپ به اصفهان آمد و به کارها سروصورتی داد و با این که هنوز هدایای پادشاه فرانسه نرسیده بود، تقاضای باریافتن به حضور شاه سلیمان نمود و در مذاکراتی که به عمل آمد، وی درخواستهای ارامنه کاتولیک شده و یسوعیان (ژزویت‌ها) را به دربار قبولاند. در این حال اسقف بغداد در سال ۱۶۸۳ مرد و پیکه به جانشینی وی انتخاب شد. اما بنا بر مصلحت، در رفتن به محل مأموریت جدید شتابزدگی نشان نداد. خاصه آن که وضع مزاجی وی نیز چندان مساعد نبود. به همین جهت و شاید هم به علت فشار ارامنه اصفهان، وی چنین پنداشت که اگر به مکانی خوش آب و هوا چون همدان رود می‌تواند سلامت خود را باز یابد. ولی در همدان نیز آرامش و آسایش نیافت و با همه حمایت دربار صفوی، روحانیون همدان با وی چنان رفتاری کردند که شش ماه بعد در آن شهر درگذشت (۲۶ اوت ۱۶۸۵/ ۵ شوال ۱۰۹۶ قمری) و پیدودوسن اولون^۲ که مهماندار پیکه در همدان بود به جای وی منصوب گردید.

پیدو مطالعات عمیقی در زبان ارمنی داشت و به همین علت از طرف پاپ مأمور تبلیغ مذهبی در روسیه و ارمنستان و ایران گردید. وی محل کار خود را در همدان قرار داده بود و یک چند نیز کارهای کنسولی را انجام می داد. اما به علت پیری کاری از پیش نمی برد و سیاست فرانسه در ایران، با وجود وی، جنبش و پویایی نداشت. چنین بود که اسقف شهر آنقره (آنکارا) و پس از وی فلیکس ماری دسلان^۱ را دولت فرانسه به ایران فرستاد. چند نامه نیز از شاه سلطان حسین به لویی چهاردهم وجود دارد که در یکی از آنها شاه ایران اشاره به دریافت نامه ای کرده است به وسیله شخصی به نام سزار پائولی^۲. در سال ۱۶۹۷ دولت فرانسه موفق شد که ناحیه پوندیشری را از هلندیها بگیرد. تسلط فرانسه بر این ناحیه موجب تحکیم و تثبیت بیشتر سیاست فرانسه در منطقه گردید و بار دیگر فرانسه خود را آماده کرد تا در زمینه تجارت با ایران به رقابت با کمپانی هند شرقی برخیزد و با دولت انگلستان به مقابله پردازد. از این روی، در سال ۱۱۰۹/۱۶۹۸ سفیر فرانسه در قسطنطنیه به نام دوشاتونوف^۳ یکی از تجار مارسسی را به نام بیون دوکانسویل^۴ برای آگاهی از رموز کار و نوع و مقدار امتیازات مطلوب به ایران فرستاد. وی تا سال ۱۱۱۵/۱۷۰۵ در ایران ماند و چون مرد هوشمند و پخته ای بود به کلیه رموز کار آشنایی یافت و در بازگشت اطلاعات خود را در اختیار دولت فرانسه گذاشت. ولی دربار فرانسه هنوز در تردید بود.

در اواخر قرن هفدهم که اعراب مسقط در خلیج فارس به تاخت و تاز پرداخته و دست به قتل و غارت مردم سواحل ایران گشوده بودند، دولت ایران که نیروی دریایی نداشت، برای سرکوب راهزنان و دزدان خلیج، دست یاری به سوی پرتغالیها و انگلیسیها دراز کرد. ولی اروپاییان ذی نفع در خلیج فارس از یاری بخشیدن به ایران دریغ ورزیدند و نخواستند کمک کنند تا مبادا ایران در خلیج فارس قدرت دیرینه خود را باز یابد. زیرا دول اروپائی که منظور نهائی آنان گرد آوردن سود بیشتر بود، بهتر آن می دانستند که دولت ایران ضعیف باشد نه نیرومند. چون هرگز نمی توانستند نظریات خود را بر دولتی نیرومند تحمیل کنند ولی یک دولت ناتوان و وحشت زده زودتر و بیشتر و رایگانتر به خواستهای آنان گردن می نهاد. باری دولت ایران که از حمایت و یاری انگلیسیها و پرتغالیها و هلندیها نومید شده بود به دولت

1- Felix Marie de Slane

2- Cezar Paoli

3- De Chateaufneuf

4- Billon de Cansville

فرانسه روی آورد. برای این منظور، شاهقلی خان اعتمادالدوله صدراعظم ایران نامه‌ای از طرف پادشاه صفوی به کشیش مارتین گودرو^۱ داد تا به عمال دولت فرانسه برساند. این کشیش، همراه با اسقف انقره به نام پیتر وپائولو^۲، از فرقه فرانسیسکن^۳ به ایران آمده و پس از انجام کارهای خود آماده سفر به هندوستان بود. در این نامه نظریات دولت ایران در باب ارسال سفیر و عقد قرار داد برای تصرف مسقط و سایر مسائل مطرح شده بود. ظاهراً این نامه هرگز به مقصد نرسیده و آنچه از محتوای نامه در دست است مطالبی است که گودرو از حفظ نوشته است. شاه سلطان حسین که نمی‌دانست بر سر این نامه چه آمده، در ماه مارس ۱۱۱۵/۱۷۰۳ - ۱۱۱۴ نامه دیگری به لویی چهاردهم نوشت و از او درخواست کرد که سفیری به ایران ارسال دارد و سال بعد (۱۷۰۴) خود در صدد برآمد که سفیری به دربار پادشاه مقتدر فرانسه بفرستد و میرزا احمد حاکم استراباد را برای این مأموریت در نظر گرفت. اما نمایندگان کمپانیهای انگلیسی و هلندی که به وسیله جاسوسان خود از این امر آگاه شده بودند به میرزا-احمد چندان رشوه دادند که وی از رفتن به فرانسه خودداری کرد. ضمناً انگشت دیگری هم در شیر زدند که لویی چهاردهم برای تبریک جلوس مرشد کامل سفیری نفرستاده و در چنین شرایط کسر شأن دربار با عظمت صفوی است که بخواهد در فرستادن سفیر قدم اول را بردارد. سرانجام، دولت فرانسه در سال ۱۷۰۴ تصمیم گرفت که سفیری به ایران بفرستد و برای این منظور ژان باپتیست فابر^۴ را انتخاب کرد و این انتخاب، بسیار انتخاب بدی بود. این مرد در سال ۱۶۵۶ در مارسی به دنیا آمده و در جوانی به خاک عثمانی رفته و دست به تجارت زده بود. پس از چند سالی به فرانسه بازگشته و ادعا کرده بود که در امور تجاری با کشورهای شرق مدیترانه صاحب نظر و آزموده است. سفیر فرانسه در دولت عثمانی از انتصاب فابر به سمت نمایندگی دولت فرانسه در ایران سخت برآشفته. زیرا اولاً وی منشی خود میشل^۵ را برای این کار در نظر گرفته بود. ثانیاً فابر را می‌شناخت که تا چه حد مقروض است و بیم داشت که مبادا به همین جهت، فابر دست به اقدامات نامطلوبی زند که مخالف شئون دولت و ملت فرانسه باشد. ازینها گذشته و مهمتر از هر علت دیگر، جناب کنت دوفریول^۱ سفیر فرانسه با

1- Martin goudereau

2- Pietro Paolo of St. francis

3- Fran ciscaïn

4- J.B.Fabre

5- Comte de Ferriol

همسر فابر روابط بسیار نزدیکی داشت تا آنجا که وقتی فابر برای انجام کارهای خود به پاریس سفر کرده بود جناب کنت همسر فابر را در عمارت سفارت خانه جای داده بود. بنابراین تحمل دوری معشوقه برای سفیر کبیر فرانسه در عثمانی آقای کنت دو فریول بسیار دشوار بود. یک مشکل بزرگ دیگر این که فابر هم معشوقه‌ای داشت به نام ماری کلود پتی که دختر طبیعی یک وکیل دادگستری و یک زنک رختشوی بود. این ماری پتی طبع ماجراجویی داشت و در سال ۱۷۰۲ با فابر دوستی به هم زده بود و شاید هم فابر، در برابر رفتار دور از عفاف و همراه با آبروریزی زن خود، به چنین عمل متقابلی روی آورده بود. در هر حال می‌دانیم که این زن تصمیم گرفته بود که معشوق خود فابر را در همه جا همراهی کند بدون آن که از آن مرد مطلوب ولی مفلس خود توقعی داشته باشد. بدیهی است جناب کنت از سبک سربهای ماری پتی نیز نگرانی فراوان داشت. باری همان قدر که مادام فابر در قسطنطنیه ماند و خدمت جناب سفیر را بر حضور در کنار شوهر ترجیح داد، کنت نیز مانع از عزیمت فابر نشد و هیئت سیاسی و تجاری فرانسه به ریاست فابر به راه افتاد و دریای مدیترانه را طی کرد و سرانجام به حلب رسید. اما حرکات جلف و روسپانه ماری و اشکالات متعددی که سفیر فرانسه ایجاد کرده بود، مانع از آن شد که اعضای هیئت بتوانند به ایران برسند. فابر و ماری به قسطنطنیه بازگشتند و بالاخره پس از یک ماه، به همراهی سفیر ایران در دولت عثمانی، که عازم بازگشت بود به ایران آمدند و قرار شد که دیگر افراد هیئت، بعد به سوی ایران حرکت کنند.

داستان مسافرت هیئت فرانسوی به ایران که چگونه فابر ده برابر مقدار معمول از خان ایروان خرج سفر می‌خواست و روزانه صدلیور هم برای ماری پتی به عنوان «فرستاده شاه‌زاده خانمهای فرانسوی» مطالبه می‌کرد و دیگر حرکات زشت و رذالت آمیز آنان طولانی است. مجملا این که ماری به شمشیر ابرو و خنجر مژگان و تیر نگاه دل از عارف و عامی می‌ربود و من جمله خود را طوری در دل خان ایروان جا کرده بود که هر چه می‌خواست به انجام می‌رسید و هر چه می‌گفت خان به منت بر دیده می‌نهاد. پس از هفت هفته که در ایروان جا خوش کرده بودند، وقتی فابر و ماری خواستند به سوی اصفهان حرکت کنند، خان به عنوان تودیع ایشان را به شکار دعوت کرد و در رفتن به این شکار بود که فابر دچار سرماخوردگی شد و تب شدید او را از پا در انداخت و سرانجام درگذشت. بعضی از بدزبانان و بدگویان هم

گفتند که خان ایروان به علت دلبستگی شدید به ماری، یعنی «نماینده شاهزاده خانمهای فرانسوی» فابر را به جهان دیگر فرستاده است. در هر حال اگر چنین مطلبی صحت داشت، مسلماً ماری از آن بی اطلاع نبوده است.

با مرگ فابر در میان افراد هیئت هرج و مرج و بی نظمی حکم فرما شد. بعضی طرفدار ریاست ژوزف پسر فابر بودند و بعضی پسر عمیش ژاک فابر دومسینه اسقف بغداد را برای این خدمت مناسب می پنداشتند. در این میان، ماری پتی که به غمزه مستانه دل و دین از خان ایروان برده بود، نه تنها اموال و اثاث فابر و هدایای ارسالی لوئی چهاردهم را برای شاه سلطان حسین تصرف کرد بلکه اوراق و مدارک هیئت را نیز به دست گرفت و چون چند بار در حرمسرای خان و خلوتکده وی راه یافته بود، مخالفین خویش را از قدرت و سنگدلی خان می ترسانید. این جار و جنجال چندان بلند بود که تا قسطنطنیه شنیده شد و کنت فریول با عجله منشی خود پیر ویکتور میشل^۱ را فرستاد تا ریاست هیئت سیاسی فرانسه را به دست گیرد. شرح درگیریهای او با ماری پتی مفصل است. مجملأ این که حمایت خان ایروان و سفارشهای وی به خان تبریز و مسلماً زیبایی و بیشتر طنازی و دلربائی و بهتر بگوییم لوندی و عشوہ گری ماری پتی موجب شد که میشل نتواند کاری انجام دهد. در مقابل ماری پتی توانست خود را به دربار سلطنتی در اصفهان برساند. وقتی ماری به اصفهان رسید، اعتمادالدوله از او به گرمی پذیرایی کرد و او را به حرمسرای سلطنتی رهنمون شد و ماری حتی به حضور پادشاه صفوی باریافت و مورد محبت و التفات فراوان قرار گرفت و از شاه اجازه بازگشت خواست و شاه سلطان حسین بدو اجازه مراجعت داد و وی به تبریز بازگشت. اندکی بعد میشل هم موفق شد که خود را به اصفهان برساند. ولی هیچگونه موفقیتی به دست نیاورد و حتی توانست با متصدیان و دولت مردان طراز اول ایران مذاکره کند و لذا بالأجبار به طرف تبریز بازگشت و در راه، در سلطانیه به اسقف فرانسوآپیدو دو سنت اولون برخورد و با هم به ایروان رفتند. ولی خان ایروان که دوشش زیر بار منت ماری پتی بود و حق نعمت او را خوب می شناخت، آن دو را به زندان افکند. تا این که پس از مدتی از زندان آزاد شدند و به تبریز رفتند و در این شهر بود که با ماری پتی رو به رو شدند. سرانجام بازرنگی و لطایف الحیل میشل توانست ماری پتی را فریب دهد و با دادن حواله بی ارزشی به مبلغ دوازده هزار لیور و دوست اشرفی نقد وی را

راضی کند که از ایران خارج شود و به فرانسه باز گردد (ژویه ۱۷۰۷/ ربیع‌الثانی تا ۱۰ جمادی‌الاول ۱۱۱۹) آنگاه میشل در ایران ماند تا اعتبار نامه‌های لازم از دربار فرانسه در پاریس برایش ارسال شود. در ماه مارس ۱۷۰۸/ ۲۰ ذی‌الحجه ۱۱۱۹ تا ۱۹ محرم ۱۰۲۰ مدارک لازم مشعر بر نمایندگی میشل از جانب دولت فرانسه رسید و خان ایروان هم از دربار صفوی اجازه گرفت تا میشل به عنوان سفیر اعلیٰ حضرت لوئی چهاردهم به اصفهان برود.

در ژوئن سال ۱۷۰۸، میشل به حضور شاه سلطان حسین باریافت. شهریار صفوی در جامه‌ای از اطلس سرخ با دگمه‌های الماس میشل را پذیرفت و چون سفیر نمی‌توانست روی زمین بنشیند برای او چهارپایه‌ای گذاشتند و میشل بقایای هدایای خورشید شاه را به حضور پادشاه صفوی تقدیم داشت، هر چند که ظاهراً چیز مهمی باقی نمانده بود. زیرا مقداری از هدایا من جمله دو توپ را ترکهای عثمانی ربوده و بقیه را فابرو معشوقه‌اش تلف کرده بودند. سپس از میشل دعوت به عمل آمد که در قصر شاهی ناهار بخورد و چنین دعوتی معمولاً از سفرا به عمل نمی‌آمد. در این ضیافت، غذا در ظروف زرین صرف شد. میشل در خاطرات خود می‌نویسد که پادشاه صفوی با هیچ سفیری این اندازه گفتگو نکرده بود.

هر چند امتیازاتی که میشل به دست آورد به پای امتیازات انگلیسیها و هلندیها و پرتغالیهای کهنه کار نمی‌رسید، ولی در حد خود بسیار ارزنده و فراوان بود. من جمله غیر از حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) و معافیت پنج ساله گمرکی، پادشاه ایران طبق ماده ۲۷ قرارداد تعهد کرده بود که اسقفهای فرانسوی و سایر مبلغان مذهبی کشور ایران می‌توانند به آزادی به انجام مراسم مذهبی خود بپردازند بدون آن که کسی مزاحم ایشان شود، بدین شرط که متقابلاً مسیحیان در خارج از منازل و معابد خود به اعمالی که مخالف مذهب شیعه اثنی عشری است دست نزنند. در مورد اروپائیان مقیم نخجوان و دیگر شهرهای ایران نیز مقرر گردید که همچنان از مزایایی که طبق فرامین سلاطین صفوی در گذشته بدیشان داده شده برخوردار باشند و کسی مزاحم ایشان و مانع از اجرای فرامین مذکور نگردد. ضمناً پادشاه ایران به میشل قول داد که با صدور فرمانی تازه مفاد فرمانهای پیشین را تنفیذ و تأیید کند و در همین ماده از قرارداد به آزادی و اختیارات کشیشان کار ملیت و ژزوئیت و دومس نیکن واگوستن مقیم شهرهای ناحیه قفقاز و اصفهان و تبریز و دیگر بلاد صریحاً اشاره شده بود. ازین‌ها گذشته، میشل امتیازات دیگری نیز برای مبلغین مذهبی در گرجستان و شروان و آذربایجان به دست آورد.

دربار ایران دربارهٔ این سفیر دولت فرانسه سنگ تمام گذارد و از عنایت و محبت دقیقه‌ای فروگذار ننمود و حتی وقتی شاه سلطان حسین شنید که میشل در جستجوی مقداری مومیایی است، مقداری مومیایی در جعبه‌ای سیمین برایش فرستاد. این ماده را در آن روزگار برای ترمیم شکستگیهای استخوان بسیار سودمند و شفابخش می‌دانستند و طبعاً بسیار کمیاب و بیش‌بها بود. ضامن‌شاه ایران یک‌دست زره و اسبی با زین و لگام زرین و خلعتی فاخر نیز بدو عنایت کرد.

در ۲۳ سپتامبر/ ۱۹ رجب ۱۱۲۰ میشل از شاه ایران اجازهٔ بازگشت یافت. وی در سوم اوت ۱۷۰۹ به فرانسه بازگشت و پس از شرکت در محاکمهٔ ماری پتی، به سمت سرکنسول فرانسه در تونس منصوب گشت و تا پایان عمر درین سمت باقی بود (۱۷۲۰ میلادی). این نکته شایان توجه است که ماری پتی به مناسبت اقدامات متهورانه‌اش در فرانسه شهرت تمام حاصل کرده بود. به طوری که مردم برای دیدن او سر و دست می‌شکستند. پروندهٔ این ماجرای عجیب و در عین حال مضحک آن قدر مایهٔ تفریح خاطر پون شارترن و وزیر دریاداری شد که آن را در اختیار لوساژ^۱ داستان نویس مشهور (۱۶۶۸ - ۱۷۴۷) گذاشت و بدو مأموریت داد که بر اساس آن داستانی بنویسد. هر چند که این کتاب هرگز انتشار نیافت.

اما قراردادی که میشل با دولت ایران منعقد نمود، در فرانسه مورد توجه قرار نگرفت و بالطبع بلااجرا ماند. زیرا از طرفی کلیهٔ مواد آن مطلوب بازرگانان فرانسوی نبود و از طرف دیگر دولت فرانسه گرفتار جنگهای جانشینی اسپانیا بود و مجالی برای پرداختن به سرزمین دور دست ایران و دیگر کشورهای مشرق زمین نداشت. اروپاییان دیگر نیز که ظاهراً در عرصهٔ تجارت و باطناً در زمینهٔ سیاست در ایران جوشش و کوششی داشتند، با استفاده از تأخیر و تردید فرانسویان، تا آنجا که قدرت داشتند در تخریب کار فرانسویان کوشیدند تا پای آنان را نرسیده به میدان رقابت قطع کنند. کما این که انگلیسیان و هلندیان و همدستان آنان یعنی تجار ارمنی به شاه سلطان حسین فشار آوردند تا امتیازاتی را که به فرانسویان داده بود لغو کند. الکساندر کشیش اعظم اچمیادزین هم که مردی متنفذ و قدرتمند بود در این راه بسیار کوشید تا توانست مفاد فرامین شاه سست عنصر صفوی را دربارهٔ مبلغان کاتولیک ملغی سازد. درین میان دولت فرانسه تنها اقدامی که کرد این بود که پیدودوست^۲ اولون را به مقام کنسولی منصوب نمود. ولی آن کشیش بیچاره چندان پیر و فرتوت و ضامن تنگدست و فقیر بود که

کاری نمی توانست کرد.

این حالت بلا تکلیفی برای دولت ایران سخت و ناگوار بلکه تحمل ناپذیر بود. خاصه آن که حملات روز افزون اعراب مسقط به راههای تجارتی و مردم سواحل ایران خواب و آرام را از ساکنین خلیج سلب کرده بود و انگلیسیها و هلندیها هم به هیچ وجه دولت ایران را یاری نمی کردند و دولت ایران انتظار داشت که مگر از فرانسویان بتواند، به عنوان کمک، سرباز و کشتی دریافت کند تا بتواند بر دشمن راهزن بتازد و لانه فساد یعنی پایگاه اعراب را در مسقط درهم شکند. این بود که به وسیله یکی از کشیشان کاتولیک مقداری هدیه به ایروان فرستاد تا سفیری از آن جا تعیین و به فرانسه گسیل گردد. زیرا جاسوسان دیگر ملل اروپایی در اصفهان از هر اقدامی با خبر می شدند و بلافاصله بر اثر اقدامات دسته جمعی آنان بر ضد فرانسه هر گونه اقدامی در جهت تعیین سفیر ایران در فرانسه عقیم می ماند. محمدخان حاکم ایروان این مأموریت را به میرزا صادق رئیس دیوان خانه و فرمانده نیروی سوار که شخص دوم آن منطقه بود پیشنهاد کرد. ولی انگلیسیان و هلندیان که خبردار شده بودند، میرزا صادق را چندان تهدید کردند که مرعوب شد و با دادن ده هزار تومان پیشکش به خان ایروان خود را از این مأموریت کنار کشید.

این بار حاکم ایروان در اختفای کامل محمدرضاییک کلانتر و رئیس مالیه شهر ایروان را بدین کار برگزید. محمدرضاییک این مأموریت را پذیرفت. زیرا اولاً سرپرشوری داشت و مشتاق بود که بدین سفر دور و پرخطر برود و ثانیاً بسیار خسیس و پول دوست بود و نمی توانست از این مأموریت دل بکند و مثل میرزا صادق از مأموریت چشم پوشد و پول گزافی هم به خان پیشکش کند.

سرانجام روز دوشنبه نهم ربیع الاولی ۱۲۶۱/۱۵ مارس ۱۷۱۴ سرپرست هیئت سفارت ایران به دربار لونی چهاردهم خورشید شاه به عزم فرانسه از ایروان خارج شد. شهریار صفوی بسیار کوشیده بود که انگلیسیان و هلندیان و ارمنیان از حرکت هیئت سیاسی و هویت سفیر و تاریخ حرکت هیئت بوئی نبرند. ولی با همه این احتیاطات به محض آن که محمدرضاییک پادر رکاب نهاد، یکی از جاسوسان دولتی انگلیس و هلند با قطعه ذغالی بر دیوارهای ایروان نوشت که روز دوشنبه ۱۵ مارس محمدرضاییک با عنوان سفیر فوق العاده به جانب فرانسه حرکت کرد!

در چشم بر همزدنی این خبر همه جا پیچید و در نتیجه هم دربار اصفهان از هویت سفیر

و زمان و جهت حرکت سفیر اطلاع یافت هم دربار عثمانی، باب عالی و از همین جا گرفتاریها شروع شد. چون محمدرضاییک می‌ترسید که مبدا مانند فابرو افراد هیشش گرفتار ترکان شود، لباس مبدل پوشید و خود را سید خواند و با لباس بلند و عمامهٔ سبز خویشتن را «شیروانلی امیر» معرفی نمود. با این همه تدابیر و لطایف الحیل و با این که بیچاره محمدرضاییک چند هفته خود را در جنگلهای بروسه پنهان کرد، باز در اسکوتاری به چنگ ترکان عثمانی افتاد و زندانی شد. وی را پیش رئیس پلیس یا چاوش باشی بردند. ولی وی با کمال خونسردی گفت آنچه دربارهٔ من می‌گویید نادرست است. من نه سفیرم نه وزیر. مرا بیش از این آزار مدهید من زائریت‌الله الحرام هستم و اگر بیش از این مرا نگهدارید زمان زیارت می‌گذرد. از این روی ترکها او را سوار سفینه‌ای کردند که عازم مکه بود. سرانجام با کمک سفیر فرانسه در قسطنطنیه به نام کنت دزالورا و پافشاری اتین پادری مترجم، محمدرضاییک توانست گریبان خود را از چنگ مأموران سمج ترک رها کند و بگریزد و خود را به یک کشتی فرانسوی که در اسکندرون لنگر انداخته بود برساند. شش ماه طول کشید تا سفیر ایران از کشور عثمانی خارج شود. بالاخره روز ۱۶ صفر سال ۱۱۲۷/هفتم فوریه ۱۷۱۵ محمدرضاییک سفیر فوق العادهٔ ایران به پاریس پایتخت دولت فرانسه و مقر سلطنت لوئی چهاردهم رسید.

به نظر نمی‌رسد که نه تنها ایران بلکه هیچ کشوری در هیچ زمانی موفق شده باشد چنین سفیری انتخاب کند که تا این اندازه نمایندهٔ روحیات و خلیقات دولت متبوع خود باشد. این سفیر مردی محتشم و تجمل پرست و تشریفاتی و مغرور و شهوتران و خوشگذران بود و در عین حال مردی بی‌هنر و نادان و تهی‌دست و پرمدها و این جمله صفات دربار صفوی در آن سالهای واپسین عمر بود. درباری پرشکوه و پرتشریفات و مغرور تا حد خودپسندی و گزافه گوئی و زنباره و شرابخواره و راحت طلب و عشرت دوست و پرزرق و برق و پویشالی و توخالی و عاری از هرگونه هنر و دانش و بینش جهانی و در عین حال سست و ورشکسته و ناتوان و مفلس، پرتوقع و تنگدست.

لوئی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه که به عنوان «خورشید شاه» شهرت داشت، به مناسبت شهرت عظیم دولت ایران و آوازهٔ قدرت و ثروت سلسلهٔ صفوی، برای روز پذیرائی

از محمدرضاییک تشریفاتی در نظر گرفت که تا آن تاریخ بی سابقه بود.

چنان که گذشت محمدرضاییک روز پنج‌شنبه ۷ فوریه به پاریس رسید و ورود چنین سفیر کبیری از کشور دور دست و پرآوازه ایران، مرکز قدرت صوفی اعظم، در فرانسه هیجانی عظیم ایجاد نمود. صبح پنج‌شنبه رئیس دفتر مخصوص سلطنتی که به عنوان نماینده شخص اعلی حضرت «خورشید شاه» برای استقبال از سفیر معین شده بود، همراه مارشال ماتین یون^۱ با کالسکه مخصوص لوئی چهاردهم که با چهار اسب کشیده می‌شد و تودوزی آن از مخمل عالی قرمز مزین به تکه‌های طلا بود و جای هشت نفر برای نشستن داشت با پنجره‌های پهن و بلند مزین به شیشه‌ها و آینه کاری‌ها به استقبال رفتند. سفیر ایران در شارانتون^۲ منتظر بود. پیش از این، لوئی چهاردهم دستور داده بود که اسبهای خوب و قاطرهای راهوار در اختیار سفیر گذاشته شود حتی شیپور زنهای مخصوص اعلی حضرت پادشاه فرانسه را نیز همراه مستقلین به شارانتون فرستاده بودند.

رئیس تشریفات خارجی، آقای مادلن به محمدرضاییک اطلاع داد که چون بارون دو برتوی نماینده شخص اعلی حضرت لوئی چهاردهم و مارشال ماتین یون و دیگران آمده‌اند تا شما را به پاریس ببرند و همه آنان مردمان محترمی هستند، بهتر است در موقع ورود آنان، شما به عنوان احترام بدیشان از جای برخیزید. محمدرضاییک گفت من هرگز در برابر یک مسیحی از جای بر نمی‌خیزم. وضع دشواری پیش آمده بود. نماینده شخص لوئی چهاردهم خود شخصاً به سفیر ایران مراجعه کرد و پرسید مگر شما پادشاه ایران هستید که این قدر خود - رای و یک دنده می‌باشید، سفیر که فارسی نمی‌دانست به زبان ترکی جواب داد خدا نکند. من یکی از کمترین بندگان او هستم. وقتی مترجم این سخن را ترجمه کرد، نماینده لوئی چهاردهم به خنده افتاد که اگر از کمترین بندگان شاه هستید، پس چرا تا این اندازه لجوج و یک دنده و خود رای هستید. با این همه محمدرضاییک از خر خود پابین نیامد و آنقدر لجبازی کرد که افراد هیئت مستقبلین تصمیم گرفتند که بدون وی به پاریس برگردند. اما محمدرضاییک تا از تصمیم آنان با خبر شد از طاق بیرون آمد و با یک پرش سوار یکی از اسبانی شد که در باغ به انتظار ایستاده بودند. این باز از مقامات فرانسوی اصرار که سفیر از اسب پائین آید و در کالسکه بنشیند و از سفیر کبیر دربار صفوی انکار که محال است من خود

را با چند نفر عیسوی مذهب در «صندوق بسته‌ای» زندانی کنم. سرانجام سفیر به اجبار راضی شد که در کالسکه بنشیند ولی چنان خشمگین و برافروخته شده بود که هنگام سوار شدن به کالسکه، سه نفر از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که احتراماً در اطراف پله‌ها و در کالسکه شمشیر به دست ایستاده بودند تنه زد و بر زمین انداخت.

روز سه‌شنبه ۱۹ فوریه ۱۷۱۵، لوئی چهاردهم که به نهایت ضعف و کهنوت رسیده بود، برای بزرگداشت سفیر کبیر دولت نیرومند صفوی، پس از چهل و هفت سال، برای نخستین بار، برای یک سلطنت جلوس نمود و دستور داد تا محل شرفیابی او را در گالری بزرگ قراردادند و در انتهای گالری تخت او را بگذارند. تاریخ شرفیابی، نخستین بار روز دوم فوریه تعیین شده بود. ولی محمدرضایک پیغام داده بود که چون روز دوم فوریه ساعت نحس است بهتر است از روز ۱۸ فوریه به بعد وقت معین شود که ساعت سعد است. مارکی دو توریسی وزیر خارجه، پیش از آن که این خبر را به عرض پادشاه فرانسه برساند، با لباس مبدل همراه با برتوی، بی‌خبر و سرزده به منزل سفیر ایران وارد شد و برتوی در موقع ورود به شوخی گفت آیا میل ندارید پیش پای یک عیسوی از جای خود برخیزید. خوشبختانه سفیر در آن موقع سر پا بود و داشت لباسهای زردوزی شده خود را بیرون می‌آورد تا بتواند وضو بگیرد و نماز بخواند. لذا این ملاقات به خوبی و خوشی گذشت و محمدرضایک خیلی از آنان تشکر کرد و یک دانه پرتغال هم به بارون دو برتوی عنایت نمود!

ساعت ۱۱ روز ۱۹ فوریه قرار شرفیابی به حضور لوئی چهاردهم بود. برای تجلیل هر چه بیشتر از فرستاده شاهنشاه ایران، صوفی اعظم، لوئی چهاردهم شخصا مراسم تشریفات را تعیین نمود و دستور داد تا همه پله‌ها و طارمیه‌ها را با فرشهای گرانبهای پپوشانند و قدغن کرد که در آن روز نباید بانوان درباری و شاهزاده خانمها با لباسهای رسمی وارد گالری شوند بلکه باید بهترین و مجلل‌ترین لباسهای خود را بپوشند و سر و سینه و بر و دوش خود را به جواهرات بیارایند.

محمدرضایک با تشریفات که تا آن روزگاری سابقه بود - و جزئیات آن در دست است - از پاریس تا ورسای با اسب رفت. در حالی که مارشال ماتین یون در طرف راست و بارون دو برتوی در طرف چپ او اسب می‌تاختند و در عقب وی پرچمدار مخصوص حامل پرچم ایران با نقش شیر و خورشید خوابیده شمشیر در دست، در طرف راست بیرقدار، غلام مخصوص سفیر حامل شمشیر و در طرف چپش غلام مخصوص وی حامل قلیان.

ازدحام در تالار پذیرائی به حدی بود که محمدرضاییک نتوانست از محل تعیین شده مراسم احترام به جای آورد. وی از در تالار وارد شد و چند قدم پیش رفت و تعظیم نمود و باز پیشتر رفت. این جالوئی چهاردهم با تمام شکوه و جلال خویش روی تخت بلند هشت پله پهن با لباس فاخر نشسته بود. قیمت لباس مرصع وی را ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ فرانک تخمین زده‌اند. پادشاه فرانسه باوقار فوق‌العاده به محض دیدن سفیر برخاست و به نشانه احترام کلاه از سر برداشت. در این هنگام، محمدرضاییک مراسله پادشاه متبوع خویش و اعتبار نامه‌هایی را که خان ایروان نوشته بود تقدیم داشت. سپس خطابه‌ای برای طنطنه‌ای خواند. لازم به توضیح است که ترتیب تشریفات اروپایی در آن روزگار چنان بود که نمایندگان خارجی در حضور شاه آغاز سخن می‌کردند و سپس شاه پاسخ می‌داد. ولی محمدرضاییک پس از تقدیم مدارک نمایندگی خود ساکت ماند. وزیر خارجه به کمک مترجم علت را از او جویا شد. او گفت که در دربار ایران قرار بر این است که شاه که بالاتر از همه است با احوال‌پرسی از نمایندگان سخن را آغاز نماید. من اگر ابتدا به سخن کنم کمال بی‌ادبی است. لوئی چهاردهم به جهت خاطر سفیرایران تشریفات درباری فرانسه را نادیده گرفت و شروع به احوال‌پرسی کرد و از حال شاه سلطان حسین پرسید. در این هنگام بود که محمدرضاییک نطق پرطمطراق و مطمئن خود را آغاز کرد. نکته جالب این که وقتی اتین‌پادری^۱ مترجم بیانات وی را به فرانسه بیان کرد، سفیر ایران ناگهان برآشفته و به مترجم گفت همان را که گفته‌ام ترجمه کن و این مطلب می‌رساند که وی در طی اقامت کوتاه خود در فرانسه بدین زبان آشنا شده بود.

آنگاه نوبت تقدیم هدایا رسید. همه منتظر بودند ببینند که صوفی بزرگ و ثروتمندترین سلطان مشرق زمین، برای مقتدرترین پادشاه فرانسه خورشید شاه چه فرستاده است. اما وقتی سفیر هدایا را تقدیم نمود همه در شگفت شدند که چگونه «صوفی بزرگ» با همه جلال و دبده‌اش برای پادشاه بزرگ و نامور فرانسه هدایائی چنین محقر و مختصر فرستاده است. هدایا عبارت بود از:

صد و شش عدد مروارید نبسته درشت

دویست و هشتاد قطعه ریز و درشت فیروزه

دو جعبه از طلای خالص مرصع به جواهر پر از مومیایی

حقارت هدایا و وضع خاص و رفتار عجیب سفیر فوق‌العاده ایران موجب شد که جمعی از فرانسویان منکر نمایندگی رسمی او شوند و او را فاقد اعتبار نامه بشناسند. ولی در همان موقع هم مردمان منصفی بودند که اعتبارنامه‌های وی را درست می‌دانستند و در باب حقارت هدایا هم به یاد می‌آوردند که میشل سفیر دولت اعلی حضرت لوئی چهاردهم خورشید شاه با هدایایی به مراتب حقیرتر و کم‌بهاتر ازین به دربار صفوی در اصفهان رفته است. بارون دوبرتوی درین باره در یادداشت‌های خود نوشته است:

«راجع به این امر (محقر بودن هدایا) تقصیر را به گردن سفیر می‌گذارند. در صورتی که او مرد درستی است و علت این پیشامد، این است که در سال ۱۷۰۸، میشل با هدایایی که ارزش آن به مراتب کمتر از ارزش هدایای همراه محمد رضا بیگ بود به دربار ایران فرستاده شد. بدون این که عاقبت این کار را فکر کنند که فرستادن احمق‌های بی‌سروپایی چون میشل به یک دربار مشهور این نتیجه را دارد که امروز سلطان ثروتمند ایران بدن گونه مقابله به مثل نموده است. هیچ لازم نبود که این احترامات را نسبت به محمدرضاییک مرعی دارند و در مقابل او را مردی متقلب و دزد تصور نمایند.»

یکی از کسانی که به استناد کم ارزش بودن هدایا، در اصالت مأموریت محمدرضاییک تردید کرده و او را دروغگو و مدعی دانسته، متسکیو فیلسوف و نویسنده فرانسوی است. وی در کتاب خود به نام «نامه‌های ایرانی» از قول یک ایرانی به نام «اوزبک» که در پاریس می‌زیسته به دوستش «رستم» در اصفهان می‌نویسد شخص عجیبی اینجا آمده و ادعا می‌کند که فرستاده فوق‌العاده ایران می‌باشد و می‌خواهد بین دو امپراطور بزرگ دنیا نقش جسورانه‌ای بازی کند و برای پادشاه فرانسه هم هدایای آورده که محال است پادشاه فرانسه آن هدایا را شایسته حاکم گرجستان بداند» (نامه نودویکم).

از تاریخ شرفیابی، محمدرضاییک به عنوان نماینده رسمی دولت ایران در فرانسه شناخته شد. همان شب لوئی چهاردهم به افتخار وی ضیافت با شکوهی ترتیب داد. ولی سفیر ایران به غذا دست نزد. زیرا گوشتی که بر سر سفره آوردند ذبیحه اسلامی نبود و به عبارت دیگر بر اساس مقررات اسلامی ذبح نشده بود. ازین روی، سفیر ایران فقط چند سیب و گلابی صرف کرد.

لوئی چهاردهم از جانب خود مارکی دوتورسی وزیر خارجه و کنت دوپون شارترن

وزیر نیروی دریائی و نیکولاده ماره ممیز کل را برای مذاکره با محمدرضاییک برگزید و این انتخاب معرف آن بود که تا چه اندازه «خورشید شاه» بدین مذاکرات اهمیت می داد. وقتی مسائل سیاسی و تجاری مطرح شد محمدرضاییک نیز موضوع درخواست کمک نظامی از فرانسه را برای قلع و قمع اعراب مسقط در میان نهاد و ضمناً پیشنهاد کرد که قرارداد جدیدی برای مسائل مورد علاقه طرفین تنظیم گردد. دولت فرانسه با این پیشنهاد موافقت کرد و قرارداد جدیدی تنظیم گردید. البته در اسناد و مدارک محمدرضاییک هیچ جا به موضوع مسقط و شرارت مردم آن در خلیج فارس اشاره‌ای نشده بود. زیرا موضوع کاملاً جنبه محرمانه داشت و شاید هم به همین جهت بود که در قرارداد جدید نیز ذکری از آن نشد و تنها دولت فرانسه به طور شفاهی قول داد که یک ناخدای فرانسوی را به نام ژرال دین به عنوان سفیر به اصفهان بفرستد تا هم عهدنامه جدید را به امضای پادشاه ایران برساند هم مطالعه دقیقی در این زمینه کند که چگونه می توان منظور دولت ایران را در حمله به مسقط تأمین نمود. ضمناً موافقت شد که اتین پادری قبلاً همراه محمدرضاییک به ایران برود و زمینه را برای اقدامات لازم آماده سازد. در این قرارداد، فرانسویان امتیازات زیادی حاصل نمودند. زیرا اولاً تمام حقوق گمرکی که بر کالاهای صادراتی و وارداتی فرانسه تعلق می گرفت بخشوده شد و از لحاظ سیاسی هم سفیر فرانسه بر دیگر سفیران خارجی مقیم ایران اولویت و تقدم یافت. اما ایران چندان سودی از این قرارداد نبرد. خاصه آن که به منظور اصلی دولت ایران یعنی موضوع کمک نظامی فرانسه به ایران برای مقابله با اعراب شرارت پیشه مسقط در قرارداد اشاره‌ای نشد. در صورتی که طبق نظریات دربار صفوی، اساساً رفتن محمدرضاییک به فرانسه، برای جلب کمک نظامی در خلیج فارس برای قلع و قمع اعراب مسقط بود. سفیر دولت علیه ایران همچنان که به مذاکرات سیاسی و نظامی و تجاری مشغول بود، از توجه به زندگانی خصوصی خود نیز به هیچ وجه غفلت نمی ورزید. وی پس از شرفیابی به حضور خورشید شاه و ضیافت با شکوه لوئی چهاردهم - چنان که گذشت - رسماً به عنوان سفیر فوق العاده دولت ایران شناخته شد و از همان روز هم جناب سفیر منزل را عوض کرد و صندلیهای مزاحم را به کناری زد و در اطاق استراحت خود پشیمانیهای نرم گذاشت و تشکچه‌های لطیف گسترده و خود نیز بر روی تشکچه‌ای گلابتون دوزی شده و گلدوزی شده از مخمل سبز، گاهی چهارزانو و گاهی دو زانو نشست و با مهمانان خود به صحبت پرداخت. رفتار عجیب و غریب سفیر ایران در پاریس موجب جلب توجه همگان شده بود و اگر عده‌ای از خشونت‌ها و تفرعنهای بی جا و هوسبازیهای کودکانه وی رنجیده بودند، در عوض

اکثر مردم به وی که موقع سحر مؤذنش از پنجره به صدای بلند اذان می‌گفت یا برای رفتن به حمام از تشریفات و اسب و یدک و شاطر چماق به دست و شاطر حامل قلیان استفاده می‌کرد علاقه‌مند شده بودند و دوست داشتند که این سفیر کشور دوست و دور دست را با آن حرکات شگفت‌آور و غیرعادی از نزدیک ببینند. در این میان، زنها هم با همان کنجکاوای کودکانه و سطحی خود مشتاق دیدار سفیر ایران بودند. هر روز بر شمار مهمانان و مراجعین «اناث» خانه سفیر ایران افزوده می‌شد. در بین مهمانان یک خانم اشراف زاده بود با عنوان «لابارونس»^۱ که با دو خواهر زیباتر خود به دیدن محمدرضاییک رفته بود. وقتی که آنان خواستند با کفش وارد شوند، محمدرضاییک مانع شد و خواهش کرد که کفشها و حتی جورابها را از پای درآورند و روی تشکچه، کنار سفیر بنشینند. خانم اشراف‌زاده پرسید چند زن دارید. محمدرضاییک گفت چهار زن دارم و بلافاصله با زیرکی و موقع شناسی تمام افزود «ولی اگر یکی از آنها به زیبایی شما بود همان یک زن را نگاه می‌داشتم و بقیه را رها می‌کردم».

سرانجام یک روز پاریس متوجه شد که جناب سفیر پنجاه ساله ایران با مادام لامارکیزدوپینه‌روسی^۲ عروسی کرده است. عروس بیش از شانزده یا هفده سال نداشت. دخترک نخست با مادرش به دیدن سفیر می‌آمد و در حضور آبه‌ریشارگودرو باوی غذا می‌خورد. کم‌کم آن دو به یکدیگر نزدیکتر شدند و مارکیز و مادرش تانیمه‌های شب باکمال آرامش بدون کفش و جوراب، زانو به زانوی سفیر، روی تشکچه می‌نشستند. مهربانان روی درهم و زحسودان برکناری. بارون دویرتوی که ازین وضع به شگفت آمده بود و شاید هم در اعماق دل و ضمیر خود دچار حسادت گردیده یا حمیت طبقاتی و غیرت اشرافیت‌گریبانگیر او شده در این مورد می‌نویسد:

«نمی‌دانم چطور ممکن است زنی از خاندان اشراف فرانسه در عین جوانی و داشتن ایمان به مذهب عیسی‌مسیح، عاشق مرد مسلمانی گردد، در حالی که سنش به مراتب از سن وی بیشتر است و ریش انبوه و مجعد و دماغ عقابی محمدرضاییک هم چندان جالب توجه نیست.»

سرانجام قرارداد ایران و فرانسه در ۱۳ ماه اوت ۱۲/۱۷۱۵ شعبان ۱۱۲۷ بسته شد و دیگر لازم بود که محمدرضاییک به کشور خویش بازگردد. برای این منظور قرار شد که همان

روز جهت کسب اجازه از لوئی چهاردهم به ورسای^۱ برود. این ملاقات دیگر در تالار بزرگ پیشین صورت نگرفت و آن شکوه و جلال را نداشت. دیدار جناب سفیر دولت علیه ایران با اعلیٰ حضرت خورشیدشاه در اطاق مخصوص لویی چهاردهم برگزار شد. پادشاه مقتدر و فرتوت فرانسه سخت بیمار بود و با حالی زار و نزار و صورتی زرد و تکیده روی تختی نشسته بود که بیش از دو پله نداشت. به محض دیدن سفیر لوئی از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و از سفیر احوال پرسید و پس از مراسم خداحافظی، برای شاه ایران درود و سلام فرستاد. محمدرضاییک پس از این ملاقات، از ولیعهد و وزیر خارجه نیز خداحافظی کرد و هنگامی که از پشت صف گارد احترام گذشت، همچنان که از قصر بیرون آمد، به قلیان‌دار گفت تا قلیانی چاق کند و او نیز قلیان چاق کرد و سفیر شروع به کشیدن قلیان نمود.

پس از امضای قراردادهای و خداحافظیها، دیگر محمدرضاییک سمتی نداشت که بخواهد در پاریس بماند. ولی او تازه جا خوش کرده بود و نمی‌توانست از پاریس زیبا و زیبایان پاریس دست بردارد. لذا آن قدر دست به دست کرد که طبق نوشته مورخین فرنگی، دولت فرانسه مجبور شد خرج روزانه وی را قطع کند و سفیر ایران ناگزیر شد که برای تهیه مقدمات بازگشت، ده هزار فرانک قرض کند. در خلال این مدت، وی مارکیز جوان را راضی کرده بود که همراه وی به ایران عزیمت کند. اما مادر دختر که نمی‌توانست دوری فرزند جوانش را تحمل کند، دست به دامن مقامات دولت فرانسه شد. فرانسویان خواستند که خانم اشراف زاده را توقیف کنند ولی متوجه شدند که دخترک حامله است. سرانجام عاشق ۵۵ ساله و معشوقه هفده ساله قرار گذاشتند که شب ۳۰ ماه اوت ۱۷۱۵/۱۰/ رمضان ۱۱۲۷ مدام لامارکیز از خانه مادرش فرار کند و با یک دلبران پستی همراه یکی از صاحب منصبان سفارت ایران به شهر روئن برود و در آن جا منتظر شوهر خود شود و از آنجا هم در درون صندوق مخصوصی قرارگیرد که برای همین کار تهیه شده بود تا صندوق را در قسمت انبارها بگذارند و در بندر لوهار از صندوق او را بیرون آورند.

با این که پلیس همه جا به دنبال محمدرضاییک بود، اما او در اجرای تمام نقشه‌هایش توفیق یافت و روز ۳۰ اوت از پاریس خارج شد. پیش از آن که از پاریس عزیمت کند لوئی چهاردهم هدایائی گرانبها همراه با نامه‌ای مشعر بر قدردانی از خدمات سفیر فرستاد و

مارکی دوتورسی هم نامه تقدیر آمیزی درباره خدمات محمدرضاییک به خان ایروان نوشت. همراهان سفیر، هر یک به فراخور حال و بنا بر سمت و منصب خود، از انعام و الطاف پادشاه فرانسه بهره مند شدند مگر بیچاره آبه گودروکه سنگی در ترازوی او گذاشته نشد و علت محرومیت وی از الطاف و عنایات مقام سلطنت و هیئت دولت فرانسه آن بود که در طی مذاکرات، آبه گودروکه تدلیس ها و تلیس ها و دغلبازیهای سیاستمداران را خوب می دانست، محمدرضاییک را متوجه دقایق تزویرها و مردندیها و لفاظی ها و عبارت پردازیهای مغرضانه و کش دار و کلمات دو پهلوی سیاستمداران و بازرگانان فرانسوی می کرد و آهسته مطالب را بدو گوشزد می ساخت. این مطلب را به لوئی چهاردهم خبر داده بودند و لوئی هم او را زیر نظر انداخت و هیچش نداد.

روز ششم سپتامبر خبر فوت خورشید شاه لوئی چهاردهم رسید و محمدرضاییک نامه ای کوتاه ولی مشعر بر تعزیت ذیل به مارکی دوتورسی نوشت:

وزیر اعظم موسی مارکیزی طورسی وکیل سلطنت علیه

عزتلو محبتلو حقیقتلو دوستمز حضور لرینه درون اوزره
خیردعالریدوب با شکر صانع اولسون و یکی مسند حکومتده متمکن اولان
پادشاه خورشید کلاهی، الله تعالی مزید عمرایله معمرایدوب دوشمنلرین
مقهورایده حقا که بوخبر جانکاه دن بر مرتبه بی دماغم که گویا بابام مرحوم
اولمشدر. اما نه چاره. هر دوغن اله چکدر. الحکم الله. چاون غیری چاره
یوقدور. همان سرلر صاغ اولوب یکی پادشاه والجاه کوزنده شیرین اولوب
قدیم دن اولن دوستلوق و عهدی فراموش ایتیموب. هرگونه رجوعکر اول
اشاره ایده سز که اتمامنه سعی اولونه. باقی ایام به کام باد.

محبت

که ترجمه آن چنین است:

دولت با عزت با محبت و با حقیقت. ما به حضورشان دعای خیر
می کنیم. پادشاه خورشید کلاه که بر مسند حکومت متمکن است زنده باشد.
خداوند مزید عمر و زندگی طولانی عطا فرماید و دشمنانش را مقهور سازد.

حقاً ازین خبر جانکاه یک بار چنان بی‌دماغ و افسرده و دل‌آزرده، شدم که گوئی پدرم مرحوم شده. بقای عمر شما باد. عنایت پادشاه و الاجاه از ما قطع نشود و دوستی دیرین و عهد قدیم را فراموش نکنند. هر امری ارجاع فرمایند، در انجام آن کوشش خواهم نمود....

همان روز که سفیر ایران با محبوبه خویش می‌خواست از فرانسه خارج شود، دربار فرانسه اعلام عزاداری نمود. اما مادام روسی، مادر زن محمدرضاییک، پیش‌از دربار فرانسه عزادار بود. دربار فرانسه در مرگ پیرمردی فوت و بیمار خود را عزادار اعلام نموده بود، اما مادام روسی دختر هفده ساله خود را از دست داده بود. زیرا دختر جوانش از خانه گریخته و به دنبال سفیر ایران رفته بود. مادر بیچاره مستقیماً به مارکی دوتورسی مراجعه کرد و مارکی هم به رئیس پلیس شهر روئن نامه نوشته بود. اما به علت هرج و مرج ناشی از مرگ لوئی چهاردهم، نامه‌ای که تورسی به رئیس پلیس نوشته بود در گوشه‌ای افتاد و وقتی نامه به مقصد رسید که محمدرضاییک و زنش از فرانسه خارج شده بودند. در طی دو سه روزی که محمدرضاییک در انتظار رسیدن کشتی در شهر روئن اتراف کرده بود، ماری، دخترک اشراف‌زاده فرانسوی، اجازه یافت که چند دقیقه‌ای از صندوق خارج شود. زیرا شوهر حسود به زن جوانش اجازه نداده بود که به شهر برود. شاید در همین روزها و همین لحظات محدود بود که مردی به نام ژوزف، از مشایعین محمدرضاییک آن دخترک را در کشتی دیده و ملامت کرده بود که چگونه شما که یک مسیحی هستید و با این مرد مسلمان تفاوت سنی زیاد دارید می‌توانید در کشوری دور دست با عادات و سنن و آداب کاملاً متفاوت و اعتقاداتی متناقض با او زندگی کنید.» و آن دخترک جواب داده بود که من همین مرد را که به نظر شما زشت و مسن و بد می‌آید دوست می‌دارم و همراه او به کشورش می‌روم.

سرانجام با هزاران رنج و خطر، محمدرضاییک از کشتی کوچک رودخانه پیم به کشتی بزرگ اقیانوس پیم رسید. با این حال تا کشتی در آبهای فرانسه بود محمدرضاییک صندوق را باز نکرد بلکه آن را بالای سر خود نهاد و قراولی به کنار در گذاشت تا احدی را اجازه ورود ندهد. صندوق مزبور که چند روز زن جوان در آن در میان بیم و امید زندگی کرده بود با تشکی نرم فرش شده و چند سوراخی هم برای تنفس در دیواره آن تعبیه شده بود. سفر طولانی دریا با آن همه حرکت و تلاطم برای زن حامله چندماهه خطرناک بود. لذا در کپنهاک اعضای سفارت از کشتی پیاده شدند و هر یک از دایره جمع به جایی رفتند. محمدرضاییک که اخیراً

صاحب پسری شده بود خواست از طریق خشکی خود را به ایروان برساند اما به علت بی پولی بالاجبار هر چه داشت از اموال و اثاثه فروخت و خرج کرد. در بیرون شهر دانتزیگ هم بیچاره گرفتار دزدان شد و هرچه برایش مانده بود به چنگ دزدان افتاد. وی که دیگر مایملک و هست و نیست خود را از دست داده بود و حتی هدایای لوئی چهاردهم را که بدو داده بود فروخته بود ناگزیر دست به فروش هدایایی زد که پادشاه فرانسه برای پادشاه ایران فرستاده بود. سرانجام در ماه مه سال ۱۷۱۶، یعنی پس از یک سال و هشت ماه در به دری و بی پولی و فرار از دست پلیس و همراه داشتن یک زن جوان فرانسوی هجده ساله که در بین راه وضع حمل کرده بود به ایروان رسید و به محض ورود دریافت که ورق برگشته و پشتیبان وی محمدخان حاکم ایروان از کار برکنار شده و برادرزاده سیزده ساله فتحعلی خان داغستانی صدراعظم به جای وی بر مسند حکومت ایروان نشسته است. محمدرضاییک که هدایای لوئی چهاردهم را نیز حیف و میل کرده بود و خود مجازات این خیانت را می دانست، با خوردن مقداری تریاک به زندگانی خویش پایان داد. زن جوانش که به قدم عشق و وفاداری، از پاریس تا ایروان، با همه گرفتاریها و بدبختیها شوهر خویش را همراهی کرده بود به اصفهان رفت و نامه و بقایای هدایای لوئی چهاردهم «خورشید شاه» را به دربار صفوی رسانید. این زن ظاهراً در ایران به دین اسلام درآمده و با برادر شوهر خود ازدواج کرده است.

هنوز محمدرضاییک به ایران نرسیده، شوالیه آژدوگاردان^۱ بر اساس قرارداد جدید به عنوان نماینده دولت فرانسه به اصفهان رسید. فتحعلی خان داغستانی وی را در قزوین به حضور پذیرفت. ولی ضمن صحبت، از مفاد قرارداد جدید اظهار بی اطلاعی کرد و گفت که محمدرضاییک از حد اختیارات خود پا فراتر نهاده. زیرا او موظف بوده که اجرای همان قرارداد سال ۱۷۰۸ را (قرارداد میشل و دولت ایران) خواستار شود.

در ملاقات دیگر نیز صدراعظم ایران به زیرکی گفت که منتظر کشتیهای فرانسوی است. با این حال سلطان صفوی از گاردان به احترام پذیرایی کرد و خانه‌ای وسیع در اختیار وی گذاشت که دوست نفر می توانستند در آن منزل کنند یا بار دو کشتی را جای دهند.

پس از چندی، اتین پادری که در کپنهاگ به قهر و رنجش از محمدرضاییک جدا شده بود خود را به اصفهان رسانید. پادری از کپنهاگ به فرانسه رفته و مقام کنسولی در شیراز و حق

مذاکره با دولت ایران را در باب مسقط جهت خویش تحصیل کرده بود. پادری با این نظر موافقت داشت که فرانسه برای سرکوبی اعراب غارتگر مسقط به ایران کمک کند و بدین وسیله جای پای محکمی در خلیج فارس به دست آورد. ولی گاردان می‌ترسید که مبادا اعراب ازین قضیه آگاه شوند و به کشتیهای فرانسه آسیب برسانند. از آن گذشته فرانسویان در همان موقع با اعراب مسقط محرمانه کنار آمده و بدانان اطمینان داده بودند که از جانب فرانسه آسوده خاطر باشند. این است قسمتی از نامه یکی از نمایندگان دولت فرانسه به امام مسقط:

امیر والامقام

«ما نامه مورخه شهر رجب شما را دریافت کردیم ... در آن مورد که به فرانسویان مربوط می‌شود، من به شما اطمینان می‌دهم که آنان (فرانسویان) دوست شما هستند. وقتی که کشتیهای ما با کشتیهای شما برخورد کنند، با علایم معمول دوستی و همکاری خود را اعلام می‌نمایند و ما اطمینان داریم که کشتیهای شما نیز درباره ما چنین خواهند کرد و اگر وضع اجازه دهد بنادر شما بر روی کشتیهای ما باز خواهد بود. ما به امپراطور فرانسه حسن نیت شما را اعلام داشته ایم. زیرا وی می‌خواهد که تمام مردم صلح را با ملت‌هایی که باعث خرابی و خسارت نیستند حفظ کنند. درخاتمه هر موقعی که آن مقام عالی به وسیله نامه به ما اعلام کنند، ما با کمال میل در انجام تقاضای شما و ملت شما آماده ایم.»

آن مقام فرانسوی که چنین نامه‌ای به امام مسقط نوشته و «حسن نیت» اعراب غارتگر مسقط را به «امپراطور» اعلام داشته و خود را آماده «انجام تقاضای» خوارج مسقط معرفی کرده بود همین جناب آژردوگاردان شوالیه دوسن کروا (صلیب مقدس) بود که این گونه دو دوزه بازی می‌کرد و یک در دست ایرانیان داشت و دست دیگر در دست غارتگران خلیج فارس. اما پادری با گاردان و ریاکاری و تزویر سیاسی او مخالف بود. این اختلاف نظر سیاسی و رقابت‌های شخصی موجب نفرت و دشمنی علنی بین آن دو گردید. پادری نظریات خود را با فتحعلی خان داغستانی صدراعظم در میان نهاد و این امر گاردان را بیش از پیش خشمگین ساخت و خشم فراوان او وقتی به اوج رسید که پادری خواستار شد که بدو نیز عنوان سفیر و خطاب «مون سنور» داده شود.

پادری خود شرح مذاکراتش را با صدراعظم ایران به دولت فرانسه گزارش داده و در این گزارش تصریح نموده که وی از جانب دولت فرانسه اظهار داشته که دولت متبوع وی تمام پیشنهادهای محمدرضایک را در مورد کمک نظامی ایران برای سرکوبی اعراب مسقط می‌پذیرد به شرط آن که دولت ایران قرارداد جدید را بپذیرد. اعتمادالدوله نیز ظاهراً بدین امر رضا داده ولی بعد به عذر این که پادری اختیارنامه‌ای از دولت متبوع خود در دست ندارد از امضای قرارداد طفره رفت و امضا را موکول به رسیدن اختیارنامه وی نمود.

سرانجام پادری به شیراز رفت و اندکی بعد فتحعلی خان داغستانی هم از کار برکنار و از نعمت بینایی محروم شد و تقریباً احتمال تصویب قرارداد جدید ایران و فرانسه از بین رفت (۱۷۲۰). در تابستان ۱۷۲۱ میلادی هم که کشتیهای فرانسوی به بندر عباس رسیدند باز گاردان علاقه‌ای به استفاده از کشتیهای جنگی فرانسه برای تصویب قرارداد نشان نداد. اما پادری که موقع را برای اتحاد نظامی ایران و فرانسه و بالتیجه به امضا رسانیدن قرارداد مناسب تشخیص داده بود، باز با دربار ایران به مذاکره پرداخت. گاردان بدو نوشت که از مذاکره خودداری کند و به نظر می‌آید که چون با پادری در حالت قهر و اعراض بوده از دیدار و مذاکره با پادری امتناع کرده و کتبا بدو دستور داده است. این امر موجب برخورد شدیدتری بین آن دو گردید. در هر حال پادری در ماه رجب ۱۱۳۴ موفق شد که عهدنامه را به تصویب برساند. ولی چه - سود که در آن روزها محمود افغان اصفهان را در محاصره گرفته و حیات دولت صفوی را به مخاطره انداخته بود. این نکته نیز شایان ذکر است که گاردان به دولت متبوع خود گزارشهایی راجع به خود سری پادری و مذاکرات او با دولت ایران داده بود که در نتیجه شورای نیابت سلطنت پادری را از مقام خود برکنار کرده بود. متتها پیش از رسیدن دستور دولت فرانسه، پادری به ادعای خود توانسته بود قرارداد را به امضای اعتمادالدوله صدراعظم برساند.

پادری و گاردان در ایام محاصره در اصفهان بودند. گزارشهایی که آنان از محاصره شهر و قحط و غلای اصفهان به دولت متبوع خود فرستاده‌اند بسیار جالب توجه است. در ماه ژوئن (شعبان) دولت ایران که برای پرداخت مواجب افراد پادگان شهر دچار مضیقه شده بود از گاردان تقاضای وام کرد. اما گاردان نتوانست کاری انجام دهد. زیرا خودش هم پولی نداشت. همین که گاردان متوجه شد که شاه سلطان حسین قصد دارد خود را به افغانها تسلیم کند

تا جان مردم شهر را نجات دهد، منشی و مترجم خود را به نام ژوزف آپی سالیسمیان^۱ مأمور ساخت که به فرح آباد رود و از محمود بخواهد که جان و مال اتباع فرانسوی و مبلغان مذهبی را تحت حمایت خود قرار دهد. محمود از این که نمایندگان دول اروپایی او را شاه خواندند بسیار شادمان شد و دستور داد که فرانسویان به کار خود ادامه دهند و پرچم فرانسه را برافرازند تا کسی برای آنان ایجاد مزاحمت نکند.

چون افغانها به ژوزف دستور داده بودند که همراه رئیس تشریفات آنان باشد، وی در مجلس ملاقاتی که میان شاه سلطان حسین و محمود افغان روی داد و منجر به کناره گیری شاه سلطان حسین از سلطنت و تفویض تاج و تخت به محمود گردید حضور یافت. گاردان هم سپس به ژوزف پیوست و همراه با سایر فرانسویان برای تقدیم احترامات و عرض تبریک به نزد محمود افغان رفت. ژوزف شرح این ملاقات حزن انگیز را با دقتی عجیب نوشته است.

در مدت محاصره اصفهان، به علت وقفه کامل امر تجارت، آژودوگاردان و برادرش فرانسوا، در زمینه کارهای بازرگانی توفیقی نیافتند. ولی برای حفظ جان و مال فرانسویان و مبلغین مذهبی همچنان در اصفهان باقی ماندند. در سال ۱۷۲۶ یعنی چهار سال بعد از سقوط شاه سلطان حسین گاردان دچار سکنه شد، به طوری که مدتها قادر به حرف زدن نبود و ناگزیر فرانسوا برادرش کارها را انجام می داد و افغانها هم او را قبول داشتند. فرانسوا می خواست برادر خود را به فرانسه ببرد، ولی اشرف افغان از دادن چنین اجازه ای به وی خودداری می کرد. تا این که دولت افغانه به دست طهماسبقلی خان (نادر) فرو ریخت و طهماسب دوم به سلطنت رسید. درین هنگام فرانسوا توانست از شاه جدید امتیازاتی برای فرانسویان کسب کند بدین ترتیب که طبق درخواست وی طهماسب کلیه فرمانهای سلاطین صفوی را درباره حقوق و امتیازات مبلغین کاتولیک تجدید و تنفیذ کرد و خانه ای را که شاه سلطان حسین بدانان داده بود همچنان متعلق به آنان دانست و تمام کشتیهای فرانسوی را در بندرعباس از پرداخت حقوق گمرکی معاف داشت.

فرانسوا گاردان، پس ازین موفقیتهای سیاسی و تجاری از شاه طهماسب اجازه مراجعت به فرانسه یافت و به پاریس برگشت (۱۷۳۰). پنج سال بعد آژودوگاردان درگذشت (۱۷۳۵). پادری هم در ماه اوت سال ۱۷۲۲/۲۹ شوال تا ۲۹ ذی قعدة ۱۱۳۴ بازرنگی تمام از

اصفهان پر آشوب قحطی زده گریخت و در ۲۱ سپتامبر / ۲۲ ذی الحجه ۱۱۳۴ به شیراز رسید و پس از آن که کشیشی فرانسوی به نام ربوفه^۱ را به جای خود تعیین کرد به بندر عباس رفت و یک سال در آنجا بود و سپس به هند رفت و در ۱۷۲۵ به فرانسه بازگشت. اما ربوفه در محاصره شیراز در سال ۱۷۲۴ به دست افغانها کشته شد.

چنین بود روابط دولتی ایران و فرانسه در زمان دولت صفوی که به علت بی تجربگی و غرور و خام طمعی فرانسویان و تردید و احتیاط جن آیزن ایشان در عرصه تجارت با کشورهای دور دست به ناکامی تمام منجر گردید. البته عدم همکاری دولتمردان ایران و کارشکنیهای آنان نیز عامل مؤثری درین ناکامیها بود. این نکته را باید بشکافیم تا حقیقت روشن گردد. ایرانیان در برخورد های نخستین با کمال سادگی و دور از هرگونه شیل و پیل با اروپاییان رو به رو شدند. آنان بکلی از دوز و کلک های سیاسی فرنگیان بی اطلاع بودند. اما وقتی که به تدریج متوجه دورویی و جنایت اروپاییان شدند و معلوم شد که فریب خورده اند، با لطایف الحیل از اجرای مفاد قراردادها خودداری می کردند. چنین است که فرنگیان، دولتمردان ایران بلکه کلیه ایرانیان را مردمانی عهد شکن و دور و ریاکار خوانده اند بدون آنکه به علت این امر اشاره کنند. این شیوه دیرین فرنگیان است که همواره ملل شرقی را به قصور یا تقصیر در انجام عهد و پیمان متهم می کنند ولی هرگز از نادرستیها و دغلبازیهای خود حرفی نمی زنند. در همین قضیه سفارت محمدرضا ییک سفیر ایران که قصدی جز حفظ منافع و آبرو و حیثیت کشور خود نداشته، فرانسویان کتابها و مقاله ها نوشتند و سفیر ساده و ساده لوح ایران را به باد طعن و تمسخر گرفتند و حتی دانشمند متفکری چون منتسکیو او را مردی سخت عجیب و دروغگو و مدعی و دغلباز و نادرست خوانده که چرا هدایای گرانبها برای اعلی حضرت خورشید شاه نیاورده. ولی هیچیک از فرانسویان، من جمله همین فیلسوف نامور، نویسنده کتاب روح القوانين^۲، به تزویر و دروغگوئی و دغلبازی و ریاکاری لویی چهاردهم و درباریان سودجو و وزیران مزدور وی اشاره نکرده اند که در همان لحظه ای که ریاکارانه با سفیر ایران اظهار و داد و اتحاد می کردند و دست او را به نشانه صمیمیت و صفا می فشردند دست دیگرشان در میان دستهای خونین اعراب مسقط بود یعنی همان دزدان غارتگر و خونخواری که نه تنها به جزایر و سواحل خلیج فارس بلکه به کشتیهای اروپایی نیز حمله

می کردند و زن و کودک مسیحی و مسلمان را در زنجیر می کشیدند و به عنوان غلام و کنیز در بازارهای قسطنطنیه و دهلی می فروختند.

همین فرانسویان، هموطنان شریف فیلسوف انسان دوست، جناب متسکیو، با کمال وقاحت و رذالت موجبات تجزیه ایران را فراهم آوردند و برای آن که مبادا دولت عثمانی بر سر ایالات ایران با روسیه درگیر شود و در مقابل دولت اتریش دشمن سیاسی و نظامی فرانسه تضعیف گردد مقدماتی چیدند که روس و عثمانی به هم نزدیک شوند و بی آن که با یکدیگر بجنگند، سرزمینهای ایران را تصاحب کنند. دلالتی محبت را سفیر فرانسه در قسطنطنیه به عهده گرفت. برای آن که وقاحت سیاسی و بی شرمی ذاتی اروپایی سودجوی فرصت طلب را دریابید به مقدمه قرار داد قسطنطنیه توجه فرمائید. این عهدنامه شامل یک مقدمه و شش ماده است که می توان به صورت ذیل تلخیص نمود:

مقدمه: نظر به این که میر محمود پسر میرویس حسین شاه ایران را غافلگیر کرده و اصفهان را متصرف شده و شاه و پسران و خدمتگزارانش را زندانی کرده و انقلاباتی در ایران روی داده، باب عالی مجبور شده قشون بفرستد و هر چه را لازم بداند از ایالات و سرزمینهایی که متعلق به او بود و همچنین گرجستان را که تابع ایران بود تصرف کند و نیز اعلی حضرت تزار سلطان مسکو، دوست باب عالی که با او اتحاد ابدی دارد، به علت اعتشاشات ایران، شهرهای دربند و باکو و سایر نقاط سواحل بحر خزر را تصرف نموده مع ذلک بین قزوین و تبریز مردی به نام طهماسب وجود دارد که خود را پسر شاه حسین می خواند، تزار با او قراردادی بسته و مقرر شده است که شهرهای دربند و باکو که در ایالت شیروان است متعلق به تزار بوده و ایالت گیلان و مازندران و استراباد واقع در کنار دریای خزر نیز به او تسلیم شود، در عوض تزار وعده داده است که با قوای طهماسب برضد میر محمود متجاوز کمک کرده و او را به تخت سلطنت ایران بنشاند، باب عالی نیز وعده کرده است و ساطت کند تا ایالاتی را که متعلق به ایران بوده پس بدهد و برای این کار و مذاکرات آقای مارکی دوبوناک وزیر مقیم اعلی حضرت پادشاه فرانسه در دربار عالی را مأمور مداخله کرده است. بر اثر مداخله او نسبت به مواد زیر بین باب عالی و اعلی حضرت تزار موافقت شد:

ماده ۱- خط سرحدی میان متصرفات عثمانی در روسیه از نقطه‌ای که بیست و دو ساعت راه تا دریند فاصله دارد شروع می‌شود. از علامتی که در این نقطه گذاشته شده این خط به علامت دیگری کشیده می‌شود که در یک ثلث راه از شماخی تا دریای خزر واقع است. از این علامت دوم خط مستقیمی تا محل التقای دو رودخانه کورا و ارس کشیده می‌شود. روس و عثمانی حق خواهند داشت در نزدیکی این نقطه آخر استحکامات نظامی بسازند. ولی باید در ۹ میلی مرز باشد. تعیین خطوط مرزی توسط مأموران دولتی و نماینده دولت فرانسه انجام خواهد گرفت. هر دو کشور می‌توانند در منطقه خود استحکامات نظامی بسازند و پادگان بگذارند. ولی محل استحکامات نباید کمتر از سه ساعت راه تا سرحد باشد.

ماده ۲- شماخی مرکز اقامت حاکم آن قسمت از شیروان خواهد بود که در تصرف عثمانی است ولی دارای استحکامات یا پادگان نخواهد بود. سربازان عثمانی فقط در موقع شورش به آنجا فرستاده خواهند شد.

ماده ۳- مرز عثمانی و ایران از نقطه‌ای که سرحد عثمانی و روسیه به پایان می‌رسد، یعنی از ملتقای کورا و ارس شروع می‌شود. از این نقطه خطی به نقطه دیگر در غرب اردبیل که با این شهر یک ساعت راه فاصله داشته باشد کشیده می‌شود و هر چه در غرب این خط واقع است به عثمانی تعلق می‌گیرد. از نقطه‌ای که در غرب اردبیل واقع است و ازین شهر یک ساعت راه فاصله دارد خط مستقیمی تا همدان و از آنجا تا کرمانشاه کشیده می‌شود.

ماده ۴- تزار در نتیجه عهد نامه‌هایی که با طهماسب بسته است متعهد می‌شود وی را و او دارد که تمام قسمت‌های مذکور در ماده ۳ را به عثمانی بدهد. ولی اگر طهماسب این قرار را نپذیرفت، روس و عثمانی متفقاً زمینهایی را که به او اختصاص داده تصرف خواهند کرد. باقی مانده خاک ایران پس از صلح به هر ایرانی که شایسته سلطنت در آن باشد داده خواهد شد و این شخص اختیار و استقلال کامل خواهد داشت.

ماده ۵- اگر طهماسب بر اثر وساطت تزار، به میل خود ولایات مذکور ماده ۳ را به عثمانی واگذارد، این کشور او را به رسمیت خواهد

شناخت و کمکهای لازم را بدو خواهد نمود. تزار بنا بر عهدنامه‌ای که با طهماسب دارد بدو کمک خواهد رسانید و تعهدات خویش را انجام خواهد داد تا کشور ایران و شهر اصفهان را از جنگ محمود غاصب بیرون آورد. در این صورت اخیر، اگر محمود به عثمانی حمله کند این کشور در طرد او از ایران یاری خواهد نمود. روس و عثمانی بر طبق این عهدنامه سعی خواهند کرد که طهماسب را بر تخت سلطنت ایران بنشانند.

ماده ۶- اگر طهماسب از دادن ولایات مذکور به دولت عثمانی خودداری کند، دولتین روسیه و عثمانی قسمتهای متعلق به خود را متصرف خواهند شد و بعد از آرام کردن مملکت اداره آن را به دست یک ایرانی که کاملاً مستقل خواهد بود می‌سپرند و او را بر تخت می‌نشانند و به اظهارات محمود واقعی نمی‌گذارند و با او قراردادی نمی‌بندند. برای آن که ولایاتی که به عثمانی و روسیه داده شده همیشه در تصرف این دو کشور بماند و ایران نوینی به وجود آید و نیروگیرد، باید در اجرای این عهدنامه دقت نمود تا صلح دائم تأمین گردد.

بعد از تصویب عهدنامه از طرف تزار، اعلیٰ حضرت سلطان نیز آن را تصویب خواهد کرد.»

اما حق تعالی نخواست که چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی باشد. ظهور نادر بدین جنایت سیاسی و وجدانی پایان داد. ترکان عثمانی به نیروی الهی در جنگهای خود با ایران مغلوب شدند و شمشیر دو رویه نادر کار را یک رویه کرد. روسها بر طبق عهدنامه‌های رشت و گنجه سرزمینهای غصب شده از ایران را پس دادند و ترکان عثمانی پس از شکست قارص و مرادته سرانجام عهدنامه زهاب را بازگردن نهادند و خداوند متعال شیشه را در بغل سنگ نگه داشت و ایران، این کشور دیر پا، را در پرتو عنایت و عاطفت خود حفظ نمود ایدون باد.

اهم منابع فصل اول

روابط سیاسی ایران با اسپانیا (پرتغال)

- احسن التواریخ حسن بیگ روملو (فرهنگستان ادب و هنر، انتشارات بابک (تهران) ۱۳۵۷)
- اسناد فارسی و عربی و ترکی (مسئله هر موز در روابط ایران و پرتغال)، دکتر جهانگیر قائم مقامی (انتشارات طهوری (تهران) ۱۳۴۱)
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی (نشر هما، تهران، ۱۳۶۴)
- بحرین و مسائل خلیج فارس، دکتر جهانگیر قائم مقامی (انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۱)
- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، نصرالله فلسفی (تهران، ۱۳۱۶)
- تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، نجفقلی حسام معزی (محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۲۵)
- خلیج فارس، آرنولد ویلسن (ترجمه محمد سعیدی، ۱۳۱۰)
- دریانوردی ایرانیان (۲ جلد)، اسماعیل رائین (چاپ دوم، ۱۳۵۶)
- دن ژوان ایرانی، اروج بیکیات (ترجمه مسعودرجب نیا، تهران، ۱۳۳۸ سن)
- زندگانی شاه عباس اول، پنج جلد، نصرالله فلسفی (دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۴)
- سفرنامه برادران شرلی (ترجمه آوانس خان مساعد السلطنه، تهران، ۱۳۳۰ ق)
- سفرنامه پیترودلاواله (ترجمه شجاع الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸)

- سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نظم الدوله، تهران، ۱۳۳۱ قمری)
- سفرنامه دنگار سیادوسیلو افیگوئروثا (ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳)
- سفرنامه رافائل دومان کشیش (فرانسه)
- سفرنامه سانسون کشیش (ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)
- سفرنامه شاردن (ده جلد) (ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵)
- شاه اسماعیل (با اسناد و مکاتبات)، دکتر عبدالحسین نوائی (بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۷)
- شاه طهماسب (با اسناد و مکاتبات)، دکتر عبدالحسین نوائی (بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۹)
- شاه عباس سه جلد (با اسناد و مکاتبات) دکتر عبدالحسین نوائی (بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶)
- عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان (انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴)
- گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی (ترجمه ژان اوین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)
- مجله روزگار نو، مقاله «جنگ هرموز» (جلد ۴ شماره ۲، ۱۹۴۴)
- مجله یادگار، مقاله عباس اقبال آشتیانی «قسمتی از ماجراهای خلیج فارس» (مقالات مسلسل از شماره ۱/۲ سال چهارم)
- مطالعاتی در باب بحرین، عباس اقبال آشتیانی (تهران، ۱۳۲۸)
- مطلع سعدین، عبدالرزاق سمرقندی (ج ۲) تصحیح پروفیسور محمد شفیع لاهوری (لاهور، ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰)
- مقدمه شارل شفر بر سفرنامه پرافائل دومان (فرانسه)
- یکصد و پنجاه سند تاریخی (مستخرج از مجلات بررسیهای تاریخی)

اهم منابع فصل دوم

(روابط سیاسی ایران با انگلستان)

- اسناد مصور اروپائیان، دکتر غلامعلی همایون (دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵)، دکتر عبدالحسین نوائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۶۰
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵)، دکتر عبدالحسین نوائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳
- انقراض سلسله صفویه، لارنس لاکهارت (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴) ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی، ج ۱ (از مغول تا قاجاریه) مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۴
- تاریخ انگلستان، آندره موروا (ترجمه م. مسعودی، گوتنبرگ، تهران، بی تاریخ)
- تاریخ ایران، سرپرسی سایکس دو جلد (ترجمه محمدتقی فخر داعی، وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۲۳)
- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، نصرالله فلسفی (تهران، ۱۳۱۶)
- تاریخ روابط روس و ایران، محمدعلی جمالزاده، ضمیمه مجله کاوه
- تاریخ سیاسی ایران با دنیا، نجفقلی حسام معزی (محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۲۵)
- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران (از تیمور تا مرگ شاه عباس)، ابوالقاسم طاهری (کتابهای

جیبی + فرانکلین، تهران ۱۳۴۹)

زندگانی شاه عباس اول (پنج جلد) نصرالله فلسفی (دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۴)

سفرنامه استودارت (ترجمه احمد توکلی، فرهنگ ایران زمین، سال ۷ ص ۱۶۵)

سفرنامه برادران شرلی (ترجمه آوانس خان مساعدالسلطنه، تهران، ۱۳۳۰ ق)

خلیج فارس، آرنولد ویلسن (ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۱۰)

دریانوردی ایرانیان (۲ جلد)، اسماعیل رائین (چاپ دوم، ۱۳۵۶)

دن ژوان ایرانی، اروج بیگ (ترجمه مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸)

سفرنامه پترو دلاواله (ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۴۸)

سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نظم‌الدوله، تهران، ۱۳۳۱ ق)

سفرنامه دن گارسیا و سیلوا فیگوئروئا (ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳)

سفرنامه رافائل دومان کشیش فرانسوی (فرانسه)

سفرنامه سانسون کشیش (ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)

سفرنامه شاردن ده جلد (ترجمه محمدرضا عباسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵)

شاه طهماسب (اسناد و مکاتبات) دکتر عبدالحسین نوائی (بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۹)

شاه عباس (سه جلد، اسناد و مکاتبات) دکتر عبدالحسین نوائی (بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶)

عالم‌آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان منشی (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۴)

مجله اطلاعات ماهانه، عباس اقبال، مقاله داستان عشق رابرت شرلی به دختر ایرانی (فروردین

سال ۱۳۲۹)

مجله روزگار نو، ویلیام فوستر، مقاله «قدیمترین شرحی که در باب ایران به زبان انگلیسی

نوشته شده» (شماره ۱ تابستان ۱۹۴۲)

مجله روزگار نو، سرچارلز فاست، مقاله «آغاز مناسبات سیاسی و تجارتي بین ایران و

انگلستان» (ج ۴ ش ۴ سال ۱۹۴۵)

مجله یادگار، عباس اقبال، مقالات مسلسل «قسمتی از ماجراهای خلیج فارس» (از شماره ۲/۱

سال چهارم بعد)

میراث ایران و سیزده تن از مستشرقین (فصل ۱۳) بنگاه ترجمه و نشر کتاب

نسخه خطی مجلس شماره ۵۰۳۲

اهم منابع فصل سوم

(روابط سیاسی ایران با هلند)

- اسناد مصور اروپائیان دکتر غلامعلی همایون (دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵) دکتر عبدالحسین نوائی، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۶۰
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵) دکتر عبدالحسین نوائی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳
- اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ویلم فلور (ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات قوس، تهران، ۱۳۶۷)
- انقراض سلسله صفویه لارنس لارکهارت (ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴)
- اولین سفرای ایران و هلند، دکتر ویلم فلور (انتشارات طه‌پوری ۱۳۵۶، ترجمه داریوش مجلسی، حسین ابوترابیان)
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی ج ۱ (نشر هما، تهران، ۱۳۶۴)
- برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ویلم فلور (ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات توس، ۱۳۶۵)
- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، نصرالله فلسفی (تهران ۱۳۱۶)

- دریانوردی ایرانیان (۲ جلد)، اسماعیل رابین (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶)
- خلیج فارس، آرنولد ویلسن (ترجمه محمد سعیدی ۱۳۱۰)
- زندگانی شاه عباس، نصرالله فلسفی (دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۴)
- سفرنامه آدام اولتاریوس (ترجمه احمد بهپور، انتشارات ابتکار، تهران، ۱۳۶۳)
- سفرنامه اسمیت (ضمیمه «اولین سفرای ایران و هلند»)
- سفرنامه برادران شرلی (ترجمه آوانس خان مساعدالسلطنه، سال ۱۳۳۰ قمری)
- سفرنامه پیترودلاواله (ترجمه شعاع الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب) تهران ۱۳۴۸)
- سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نظم الدوله، تهران، ۱۳۳۱ قمری)
- سفرنامه دن گارسیا دوسیلو افیگوئروئا (ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳)
- سفرنامه سانسون کشیش (ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)
- سفرنامه شاردن (ده جلد) ترجمه محمدبوی عباسی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵)
- عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی ترکمان (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۴)
- فارس نامه ناصری، حاجی میرزا حسن فسائی (چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۴، چاپ سریبی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷)، چاپ سریبی، به تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی (امیر کبیر، ۱۳۶۸)
- مجله بررسیهای تاریخی، دکتر خانبابا بیانی مقاله «روابط ایران و هلند»، سال ۵ شماره ۶
- مقدمه شارل شفر بر سفرنامه رافائل دومان (فرانسه)
- نسخه خطی مجلس به شماره ۲۵۰۶
- یکصد و پنجاه سند تاریخی (مستخرج از مجلات بررسیهای تاریخی)

اهم منابع فصل چهارم

(روابط سیاسی ایران و آلمان)

- اسناد مصور اروپائیان، دکتر غلامعلی همایون (دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)
- ایترپرسیکوم، تکتاندر فن دریابل (ترجمه محمود تفضلی، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۱)
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی ج ۱ (نشر هما، تهران، ۱۳۶۴)
- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، نصرالله فلسفی، تهران، ۱۳۱۶)
- در دربار شاهنشاهان ایران، انگلبرت کمپفر (ترجمه کیکاوس جهاننداری، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰)
- دن ژوان ایرانی، اروج بیگ (ترجمه مسعودرجب‌نیا، بنگاه نشر و ترجمه کتاب ۱۳۳۸)
- سفرنامه آدام اولتاریوس (ترجمه احمد بهپور انتشارات ابتکار، تهران ۱۳۶۰)
- سفرنامه برادران شرلی (ترجمه آوانس خان مساعدالسطنه، تهران، ۱۳۳۰ قمری)
- سفرنامه پیترودلاواله (ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸)
- سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نظم‌الدوله، تهران، ۱۳۳۱)
- سفرنامه سانسون کشیش (ترجمه تقی تفضیلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)
- سفرنامه ماندلسلو (ترجمه فرانسه از دو ویکفور ۱۶۷۹)
- قدیمترین روابط ایران و روس، جمال‌زاده (ضمیمه دوره دوم مجله کاوه در آلمان)
- مجله کاوه، سید محمدعلی جمال‌زاده، مقاله «قدیمترین روابط سیاسی بین ایران و آلمان» سال

دوم شماره ۷

مجله هنر و مردم، امیر اشرف آریان پور، مقاله «پانصدسال روابط ایران و آلمان» شماره های

۱۴۷/۱۴۶

مقدمه شارل شفر بر سفرنامه پرافاتل دومان (فرانسه)

مقدمه والتر هیتز بر سفرنامه انگلبرت کمپفر (ترجمه کیکاوس جهانگیری، انجمن آثار ملی،

(۱۳۵۰)

یکصد و پنجاه سند تاریخی (مستخرج از مجلات بررسی های تاریخی)

اهم منابع فصل پنجم

(روابط سیاسی ایران با روسیه)

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵)، دکتر عبدالحسین نوائی، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۶۰

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵)، دکتر عبدالحسین نوائی (مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳)

انقراض صفویه، لارنس لاکهارت (ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴)

ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی ج ۱ (نشر هما، تهران، ۱۳۶۴)

تاریخ روابط روس و ایران، محمدعلی جمالزاده (ضمیمه مجله کاهوه دوره دوم)

تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، نجفقلی حسام معزی (محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۲۵)

تاریخ روسیه بریان شانی توف (فرانسه) و (ترجمه آن از دکتر خانیابا بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲)

تاریخ روسیه، کنل والتر (ترجمه نجفقلی حسام معزی، کتاب فروشی حافظ، تهران، ۱۳۶۳)

خاندان رمانف ها، میشل دوسن پیر (جلد اول ترجمه محمدعلی معیری، مجلدات ۳/۲ ترجمه

عیسی بهنام، دانشگاه تهران ۱۳۵۶)

زندگانی شاه عباس اول (جلد ۵) نصرالله فلسفی دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۴)

- سفرنامه پیترو دلاواله (ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸)
- سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نوری نظم‌الدوله، تهران، ۱۳۳۱ ق)
- سفرنامه دن‌گارسا و سیلوفیگوئروثا (ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳)
- سفرنامه شاردن (ده جلد)، ترجمه محمدلو عباسی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵)
- سفرنامه کاتف با مقدمه خانم کوزنتسوا و ترجمه محمدصادق همایون فرد (انتشارات کتابخانه ملی، ۱۳۵۶)
- سفرنامه هانوی انگلیسی (ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران)
- عباسنامه محمدظاهر قزوینی (به تصحیح ابراهیم و دهگان، اراک،)
- عالم آرای عباسی، اسکندریک منشی ترکمان (امیرکبیر، چاپ سربی، ۱۳۳۴)
- سیاستهای استعماری در روسیه، انگلستان، فرانسه در ایران، دکتر احمد تاج‌بخش (انتشارات اقبال، تهران)

اهم منابع فصل ششم

روابط سیاسی ایران و فرانسه

- اسناد مصور اروپائیان دکتر غلامعلی همایون (دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵) دکتر عبدالحسین نوائی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳)
- انقراض صفویه، لاونس لاکهارت (ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴)
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوائی، ج ۱ (نشرهما، تهران، ۱۳۶۴)
- سفرنامه پیترو دلاواله (ترجمه شعاع الدین شفا (بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸)
- سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب خان نظم الدوله، تهران، ۱۳۳۱ ق)
- سفرنامه رافائل دومان (فرانسه) = وضع ایران در سال ۱۶۶۰
- سفرنامه سانسون کشیش (ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)
- سفرنامه شاردن (ده جلد) ترجمه محمد عباسی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵)
- سفر اروپائیان به ایران، خانم شیانی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳)
- مجله بررسیهای تاریخی، دکتر احمد تاجبخش، مقاله «مطالبی چند درباره سفارت محمد رضا یک» بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه سال ۹ شماره ۲
- مجله هنر و مردم، پی یرمارتینو، مقاله «شرق در ادبیات قرون ۱۷/۱۸ ترجمه جلال ستاری

(شماره ۱۵۹/۱۶۰)

مجله یادگار، عباس اقبال، مقاله «اولین دوربین نجومی در ایران» سال دوم شماره ۱۰
مقدمه شارل شفر (بر کتاب رافائل دومان)

محمد رضاییک سفیر ایران (ترجمه‌ای به تلخیص از کتاب موريس هربت، به قلم عبدالحسين
وجدانی چاپ اول ۱۳۰۰) انتشارات گزارش، چاپ دوم، ۱۳۶۲

محمد رضاییک در پاریس (اقتباس از کتاب موريس اربت (!) نگارش حسين انصاری، تهران،

۱۳۲۴

نمایه عام

- آپی سالیمن، ژوزف: ۲۸۹
- آخرین انقلاب ایران (کتاب): ۲۶۳
- آدولف، گوستاو (پادشاه سوئد): ۲۰۹
- آدئوداتو: ۲۷
- آذربایجان: ۶، ۲۲، ۱۹۸، ۲۷۳
- آران خونز: ۲۸
- آرخانگلکسک: ۶۸
- آرمادا (کشتی): ۹۰
- آرنولد: ۵۷
- آزه و دو (نایب السلطنه هند): ۳۰
- آستراخان / حاجی طرخان / سقین: ۴۸
- ۱۷۴ ← حاجی طرخان
- آسیا: ۱۱۰، ۱۱۷
- آسیای صغیر: ۱، ۹، ۲۶۶
- آسیایی: ۴۵، ۱۰۱، ۱۴۵
- آق اردو ← آق اوردا
- آقا محمدخان قاجار: ۱۸۵
- آق اوردا: ۱۸۳
- آق قویونلوین: ۶۳
- آکسفورد / آکسفورد (دانشگاه): ۵۶، ۷۲
- ۸۹
- آگلاستس، گئورگ: ۱۶۳
- آلبوکرک، آلفونسو: ۶ - ۱۲ ← البوکرک، آلفونسو
- آلبوکرک، پرود: ۱۲
- آلبوکرک، ماتیاس (نایب السلطنه هند): ۱۸
- آلتون اردو: ۱۸۳
- آل عثمان (دولت): ۵۱، ۶۴
- آلمان: ۶۸، ۷۲، ۷۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۴
- ۲۲۹
- آلمانی / آلمانها / آلمانیها: ۸۴، ۱۵۰
- ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵-۱۷۷
- ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۶۸
- آمبیین (فاجعه): ۱۱۷
- آمستردام: ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۸۰
- آقا (نشان): ۲۵۷
- آناستازیا رومانونا: ۲۰۵
- آناطولی: ۵۱، ۱۲۷
- آنتوان / آنتونی شرلی (سر): ۱۹

- ۵۸-۶۶، ۶۷ ← شرلی، سرآنتونی
 آنتونی جن کین سونی: ۱۸۶
 ← جن کین سون، آنتونی
 آنتونیو ده گوده / آنتونیو دو گوئه آ (کشیش):
 ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰ ← دو گوئه آ
 آنجلو: ۵۶ - ۵۸
 آنکارا: ۲۶۹ ← آنقره
 آورامف / آوراموف (کنسول روسیه):
 ۲۳۳، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۲ - ۲۴۴
 آیرس دوسالدها: ۲۴، ۲۵
 * * *
 ابراهیم (حاجی): ۲۴۵
 ابراهیم بیک: ۲۶۴ ← لابلوله لوگوز
 ایریشم (تجارت): ۲۷، ۲۸
 ایریشم شاهی: ۲۹
 ابن بطوطه طنجی: ۵
 ابن ماجد: ۳ ← شهاب الدین احمد بن ماجد
 ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی: ۲۱۷
 ابوالغازی خان (والی اورگنج): ۲۱۹
 ابوالمظفر سیف الدین ابانصر: ۷
 ابوسعید گورکانی (سلطان): ۵۰
 ابهر: ۲۱۵
 اتریش: ۲۹۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۹۱
 اتریشیا: ۲۲۹
 اتلام، پیتز: ۱۵۱، ۱۵۲
 اچمیادزین: ۲۱۵، ۲۷۴
 احسن التواریخ روملو: ۱۵، ۶۳
 احمد ثالث (سلطان عثمانی): ۲۳۸
 احمدخان (سید): ۱۸۴
 ادواردز، آرتور: ۵۱ - ۵۴
 ادوارد کاناک: ۲۶ ← کاناک، ادوارد
 ارامنه: ۸۵، ۸۹، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۷،
 ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۶۸ ← ارمنی
 ارامنه جلفای اصفهان: ۱۲۱، ۱۴۱، ۲۶۸
 ارامنه کاتولیک: ۲۶۸
 اران: ۱۸۹
 اردبیل: ۱۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴ - ۱۷۶،
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۹۲
 اردوی زرین: ۱۸۳، ۱۸۴
 اردوی کبود ← گوگ اردو
 ارزروم: ۲۱۵
 ارزنجان: ۲۱۵
 اُرس: ۲۱۷ ← روس
 ارس (رود): ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۲۸
 ۲۴۶، ۲۹۲
 ارس (ماوراء): ۲۳۷
 ارل اف انگلیسی: ۷۸
 ارل کلیولند: ۸۰، ۸۱
 ارمنستان: ۱۰، ۲۵، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۹
 ۲۳۰، ۲۶۹
 ارمنی / ارمنیان: ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۴۲، ۷۳،
 ۱۲۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۶۷ - ۲۶۹
 ۲۷۴، ۲۷۵ ← ارامنه
 اروازاریسو، ژوزف (نماینده مذهبی
 پرتغال): ۱۷۲
 اروپا: ۱، ۲، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۷ - ۲۹، ۳۴

- استانبول / استامبول / استنبول: ۶۱، ۸۹، ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۵ - ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۶۱، ۲۶۳
- استرآباد: ۴۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۹۱
- استراخان / هسترخان: ۱۶۳ ← هسترخان
استرامادور: ۲۱۲
- استفان (مترجم سفیر روسیه): ۲۰۱
- استنکارازین (فرمانده قزاقان): ۲۲۲
- استیل، ریچارد: ۹۱، ۹۳
- اسکاتلند / اسکاتلندی: ۷۰، ۹۶
- اسکاسیا / اسکاسیه: ۹۶، ۱۰۴ ← اسکاتلند
- اسکس (کنت): ۵۶، ۵۷
- اسکندر (حاج): ۱۹۸، ۱۹۹
- اسکندریک منشی: ۲۱۴
- اسکندرون: ۵۷، ۲۷۶
- اسکوتاری: ۲۷۶
- اسلام / اسلامی: ۴۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۵، ۲۲۷، ۲۸۰، ۲۸۶
- اسماعیل بیگ (نماینده طهماسب دوم): ۲۳۸، ۲۴۳
- اسماعیل بیگ اعتمادالدوله: ۲۳۹
- اسماعیل ثانی (شاه): ۵۴
- اسماعیل خان: ۷۳
- اسماعیل میرزا: ۱۹۲
- اسماعیل صفوی اول (شاه): ۷ - ۱۳، ۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷ - ۱۵۹، ۱۶۱
- اروپای غربی: ۲۰۴
- اروپائی / اروپائیان: ۱، ۶، ۱۷، ۱۹، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۶۶ - ۶۹، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۶۱ - ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۹ - ۲۹۱
- اروج بیگ: ۷۰، ۷۱
- اروس: ۲۱۸، ۲۱۹ ← روس
- اری سیرا، دم لوئیس دومنه شش کنت دا
(نایب السلطنه پرتغال): ۴۳
- ازبک / ازبکان: ۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱
← اوزبکان
- اسپانی / اسپانیا: ۲، ۱۶ - ۲۱، ۲۳ - ۳۵، ۳۹، ۵۶، ۶۹ - ۷۲، ۷۴، ۷۶ - ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۷۴
- اسپانیائی / اسپانیائی ها / اسپانیولی: ۲، ۳، ۱۶، ۳۰ - ۳۲، ۴۵، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۷
- اسپانیائیهای آسیا: ۲۶۴ ← ترکهای عثمانی
- اسپک، یان: ۱۴۲
- استاد شیخی توپچی: ۶۳

- اسمیت، یان (سفیر هلند): ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹ - ۱۴۲
- اسیر (ناحیه): ۲۱
- اشتادلر، رودلف: ۱۷۷
- اشرف افغان: ۱۱۲، ۱۵۱، ۲۴۴، ۲۸۹
- اشرف / اشرف البلاد / بهشهر: ۸۲، ۹۰، ۱۳۰ ← بهشهر
- اشرله بن: ۱۷۳
- اشکور: ۲۴۶
- اصفهان: ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۰، ۵۵، ۶۲ - ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹ - ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۲ - ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰ - ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۶ - ۲۶۸، ۲۷۱ - ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۱
- اعتمادالدوله / فتحعلی خان داغستانی: ۲۳۲ ← فتحعلی خان داغستانی
- اعتمادالدوله، شاهقلی خان اعتمادالدوله (صدر اعظم ایران): ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۸
- اعراب: ۴، ۸، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۸۵، ۱۱۲، ۱۵۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۷
- اعراب مسقط: ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۰
- افغانه / افغانی / افغانها / افغانان: ۴۳، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۲
- افریقا: ۲، ۳، ۱۳، ۵۴، ۷۰، ۷۶، ۸۷، ۹۰، ۱۵۸، ۱۷۱
- افغانستان: ۳۹
- اقبال آشتیانی، عباس: ۴
- اقیانوس هند: ۱، ۲، ۵، ۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۵۴، ۹۱
- اگوستن (فرقه): ۲۷۳
- البرز (کوه): ۸۳
- البوکرک، الفونسو: ۴ ← آلبوکرک
- آلفونسو
- الینگ: ۱۵۰
- الکاک، تامس: ۵۱
- الکتور: ۱۶۶
- الکساندر (کشیش اعظم اجمیادزین): ۲۷۴
- الکسی (نزار روسیه): ۲۲۱
- الکسیس دومترس (اسقف): ۲۲
- الکوک، توماس: ۵۴
- المیداء، فرانسیسکود: ۴، ۹
- الله ویردی خان (حکمران فارس): ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۶۳
- الله یارخان: ۲۶
- الی دریشوف: ۲۰۲
- الیزابت اول (ملکه انگلستان): ۴۶، ۴۸

۴۸، ۵۱ - ۵۶، ۵۴ - ۵۸، ۶۱، ۶۳

۹۰، ۶۴

۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴ - ۷۶، ۷۹

اماسیه: ۲۱۵

۸۳ - ۸۵، ۸۷، ۸۹ - ۹۵، ۹۷، ۱۰۱

امامقلی بیگ پاکیزه قورچی ترکمان: ۲۵

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵

۱۲۳ - ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۹ - ۱۴۲

امامقلی خان (حکمران فارس و پسر الله

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۹۶، ۲۲۲، ۲۶۱

ویردی خان): ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸

۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳ - ۲۷۵

۳۹، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۹

اوربن هشتم (پاپ): ۸۹

امامقلی سلطان (سفیر ایران): ۱۷۴

اورداد: ۱۸۳

امریکا / امریک: ۲، ۵۶، ۱۲۸، ۱۴۵

اورشل، نیکلاژاکب: ۱۷۲

امریکای جنوبی: ۱۵۸

اورلثان: ۲۶۴

امریکو و سپوس: ۲

اوری، اسرائیل (سفیر پطر به ایران): ۲۲۹

امیدنیک (دماغه): ۲، ۳، ۷۰، ۷۶، ۱۱۴

۲۳۰

۱۷۱

اوزبک (نام شخص): ۲۸۰

امیر المؤمنین (ع): ۶۰

اوزبک / اوزبکان / اوزبک‌ها: ۶۳، ۱۸۷

امیر علی بیگ (سفیر ایران): ۲۰۸

۱۹۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۳ - ازیبک

امیره دباح: ۶۳

اوزبکان فرنگستان: ۲۲۰، ۲۲۴

انترمونی، جان بل اف: ۲۳۲

اوزبکستان: ۱۷۶

انجمن کاتولیکها: ۲۶۸

اوزون حسن آق قویونلو: ۵۰، ۱۸۴

انقره: ۲۷۰ - آنقره - آنکارا

اوسمی: ۲۵۸

انگلیترا: ۹۶، ۱۰۴ - انگلیس

اوگیج: ۲۰۶

انگلیس / انگلستان: ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵

اولتاریوس، آدام: ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵ - ۱۸۱

۲۸، ۳۳، ۳۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶

اولنده / هلند: ۱۳۱ - هلند

۵۸، ۶۴، ۷۰، ۷۴ - ۷۹، ۸۲، ۸۴ - ۱۰۹

اولون، پیدودوسن: ۲۶۸، ۲۶۹

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱

ایانف: ۱۸۸

۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۷۳، ۲۲۹

ایک خان شیانی: ۱۸۴

۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۵

ایتالیا / ایتالیائی‌ها: ۵، ۱۷، ۲۶، ۳۱، ۳۵

انگلیسی / انگلیسیها / انگلیسیان: ۱۸، ۱۹

۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۱۰۲

۲۶، ۲۸، ۳۳ - ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶

- ۲۹۳
ایرلند: ۱۰۵، ۹۶
ایرن (همر فتودور): ۲۰۳
ایروان: ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۳ - ۲۷۱
ایزابل (ملکه اسپانیا): ۲
ایشیک آغاسی باشی: ۱۳۸، ۲۲۵
اینگلی ترا: ۵۲ ← انگلستان
ایوان (پسر ایوان چهارم): ۲۰۵
ایوان دوم: ۲۱۱
ایوان سوم: ۱۸۳ - ۱۸۵
ایوان کبیر: ۱۸۶ ← ایوان مخوف
ایوان مخوف / ایوان چهارم: ۴۵، ۴۶
۴۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۵ - ۲۰۷
ایوانوونا، آنا: ۲۵۰
ایوانوویچ، فتودور (تزار روسیه): ۲۱۳
۲۱۸

بابا، پائولو: ۱۲۴
باب عالی: ۱۹۸، ۲۳۵ - ۲۳۷، ۲۵۹
۲۶۷، ۲۷۶، ۲۹۱
بابل / بغداد: ۱۳۹ ← بغداد
باپتista، جونا: ۱۷
باتاویا: ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰
۱۳۳-۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱
باتو: ۱۸۳
باراتینسکی / ایوان وروتینسکی: ۲۱۳
بارتلمی دیاز: ۳، ۲
- ۲۲۹، ۲۱۲، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰
ایتالیائیان آسیا: ۲۱۶ ← اعراب
ایترپرسیکوم (کتاب): ۱۶۴
ایران: ۱، ۴، ۵، ۷، ۹ - ۱۴، ۱۶ - ۳۰، ۳۳ - ۳۷، ۳۹ - ۴۶، ۴۳ - ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲ - ۷۹، ۸۱ - ۹۰، ۹۲ - ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۰ - ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷ - ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳ - ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷ - ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷ - ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۴ - ۱۹۸، ۲۰۲ - ۲۰۵، ۲۰۷ - ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷ - ۲۲۳، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۲۹ - ۲۳۳، ۲۳۶ - ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۵، ۲۷۷ - ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸ - ۲۹۰، ۲۹۳
ایرانی / ایرانیان / ایرانیها: ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۶ - ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۹ - ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۴ - ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴ - ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹ - ۲۰۰، ۲۱۵ - ۲۱۷، ۲۲۰ - ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲

- بارسلون: ۷۰
بارکر، تامس: ۱۰۲
باریاتینسکی، پرنس پتروویچ: ۲۱۰
بازار قزوین: ۶۰
باسکاکوف (افسر روسی): ۲۳۷
باش آچوق: ۲۱۹
بافن، ویلیام: ۳۷
باکو: ۱۸۷، ۴۸ - ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۱
بالبی، جوناس: ۱۵۹ - ۱۶۲
بالبی، یوحنا (سفیر شارلکن به ایران): ۴۹
← بالبی، جوناس
بالتازار: ۱۳
بالتیک (دریا): ۱۶۹، ۲۲۷
بالکان (شبه جزیره): ۱۱۶، ۱۲۷
بالتار (جزایر): ۱۵۷
بانایستر، توماس: ۵۴
بایزید ثانی (پادشاه عثمانی): ۴۸، ۵۰
بحر احمر: ۷۷
بحرین: ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۳-۲۵، ۲۷، ۳۳-۳۵، ۳۹، ۵۵، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۱۱۲، ۱۵۱
بخارا: ۴۶
برمه: ۶
بروسه: ۲۷۶
بروگمان، اتو: ۱۷۱ - ۱۷۳، ۱۷۷-۱۷۹
بریتانیا: ۲۸، ۳۴، ۷۹، ۱۰۱، ۱۴۵
بریخوف، یوحنا: ۲۱۰
بست، تامس: ۹۲
بستان قلی بیگ: ۲۴
بصره، ۱۳، ۱۴، ۴۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۶۶
بغداد / عراق عرب: ۳۹، ۵۵، ۸۶، ۹۰، ۱۳۹، ۱۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸
بلاک، نیکلا (فرمانده نیروی دریائی هلند): ۱۴۵
بلشوردوس انجوس: ۲۵ - ۲۸
بلوچ (طایفه): ۴۱
بلوچستان: ۴
بلیک (فرمانده ناوگان انگلیسی): ۱۴۵
بملیانوف (منشی هیأت روسی): ۲۰۲
بندر: ۱۹۶
بندریگ: ۲۶۶
بندرعباس / بندرعباسی / بندر جرون / گمبرون: ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۷۶، ۸۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰ ← جرون
بندر گمبرون / بندرعباس / بندرعباسی: ۲۶۵ ← بندرعباس
بندعلی (دهکده): ۲۶۵
بنگاله / بنگالی: ۳، ۶، ۷، ۱۲۱
بنیادیگ: ۷۰، ۷۱
بوخاروف، الکسی: ۲۰۸
بوداق بیگ: ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷

- بور، کریستوفر: ۵۴
 بورگز (کاردینال): ۷۴
 بوشهر: ۱۵۳، ۱۵۲، ۹۱
 بولونی: ۱۶۱
 بوناک، مارکی دو: ۲۹۱
 به بر: ۲۶۳، ۲۶۵
 بهشهر: ۸۲، ۱۳۰ ← اشرف
 بیت الله الحرام: ۲۷۶
 بیجانگر: ۵، ۶ ← هند
 بیرام خان: ۵۰
 بیزانس: ۱، ۱۸۴
 بیگو: ۶
 بین النهرین: ۱۴۱

 پادری، اتین (مترجم): ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱
 ۲۸۸، ۲۸۶
 پاریسیان: ۴۶
 پاریس: ۱۳۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۷
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۹
 پالاتن (کنت): ۷۳ ← شرلی، رابرت
 پاول (کاپیتن): ۵۷
 پائولو، پیتر و (اسقف انقره): ۲۷۰
 پائولی، سزار: ۲۶۹
 پتی ← دولاکروا
 پتی (پدر دولاکروا): ۲۶۶
 پتی، ماری کلود: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴
 پراگ: ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹
 ۱۷۰
 پرتسموت (بندر): ۷۹
 پرتغال: ۲ - ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴
 ۱۶-۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰
 ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹-۴۳، ۵۴، ۷۶، ۷۸
 ۱۰۲ - ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۷۲
 پرتغالی / پرتغالیان / پرتغالیها: ۱-۴
 ۶-۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶ - ۲۱، ۲۳
 ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۳ - ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵
 ۴۶، ۵۳ - ۵۵، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶
 ۹۲، ۹۳، ۱۰۲ - ۱۰۴، ۱۱۰
 ۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱
 ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۹۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹
 ۲۷۳
 پرتگال: ۹۵، ۱۳۱ ← پرتغال
 پروت، جان: ۵۷
 پرودون، اودریک دو: ۵
 پروس: ۱۵۰
 پردونس: ۲۶۷
 پری، جان (ناخدا): ۲۲۹
 پری خان خانم: ۵۴
 پسوا، شوالیه بالتازار: ۱۲ ← بالتازار
 پطر اول: ۲۵۷ ← پطر کبیر
 پطر دوم: ۲۴۵
 پطرس مارونی، فرر: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
 ۱۵۹
 پطر کبیر: ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۶-۲۲۹
 ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۹
 پکن: ۶ ← خان بالغ

پل پنجم (پاپ): ۷۳

تجارخانه انگلیسیان: ۹۲

پلومتری، لیونل: ۵۴

ترامبله، لوکلرک دو: ۲۶۲

پولو، مارکو: ۵

ترانسیلوانیا: ۱۶۳

پوندیشری: ۲۶۹

ترجمه تاریخ تیمور / ظفرنامه (کتاب):

پیرس، گاسپار: ۱۱

۲۶۷ ← ظفرنامه

پیرقلی: ۲۰۵، ۲۰۴

ترجمه لاتینی گلستان (کتاب): ۱۸۰

پیرنه: ۷۰

ترزیا (همسر رابرت شرلی): ۷۷، ۷۵، ۷۳

پیترودلاواله: ۲۶ ← دلاواله

۸۹ ← سامسونیا

پدروکوتین هو (فرمانده پرتغال): ۲۱

ترک / ترکان / ترکها / ترکی: ۳۵، ۱۴، ۹

پیری پاشا: ۱۴

۵۱، ۶۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۶۰

پیکه، فرانسوا: ۲۶۸، ۲۶۷

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸-۱۸۰

۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵

تاتار / تاتارها / تاتاری: ۸۵، ۱۸۴، ۱۸۶

۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۸

۱۹۰، ۲۳۳

۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۶

تاریخ ایران (کتاب): ۸۴

ترک (رود): ۱۹۴

تاریخ روابط سیاسی و تجارتی بین روسیه

ترک (شهر): ۲۰۳

مسکوی و ایران در دوران

ترکان عثمانی: ۱، ۹، ۱۱، ۱۳-۱۷، ۲۲

فتودورایوانویچ (کتاب): ۲۰۱

۲۳، ۲۵-۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۵

تاریخ صفویه (کتاب): ۲۱۷

۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۳-۶۵، ۷۲-۷۴، ۷۶

تاریخ عالم آرای عباسی (کتاب): ۲۱۴

۷۷، ۸۵، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۵

تاریخ مغول (کتاب): ۴

۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰

تاریخ و صاف (کتاب): ۴

۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹

تاریخی به فارسی درباره لوثی چهاردهم به

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۷

استادسکه‌ها: ۲۶۷

۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۹۳

تاوریته، ژان: ۲۶۶، ۲۶۲

ترکان مسیحی: ۱۹

تبریز: ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۲۶، ۵۲، ۵۵، ۱۱۱

ترکستان: ۶، ۲۰۸

۱۵۶، ۱۶۳ - ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۵

ترکمان: ۱۸۴

۱۹۸، ۲۳۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۱

ترکی (ایالت): ۲۰۳

- تزار روسیه (عنوان): ۱۸۴، ۱۹، ۱۸۶-۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۰۶
- تفضلی، محمود: ۱۵
- تفلیس: ۲۱۰
- تفنگچی: ۲۱
- تفنگچیان روملو: ۶۳
- تکشاندرفن دریابل: ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷
- تمر / دمار (کپتان): ۷
- تمرخان شوره: ۲۳۶
- تمیشان: ۲۴۶
- تناصری: ۶
- تنکابن: ۲۴۶، ۲۴۷
- توینگیان: ۱۷۵
- توران شاه: ۷، ۹۰، ۱۱
- تورسی، مارکی دو: ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵
- توره کامل (سفیر گیلان): ۱۹۴
- توفیاکین (شاهزاده): ۲۰۲، ۲۰۳
- توقات: ۲۱۵
- تولدو (طلیطله): ۱۵۷، ۱۵۹
- تونس: ۱۲۷، ۲۷۴
- تویومنکا (رود): ۲۰۳
- تهمورس بیک (سفیر ایران به گوا): ۴۳
- تهمورث گرجی: ۲۱۸
- تهنو: ۲۶۶
- تیچانوف، میخائیل سلی تیش: ۲۰۸
- تیمز (رود): ۵۷
- جاسک (بندر): ۳۶، ۳۸، ۹۱-۹۴
- جانسون، ریچارد: ۵۴
- جاوه: ۳، ۶
- جده: ۶
- جرون / بندرعباس: ۲۱، ۲۴، ۳۵-۳۷، ۳۹، ۱۰۴ ← بندرعباس
- جرون: ۶ ← هرموز
- جلال الدین محمد یزدی (منجم مخصوص شاه عباس): ۱۷۰
- جلفا: ۱۲۱
- جلفار / رأس الخیمه: ۳، ۳۶، ۳۷
- جلفای اصفهان: ۱۴۱
- جن کین سون، آتونی: ۴۵-۵۱، ۱۷۱
- جنگرودی، آقاحسن: ۲۱۸
- جنوا (بندر): ۷۰
- جوانو، فری (کشیش): ۹
- جوجی: ۱۸۳
- جهان نما (قصر): ۲۲۲
- جیمز (کشتی): ۹۴
- جیمز اول (پادشاه انگلستان): ۵۷، ۷۳-۷۹، ۸۱، ۸۶، ۹۲، ۹۴
- جیمز دوم (پادشاه انگلستان): ۱۱۱
- چارلز اول (پادشاه انگلستان): ۷۹، ۸۱
- چانسلر، ریشارد: ۴۵
- چاوشلو (طایفه): ۱۹۸

- چپمن، لورنس: ۵۴
 چچن: ۲۰۳
 چراغ کشان (فرقه): ۵۰
 چرکاسکی (پرنس): ۲۳۳
 چرکس / چرکسها: ۷۳، ۱۸۶، ۲۱۶
 ۲۳۱، ۲۱۹
 چغال اوغلی (سردار عثمانی): ۲۶
 چنگیز: ۱۸۳
 چنگیزی (خاندان): ۱۸۴
 چی، ریچارد: ۵۴
 چین: ۳، ۵، ۶، ۴۶، ۱۱۶
 چین، ریچارد: ۵۱
 چیوسکی، واسیلی انوانوویچ: ۲۰۶-۲۰۸

 حاجی طرخان / آسترخان / هسترخان: ۴۸، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۰
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶
 حافظ احمد پاشا (سردار عثمانی): ۱۱۶
 حاویة الاختصار فی علم البحار: ۳
 حبش: ۶
 حسام الدین وزیر (خواجه): ۱۸۶، ۱۸۹
 ۱۹۴
 حسن بیگ (تاجر): ۱۲۹، ۱۳۳
 حسین صفوی (شاه سلطان حسین): ۴۰، ۴۳، ۱۴۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲
 ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۴
 ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۱
 حسینعلی بیگ بیات: ۱۹-۲۱، ۲۴
 ۶۵-۷۱، ۱۶۲، ۱۸۸
 حسین کیا: ۵۰
 حقوردی: ۱۷۴، ۱۸۰
 حلب: ۳۳، ۵۲، ۸۹، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۶
 ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱
 حما / سوریه: ۱۶۱ ← سوریه
 حمزه میرزا (شاهزاده): ۱۶
 حمزه میرزا (ولیعهد): ۱۹۲
 حنجهلی، علی: ۱۵
 حیاط داود: ۱۵۳
 حیدر صفوی (شیخ): ۱۵۷

 خارگ: ۱۵۲
 خانات مغول: ۱۸۵
 خان احمد خان (حاکم گیلان): ۱۸۶
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۲۰۰
 خان بالیغ / پکن: ۶
 خاندانقلی سلطان (حاکم دورق): ۲۱۹
 خاورمیانه: ۱۱۶، ۱۲۷
 خاور نزدیک: ۱۱۶
 خراسان: ۵، ۶، ۱۲، ۱۷، ۵۵، ۵۶، ۱۹۰
 ۲۵۶
 خزر (دریا): ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۷۳، ۸۳
 ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰
 ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۷-۲۲۹
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
 ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۹۱، ۲۹۲

- خزر (رشت): ۲۱۴
 خسرو، حاجی (سفیر شاه عباس):
 ۱۹-۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲
 خسروخان (بیگلربیگی شروان) ۲۱۹
 خلخال: ۲۱۵
 خلیج فارس: ۴، ۶-۸، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۳-۳۶، ۳۸-۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۷۹، ۹۰، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۹۶، ۲۲۶
 ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۰
 خواجه صفر: ۲۹
 خواجه عطا: ۷-۹
 خواجه علی جان: ۱۰
 خوارج: ۱۱۲
 خوارزم: ۴۶
 خوان، دون: ۷۱ ← اروج بیک
 خواهر الکساندرا: ۲۰۴ ← ایرن
 خورشین: ۲۱۸
 خورشید شاه: ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰ ←
 لویی چهاردهم
 خورشید کلاه: ۲۸۴ ← کاترین
 خورفکان (قلعه): ۸، ۳۸
 خوزستان: ۲۰۰
 خبوه: ۴۶

 دادیان: ۲۱۹
- دارالتجاره روسها: ۲۰، ۲۲۸
 دارالسلطنه اصفهان: ۹۸ ← اصفهان
 دارالمرز: ۲۴۵، ۲۴۶ ← گیلان
 داستان لقمان (ازوپ): ۱۸۰
 داغستان: ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۵۸
 داکشتا، رودریگو (ژنرال دوم): ۳۹
 داکنسی کائو، سیمون (کشیش): ۱۶
 داگاما، فرانسیسکو (دم): ۱۸
 داگاما، واسگو: ۲-۴
 دالگوروکی (پرنس): ۲۱۸
 داماد ابراهیم پاشا (صدر اعظم عثمانی):
 ۲۳۷
 دامغان: ۱۸۷
 دانتزیگ: ۲۸۶
 دانمارکی: ۲۲۹
 داود بیک (حاکم شروان): ۲۲۸، ۲۳۴
 دجله (رود): ۹۰، ۲۶۶
 دربند: ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۶
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۱
 دربند (قلعه): ۱۶۷
 دری افتدی (سفیر باب عالی در دربار ایران): ۲۶۷
 دریای سرخ / بحر احمر: ۳۳ ← بحر احمر
 ← سرخ (دریا)
 دزالور (کنت): ۲۷۶
 دسته، سزار: ۵۷
 دشت قبیاق: ۶، ۱۸۳، ۱۸۵

- دشت مغان: ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۴۴
دکن: ۱۱۷
دلاواله، پیترو: ۲۶، ۳۵، ۱۰۲، ۲۱۲
دالکورت، آنتونیو: ۱۴۳
دم آریاس سالدانها (نایب السلطنه هند
پرتغال): ۲۲
دمتو، پرر: ۳۵
دم جورج دوکاستلو برانکو: ۲۴
دم مانوئل (پادشاه پرتغال): ۱۱
دن (رود): ۲۲۹
دن (ناحیه): ۲۱۹، ۲۲۱
دنگیز بیک روملو (سفیر شاه عباس): ۲۶،
۲۸، ۲۹، ۳۴، ۷۴، ۱۲۸
دوبرتوی (بارون): ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰،
۲۸۲
دوبوناک: ۲۳۸
دوپاری، پرژوزف: ۲۶۱
دوپالاتن (کنت): ۱۷۰
دوپروانس، پاسیفیک (کشیش): ۲۶۲
دوپون: ۲۶۳، ۲۶۵
دورائز، گیوم: ۱۱۲
دوسیلوافیگوئرون، دون گارسیا (سفیر
اسپانیا): ۳۰، ۲۱۲
دورق: ۲۱۹
دوزالون کمنی، اتین کاکاش: ۱۶۳
دوژونسر: ۲۶۵
دوست اولون، فرانسواپیدو (اسقف):
۲۷۲، ۲۷۴
دوشاتونوف: ۲۶۹
دوشمن: ۲۶۷
دوکانسویل، بیون: ۲۶۹
دوکت، جفری: ۵۴
دوکومن / لویی ده: ۲۶۲ ← دهه، لویی
دوگووه آ، پراستونیو: ۲۹، ۳۴ ←
آنتونیو ده گووه آ
دولا کروا، فرانسواپتی: ۲۶۶، ۲۶۷
دولا کروز، پردمتو: ۳۵
دولت ایران (کتاب): ۲۶۷
دولموش، فرناوگوش: ۱۱
دولا کورت، پیترو: ۱۴۱، ۱۴۳
دوفریول (کنت، سفیر فرانسه): ۲۷۰، ۲۷۱
دوما (مجلس اعیان): ۲۰۶
دومان، پرافائیل: ۲۶۲، ۲۶۶
دوم جوانوسوم (پادشاه پرتغال): ۱۳
دومی نیکن (فرقه): ۱۸، ۲۶۸، ۲۷۳
دون خوان ایران: ۷۱ ← اروج بیک
دورو (بندر): ۷۵
دویاگر، هربرت: ۱۴۷
دویسبرگ: ۱۸۰
دهلی: ۲۹۱
ده ماره، نیکولا: ۲۸۰
دهه، لویی / بارون دوکومن: ۲۶۲
← دوکومن (بارون)
دیاربکر: ۲۶۶
دیک، فان (نقاش هلندی): ۷۷
دی ملو، نیکولا (کشیش فرقه دومی نیکن):

- ایران: ۱۷۴، ۱۸۰
 دیمتری: ۱۸۳
 دیمتری (پسرایان چهارم): ۲۰۶، ۲۰۷
 دیوگودومیراندا: ۲۳
 دیو محل (جزایر): ۶
 دیویس، توماس: ۵۷
 دیه گو (دون): ۷۱ ← بنیاد یک
 * * *
 ذوالفقار یک کلهر: ۱۶۰
 * * *
 رأس الحد: ۷
 رأس الخیمه / جلفار: ۳، ۳۷ ← جفار /
 رأس الخیمه
 راسیکین، الکساندر فئودوریچ (سفیر
 گودونف): ۲۰۴
 رافائل، پر: ۲۶۲، ۲۶۴ ← دومان، پرافائل
 رامانف، سیمون: ۱۸۹
 رانکوه، ۲۵۱
 راهنامه: ۳
 ربوفه (کشیش): ۲۹۰
 رحله: ۵
 رستم: ۲۸۰
 رشت: ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۳
 ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵
 ۲۵۷، ۲۹۳
 رشت (عهدنامه): ۲۵۹، ۲۶۰
 رضاقلی میرزا (پسر نادر شاه افشار): ۲۴۴
 رضا (پسر حق وردی و منشی هیئت سیاسی
 روس: ۱۸۰، ۱۷۴
 رخیلوویچ، الکساندرا: ۲۲۷
 رم: ۱۸، ۲۱، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۹، ۱۶۴
 ۲۶۷
 رمون، آلفونسو: ۷۱
 رو، تامس (سر): ۹۲-۹۴
 روبنس: ۹۴
 روح القوانين (کتاب): ۲۹۰
 رودان / میناب: ۴ ← میناب
 رودریک: ۲۰۳
 رودولف دوم (امپراتور آلمان): ۶۸، ۶۹
 ۷۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵-۱۷۰، ۲۰۴
 ۲۰۷
 روستوفسکی (پرنس): ۲۱۹
 روس / روسیه: ۱، ۱۹، ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۸
 ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۵
 ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲
 ۱۸۳-۱۸۶، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۸
 ۲۰۰-۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۳، ۲۱۵-۲۱۹
 ۲۲۱-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۴، ۲۳۶-۲۴۰
 ۲۴۳-۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۵، ۲۵۷-۲۶۰
 ۲۶۹-۲۹۳
 روسی / روسها: ۵۱، ۵۴، ۶۸، ۱۶۳
 ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲
 ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵
 ۲۰۹-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۴
 ۲۲۵، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۸
 ۲۴۲-۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶

- زهاب (عهدنامه): ۲۹۳
- زیتون رودبار: ۲۴۶، ۲۴۷
- زیرباد: ۶
- زینب خانم (عمه شاه عباس): ۱۹۶
- زینل خان شاملو: ۱۲۳، ۱۶۹
- ***
- ژان دوم (پادشاه پرتغال): ۲
- ژالدین (سفیر فرانسه در اصفهان): ۲۸۱
- ژرمینوداکروز: ۲۲، ۲۴
- ژزوئیت‌ها / یسوعیان: ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۳
- ← یسوعیان
- ژوزف (پسرفابر): ۲۷۲، ۲۸۵
- ژوزف آپسی سالیمنان: ۲۸۹ ← آپسی
- سالیمنان، ژوزف
- ژستون: ۲۶۵
- ***
- سادات مرعشی مازندران: ۵۵
- ساراتوف / ساراتف: ۲۰۴، ۲۱۵
- ساکس: ۱۶۶
- سالرس، آگیدیوس: ۱۶۹
- سامپسونیا (همسر رابرت شرلی): ۷۳
- سانسون (کشیش): ۱۴۸، ۱۴۹
- ساونا: ۷۰
- ساوه: ۲۱۵
- سایکس، میجر: ۹۴
- سبزواری: ۲۴۴
- سپیدرود: ۲۴۶
- سرای (شهر): ۱۸۴، ۱۸۵
- ۲۵۹، ۲۹۳
- روسی، مادام (مادر زن محمد رضا بیک):
- ۲۸۵
- روسی، لامارکیز دوپینه (مادام): ۲۸۲
- ۲۸۳
- روم: ۶، ۹۹، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۶۲
- ۱۸۴
- رومانوف / رومانوویچ (خاندان):
- ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۵
- رومانوف، الکسی (تزار روس): ۲۲۰
- رومانوف، میخائیل فتودوروویچ: ۲۰۷
- رومانوونا، آناتازیا: ۲۰۷
- رومیان: ۱۶۹، ۱۷۰
- روئن: ۲۸۳، ۲۸۵
- ریسویک: ۱۲۵
- ریشلیو (کاردینال، صدر اعظم فرانسه):
- ۲۶۲، ۲۶۳
- ریشهر: ۹۱
- ریگی (بندر): ۱۵۲
- رئیس افندی (وزیر امور خارجه): ۲۳۸
- رئیس رکن الدین مسعود (برادر رئیس
- شرف الدین): ۲۰، ۲۱
- رئیس شرف الدین (وزیر فیروز شاه): ۲۰
- رئیس نورالدین: ۸، ۱۰
- ***
- زاروتسکی: ۲۰۸، ۲۱۰
- زنجان: ۲۱۵
- زنگبار: ۳، ۶

- سرخای (حاکم ناحیه غازی قموق): ۲۳۴
سرداب: ۲۴۶، ۲۴۷
سزار (عنوان): ۱۸۴
سعدالدین (مفتی دولت عثمانی): ۱۹۵
سعدی شیرازی: ۱۷۹، ۱۸۰
سعید (جزایر): ۱۵۷
سفرنامه اولتاریوس (کتاب): ۱۷۴، ۱۷۵
سفرنامه برادران شرلی (کتاب): ۵۶، ۶۴، ۶۵
سفرنامه جن کین سون (کتاب): ۴۸
سفرنامه دری افندی (کتاب): ۲۶۷
سفرنامه فرانسوآپتی دلاکروا (کتاب): ۲۶۷
سفرنامه یان اسمیت (کتاب): ۱۴۳
سفرها و ملاحظات دولابوله لوگوز (کتاب): ۲۶۴
سفیر: ۱۹۶
سقین / آستراخان / حاجی طرخان: ۴۸
← حاجی طرخان
سقوط طره: ۶
سکسم: ۷۷
سلان، فلیکس ماری د: ۲۶۹
سلطان حسین (شاه): ۱۵۰ ← حسین صفوی
سلطان علی بیگ: ۷۱
سلطانیه: ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۷۲
سلیمان خان (حاکم قزوین): ۲۰۸
سلیم دوم (سلطان عثمانی): ۵۱
سلیمان صفوی (شاه): ۳۹، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۴۹-۲۲۱، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸
- سلیمان قانونی / سلیمان خان محتشم (سلطان عثمانی): ۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱
سلیمان مهری: ۳
سلیمان میرزا (پسر طهماسب دوم): ۲۴۳
سام: ۲۴۶
سمنان: ۱۸۷
سن آکساندر (نشان): ۲۴۵، ۲۵۰
سن اگوستین (فرقه): ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶
سن پترزبورگ: ۲۳۲، ۲۳۸
سند: ۵
سن جیمز: ۸۶
سن کروا (صلیب مقدس): ۲۸۷
سنی / سنیان: ۲۲۸، ۲۳۳
سورات (بندر): ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۲۹
۱۴۲، ۲۶۵
سوریه / حما: ۱۶۰، ۱۶۱ ← حما
سوزا، جوانو دو: ۱۱
سوزیتانی [سوئیس]: ۱۵۶ ← سوئیس
سولاق (رود): ۲۳۶
سوماترا: ۶
سونی کورووسکی، آندری دمیترویچ: ۱۹۹
سوئد: ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۶۷
سوئدیه: ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۱، ۲۶۷
سوئیس: ۱۵۶
سویمونوف (افسر روسی): ۲۳۷، ۲۳۸
سیام: ۶، ۲۶۷

- سیاه (دریا): ۲۲۷ شاهقلی خان
 سیری: ۲۰۰ شاه گیلان: ۱۹۴
 سیری غربی: ۱۸۳ شاه محمد: ۵۵، ۵۴ ← محمد میرزا صفوی
 سید عبدالله: ۱۵۲ (سلطان)
 سیدی علی کاتبی: ۱۴ شاه وردی (حکمران لرستان): ۲۰۵
 سیریس (رود): ۴۶ ← کر (رود) شبانکاره‌ای، محمد: ۴
 سیسیل: ۱۵۷ شخر: ۲۴۲، ۲۴۳
 سیف‌الدین ابانصر: ۸، ۹۰، ۱۲ شرح زندگانی عیسی مسیح (کتاب): ۲۲
 سی‌گیموند وازا (پادشاه لهستان): ۷۳ شرف‌الدین علی یزدی: ۲۶۷
 سیلان: ۶، ۳۱، ۳۴ شرق میانه: ۱۱۶، ۲۲۹
 سیمون: ۱۷ ← مورالس، سیمون شرکت بازرگانان حادثه جو: ۱۱۱
 سیمونش، ژیل: ۱۱ شرکت بازرگانان لندن: ۹۱ ← شرکت هند
 شرقی
 شرکت بازرگانی با کشورهای دور دست:
 شابران: ۲۱۵
 شاراتون: ۲۷۷
 شارترین، کنت دوپون: ۲۷۴، ۲۸۰
 شاردن، جان: ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۶۲
 ۲۶۶
 شارل / شارلکن / کارل پنجم: ۴۹، ۱۵۵
 ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۱
 شافیر، بارون پتر: ۲۵۰
 شام: ۱، ۶، ۹، ۵۲، ۱۲۷
 شاه بخارا: ۱۹۴
 شاهرخ تیموری: ۵
 شاهسون: ۶۳
 شاه طهماسب (کتاب): ۱۴
 شاهقلی خان / اعتمادالدوله (صدراعظم
 ایران): ۲۷۰ ← اعتمادالدوله /

- شیروانلی امیر: ۲۷۶ ← محمدرضا بیک
(کلاتر ایروان) ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۱۴
- شیمی: ۲، ۶۴، ۲۲۸، ۵۷، ۵۶، ۲۰-۱۸ (سر):
شیعه اثنی عشری: ۲۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۹-۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۰، ۵۹
شیعه مهاجر: ۲۶۵، ۱۶۲، ۹۳
- ***
صحار (قلعه): ۳۸، ۱۱، ۸، ۱۷۹، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۹۱، ۲۹۲
- صفوی / صفویان / صفویه: ۸-۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۷-۴۰، ۴۲، ۴۸-۵۲، ۵۴-۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۸، ۹۴، ۱۱۰-۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸-۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰
- صفی الدین اردبیلی (شیخ): ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۳، ۲۶۱، ۲۶۳
صفی دوم (شاه) / شاه سلیمان: ۲۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰
- ← سلیمان صفوی (شاه)
صفی صفوی (شاه): ۳۸، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۲۱۷، ۲۲۵
صلیب مقدس: ۲۳۶
- شروان / شیروان: ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۹۱، ۲۹۲
← شماخی
شفت: ۲۴۶، ۲۵۱
شلتروپ: ۲۲۹
شلزویک: ۱۷۴
شله (نوعی پارچه): ۱۱۷
شماخی / شروان: ۵۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۹۲ ← شروان
شمخال: ۲۵۸
شهاب الدین احمد بن ماجد نجدی: ۲، ۳
شهاب الدین عبدالله شیرازی: ۴
شهرناو / شهرنو: ۶ ← شهرنو
شیانیان: ۱۸۴
شیوف (سرهنگ روسی): ۲۳۶
شیخ صفی (آرامگاه): ۱۷۶
شیخعلی (پسر سید احمد خان): ۱۸۴
شیخعلی خان (صدراعظم): ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۴۱، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۷۹، ۲۱۱
شیراز: ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۴۱، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰

۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۸۶-۱۹۳، ۱۹۵-۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵،

۲۰۸، ۲۹۰-۲۹۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰،

۲۲۷، ۲۶۲

عباس دوم / ثانی (شاه): ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۴۷، ۲۱۸-۲۲۱، ۲۲۴

عباس میرزا (پسر سلطان محمد میرزا

صفوی): ۵۴، ۵۵

عباس میرزا (پسر شاه طهماسب دوم

صفوی): ۲۴۴

عباس نامه (کتاب): ۲۱۹

عباسی / بندرعباس / بندر گمبرون: ۷۶- ←

بندرعباس / گمبرون

عبدالرزاق سمرقندی: ۵

عبدالله خان (امیر شروان): ۴۸، ۵۰، ۵۱

عثمانی / عثمانیان / عثمانیها: ۹، ۱۳، ۱۴،

۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴-۲۶، ۵۰-۵۲، ۵۵،

۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵،

۸۶، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱،

۱۵۵-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷-۱۶۹،

۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵،

۱۹۸، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۷ - ۲۲۹،

۲۳۵ - ۲۳۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶،

۲۹۱ - ۲۹۳

عدن: ۶

عراق عجم: ۵، ۶

عراق عرب / بغداد: ۵، ۶، ۳۹ - بغداد

صوفیان: ۲۶۱

صوفی بزرگ: ۵۷ - عباس اول صفوی (شاه)

صومعه نصارای گرجی: ۲۵۸

طرابلس: ۵۲

طلای تازه: ۱۵۸ - امریکای جنوبی

طورسی (مارکیز دی): ۲۸۴ - تورسی،

مارکی دو

طهماسب اول صفوی (شاه): ۱۴،

۴۸-۵۴، ۶۳، ۱۶۰، ۱۸۶، ۱۸۸

طهماسب ثانی صفوی / دوم (شاه): ۴۳،

۲۳۸ - ۲۴۰، ۲۴۲ - ۲۴۴، ۲۸۹،

۲۹۱ - ۲۹۳

طهماسب میرزا: ۱۳ - طهماسب اول

صفوی (شاه)

طماسبقلی خان / نادر: ۲۸۹ - نادرشاه

افشار

ظفرنامه (کتاب): ۲۶۷

عالی قاپو: ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۲۳

عالم آرای عباسی (کتاب): ۱۴

عباس اول صفوی (شاه): ۱۸-۲۰،

۲۲-۳۵، ۳۸، ۵۵-۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲،

۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۲،

۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۳-۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۳-۱۲۸،

- عرب: ۶، ۸، ۴۰، ۴۱، ۱۲۱، ۲۱۵
عربستان: ۳، ۴، ۷۷
عربی: ۱۱۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۲۶۶، ۲۶۷
عقاب دوسر (علامت): ۱۸۴
علی (تاجر ایرانی): ۲۰۲
علی (ع)، حضرت: ۹۵
علی پاشا: ۲۱۴
علی خان (پسر عمومی گرگین خان والی گرجستان): ۲۱۳
علیقلی بیگ (برادر زاده حسینعلی بیگ بیات): ۷۰، ۷۱
عمان / عمانی: ۲-۴، ۳۸، ۴۰
عمان (دریا): ۷، ۱۱، ۵۴، ۹۲
عمر سلطان: ۲۴۵
عیوی / عیویان / عیسویت / عیسویه: ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۳۸، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۷۳-۷۵، ۸۵، ۹۵، ۹۹، ۱۰۸، ۲۱۰، ۲۷۸
عیسی (ع)، حضرت: ۴۷، ۴۹، ۷۰، ۱۹۶، ۲۶۳، ۲۸۲

غازان: ۱۸۵، ۲۰۲
غازی قموق: ۲۳۴
غرناطه: ۱۵۷

فابر، ژان بابتیست: ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶
فابر دومینه، ژاک (اسقف بغداد): ۲۷۲
فارس: ۴، ۶، ۱۲، ۳۹، ۵۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۱۵
فارس (دریا): ۱۵۲
فارس [سرزمین]: ۲۵۶ ← ایران
فارس، هانس گئورگ: ۱۷۵ ← رضا (پسر حق وردی)
فارس نامه (کتاب): ۱۵۲
فارسی: ۱۶، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۶۶، ۲۶۷
فال (ناحیه): ۲۱
فان دول، یاکوب: ۱۱۵
فانش دلب کرک: ۷ ← آلبوکر، آلفونسود
فال هاسدن (کشتی): ۱۱۶
فان هاسل، یان: ۱۴۲
فتحعلی خان داغستانی / اعتمادالدوله (وزیر اعظم): ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۳۲، ۲۸۶، ۲۸۸ ← اعتمادالدوله
فتحعلی خان (رئیس ایل قاجار): ۲۴۲
فتحعلی شاه [قاجار]: ۱۰۱
فخرالنسا خانم: ۵۵
فدوریچ، بوریس (تسار و دوک بزرگ مستقل روسیه): ۱۶۸
فدوریچ، میخائیل (دوک بزرگ و تسار روسیه): ۱۷۱
فتودر اول / فتودر / فتودور ایوانوویچ: ۱۸۶-۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶
فتودور دوم / فتودور (پسر گودونوف):

۲۰۶

۹۸، ۹۶، ۱۰۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۸

فتودور سوم: ۲۰۸، ۲۰۷

۲۲۴، ۲۲۰

فتودوروویچ، میخائیل (تزار روس و پدر

فرنگی / فرنگیان / فرنگیها: ۷، ۵۰، ۵۷،

پطرکبیر): ۲۲۰

۶۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۳

فرارا، دوک: ۵۷

۲۸۳، ۲۹۰

فراسیکو دا کوستا: ۲۳

فرهادخان قرامانلو: ۱۸۸، ۲۰۰-۲۰۲

فریدریشتاد: ۱۷۱

فرانسوا: ۲۶۶ ← دولاکروا، فرانسوایی

فریرا، جوانو: ۹

فرانسوا (برادر ژنرال گاردان): ۲۸۹

فریرا، میگوئل: ۹

فرانسوای اول: ۱۶۰

فریول (کنت): ۲۷۲

فرانسوی / فرانسویان / فرانسوی‌ها: ۴۲،

فریه، روی: ۳۵، ۳۷، ۳۸

۱۷۶، ۲۶۱، ۲۶۳-۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳،

فسائی، حاج میرزا حسن: ۱۵۲، ۱۵۳

۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۷-۲۹۱

فلاندر (مکتب نقاشی): ۱۴۲

فرانسه: ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۷۰، ۷۶، ۸۴، ۱۵۸،

فلسفی، نصرالله: ۶۳

۱۶۰، ۱۷۵، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۷،

فلمینگ، پاول: ۱۷۴

۲۶۱-۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۹،

فورتونا (کشتی): ۱۷۲

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴-۲۹۰

فولادییک (سفیر شاه عباس): ۲۰۹

فرانسیسکن (فرقه): ۲۷۰

فون اشتادن، هرمان: ۱۷۵

فرح آباد: ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۸۹

فیدالگو، گرگوریوپره‌یرا: ۴۱، ۴۲

فردریک (دوک هولشتاین): ۱۷۱-۱۷۳

فیروز شاه: ۲۰، ۲۱

فردریک سوم (امپراطور آلمان): ۱۷۳

فیلیپ دوم (پادشاه اسپانیا): ۱۶-۱۸، ۲۱

فردریک کریستیان: ۱۷۵ ← حق وردی

فیلیپ سوم (پادشاه اسپانیا): ۲۵-۲۸، ۳۰،

فردیناند (برادر شارل): ۱۶۰

۳۳-۳۵، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۹۰، ۱۵۶

فردیناند (پادشاه اسپانیا): ۲

فیلیپ دون: ۷۱ ← علیقلی بیگ

فرر پطرس: ۱۶۰

فیلیپین: ۱۸، ۱۹

فرون (ناخدا، افسر هلندی): ۲۳۷

فینت، جان (سر): ۷۷، ۷۹، ۸۱

فرناثوگومش: ۱۲

فرنسیا / فرنسیه: ۹۶، ۱۰۵ ← فرانسه

قاجار (سلسله): ۲۴۲

فرنگ / فرنگستان / فرنگیه: ۵۳، ۷۳، ۸۸

۲۷۳، ۲۴۳، ۲۴۲	قارص: ۲۹۳، ۲۵
قلماق: ۶	قاصد: ۱۹۶، ۱۹۵
قلهات: ۸، ۷	قبحاق غربی: ۱۸۳
قم: ۲۶۶، ۲۱۵، ۱۷۵، ۹۰	قبرس: ۵۷
قموق: ۲۱۶، ۲۰۹	قرباغ: ۲۱۹، ۱۸۵
قندهار: ۲۱۵، ۵۵، ۳۹	قرچقای خان: ۱۰۲
قوچ خلیفه: ۵۳	قرم / کریمه: ۲۰۹
قوریات: ۸	قزاق / قزاقان / قزاقها: ۱، ۱۸۶، ۱۸۷
قوشچی: ۲۰۲	۲۲۲-۲۱۹
قوین سو (رود): ۲۱۸	قزل آغاج: ۲۰۹
قوین سو (قلعه): ۲۱۹	قزلباش / قزلباشان: ۱۷، ۱۳، ۳۲، ۵۳، ۵۵
***	۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۶۰
کاپوسن (فرقه): ۲۶۲	۱۷۷-۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۵
کاترین کبیر: ۲۲۸	قزوین (دارالسلطنه): ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۰
کاتوف (خاندان): ۲۱۵	۳۳، ۵۱، ۵۵، ۵۷-۶۲، ۸۸، ۸۹
کاتوف، آفاناسیویچ: ۲۱۵-۲۱۷	۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۰
کاتوف، رادیان: ۲۱۵	- بازار ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۶
کاتولیک: ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۷۰، ۷۲	۲۸۶، ۲۹۱
۲۸۹، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۳۰، ۲۱۳	قزونیان: ۵۹
کاتون، دادمور (سر، سفیر انگلیس): ۸۲	قسنطنیه: ۱، ۳۳، ۶۹، ۱۸۰، ۲۶۶، ۲۶۹
۸۸-۹۰، ۹۳	۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۹۱
کاخ سن جیمز: ۷۸	قشم (جزیره): ۷، ۱۴، ۳۵-۳۸، ۴۲، ۷۸
کارل پنجم / شارلکن: ۹، ۴۹، ۵۰	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸
۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲ ← شارلکن	قضاوت کنسولی / کاپیتولاسیون: ۲۷۳
کارلویتز (قرارداد): ۲۲۹	قطب شاهیان: ۱۳۰
کارملیت / کرملی (فرقه): ۷۳، ۸۹، ۲۷۳	قطر: ۷
کاروالهوزا، گوس دو: ۹	قطیف: ۷، ۱۱، ۱۴
کاروانسرا: ۲۴۶، ۲۴۷	قفقاز: ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۳

- کاسترو، روی کارنیرودو: ۲۸
 کاشان: ۱۷، ۲۲، ۷۳، ۹۰، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۶۶
 کاظم میرزا (نماینده نادرشاه): ۲۶۰
 کاکاش: ۱۶۳ ← دورالون کمنی
 کاکاش، اشتفان: ۱۶۷، ۱۶۸
 کاگل: ۱۱۲
 کالیکوت (بندر): ۳
 کامر، هوگک: ۱۴۹
 کاناک، ادوارد: ۲۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹
 کاوای: ۲۵۰
 کای: ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۰
 کپنهاک: ۲۸۵، ۲۸۶
 کتابخانه آرامگاه شیخ صفی: ۱۷۶
 کتابخانه مجلس شورای ملی: ۹۵
 کتابخانه ملی برلن: ۲۱۷
 کتلار / کته لار / کترلر، جان جوزوا: ۱۵۰، ۱۵۱
 کر (رود): ۴۶، ۲۱۰، ۲۴۶
 کراکوی: ۷۳
 کرامول / کرومول: ۱۱۱، ۱۴۹
 کراوتر، جان: ۹۱، ۹۳
 کردیات (طایفه): ۷۱
 کردستان: ۲۶۶
 کرمان: ۴، ۵، ۱۲، ۱۱۲
 کرمانشاه: ۲۹۲
 کرمانیان: ۴۶
 کرملین (کاخ): ۱۹۰
 کروزه، فیلیپ: ۱۷۱-۱۷۳
 کروزیسکی، پرنادایوس یودا: ۲۶۲
 کروزه، یوهانس دو: ۱۵۱
 کریستوف کولومب: ۳ ← کولومب
 کریستوفولو دوسنت اسپری: ۲۲، ۲۴
 کریم خان زند: ۱۵۲
 کشتیهای گیلان: ۱۹۷
 کلمان هشتم (پاپ): ۲۳، ۵۷ ← کلمنت هشتم
 (پاپ) ← کلمنت هشتم (پاپ)
 کلمب: ۲ ← کلمبوس
 کلمبوس، کریستوفوس: ۲
 کلمبیا: ۲
 کلمنت / کلمان هشتم (پاپ): ۵۷ ← کلمان
 هشتم (پاپ)
 کلیسا: ۲۰
 کلیسای انگلیکن: ۱۱۱
 کلیسای رم: ۲۶۸
 کمپانی انگلیس: ۱۳۹، ۱۴۰
 کمپانی هند شرقی: ۳۶، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۷، ۲۶۹
 کمپانی هند شرقی فرانسه: ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵
 کمپانی هند شرقی هلند / کمپانی هند هلند: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰
 کمپفر، انگلبرت: ۲۶۲، ۲۶۷
 کنبات: ۶

- کنگ (بندر): ۴۱-۳۹
کنیاز / کنیان: ۲۱۴، ۲۱۳
کوچوک محمدخان: ۱۸۴
کودونف، بوریس: ۲۰۸، ۲۰۷ ← کودونف
کور (رود): ۲۵۱
کورا (رود): ۲۹۲
کوردرو، الفونسو (کشیش): ۱۸
کولابوکوف: ۱۹۰
کولبر، ژان باتیست: ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۶۲
کولومنا: ۲۱۵، ۱۹۳
کونتارینی: ۱۸۴
کوئن، پترز (فرمانروای باتاویا): ۱۱۵
کوئن، یان (فرماندار هند هلند): ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۱
کونائن، یوهان: ۱۴۴
کهدم: ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۴۶
کیچن، الکساندر: ۵۴
کیش: ۷
کینگستون: ۸۰

گاردان، شوالیه آثرود: ۲۸۹-۲۸۶
گاریسا، دون: ۳۵، ۳۴
گالیتین، کنیاز سرگی: ۲۵۷
گجرات: ۶
گراف، مولن: ۱۵۲
گرجستان: ۱۸۷، ۱۸۵، ۸۵، ۵۵، ۲۶
۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۵
۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۸۰
۲۹۱
گرچی / گرجیان / گرجیه: ۲۰، ۱۸۶
۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱
۲۴۲، ۲۵۸
گرجیان مسیحی: ۲۲۸
گرگان: ۴۶
گرگوار سیزدهم (پاپ): ۱۷
گرگین خان (والی گرجستان): ۲۳۱
گروزیسکی، الکساندر: ۱۶۸، ۱۶۹
گروئلند: ۳۷
گریمو (صومعه): ۲۶۷
گلبرگه: ۶
گلستان [سعدی] (کتاب): ۱۷۹
گلستان ایرانی (کتاب): ۱۸۰ ← ترجمه
لاتینی گلستان
گلستان فارسی (کتاب): ۱۸۰ ← گلستان
ایرانی
گل سرخ / رز (کشتی): ۸۹
گمبرون / گامرون / جرون / بندرعباس:
۱۱، ۱۳، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۷۶
۷۷، ۸۲، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۲
۱۳۵، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۲
← بندرعباس
گناوه: ۱۵۳
گنتیوس: ۱۸۰
گنجه: ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۵۶
(عهدنامه)، ۲۹۳
گوا / گوآ (بندر): ۹-۱۴، ۱۷-۱۹، ۲۲

- ۲۸۲: لبارونس
 لابوله لوگوز، فرانسوا / لابولای:
 ۲۶۵-۲۶۳
 لار: ۱۲۲، ۸۳، ۴۲، ۴۱، ۳۶
 لارک: ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۲
 لاسردا: ۲۶، ۲۵
 لافیل، گیلزدو: ۱۱۴
 لالان، نیکولا کلوددو: ۲۶۴، ۲۶۳
 لاندت، فن اسلینگه: ۱۵۲
 لانکاستر، جیمز: ۹۱
 لانگه: ۲۶۷
 لانگلی، جفری (سر): ۸۲
 لاهه: ۱۲۸
 لاهیجان: ۲۵۱، ۲۰۰، ۱۸۷، ۱۶۳
 لایزیک / لیزینگ: ۱۷۵، ۱۷۳
 لرس (سفیر هلند در ایران): ۱۴۷، ۱۴۶
 لرستان: ۲۰۵
 لرها: ۲۰۵
 لرگیان / لرگیها: ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۶
 لگزستان: ۲۳۴
 لندن: ۸۷، ۸۰، ۷۷، ۷۵، ۵۲، ۴۸، ۳۷
 ۹۰، ۸۹
 لندن: ۱۹۶، ۵۲
 لنگرود: ۱۸۷، ۱۶۳
 لنگه (بندر): ۴۰، ۳۹
 لنین گراد / سن پترزبورک: ۲۳۲ ← سن
 پترزبورک
 لوارساب / لهراسب: ۲۱۱
 ۲۶۵، ۷۷، ۷۶، ۴۳-۴۱، ۳۸، ۲۵، ۲۴
 گواسک، فرانسیکو: ۷۰
 گوته، ولفگانگ: ۱۸۱
 گوچ (دکتر، کشیش): ۹۰
 گودرو، آبه ریشارد: ۲۸۴، ۲۸۲
 گودرو، مارتین (کشیش): ۲۷۰
 گودونوف / پرنس بوریس گودونوف (تزار
 روسیه): ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۶۷، ۱۶۳
 ۱۹۱-۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
 ۲۰۸-۲۰۳
 گورستان ارامنه: ۲۶۵
 گورکانی هند / گورکانیان هند: ۹۲، ۳۹
 ۲۶۵، ۱۵۰، ۱۱۶
 گوگ آردو: ۱۸۳
 گووه آ، آتونبودو: ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۶ ←
 آتونبوده گوده آ ← دوگووه آ
 گیخاتوخان مغول: ۸۲
 گیلان: ۱۶۳، ۱۲۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۵۳
 ۱۹۱-۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۷۴، ۱۶۴
 ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۳
 ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۹۱، ۲۵۷، ۲۵۵
 گیلانی / گیلانیها: ۱۹۷، ۱۸۷
 گیلکان: ۶۳
 گی لهوم دوسانتوا گوستین هو: ۲۵
 گیلی: ۱۱۲

لواشف / واسیلی لواشو (افسر روسی):	مادلن: ۲۷۷
۲۵۰، ۲۴۵، ۲۳۸	مارسی: ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰
لودویک دوم (پادشاه مجارستان): ۱۵۵	مارکوروفو: ۱۸۴
۱۶۰	مارونی جبل لبنان: ۱۵۸
لوساز: ۲۷۴	مانورینگ، جان: ۷۲
لوسترنج، گی: ۷۱	مانورینگ، جرج: ۵۶، ۵۷، ۵۹-۶۲، ۶۴
لوگوز: ۲۶۴ ← لابلوه	ماری (دختر جیمز دوم): ۱۱۲
لوهاور (بندر): ۲۸۳	ماریادلا اسکالا (کلیسا): ۸۹
لویی چهاردهم (پادشاه فرانسه): ۱۱۱	ماریاژ: ۲۶۳
۱۴۷، ۲۶۳-۲۶۵، ۲۶۸-۲۷۰، ۲۷۲	ماریانا گایا: ۲۰۶
۲۷۳، ۲۷۵-۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶	ماری پتی: ۲۷۱ ← پتی، ماری کلود
۲۹۰ ← خورشید شاه	مازارن: ۲۶۳
لوئی سیزدهم (پادشاه فرانسه): ۷۶، ۲۶۲	مازندران: ۵۵، ۶۴، ۸۲، ۱۳۰، ۱۷۴
لوئیس پره یرادولاسردا: ۲۴، ۲۵ ←	۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵
لاسردا	۲۹۱
لهستان: ۷۰، ۷۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۶۷	ماسدو، هنریک دو: ۱۳
لهستانیها: ۲۰۷	ماسکارنها، فرانسیسکو: ۱۶
لیتوانی: ۱۸۴	ماسوله: ۲۴۶
لیسبون: ۳، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۷۰، ۷۱	مالا، مالابار / مالایا: ۶ ← ملیبار
۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴	مالاکا: ۶
لیلی و مجنون: ۲۶۴	مالایایی: ۶
لنین، وان: ۱۴۹	مالدیو: ۶ ← دیومحل
***	ماوراء ارس: ۱۹۸، ۲۵۶
ماتیاس (امپراطور آلمان): ۱۷۱	ماوراء النهر: ۶
ماتین یون (مارشال): ۲۷۷، ۲۷۸	ماوراء النهر (خانات): ۱۱۶
ماچین: ۶	ماوراء خزر: ۲۰۸
ماد: ۴۶	مایر (ناخدای روسی): ۲۲۹
مادرید: ۲۸	مثنوی جلال الدین محمد بلخی / روسی:

۲۶۶

مجارستان: ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۵، ۶۷

مجمع الانساب: ۴

محمد، حاجی (دستیار سفیر): ۱۹۹

محمد (ص)، پیغمبر اسلام: ۹۵

محمد ابراهیم مستوفی (میرزا): ۲۵۰

محمد اسماعیل (میرزا): ۲۴۵

محمد افندی: ۲۳۸

محمد تقی (پسر حسین بیگ تاجر): ۱۲۹

۱۳۴، ۱۳۳

محمد جعفر بیگ: ۱۵۰

محمد حسین خان قاجار: ۲۴۴

محمد خان (حاکم ایروان): ۲۸۶

محمد خدا بنده (شاه، سلطان صفوی): ۷۱

۱۸۶

محمد رضا بیگ (سفیر ایران): ۴۱، ۲۹۰

محمد رضا بیگ (کلانتر و رئیس مالیه

ایروان): ۲۷۵-۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵

۲۸۸

محمد شاه (پسر ابانصر): ۱۲

محمد صفوی (شاه): ۱۸۸

محمد صیدال خان: ۲۴۵

محمد طاهر قزوینی (میرزا): ۲۲۰

محمد علی بیگ گرک یراق باشی: ۸۳

۹۳، ۸۸

محمد قلی بیگ (سفیر شاه عباس): ۱۳۰

محمد کره: ۵۰

محمد افغان: ۱۱۲، ۲۳۳، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۱

محمد میرزا (سلطان): ۵۴

محمود شاه (پادشاه هرموز): ۳۷

مدرس حاجی داود: ۲۲۸، ۲۳۳

مدرسه السنة شرقیه هلند: ۱۸۰

مدیترانه (دریا): ۱، ۹، ۴۵، ۱۱۶، ۱۲۷

۱۶۰، ۲۷۱

مر، ژان: ۱۸۰

مرآت الممالک (کتاب): ۱۴

مراد بیگ (برادرزاده اوزون حسن سفیر):

۵۰

مراد پاشا: ۱۴

مراد تپه: ۲۹۳

مراد چهارم [سلطان عثمانی]: ۳۹

مراغه: ۱۱

مرتضی علی (ع): ۶۰ ← امیرالمؤمنین (ع)

مرشد قلی خان استاجلو: ۵۵، ۱۹۸

مرو دشت: ۲۱

مریدا: ۷۰

مریم (حضرت): ۱۹۶، ۲۵۶

مسجد شاه: ۲۲۳

مسجد صاحب الزمان: ۱۷۷

مسقط: ۸، ۱۴، ۳۸-۴۱، ۴۳، ۱۱۲، ۱۲۶

۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵

۲۸۱، ۲۸۷

مسکا ← مسکو

مسکو: ۵۱-۵۳، ۶۷-۶۹، ۱۶۳، ۱۶۷

۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰

۱۸۳-۱۸۶، ۲۰۳، ۲۱۶	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱-۲۰۳، ۲۰۶
مغول کبیر: ۹۲ ← گورکانی هند	۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲
مقدونیه: ۲۶۷	۲۲۷، ۲۹۱
مکاتبات کارل پنجم (کتاب): ۱۶۰	مسکوی: ۶۷، ۱۶۳-۱۶۵، ۲۱۵، ۲۲۳
مکه: ۲۷۶	۲۲۴
ملا جلال: ۱۷۰، ۱۷۱ ← جلال الدین	مسلمان / مسلمانان: ۲، ۴، ۱۲، ۱۳، ۲۳
محمد یزدی	۵۰، ۵۱، ۷۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴
ملازگرد: ۲۱۵	۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴
ملا محبعلی: ۱۷۹	۱۸۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۲، ۲۹۱
ملایم بیگ (تاجر مخصوص شاه): ۱۳۹	موخاج (جنگ): ۱۶۰
ملیبار: ۶	مسیح (آئین): ۸۹
منامه: ۹۱ ← بحرین ← منعمه	مسیح (ع)، حضرت: ۲۳۴، ۲۵۶
متسکیو: ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۱	مسیحی / میحیان / مسیحیت / مسیحیه:
مندلسو، یوهان: ۱۷۴	۱۳، ۱۶، ۲۰-۲۳، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۵۷
مندوزا، گولوپزدو (نایب السلطنه ناپل):	۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰-۷۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹
۱۷	۱۰۴، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹
منترش، دم دورات دو: ۱۲	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۳
منعمه: ۹۱ ← بحرین ← منامه	۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۷
منگلی گرای: ۱۸۵	۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۹۱
موراتوویتز: ۷۳	مسیحی کرملی / کارملیت: ۷۳ ← کارملیت
مورالس، سیمون (کشیش): ۱۷، ۱۶	مشرسکی، بوریس: ۲۳۸
مورزینی: ۲۶۵	مشهد: ۲۲، ۱۱۱، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۵۶
موزه رزیدیتس مونیخ: ۷۳	مصر: ۴، ۶، ۷۷، ۱۲۷
موسی بیگ (سفیر شاه عباس):	مصطفی حاجی: ۲۳۸
۱۲۴-۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲	مطالعائی در باب بحرین (کتاب): ۴
موصل: ۲۶۶	مطلع سعدین (کتاب): ۵
موغستان: ۵، ۷، ۲۷	معین الدین قالی، خواجه: ۲۱
مولوی، جلال الدین محمد بلخی / رومی:	مغول / مغولان / مغولها: ۵، ۸۲

۲۶۶

مولویان (فرقه): ۲۶۶

مونوکس، ادوارد: ۱۰۲

مونیک: ۷۳

مهدیقلی بیگ: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹

مهدیقلی خان چاوشلو (حاکم گیلان):

۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰

میان کاله (شبه جزیره): ۲۲۲

میانه: ۱۷۴

میخائیل فتودوروویچ رومانوف: ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۱

میدان سعادت: ۲۱۴

میدان شاه: ۲۲۳

میدان نقش جهان: ۴۲، ۲۹

میرابوسحق: ۹

میراندا: ۲۴

میربهاءالدین ایاز: ۵

میرزا آتونیو: ۶۶۷ - شرلی، آتونی

میرزا احمد (حاکم استرآباد): ۲۷۰

میرزا صادق (رئیس دیوان خانه): ۲۷۵

میرمحمود: ۲۹۱ - محمود افغان

میرویس افغانی: ۲۳۰، ۲۹۱

میشل، پیرویکتور: ۲۳۰، ۲۷۰

۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۰

میشل زه [هندریک]: ۱۵۲

میکل آنجلو گریستیانوالپینو: ۲۹

میگوئل فریرا: ۱۰، ۱۱

میناب: ۴، ۷، ۳۶، ۳۹، ۱۰۴، ۱۱۵ -

رودان

نایل: ۱۷

ناخدا: ۳

ناخوشی آتشی: ۲۰۳ - وبا

نادر شاه [افشار] / طهماسبیقلی خان: ۴۳

۱۱۲، ۲۴۴، ۲۸۹، ۲۹۳

نادرقلی: ۲۴۸ - نادر شاه [افشار]

ناریشکین (شاهزاده خانم): ۲۳۲

نامه‌های ایرانی (کتاب): ۲۸۰

ناوار: ۱۵۷

نپلویف: ۲۳۸

نخجوان: ۱۸۵، ۲۶۸، ۲۷۳

نصارا / نصاری: ۹۹، ۱۰۸، ۲۵۸

نظنز: ۲۱۵

نعمت (سفر گرجستان): ۱۹۵

نقدعلی بیگ: ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸

۸۹، ۹۳، ۱۲۶

نقله‌بر: ۲۴۶، ۲۴۷

نوائی، عبدالحسین (دکتر): ۱۴، ۱۵

نورالدین محمد جهانگیر (پادشاه گورکانی

هند): ۷۵، ۹۲

نوروز اعید ایرانیان: ۲۱۶

نهادند: ۵۵، ۱۹۸

نیژنی نووگورود: ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۳

نیکولادی ملو: ۲۲

نیکولای دوم: ۲۰۸

نیمایر، ماکس: ۱۷۵

نیومارکت: ۷۷

ویستون: ۵۶

ویس نسیخ، هویرت: ۱۱۵-۱۱۸،

۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۳

واتیکان: ۱۷، ۲۳۰

ویلز، ریچارد: ۵۱

واتیکان - بایگانی اسناد تاریخی: ۱۷

وینه: ۲۳۰

واختان (پادشاه گرجستان): ۲۵۵

وارنر، لوینوس: ۱۸۰

هاآرلم: ۱۱۳

واسیلچیکوف، گریگوری: ۱۸۶-۱۸۹

هادی بیگ: ۱۸۶-۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳،

واسیلی کورو: ۱۸۴

۱۹۵، ۲۰۲-۲۰۴

واسیلیویچ، ایوان (گراندوک مکو):

هارتمان، لودویک: ۶

۲۱۱

هاسلت، فان فن (نقاش): ۱۱۷، ۱۲۳،

والادولید: ۷۰

۱۲۴، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۴۳

وان لیشوتن، یان هوینگن: ۱۱۳

هاله: ۱۷۳

وان هول (نماینده هلندیان): ۱۴۸

هامبورگ: ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵،

وبا: ۲۰۳

هاوکین، ویلیام: ۹۲

وراتیلاو: ۱۷۰

هرات: ۵۴

ورسای: ۲۷۸، ۲۸۳

هراکلیوس اول (شاهزاده گرجی): ۲۲۵

ورن، جرج: ۵۴

هراکلیوس دوم: ۲۲۸

وضع ایران در سال ۱۶۶۰ میلادی (کتاب):

هربرت، توماس: ۸۳، ۸۸-۹۰، ۹۳

۲۶۲

هرمز / هرموز (جزیره): ۴-۱۴، ۱۶-

ولادیسلاو، دوم: ۱۵۵

۱۸-۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹-۳۰،

ولادی قفقاز: ۲۰۳ ← ترک

۳۳-۴۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۹۱،

ولگا (رود): ۴۶، ۴۸، ۶۸، ۷۱، ۱۸۵،

۱۰۲-۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۷، ۱۲۲،

۲۲۹

۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۱،

ولندیز: ۱۵۲

۱۵۲، ۱۶۲، ۱۹۶

ونیز: ۲۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۱۸۴، ۲۲۹

هرمز (قلعه): ۹۵

ونیزی / ونیزیان: ۵۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۱۶۰

هرینگ تون: ۱۵۱

وولینسکی، ارتمی: ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۶

هزار و یک شب (کتاب): ۲۶۷

ویسپ (کشتی): ۱۳۲

- هسل، فان دن: ۱۴۷.
- هند پرتغال: ۷۶، ۴۱، ۲۲، ۱۳، ۹.
- هندریک (شاهزاده): ۱۲۶، ۱۲۵.
- هند شرقی: ۱۳۶، ۸۸، ۸۱، ۸۰.
- هند شرقی هلند: ۱۵۰.
- هند غربی: ۲۶۵.
- هند هلند: ۱۵۰، ۱۳۴.
- هندی / هندیان: ۲۱۵، ۱۷۶، ۱۱۲، ۹۱.
- هنری / هانری (پسر رابرت شرلی): ۷۵.
- هوارد، جان: ۵۸، ۵۷.
- هوتمن، کرنلیوس: ۱۱۴.
- هولستاین: ۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۴۴.
- هیرکانیان: ۴۶.
- ***
- یادداشت‌های تازه درباره سفر به مشرق زمین
- (کتاب): ۱۷۵ ← سفرنامه اولتاریوس
- یادداشت‌های تازه و مفصل درباره سفر به
- روسیه و ایران (کتاب): ۱۷۵ ←
- سفرنامه اولتاریوس
- یارسلاو: ۱۸۹.
- یاروسلاوسکی: ۱۶۸.
- یسوعیان / ژزویت‌ها: ۲۶۸ ← ژزویت‌ها
- یعقوب پادشاه: ۹۶ ←
- ینبوع: ۶.
- یورک (شهر): ۹۰.
- یهودی / یهودیان: ۲۳۰، ۲۱۵.
- هشترخان / استراخان / حاجی طرخان:
- ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶-۱۹۸،
- ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۲،
- ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۸ ← استراخان /
- هشترخان ← حاجی طرخان
- هلند / هولند: ۱۱۸، ۱۱۵-۱۱۱، ۵۶، ۳۴،
- ۱۱۹، ۱۲۲-۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۷،
- ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۷،
- ۱۴۹-۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۰.
- هلندی / هلندیان / هولندیها: ۳۳، ۲۸،
- ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۷۷، ۱۱۳-۱۲۵،
- ۱۲۷-۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۶،
- ۱۴۱-۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۳۷،
- ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳-۲۷۵.
- همایون: ۵۰.
- همپتون کورت (قصر): ۷۵.
- همدان: ۲۹۲، ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۹۸، ۵۵،
- هند / هندوستان: ۱۰، ۸، ۷، ۵-۲،
- ۱۲-۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۷،
- ۲۸، ۳۴، ۳۷-۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۴،
- ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۹-۹۳، ۱۱۳-۱۱۶،
- ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶،
- ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷،
- ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰.

The History of Iran's Foreign Affairs with Europe in Safavy Era

by :

Dr. Abd ol -Hossain Navai

Vismam

Tehran